پیام قرآن

جلد ششم

روش تازه‌ای در تفسیر موضوعی قرآن

آیة الله العظمی مکارم شیرازی

با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان

بسم الله الرحمن الرحیم

پیام قرآن: روش تازه ای در تفسیر موضوعی قرآن

نویسنده:

ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دار الکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

پیام قرآن جلد ۶

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : پیام قرآن: روش تازه‌ای در تفسیر موضوعی قرآن / ناصر مکارم‌شیرازی، با همکاری جمعی از فضلا.

مشخصات نشر : تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری : ۱۰ج.

شابک : دوره ۹۶۴-۴۴۰-۰۶۱-۵ : ؛ ۲۵۰۰۰ ریال: ج.۱، چاپ هفتم: ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۰-X ؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج.۱، چاپ دهم) ؛ ج.۲: ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۲-۶ ؛ ۲۵۰۰۰ ریال (ج.۲، چاپ هفتم) ؛ ۲۵۰۰۰ ریال (ج.۲، چاپ هشتم) ؛ ۴۰۰۰۰ ریال (ج. ۳، چاپ هشتم) ؛ ۶۰۰۰۰ ریال: ج.۳، چاپ نهم۹۶۴-۴۴۰-۰۵۳-۴ : ؛ ۲۰۰۰۰۰ ریال(ج.۳، چاپ یازدهم) ؛ ج.۴۹۶۴-۴۴۰-۰۵۴-۲ : ؛ ۶۰۰۰۰ ریال : ج.۴ چاپ هشتم۹۶۴-۴۴۰-۰۵۴-۲ : ؛ ج.۵: ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۵-۰ ؛ ۲۵۰۰۰ ریال (ج.۵، چاپ ششم) ؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج.۵، چاپ هشتم) ؛ ۲۰۰۰۰۰۰ ریال (ج.۵، چاپ نهم) ؛ ج.۶: ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۶-۹ ؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج.۶ چاپ هشتم) ؛ ج.۷۹۶۴-۴۴۰-۰۵۷-۷ : ؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج.۷، چاپ هفتم) ؛ ج.۸: ۹۶۴-۴۴۰-۰۵۸-۵ ؛ ۴۰۰۰۰ ریال (ج.۸، چاپ ششم) ؛ ج.۹۹۶۴-۴۴۰-۰۵۹-۳ : ؛ ۲۵۰۰ ریال (ج.۹، چاپ پنجم) ؛ ۶۰۰۰۰ ریال (ج.۹، چاپ هفتم) ؛ ج.۱۰۹۶۴-۴۴۰-۰۶۰-۷ : ؛ ۴۰۰۰۰ ریال (ج.۱۰ چاپ پنجم)

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۷۶.

یادداشت : ج.۱ (چاپ هفتم: ۱۳۸۱).

یادداشت : ج.۱ (چاپ هشتم: ۱۳۸۴).

یادداشت : ج. ۱ (چاپ نهم: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج.۱ (چاپ دهم: ۱۳۸۸).

یادداشت : ج.۲ (چاپ چهارم: ۱۳۸۱).

یادداشت : ج.۲ (چاپ هشتم: ۱۳۸۱).

یادداشت : ج.۲ (چاپ نهم: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۳ (چاپ هشتم: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج.۳ (چاپ نهم: ۱۳۸۸).

یادداشت : ج.۳(چاپ یازدهم: ۱۳۹۲).

یادداشت : ج.۴ (چاپ هشتم: ۱۳۸۹).

یادداشت : ج.۵ (چاپ ششم: ۱۳۸۱).

یادداشت : ج.۵ (چاپ نهم: ۱۳۹۲).

یادداشت : ج.۵ (چاپ هفتم: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج.۵ و ۶ (چاپ هشتم : ۱۳۸۹).

یادداشت : ج.۷ (چاپ هفتم: ۱۳۸۹)

یادداشت : ج.۸ (چاپ ششم: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج.۹ (چاپ پنجم: ۱۳۸۱).

یادداشت : ج.۹ (چاپ هفتم: ۱۳۸۹).

یادداشت : ج.۱۰ (چاپ پنجم : ۱۳۸۶).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. ۱. معرفت و شناخت در قرآن مجید.- ج. ۲. خداجویی و خداشناسی در قرآن.- ج.۳. طرق معرفت‌الله در قرآن مجید.- ج. ۴. صفات جمال و جلال در قرآن مجید.- ج. ۵. معاد در قرآن مجید (۱).- ج. ۶. معاد در قران مجید (۲).- ج. ۷. نبوت خاصه در قرآن مجید (۱).- ج. ۸. نبوت خاصه در قرآن مجید (۲).- ج. ۹. امامت و ولایت در قرآن مجید .- ج. ۱۰. حکومت اسلامی در قرآن مجید.

موضوع : قرآن-- تحقیق

موضوع : الهیات

رده بندی کنگره : BP۶۵/۴/م۷پ۹ ۱۳۰۰ی ب

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵

شماره کتابشناسی ملی : م۷۷-۳۵۶۷

ص: ۱

پیشگفتار

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

ص: ۷

ص: ۸

ص: ۹

ص: ۱۰

ص: ۱۱

ص: ۱۲

ص: ۱۳

اشاره

تفسیر موضوعی چیست؟ و چه مشکلاتی را حل می کند؟

پاسخ به این سؤال مهم اثر عمیقی در فهم صحیح‌تر و بهتر کتاب‌هائی چون کتاب حاضر دارد، و تا جواب این دو پرسش روشن نشود نمی‌توان به خوبی دریافت که این گونه کتاب‌ها چه هدفی را تعقیب می کند؟

در پاسخ سؤال اوّل یادآور می‌شویم که قرآن مجید کتابی است که در طول ۲۳ سال با توجه به نیازها و شرایط مختلف اجتماعی و حوادث گوناگون نازل شده، و همگام با پیشرفت جامعه اسلامی پیشروی کرده است.

آیات سوره‌هایی که در مکه نازل شده عمدتاً ناظر به تحکیم پایه‌های ایمان و اعتقاد نسبت به توحید و معاد، و مخصوصاً مبارزه شدید و پی گیر با شرك و بت‌پرستی است، در حالی که آیات سوره‌هایی که در مدینه نازل شده و طبعاً بعد از تشکیل حکومت اسلامی بوده ناظر به احکام اجتماعی و عبادی و سیاسی و تشکیل بیت‌المال و نظام قضایی اسلام و مسائل مربوط به جنگ و صلح و نبرد با منافقان و امثال آن می‌باشد که اسلام با آن درگیر بوده.

بدیهی است هیچیك از این مسائل به صورت یك رساله عملیه یا یك کتاب درسی و کلاسیك مطرح نگشته، بلکه طبق نیازها، و مناسبت‌ها، و ضرورت‌ها، آیات نازل گشته است، مثلًا ملاحظه می کنیم که احکام مربوط به جهاد و دستورات جنگی و عهدنامه‌ها و اسیران و غرامت‌های جنگی و مانند آن به طور پراکنده در هر غزوه به مناسبت آن غزوه نازل گشته، درست مانند نسخه‌های یك طبیب ماهر که هر روز به تناسب حال بیمار می‌نویسد تا او را به سلامت کامل برساند.

حال اگر آیات قرآن را که در هر سوره از سوره‌ها نازل شده به ترتیب تفسیر کنیم نام آن «تفسیر ترتیبی» خواهد بود، و اگر آیات مربوط به یک «موضوع» را از تمام قرآن جمع آوری در کنار هم بچینیم، و آن را فصل‌بندی نموده تفسیر کنیم نامش «تفسیر موضوعی» است.

مثلًا هر گاه تمام آیات مربوط به جهاد که در طی ده سال در سوره‌های مدنی نازل شده، یا آیات مربوط به اسماء و صفات خداوند که در طی ۲۳ سال در تمام قرآن نازل گردیده، در کنار هم قرار گیرد، و در رابطه با یکدیگر تفسیر شود تفسیر موضوعی نام خواهد داشت، در حالی که اگر هر آیه را در جای خود

ص: ۱۴

جداگانه مورد بحث و بررسی قرار دهیم همان تفسیر ترتیبی است.

هریک از این دو نوع تفسیر مزایا و آثاری دارد که ما را از یکدیگر بی‌نیاز نمی‌سازد و به مصداق «هر چیز به جای خویش نیکوست» هر دو نوع تفسیر برای پژوهندگان قرآن ضروری است و لازم است. (البتّه در آغاز کار تفسیر ترتیبی سپس تفسیر موضوعی)!

«تفسیر ترتیبی» این مزایا را دارد:

جایگاه هر آیه را با زمان و مکان نزولش با آیات قبل و بعدش، با قرائن داخلی و خارجی آن روشن می‌سازد که بدون اینها فهم دقیق معنای آیه ممکن نیست.

به تعبیر دیگر تفسیر ترتیبی هر آیه‌ای را درست در جای خود می‌بیند، و رابطه آن‌را با حیات جامعه اسلامی و پیشرفت و تکامل آن در نظر می‌گیرد، و این رابطه مسائل زیادی را کشف می‌کند.

در حالی‌که در تفسیر موضوعی آیات از شکل حوادث عینی و جزئی در آمده شکل کلی به خود می‌گیرد و از جایگاه خود تا حدی دور می‌شود.

ولی در عوض تفسیر موضوعی می‌تواند از مسائل زیر پرده بردارد:

۱- ابعاد پراکنده یک موضوع را که در آیات مختلف آمده در کنار هم قرار می‌دهد و موضوعات را به صورت چند بعدی و جامع می‌نگرد و طبعاً حقایق تازه‌ای از آن کشف می‌کند.

۲- ابهاماتی که در بدو نظر در بعضی از آیات قرآن به چشم می‌خورد با توجه به اصل اساسی «القرآن یفسر بعضه بعضاً» (آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند) بر طرف می‌سازد.

۳- جهان‌بینی اسلام، و بطور کلی، نگرش آن را در هر مسأله و هر موضوع آشکار می‌سازد.

۴- بسیاری از اسرار نهفته قرآن را تنها با روش تفسیر موضوعی می‌توان آشکار ساخت و به ژرفای آیات آن تا آن‌جا که در حوصله استعداد انسان‌هاست دست یافت.

بنابراین هیچ مسلمان ژرف اندیش و آگاهی بی‌نیاز از این دو نوع تفسیر نیست.

گرچه از قدیمی‌ترین ایام حتی از عصر ائمه هدی علیهم السلام تفسیر موضوعی مورد توجه بوده، و دانشمندان اسلام در این زمینه کتاب‌ها نوشته‌اند که نمونه روشن آن کتاب‌های «آیات الاحکام» است، ولی باید اعتراف کرد که تفسیر موضوعی از رشد شایسته خود بی‌نصیب بوده، و هنوز مراحل طفولیت خود

ص: ۱۵

را طی می‌کند، و باید در پرتو زحمات دانشمندان به محل شایسته خود برسد.

کتاب حاضر «پیام قرآن» که با ابداع «یک روش کاملًا تازه» در تفسیر موضوعی قرآن، گام‌های جدیدی را در این موضوع برداشته و بحمـداللَّه از اسـتقبال گسترده و حمـایت روز افزون قشـرهای وسـیعی بهره‌منـد بوده است باز در آغاز راه است، و نیاز به همکاری و همفکری بیشتر از سوی علمای اسـلام و مفسران عالی مقام دارد تا بتواند به هدف نهایی برسد، و ما همیشه در انتظار نظرات تکمیلی اهل نظر و ارباب معرفت بوده و هستیم، و از خدای بزرگ توفیق و هدایت بیشتر را می‌طلبیم.

قم- حوزه علمیه

آیهٔ اللَّه مکارم شیرازی

ص: ۱۶

با همکاری دانشمندان محترم و حجج اسلام آقایان:

محمد رضا آشتیانی

محمد جعفر امامی

عبدالرسول حسنی

محمد اسدی

حسین طوسی

سید شمس الدین روحانی

محمد محمدی

ص: ۱۷

منزلگاه‌های قیامت

مسأله «معـاد» مسأله بسیار گسترده‌ای است، چرا که از یک جهان بسیار گسترده سخن می گویـد، و چون عالمی است ناآشـنا و از جهات زیادی با جهان ما متفاوت است، طبعاً بحث‌های پیچیده‌ای دارد.

ولی به دو دلیل این بحث‌ها «جالب» و «جذاب» است:

نخست این‌که به خـاطر تازگی‌هـایش حس کنجکـاوی هر انسـانی را بر می‌انگیزد، و دیگر این‌که توجه به مسأله معـاد و مخصوصـاً جزئیات آن اثر روانی و تربیتی فوق‌العاده سازنـده‌ای در روح و جان انسان، و طبعاً در تمام زندگی او دارد، و شاید به همین دلیل در قرآن مجید آن قدر نکات ظریف و جالب و شنیدنی درباره معاد دیده می‌شود که درباره هیچ مسأله‌ای وجود ندارد.

***

ما در آغاز در نظر داشتیم که تمام بحث‌های مربوط به «معاد از دیدگاه قرآن» را به صورت «یک مجموعه و در یک جلد» در اختیار خواننـدگان عزیز «تفسیر پیام قرآن» بگذاریم، و به همین جهت تا آن‌جا که ممکن بود در فشـردگی بحث‌ها (بی‌آن‌که خلل به طرح مسائل وارد شود) کوشیدیم، ولی به هنگـام غوص در دریـای بیکران آیـات قرآن- بـا همین فکر قاصـر خود- آن قـدر گوهرهـای ارزشـمند یـافتیم که دیـدم امکـان نـدارد همه را یکجـا جمـع کنیم، زیرا کتـابی می‌شـد متجـاوز از یـک‌هزار صـفحه، و چـاره‌ای جز تجدیدنظر در آن فکر، و تصمیم بر نشر این مجموعه در دو جلد نیافتیم.

اتفاقاً بحث‌های جلد «اوّل» و «دوّم» کاملًا از یکدیگر متمایز شد، در جلد قبل تمام سخن درباره «کلیات مسائل مربوط به معاد» بود، و در این جلد سخن از «جزئیات و ویژگی‌های معاد از دیدگاه قرآن» است.

یا به تعبیر دیگر اگر مسأله معاد را به یک ساختمان عظیم و بنای با شـکوه تشبیه کنیم، در جلد اوّل سفت کاری و زیر بنای ساختمان تمام شـده، و در جلـد دوّم (همین جلد) به ریزه کاری‌ها ورو بنا و تزیینات این ساختمان پرداخته می‌شود، و به همین دلیل نام «منازل الاخرهٔ- یا- منزلگهای قیامت» برای آن بسیار مناسب است.

***

ص: ۱۸

ذکر این نکته نیز ضرورت دارد که بحث‌های مربوط به معاد عموماً، و آنچه مربوط به جزئیات آن است خصوصاً، بسیار سئوال‌انگیز است، و «تا آن‌جا که در توان داشتیم» سعی کرده‌ایم که برای تمام این «سئوالات» پاسخی از خود «قرآن» یا «احادیث و دلائل منطقی عقلی» بیابیم، و همه جا برای نزدیک ساختن این مفاهیم مهم و پیچیده به اذهان تلاش و کوشش کنیم، ضمناً با استفاده از مثال‌های گویا و زنده مطالب را به اذهان نزدیک سازیم و در این راستا تجربیاتی را که در بحث‌های تفسیری و اعتقادی داشتیم در این زمینه به کار گرفتیم، امید است با این تلاش توفیقی در این راه نصیب شده باشد، و البتّه قضاوت با شماست.

مسلّماً این کار زمینه‌ای خواهد شد برای تلاش هرچه بیشتر آیندگان، تا تلاش‌ها در این راه استمرار یابد، زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که آخرین سخن را در این بحث‌ها گفته است، و چیزی برای گفتن باقی نمانده است.

«خداوند» همه ما را از هر گونه لغزش چه در «علم» و چه در «عمل» چه در «نوشته‌ها» و چه در «گفته‌ها» به لطف و کرمش مصون و محفوظ دارد.

و ما را در سایه لطف و عنایتش به سلامت از این منزلگها، به منزل اصلی یعنی کانون رحمتش «جنان عدن»، «جنهٔ الخلد» برساند که طی این راه جز با عنایات و الطاف او برای هیچ‌کس امکان‌پذیر نیست.

آمین یا رب العالمین.

قم- حوزه علمیه- ناصر مکارم شیرازی

شعبان ۱۴۱۱

اسفندماه ۱۳۶۹

ص: ۱۹

بخش اول: نشانه‌های رستاخیز

۱- اشراط السّاعه

اشاره

«نشانه‌های رستاخیز»

اشاره:

در حقیقت منزل اوّل از ظهور نشانه‌های رستاخیز آغاز می گردد، این حقیقت قابل توجه است که در قرآن مجید آیات فراوانی یافت می‌شود که نشانه‌های نزدیک شدن قیام قیامت را بازگو می کند، و به عنوان «اشراط السّاعه» معروف شده است، این عنوان چنانکه خواهیم دید از خود قرآن مجید گرفته شده است، «اشراط» جمع «شَرَط» (بر وزن هَدَف) به معنای «علامت»، و «ساعهٔ» در این‌جا به معنای «قیامت» است.

این علامات حوادث مهم و تکان دهنده‌ای است که قبل از قیامت رخ می‌دهد و هر کدام هشداری است برای پایان جهان، یا سر آغازی برای قیام رستاخیز، باید توجه داشت که این حوادث همه یکنواخت نیست، بلکه تفاوت زیادی با هم دارد، و با یک نظر اجمالی می‌توان آنها را به سه گروه تقسیم کرد:

۱- حوادث مهمی که «قبل از پایان جهان» تحقّق می‌یابد.

۲- حوادث هولناکی است که «در آستانه پایان جهان» رخ می‌دهد.

۳- حوادث تکان دهنده‌ای که در «آغاز رستاخیز» و بازگشت به حیات مجدد حاصل می‌شود، و هریک از آنها قابل دقت است:

با این اشاره به قرآن باز می گردیم و نخست به سراغ «بخش اوّل» می‌رویم، و به آیات مربوط به آن گوش جان می‌سپاریم:

۱- فَهَلْ یَنْظُرُونَ الّا السّاعَةَ انْ تَأْتِیَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جاءَ اشْراطُها

(محمد- ۱۸)

۲- فَأَقْتَرَبَتِ السّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ

ص: ۲۰

(قمر- ۱)

۳- فَارْتَقِبْ یَوْمَ تَأْتی السَّماءُ بِدُخانٍ مُبینٍ

(دخان- ۱۰)

ترجمه:

۱- آیا آنها جز این انتظاری دارند که قیامت ناگهان برپا شود (آن‌گاه ایمان آورند) در حالی که هم اکنون نشانه‌های آن آمده است.

۲- قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت.

۳- منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری پدید آورد.

تفسیر و جمع‌بندی

نشانه‌های قیامت نمایان شده!

در نخستین آیه از آیات مورد بحث، اشاره سربسته‌ای به مسأله «اشراط الساعهٔ» شده است، بی‌آن‌که مصداق آن را بیان می‌کند، می‌فرماید: «آیا آنها (افراد بی‌ایمان و استهزا کننده) جز این انتظاری دارند که قیامت ناگهان برپا شود آن‌گاه ایمان بیاورند، در حالی که هم اکنون نشانه‌های آن آمده است»! فَهَلْ یَنْظُرُون الَّا السّاعَهَ انْ تَأْتِیَهُمْ بِغَتَهً فَقَدْ جاءَ اشْراطُها

اما در آن موقع که قیامت برپا شود دیگر توجه و ایمان آنها سودی نخواهد داشت فَانَّی لَهُمْ اذا جائَتْهُمْ ذِکراهُمْ

همان گونه که قبلًا اشاره شد، «اشراط» جمع شَرَط به معنای علامت است، بنابراین «اشراط السّاعه» به معنای نشانه‌های قیامت می‌باشد، اما در این که منظور از تحقق این نشانه‌ها که آیه فوق اجمالًا از آن خبر می‌دهد چیست؟ در میان مفسّران گفتگوست.

غالب مفسّران معتقدند که منظور از «اشراط» در این‌جا همان بعثت و قیام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و نزول قرآن مجید آخرین کتاب آسمانی می‌باشد، شاهد بر این معنا را احادیثی از خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دانسته‌اند، مانند حدیث معروفی که از آن حضرت نقل شده که فرمود: «بُعِثْتُ انا وَ السَّاعهُ کَهاتَیْنِ، وَ ضَمَ

ص: ۲۱

السَّبّابَةَ وَ الْوُسْطی بعثت من و قیامت مانند این دوست، و اشاره به دو انگشت مبارکش کرد و انگشت «سبّابه» را با انگشت «وسط» در کنار یکدیگر قرار داد».(۱) ۶

بعضـی مسأله شق القمر را نیز جزء اشراط الساعه شمرده‌اند اینها همه در صورتی است که منظور نشانه‌های نزدیک شدن قیامت باشد نه نشانه امکان معاد، در حالی که بعضـی معنای دوّم را برگزیده‌انـد، و گفته‌انـد اصل آفرینش انسان از خاك، و خلقت آسـمان‌ها و زمین، همه نشانه‌هـای قـدرت خـدا بر اعـاده حیـات مردگان است، در این صورت تمام دلایل امکان معاد جزء نشانه‌های رستاخیز و اشراط الساعهٔ خواهد بود (دقت کنید).

ولی معنـای اوّل صـحیح‌تر به نظر می‌رسـد، به خصوص این‌که در روایات اسـلامی اموری به عنوان نشانه‌های نزدیک شـدن قیامت و اشـراط الساعه شمرده شده، مانند حدیثی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: «مِنْ اشْراطِ السّاعةِ انْ یُرْفَعَ الْعِلْمُ، وَ یَظْهَرَ الْجَهْلُ، وَ یُشْـرَبَ الْخَمْرُ وَ یَفْشُو الزِّنا؛ از نشانه‌های قیامت برچیده شدن علم، آشـکار شدن جهل، و شرب خمر و کثرت زناست».(۲)

حتی در بعضی از روایات قیام حضرت مهدی (ارواحنا فداه) برای مبارزه با ظلم و فساد جزء اشراط الساعهٔ شمرده شده است.

***

قیامت نزدیک شد!

در دوّمین آیه سـخن از نزدیکی قیامت و شق القمر است، می‌فرماید: «قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت»! اقْتَرَبَتِ السّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ

این در حقیقت پاسخ به سؤالی است که مکرراً از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌کردند که «قیامت کی خواهد آمد»؟ در این‌جا می‌فرمایـد: «قیامت نزدیک است، و یکی از نشانه‌های آن شق القمر است» حادثه‌ای که هم دلیل بر قـدرت خداونـد بزرگ بر همه چیز (و ضـمناً قـدرت بر احیـای مـوتی) بـود، و هم از صـدق دعوی پیغمـبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم آخرین سـفیر الهی حکایت می‌کرد، و هم از نزدیکی رستاخیز زیرا همان‌گونه که در

۱- این حدیث را بسـیاری از مفسّران شیعه و اهل سنت با مختصر تفاوتی نقل کرده‌اند مانند مجمع‌البیان و تفسیر قرطبی و فی ظلال و روح البیان و تفاسیر دیگر(ذیل آیه مورد بحث).

۲- تفسیر نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۳۷، حدیث ۴۱.

ص: ۲۲

شرح آیه گذشته خواندیم که خود آن حضرت می‌فرمود: «بعثت من از نشانه‌های نزدیک شدن قیامت است».

ولی بعضی دیگر از مفسّران گذشته و امروز، آیه را اشاره به حوادثی می‌دانند که در پایان این جهان و در آستانه قیامت واقع می‌شود و از جمله: خورشید تاریک، و ماه از هم شکافته خواهد شد، و اگر تعبیر آیه به «انشق» به صورت فعل ماضی آمده است به خاطر آن است که در لغت عرب بسیاری از مسائلی که در آینده قطعی است به صورت فعل ماضی آورده می‌شود.

ولی کمتر کسی از مفسّران این تفسیر را پذیرفته است که آیه ناظر به حوادث پایان دنیا باشد زیرا به هر حال ظاهر آیه ماضی و مربوط به گذشته است، و دلیلی ندارد که آن را بدون قرینه روشن به صورت مستقبل معنا کنیم، و هم روایات فراوانی که به گفته فی «ظلال القرآن» در سر حد تواتر است گواهی می‌دهد که معجزه «شق القمر» در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به وقوع پیوست.(۱)

و به نقل مرحوم علامه طباطبایی در «المیزان» اهل حدیث و علمای تفسیر متفقاً این معنا را پذیرفته‌اند که شق القمر در عصر پیامبر رخ داد» جز چند نفر از مفسّران پیشین (و غیر معروف).(۲)

ابو الفتوح رازی نیز می‌گوید: «قول کسانی که می‌گویند آیه فوق اشاره به حوادث آینده است، خلاف اجماع و اتفاق علماست»!(۳)

درباره چگونگی شق‌القمر (شکافته شدن ماه) و شرح این اعجاز نبوی، و روایات مربوط به آن، و امکان آن از نظر علوم روز، بحث‌های فراوانی است که چون خارج از هدف ما یعنی شرح «اشراط الساعه» می‌باشد از آن صرفنظر کرده، و علاقه‌مندان آن را به مطالعه تفسیر نمونه، جلد ۲۳، صفحه ۱۲ تا ۱۹ ارجاع می‌دهیم.

***

آن روز که دود غلیظی آسمان را فرا می‌گیرد

در سوّمین آیه اشاره به یکی دیگر از نشانه‌های نزدیکی قیامت شده است و آن روزی است که دود

۱- فی ظلال القرآن، جلد ۷، صفحه ۶۴۴.

۲- تفسیر المیزان، جلد ۱۹، صفحه ۶۱ و ۶۰.

۳- تفسیر ابو الفتوح رازی، جلد ۱۰، صفحه ۳۶۴.

ص: ۲۳

غلیظی صفحه آسمان را می‌پوشانـد و به صورت عذابی در می‌آید، می‌فرماید: «منتظر روزی باش که آسـمان، دود آشـکاری پدید می‌آورد، و همه مردم را فرا می گیرد، این عذاب دردناکی است».

فَارْتَقِبْ یَوْمَ تَأْتی السَّماءُ بِدُخانٍ مُبینٍ- یَغْشَی النّاسَ هذا عَذابٌ الیمٌ

در تفسیر این آیه در میان مفسّران گفتگو بسیار است و عمدتاً سه قول بیان شده:

بعضی آن را اشاره به عذاب روز قیامت می‌دانند که دود وحشتناک و شرباری بر سر مجرمان سایه می‌افکند، ولی این احتمال بسیار بعیـد به نظر می‌رسد، چرا که در ذیل این آیات می‌خوانیم: کافران در آن روز تقاضای برطرف شدن عذاب الهی را می کنند و اظهار ایمان می‌نمایند، و به آنها خطاب می‌شود که «ما کمی عذاب را برطرف می‌سازیم ولی شما باز به کار خود بر می گردید»!:

انّا کاشِفُوا الْعَذابِ قَلیلًا انَّکُمْ عائدُونَ (دخان ۱۵).

این معنا در قیامت متصور نیست، به خصوص این‌که در آیه بعـد از آن مسـتقلًا اشاره به قیامت و مجازات‌های عظیم آن شده است، و نشانه می‌دهد آنچه قبل از آن ذکر شده مربوط به غیر قیامت بوده است یَوْمَ نَبْطشُ الْبَطْشَةَ الْکُبْری انّا مُنْتَقِمُونَ (خان ۱۶).

قول دوم اینکه آیه اشـاره به قحطی و خشـکسالی وماننـد آن است که دامان گروه عظیمی از کفار را در همان زمان پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم گرفت، آنها خدمت پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم آمدند و تقاضای برطرف شدن عذاب کردند، حضرت دعا فرمود و برطرف شدن ولی باز ایمان نیاوردند.

بنـابراین تفسیر «دُخـان» (دود) این‌جـا به معنـای مجـازی است، چون در ادبیات عرب واژه «دخان» کنایه از شـر و بلای فراگیر است، چنانکه فخر رازی در کلمات خود آورده است.(۱)

یا از این جهت که هنگام خشـکسالی گرد و غبار غلیظ صـفحه آسـمان را می‌پوشاند که از آن در این‌جا تعبیر به «دخان» شده است، زیرا باران نقش مؤثری در فرو نشاندن گرد و غبار و دود دارد(۲) لذا سال‌های قحطی را «سَنَةُ الغَبْراء» (سال پر گرد و خاک) یا «عامُ الرِّمادْ» (سال خاکستر) می گویند.

اشـکالی که به این تفسیر وارد می‌شود این است که به هر حـال «دخـان» در معنـای حقیقتش یعنی دود به کـار نرفته، و بـدون وجود قرینه‌ای حمل بر معنای مجازی شده است.

تفسیر سوّم آن است که آیه اشاره به یکی از نشانه‌های نزدیک شدن قیامت می کند که آسمان را دود

۱- تفسیر کبیر، جلد ۲۷، صفحه ۲۴۲.

۲- روح المعانی، جلد ۲۵، صفحه ۱۰۷ و روح البیان، جلد ۸، صفحه ۴۰۶.

ص: ۲۴

آشکار می‌پوشاند، و مردم دست به دامن لطف خدا می‌شوند و خداوند با لطف و کرمش کمی این عذاب را بر طرف می‌سازد، ولی باز منکران ایمان نمی‌آورند.

این تفسیر هم موافق ظاهر آیه، هم مطابق اخبار متعددی است که در منابع تفسیر شیعه و اهل سنت آمده است.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم که فرمود: «چهار چیز از نشانه‌های نزدیک شدن قیامت است: اوّل ظهور دجّال، و دیگری نزول عیسی و سوّم آتشی است که از قعر سرزمین عدن برمی‌خیزد و چهارم دخان (دود) است».

یکی از اصحاب سؤال می‌کند، دخان چیست؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آیه فوق را تلاوت فرمود: فَارْتَقِبْ یَوْمَ تَأْتی السَّماءُ بِدُخانٍ مُبینٍ و سپس افزود. «یَمْلُا ما بَیْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ یَمْکُثُ ارْبَعیْنَ یَوْماً وَ لَیْلَةً امَّا الْمُؤْمِنُ فَیُصیبُ مِنْه کَهیْئَةِ الزَّکْمِةِ وَ امَّا الْکافِرُ بِمَنْزِلَةِ السَّکْرانِ یَخْرُجُ مِنْ مِنْخَرَیْهِ وَ اذُنَیْهِ وَ دُبِرِهِ دودی است که بین مشرق و مغرب را پر می‌کند، و چهل شبانه روز باقی می‌ماند، اما مؤمن حالتی شبیه به زکام به او دست می‌دهد، و کافر همچون مستان خواهد بود، و دود از بینی و گوش‌ها و پشت او بیرون می‌آید».(۱)

همین معنا با تفاوتی در منابع شیعه نیز آمده است، آن‌جا که امیرمؤمنان علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که ده چیز قبل از قیامت به طور قطع واقع می‌شود: از جمله آنها قیام حضرت مهدی علیه السلام و نزول حضرت عیسی علیه السلام و ظهور دخان را می‌شمرد.(۲)

بعضی روایات دیگر نیز در این زمینه وارد شده که این تفسیر را تأیید می‌کند.

بنابراین بهترین تفسیر برای آیه همان تفسیر سوّم است.

این بود عمده‌ترین اشراط السّاعه، در بخش اوّل، که در قرآن مجید به آن اشاره شده.

۱- تفسیر درّ المنثور، جلد ۶، صفحه ۲۹.

۲- بحارالانوار، جلد ۵۲، صفحه ۲۰۹- و در تفسیر قرطبی جلد ۹، صفحه ۵۹۵۰ و غیر آنها نیز احادیثی به همین مضمون دیده می‌شود.

ص: ۲۵

بخش دوّم: نشانه‌هایی که در پایان جهان واقع می‌شود

اشاره

از بخش دیگری از آیات قرآن استفاده می‌شود که در پایان این جهان، انقلابی عظیم در کائنات و آسمان و زمین رخ می‌دهد، و به تعبیر دیگر مرگ جهان مرگ تدریجی نیست، بلکه ناگهانی و دفعی و توأم با حوادث تکان دهنده است.

این حوادث که قسمتی از نشانه‌های قیامت را تشکیل می‌دهد، عبارتند از:

۱- متلاشی شدن کوه‌ها

این مطلب در آیات متعددی از قرآن مجید منعکس است و مراحل مختلفی برای آن ذکر شده که می‌توان آن را در هشت مرحله تنظیم و خلاصه کرد:

«نخست» این کوه‌ها به لرزه در می‌آیند: یَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبالُ (مزمل- ۱۴)

در مرحله دوّم از جا کنده می‌شوند: وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبالُ (حاقه- ۱۴).

در مرحله سوّم به حرکت در می‌آیند وَتَسیرُ الْجِبالُ سَیْراً (طور- ۱۰).

در مرحله چهارم در هم کوبیده می‌شوند فَدُ کَّتا دَکَةً واحِدةً (حاقّه- ۱۴) «زمین و کوه‌ها یکباره در هم کوبیده می‌شوند».

در مرحله پنجم به صورت توده‌ای از شن‌های متراکم در می‌آیند وَ کانَتِ الْجِبالُ کَثیباً مَهیلًا (مزمّل- ۱۴).

در مرحله ششم به صورت گرد و غبار پراکنده می‌شوند وَبُسَّتِ الْجِبالُ بَسّاً فَکانَتْ هَباءاً مُنْبَثّاً (واقعه- ۵ و ۶).

در مرحله هفتم به شکل پشم‌های حلاجی که با تند باد حرکت کنند و تنها رنگی از آنها در آسمان دیده می‌شود در می‌آیند وَتَکوُنُ الْجِبالُ کَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (قارعه- ۵).

و سرانجام در هشتمین مرحله شبحی از آنها همچون شبح یک سراب در یک بیابان خشک باقی می‌ماند! وَ سُیِّرَتِ الْجِبالُ فَکانَتْ سَراباً (نبأ ۲۰).

ص: ۲۶

به این ترتیب کوه‌ها به کلی از میان می‌روند و اثری از آنها باقی نمی‌ماند و صفحه زمین صاف و هموار خواهد شد فَیَذَرُها قاعاً صَفْصَفاً (طه ۱۰۶).(۱)

آیا این حوادث عجیب و هولناک که دامنگیر کوه‌ها می‌شود بر اثر انفجارات درونی، و متلاشی شدن نظام اتمی آنها، و آزاد شدن انرژی‌های نهفته درونی است؟ یا ضربه‌ای از خارج بر آنها وارد می‌شود، مانند برخورد سیّاره‌های آسمانی با سرعت و جاذبه شدید به یکدیگر؟ یا علل دیگری که امروز برای ما ناشناخته است؟

هیچ‌کس به درستی نمی‌تواند پاسخی به این سؤالات بدهد، و علوم روز نیز از توضیح این مطلب عاجز است، همین اندازه می گوید که در کرات آسمانی در گذشته و حال انفجارات عظیمی روی داده و می‌دهد، حتی از تفسیر علل آن نیز عاجز است.

همین اندازه می‌دانیم که به شهادت قرآن این حوادث در پایان دنیا واقع می‌شود، هرچند علل آن برای ما ناشناخته است.

***

۲- انفجار دریاها

دیگر از نشانه‌های پایان این جهان، و نزدیک شدن رستاخیز، انفجار دریاهاست، چنانکه در این زمینه می‌خوانیم: وَ اذَا الْبِحارُ فَجِّرَتْ «آن زمان که دریاها منفجر گردد» (انفطار- ۳) و در جای دیگر می‌فرماید: «در آن هنگام که دریاها برافروخته شود»! وَ اذَا الْبِحارُ سُجِّرَتْ (تکویر- ۶).

در آیه ۶ سوره طور ضمن سوگندهای متعدد و پی‌درپی می گوید: «سوگند به دریای برافروخته»! وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ

بی شک آیه اوّل و دوّم اشاره به «اشراط السّاعه» می کند، چون آیات بعد از آن به خوبی به این معنا گواهی می‌دهد، و در مورد آیه سوّم این تفسیر ذکر شده که ناظر به نشانه‌های قیامت است.

در این آیات در یک مورد تعبیر «فُجِّرَتْ» از ماده «فَجْر» به معنای شکافتن به کار رفته، که ممکن است اشاره به انفجار و برافروختگی دریاها باشد.

۱- « قاع» به معنای زمین صاف و هموار و« صَفْصَفّ» به معنای زمینی است خالی از هرگونه گیاه، و یا زمین صاف و مسطح، و در این صورت هر دو به یک معنا و برای تأکید خواهد بود.

ص: ۲۷

این مسأله امروز برای ما مسأله ساده‌ای است، چرا که آب از دو عنصر تشکیل یافته «اکسیژن» و «ئیدروژن» که هر دو شدیداً قابل احتراق است، اگر عواملی سبب تجزیه آب‌ها شوند، دریاها مبدّل به کوره‌های عظیمی از آتش سوزان خواهند شد، و یک جرقّه کوچک کافی است که عالمی از آتش ایجاد کند.

این احتمال نیز داده شده که زلزله‌های شدید آستانه رستاخیز سبب شکافتن زمین‌ها و راه یافتن دریاها به یکدیگر می‌شوند و نتیجه آن به هم پیوستگی تمام دریاچه‌ها با دریاهای روی زمین است، و یکی از تفسیرهای آیه همین است.

تفسیر سوّمی نیز وجود دارد که با متلاشی شدن کوه‌ها و ریخته شدن غبار آنها به دریاها، دریاها پر می‌شود و آب سراسر خشکی‌ها را فرا می‌گیرد.

همین تفسیرهای سه گانه در مورد عنوان دوّم (سجّرت) که از ماده «تسجیر» می‌باشد نیز گفته شده، زیرا «تسجیر» در اصل به معنای برافروختن و به هیجان درآوردن آتش، و گاه به معنای پر شدن نیز آمده است، لذا تنور پر از آتش را «مُسَجَّر» می‌گویند.

مشتعل شدن دریاها یا به خاطر تجزیه آن به دو ماده قابل احتراق اکسیژن و ئیدروژن است، یا به علل دیگری که بر ما مخفی است، و پر شدن دریاها یا به سبب متلاشی شدن کوه‌ها و ریختن آن به دریاها است، یا فرود سنگ‌های آسمانی در آنها یا علل ناشناخته دیگر.

***

۳- زلزله‌های عظیم و ویرانگر!

دیگر از نشانه‌های پایان جهان و قرب قیامت، زلزله‌های بی‌سابقه و عظیمی است که تمام کره خاکی ما را به لرزه در آورده، همه چیز را در هم می‌ریزد و انسان‌ها را در لحظات کوتاهی مدفون می‌سازد قرآن می‌گوید: یا ایُّها النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ انَّ زَلْزَلَهَ السّاعَهِ شَیءٌ عَظیمٌ «ای مردم از پروردگارتان بترسید و پرهیزگاری پیشه کنید که زلزله رستاخیز مطلب مهمی است».

سپس می‌افزاید: «روزی که آن را می‌بینید (چنان گرفتار وحشت می‌شوید که) مادران شیرده کودکان شیرخوار خود را فراموش می‌کنند، هر زن بارداری جنین خود را بر زمین می‌نهد و مردم را مست

ص: ۲۸

می‌بینی، در حالی که مست نیستند، ولی عذاب خدا شدید است»! یَوْمَ تَرَوْنَها تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمّا ارْضَعَتْ وَ تَضَعُ کُلُّ ذاتِ حَمْلٍ حَمْلَها وَتَری النّاسَ سُکارَی وَ ما هُمْ بِسُکارَی وَلکِنَّ عَذابَ اللَّهِ شَدیدٌ (حج ۱ و ۲).

البتّه همان‌گونه که در بخش سوّم «اشراط السّاعه» خواهیم گفت زلزله دیگری قبل از احیای مردگان صورت خواهد گرفت، که در بعضی دیگر از آیات قرآن به آن اشاره شده است، این احتمال نیز وجود دارد که آیه مورد بحث اشاره به آن باشد، به قرینه «لکِنَّ عذابَ اللَّهِ شَدیدٌ» ولی در این صورت باید مسأله زنان باردار و کودکان شیرخوار به معنای مجازی تفسیر شود، یعنی شدّت وحشت ناشی از این زلزله آن قدر زیاد است که اگر زن بارداری باشد سقط جنین می‌کند، و این تفسیر خلاف ظاهر آیه است.

به هر حال همین معنا در آیه ۱۴ سوره مزمل نیز آمده است، یَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبالُ «آن روز که زمین و کوه‌ها سخت به لرزه می‌افتند».(۱)

نظیر آن معنا در سوره واقعه آیه ۴ نیز آمده است: اذا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجّا وَبُسَّتِ الْجِبالُ بَسّاً: «هنگامی که زمین به شدت به لرزه درآید و کوه‌ها درهم کوبیده شود»!

***

۴- تاریک شدن خورشید و ماه و ستارگان!

یکی دیگر از نشانه‌های نزدیکی قیامت خاموشی چشمه خورشید و کدورت و تیرگی ستارگان است، چنانکه قرآن می‌گوید: «در آن هنگام که طومار خورشید درهم پیچیده شود و ستارگان تاریک گردد»! اذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ وَ اذَا النُّجُومُ انْکَدَرَتْ

«کوّرت» از ماده «تکویر» در اصل به معنای پیچیدن و جمع و جور کردن چیزی است، مانند پیچیدن عمامه بر سر، این واژه به معنای تاریک شدن یا افکندن نیز آمده است، و ظاهراً این دو معنا در مورد خورشید لازم و ملزوم یکدیگر است، به این ترتیب که خورشید تدریجاً لاغر و جمع و جور می‌شود، و رو به تاریکی و بی‌فروغی می‌گذارد.

«انْکَدَرَتْ» از مادّه «انکدار» به معنای تیرگی و تاریکی یا سقوط و پراکندگی است، و ظاهراً هر دو معنا

۱- « تَرْجُفُ» از ماده« رجف»(بر وزن کشف) به معنای اضطراب و لرزه شدید است، و از آن‌جا که اخبار فتنه‌انگیز مایه اضطراب جامعه می‌شود به آن« اراجیف» می‌گویند.

ص: ۲۹

در مورد ستارگان لازم و ملزوم یکدیگر است.

آری طبق گواهی قرآن در پایان جهان، پر فروغ‌ترین مبدأ نور در منظومه شمسی ما که مایه روشنایی تمام سیّارات است خاموش و جمع می‌شود، و ستارگان دیگر نیز به همین سرنوشت گرفتار می‌گردند.

فخر رازی در یکی از عبارات خود می‌گوید که بعضی «کُوِّرَتْ» را از ریشه «کور»! به معنای نابینا دانسته‌اند(۱) که آن هم به معنای خاموشی آفتاب است.

دانشمندان امروز معتقدند انرژی خورشید که در فضا پخش می‌شود از احتراق هسته‌ای به دست می‌آید که سوخت آن ئیدروژن و خاکسترش هلیوم است.(۲)

و نیز به همین دلیل در هر شبانه روز سیصد و پنجاه هزار میلیون تُن! از وزن این کره کاسته می‌شود، و همین امر سبب می‌گردد که تدریجاً لاغر و کم نور شود و این همان جمع شدن و کم نور شدن، یعنی دو مفهومی است که در مادّه «تکویر» طبق گفته ارباب لغت وجود دارد، هرچند در شرائط فعلی به خاطر عظمت این کره کاسته شدن این مقدار تأثیر فوری در وضع آن ندارد.

البتّه اگر سرعت کاهش به مقیاس کنونی باشد ممکن است تحقق این موضوع میلیون‌ها یا میلیاردها سال به طول انجامد، ولی هیچ‌کس از شرایط آینده کیهانی با خبر نیست، ممکن است شرایطی به وجود آید که این کاهش جرم و نور شتاب گیرد، و در مدّتی کوتاه این مبدأ عظیم وجوشان نور و حرارت به کلی از فعّالیت ساقط گردد.

همین معنا در مورد سایر کرات آسمانی نیز صادق است.

نظام موجود کواکب نیز در هم می‌ریزد، گویی تعادل جاذبه و دافعه که ارتباط با «جرم‌ها» و «سرعت حرکت» آنها دارد به هم می‌خورد، و شاید این همان چیزی است که در قرآن مجید در جایی دیگر به آن اشاره کرده، می‌فرماید: وَ اذَا الْکَواکِبُ انْتَثَرَتْ «آن زمان ستارگان پراکنده شوند و فرو ریزند» (انفطار- ۲).

البتّه این آیه تفسیر دیگری دارد که در بحث آینده به خواست خدا خواهد آمد.

در سوره قیامت نیز می‌خوانیم: «در آن هنگام که چشم‌ها در شدّت وحشت به گردش درمی‌آید، و ماه بی‌نور می‌گردد، و خورشید و ماه یکجا جمع می‌شود، و انسان می‌گوید راه فرار کجاست»؟!

۱- تفسیر کبیر، جلد ۳۱، صفحه ۶۶.

۲- زندگی و مرگ ستارگان صفحه ۹۲.

ص: ۳۰

فَاذا بَرِقَ الْبَصَرُ- وَخَسَفَ الْقَمَرُ وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ- یَقُولُ الْإنسانُ ایْنَ الْمَفَرُّ (قیامت- ۷ تا ۱۰).

از این آیات به خوبی می‌توان استفاده کرد که تمام این حوادث به طور ناگهانی انجام می‌شود نه تدریجی وگرنه انسانی در آن زمان وجود نخواهد داشت که چنین سختی بگوید (دقت کنید).

جمع شدن خورشید و ماه ممکن است از این جهت باشد که با از بین رفتن تعادل «جاذبه» و «دافعه» کره ماه جذب به مرکز اصلی یعنی خورشید خواهد شد.

این سخن را با اشاره به آیه دیگری از قرآن در این رابطه پایان می‌دهیم، می‌فرماید: فَاذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ «هنگامی که ستارگان محو و تاریک شوند» (مرسلات- ۸).

این تعبیر نیز هماهنگ با آیات فوق و از لوازم آنهاست.

مجدّداً یادآور می‌شویم که این مسائل هم اکنون در جهان هستی در جریان است، ولی به صورت تدریجی، اما در پایان دنیا شدت می‌گیرد و طیّ یک سلسله حوادث زنجیره‌ای تند و ناگهانی این نظام فرو می‌ریزد و به عمر این جهان، به فرمان خدا، پایان داده می‌شود.

***

۵- شکافتن کرات آسمانی!

دیگر از نشانه‌های پایان جهان دگرگون شدن نظام کواکب و شکافتن کرات آسمانی است که در آیات فراوانی از قرآن مجید به آن اشاره شده و تعبیرات مختلفی درباره آن دیده می‌شود.

گاه تعبیر به «انشقاق» می‌کند: اذَ السَّماءُ انْشَقَّتْ «در آن هنگام که آسمان (کرات آسمانی) شکافته شود». (انشقاق- ۱).

نظیر همین معنا در آیه ۱۶ حاقّه نیز آمده است: وَانْشَقَّتِ السَّماءُ فَهِیَ یَوْمَئِذٍ واهِیَةٌ: «و آسمان‌ها از هم شکافته می‌شوند و سست می‌گردند؛ فرو می‌ریزند».

در آیه ۲۵ سوره فرقان، همین معنا با مختصر تفاوتی منعکس است: وَ یَوْمَ تَشَقَّقُ السَّماءُ بِالْغَمامِ «به خاطر بیاور روزی را که آسمان با ابرها از هم شکافته می‌شود»!

منظور از «سماء» در این آیات کرات آسمانی است که در پایان جهان بر اثر انفجارهای پی‌درپی از هم شکافته می‌شود، ولی در این‌که منظور از شکافته شدن با «ابرها» چیست؟ این احتمال وجود دارد که

ص: ۳۱

منظور همراه بودن متلاشی شدن آسمان‌ها با پیدایش ابرهای سنگینی است که از گرد و غبار آنها حاصل می‌شود (به اصطلاح باء در «الغمام» در این‌جا به معنای ملابست است، همان‌گونه که در تفسیر المیزان به عنوان یک احتمال آمده شده است).(۱)

ولی مرحوم علّامه طباطبایی بعید نمی‌داند که تعبیر فوق را بر معنای کنائی حمل شود و بگوییم:

منظور کنار رفتن حجاب‌های جهل و نادانی و نمایان گشتن عالم غیب است (و طبعاً در این صورت «باء» به معنای «عن» خواهد بود) یعنی ابرها کنار می‌رود و غیب جهان ظاهر می‌شود.

ولی تا دلیلی بر این تفسیر کنایی نباشد، قبول آن مشکل است.

جالب این‌که در حدیثی از علی علیه السلام می‌خوانیم: «انَّها تَنْشَقُّ مِنَ الْمَجَرَّةِ!؛ آسمان‌ها از قسمت کهکشان‌ها شکافته می‌شود».(۲)

این تعبیر جالب هماهنگ با آخرین اکتشافاتی است که دانشمندان در زمینه کهکشان دارند و می‌گویند منظومه شمسی و ستارگانی که مشاهده می‌کنیم جزئی از کهکشان بزرگ «راه شیری» است که با چشم غیر مسلّح مشاهده می‌شود، و انشقاق خورشید و ماه و ستارگان همراه با شکافته شدن این کهکشان بزرگ است (دقت کنید).

و گاه تعبیر به «انفطار» شده است، می‌فرماید: اذَ السَّماءُ انْفَطَرَتْ «در آن هنگام که آسمان شکافته شود» (انفطار- ۱).

نظیر همین معنا در آیه ۱۸ سوره مزمل نیز آمده است، می‌فرماید: السَّماءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ «در آن روز آسمان از هم شکافته می‌شود».

همان گونه که قبلًا نیز گفته‌ایم «انفطار» از ماده «فطر» به معنای شکافتن است.

و گاه می‌فرماید: وَ اذَا السَّماءُ کُشِطَتْ «در آن هنگام که پرده از روی آسمان برگرفته شود» (تکویر- ۱۱).

این تعبیر ممکن است اشاره به کنار رفتن حجاب‌هایی باشد که در این دنیا مانع از دیدن ملکوت آسمان‌ها، فرشته‌ها و بهشت و دوزخ است. در آن روز پرده‌ها کنار می‌رود و انسان حقایق عالم هستی را می‌بیند. در این صورت ارتباطی با مسأله متلاشی شدن آسمان‌ها ندارد.

۱- المیزان، جلد ۱۵، صفحه ۲۰۲.

۲- تفسیر فخر رازی، جلد ۳۱، صفحه ۱۰۳.

ص: ۳۲

بعضـی از مفسّران ماننـد مرحوم «طبرسـی» در «مجمع البیان» آن را به معنای کنـده شدن آسـمانها (کرات آسـمانی) از جایگاهشان تفسیر کرده‌اند که لازمه آن به هم ریختن نظام، و در نوردیدن طومار آنها است.(۱)

و گاه می‌فرماید وَ اذَا السَّماءُ فُرِجَتْ «در آن هنگام که آسمان شکافت پیدا کند» (مرسلات- ۹).

مـاده «فطر» و «فرج» به یـک معنا است، یا تفاوت مختصـری دارد، و لـذا به گشوده شـدن مشـکلات نیز «فرج» گفته می‌شود که نقطه مقابل «شدت» و بسته شدن کارهاست.

و گاه تعبیر به «فتـح» فرموده، چنانکه در آیه ۱۹ نبـأ می‌خوانیم وَ فُتِحَتِ السَّماءُ فَکانَتْ ابْواباً: «و آسـمان گشوده می‌شود و به صورت درهای متعدد در می‌آید».

این تعبیر ممکن است اشاره به شـکافته شدن آسـمانها باشد، چنانکه جمعی از مفسّران گفته‌اند، و در این صورت هماهنگ با آیات فوق است، یعنی در کرات آسـمانی شـکاف‌های زیادی ظاهر می‌شود که گویی سرتاسر آسمان تبدیل به درها و روزنه‌هایی گردیده است!

ولی بعضـی دیگر آن را بر معنـای کنـایی حمـل کرده و گفته‌انـد: منظور گشوده شـدن درهای عالم غیب، و کنار رفتن حجاب‌ها، و ارتباط عالم فرشتگان با عالم انسان‌هاست.(۲)

و گاه می‌فرماید: یَوْمَ تَمُورُ السَّماءُ مَوْراً: «در آن روز که آسمان شدید حرکت کند» (طور- ۹).

«مَوْر» (بر وزن قول) گاه به معنای حرکت شدیـد، گاه به معنای حرکت دورانی، و گاه به معنای رفت و آمد و اضـطراب آمده، و لذا به گرد و غبار که باد به هر سو می‌برد «مُور» (بر وزن زور) گفته می‌شود.

به هر حال این تعبیر به معنای متزلزل شدن کرات آسمانی و به هم ریختن نظام آنها و طبعاً متلاشی شدن است.

و گاه می‌فرماید: یَوْمَ تَکُونُ السَّماءُ کَالْمُهْلِ در آن روز که آسمان همچون فلز گداخته شود»! (معارج- ۸).

مفسّـران «مُهْل» را به معنای دُرد خاصـی که در روغن یا صـمغ‌های درختی ته‌نشـین می‌کند، و گاه به معنای طلا و نقره مذاب تفسـیر کرده‌اند، و معنی اخیر برای تفسیر آیه فوق مناسب‌تر است، و به هر حال

۱- « مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۴۴.

۲- تفسیر اوّل را طبرسـی و فخررازی و بعضـی دیگر انتخاب کرده‌انـد و تفسـیر دوّم را علامـه طباطبـایی در المیزان(ذیـل آیه مورد بحث).

ص: ۳۳

پیدایش چنین حالتی در کرات آسمانی نتیجه متلاشی شدن آنهاست.

و سرانجام در یک تعبیر تکان دهنده می‌فرماید: یَوْمَ نَطْوی السَّماءَ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ کَما بَدَأْنا اوَّلَ خَلْقٍ نُعیدُهُ «در آن روز که آسمان را همچون طومار درهم می‌پیچیم و همان‌گونه که آفرینش را آغاز کردیم باز می‌گردانیم»! (انبیاء- ۱۰۴).

این تعبیر ابعاد دگرگونی آسمان‌ها و کواکب آسمانی را در پایان جهان به خوبی روشن می‌سازد، و نشان می‌دهد که تمام منظومه‌ها و ستارگان ثابت و سیار همگی مانند یک طومار بهم پیچیده می‌شوند، و همان‌گونه که در آغاز آفرینش به صورت توده واحدی بودند در می‌آیند، بار دیگر خداوند طرحی نوین در عالم هستی می‌ریزد و قیامت در این عالم نو برپا می‌شود.

***

از مجموع آنچه در آیات گذشته آمد چنین نتیجه می‌گیریم که قیامت ادامه دنیا نیست، بلکه این جهان به کلی درهم کوبیده می‌شود، زیرا انفجارهای عظیم و زلزله‌های هولناک همه چیز را در هم می‌ریزد و در هم می‌پیچد، سپس طرح تازه‌ای ریخته می‌شود و جهان نوینی بر ویرانه‌های این جهان برپا می‌شود و رستاخیز انسان‌ها در آن عالم جدید است.

***

ص: ۳۴

بخش سوّم: نشانه‌های شروع قیامت

اشاره

در آغاز رستاخیز نیز حوادث عظیمی رخ می‌دهد، و همان‌گونه که پایان دنیا همراه با حوادث عظیم بود آغاز رستاخیز نیز با حوادث عظیم توأم است.

این معنا در آیات مختلفی از قرآن مجید به چشم می‌خورد.

۱- در یکجا می‌فرماید: یَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَیْرَ الارْضِ وَ السَّماواتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الواحِدِ القَهّارِ: «وعده الهی در آن روز تحقق می‌یابد که این زمین به زمین دیگر و آسمان‌ها (به آسمان‌های دیگر) مبدّل می‌شود، و انسان‌ها در پیشگاه خداوند واحد قهّار ظاهر می‌گردند» (ابراهیم- ۴۸).

این دگرگونی اشاره به مرحله سوّم است، زیرا در پایان آیه می‌گوید: «در آن روز هرکس و هرچه، دارد در برابر خداوند واحد قهار ظاهر می‌گردد».

این نکته قابل توجه است که منظور از تبدیل زمین به زمین دیگر در این‌جا عوض شدن ذات آن نیست آن گونه که شاید بعضی تصور کرده‌اند، بلکه منظور تبدیل صفات آن است، مانند از میان رفتن کوه‌ها و صاف و مسطح شدن و توسعه فراوان یافتن، بی‌آنکه اصل ذات عوض شود.

دلیل این سخن، آیات متعددی است که می‌گوید: در قیامت انسان‌ها از قبرهایشان بر می‌خیزند، مخصوصاً آیه ۵۵ طه که می‌گوید: «ما شما را از این زمین آفریدیم، و به آن باز می‌گردانیم، و بار دیگر از آن خارج می‌سازیم» مِنها خَلَقْناکُم وَ فیها نُعیدکُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُکُمْ تارَةً اخری

به هر حال مفسّران برای این آیه تفسیرهای متعددی ذکر کرده‌اند که غالباً دلیلی جز بعضی از روایات مرسل، یا اقوال بعضی از مفسّران پیشین ندارد:

گاه گفته‌اند زمین مبدل به نقره، و آسمان مبدل به طلا می‌شود!

و گاه گفته‌اند زمین مبدل به آتش، و آسمان‌ها مبدل به باغ‌های بهشت می‌گردد، و یا هر قطعه زمینی به تناسب مؤمنان و کفاری که بر آن هستند مبدل به نقره یا آتش می‌شود.

ولی آنچه از این آیه اجمالًا استفاده می‌شود یک دگرگونی عظیم است هر چند جزئیات آن بر ما روشن نیست.

ص: ۳۵

***

۲- در جای دیگر می‌فرمایـد: اذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزالَها وَ اخْرِجَتِ الْأَرْضُ اثْقالَها: «هنگامی که زمین شدیـداً به لرزه درآیـد و بارهای سنگین خود را خارج سازد» (زلزال- ۱ و ۲).

در این‌که منظور از این زلزله، زلزه‌ای است که سرتاسر سطح زمین را به هنگام پایان جهان فرا می‌گیرد و سبب ویرانی عالم می‌گردد یا زلزله‌ای است که به هنگام رسـتاخیز روی می‌دهد؟ در میان مفسّـِران گفتگو است (فخر رازی در تفسیرش هر دو قول را نقل کرده است).(۱)

ولی بـا توجه به آیه دوّم این سوره که می‌گویـد: زمین اثقـال درونش را بیرون می‌ریزد معنای دوّم مناسب‌تر است، زیرا «اثقال» جمع «ثَقَل» به معنای دفینه‌ها، و به احتمال قوی در این‌جا به معنای انسان‌ها است که در آن هنگام از قبرها بیرون می‌ریزنـد، همان‌گونه که در (آیه ۴ سوره انشقاق) نیز می‌فرماید: وَالْقَتْ ما فیها وَ تَخَلَّتْ «زمین آنچه را در درون دارد بیرون می‌افکند و خالی می‌شود».

به این ترتیب زلزله دوّم زلزله‌ای است که قبـل از احیـای مردگـان و شـروع قیـامت صورت می‌گیرد، زلزله‌ای است فرا گیر بر خلاف سـایر زلزله‌ها که همیشه منطقه کوچکی از زمین را شامل می‌شود، تعبیر به اذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ به طور مطلق، و همچنین تعبیر به زِلْزالَها نیز مؤیّد همین معناست.

شـبیه این تعـبیر بلکه به صورت روشن‌تر در آیه ۴۴ سوره ق آمـده است، آن‌جا که می‌فرماید: یَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِراعاً ذلِکَ حَشْرٌ عَلَیْنا یَسیرٌ(۲): «روزی که زمین از روی آنهـا شـکافته می‌شود و به سـرعت (از قبرهـا) خارج می‌شونـد، این جمع کردن برای ما آسان است».

روشن است شـکافته شـدن سرتاسـر زمین و خارج شـدن سـریع انسان‌ها از قبرها حتماً آمیخته با زلزله‌های فراگیر می‌باشد که سراسـر جهان را در بر می‌گیرد.

به هر حـال این زلزله در آسـتانه احیای مردگان است نه در پایان جهان، به خصوص این‌که در پایان آیه بجای احیای مردگان عنوان «حشر» (جمع کردن افراد انسان‌ها پس از زنده شدن، یا جمع کردن اجزای بدن‌ها، و یا جمع کردن ارواح و جسدها) ذکر شده است. این زلزه برخلاف سایر زلزله‌ها، زلزله‌ای است سازنـده نه ویرانگر و میرانده، زلزله‌ای است که به انسان‌ها اجازه می‌دهد به سـرعت از قبرها خارج گردند و حیات نوین از سر گیرند.

۱- تفسیر کبیر، جلد ۳۲، صفحه ۵۸.

۲- « تَشقق» در اصل« تتشقق» بوده که یکی از دو« تاء» آن حذف شده است.

ص: ۳۶

نظیر همین معنا در سوره نازعات نیز آمده است، می‌فرماید: يَوْمَ تَرْجُفُ الرّاجِفَةُ- تَتْبَعُها الرّادِفَةُ «روزی که زلزله‌ها همه چیز را به لرزه در می‌آورد، و به دنبال یک زلزله، زلزله دیگری رخ می‌دهد»! (نازعات ۶ و ۷).

و بسیاری از مفسّران آیه اوّل را اشاره به نفخه اوّل صور (صیحه عظیمی که جهان با آن پایان می‌گیرد) و آیه دوّم را اشاره به نفخه دوم (صیحه دیگری که رستاخیز با آن شروع می‌شود) دانسته‌اند، در حالی که این معنا برخلاف ظاهر آیه است، زیرا «راجفه» از ماده «رجف» به گفته مقاییس اللغهٔ در اصل به معنای اضطراب یا به گفته راغب به معنای اضطراب شدید است، و لذا به دریای مواج «بَحرٌ رَجّاف» می‌گویند، و «اراجیف» اخباری است که افکار عمومی جامعه را متزلزل و مضطرب می‌سازد.

درست است که صیحه‌های عظیم معمولًا توأم با لرزه‌هاست، ولی در این‌جا نیازی نیست که ما معنای حقیقی را که همان زلزله نخستین و زلزله دوّم باشد رها کرده، به سراغ معنای مجازی یا لازم معنا برویم.

***

۳- دگرگونی سطح زمین یکی دیگر از نشانه‌های شروع رستاخیز است به گونه‌ای که زمین به صورت کاملًا مسطح در می‌آید، و انسان‌ها همگی به طور آشکار بر صفحه آن ظاهر می‌شوند، چنانکه قرآن می‌گوید: يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبالُ وَ تَرَى الْأَرْضَ بارِزَةً وَحَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ احَداً: «به خاطر بیاور روزی را که کوه‌ها را به حرکت در می‌آوریم، و زمین را آشکار و مسطح می‌بینی، و همه انسان‌ها را محشور می‌کنیم، واحدی را فرو گذار نخواهیم کرد» (کهف ۴۷).

حرکت کوه‌ها مقدمه‌ای است برای ویران شدن آنها، و به دنبال این ویرانی همان‌گونه که از آیه فوق و بعضی دیگر آیات قرآن استفاده می‌شود، زمین کاملًا مسطح و هموار می‌گردد، به طوری که همه انسان‌ها بر صفحه آن ظاهر و آشکارند.

به این آیات نیز توجه کنید: وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبالِ فَقُلْ يَنْسِفُها رَبّی نَسْفاً- فَيَذَرُها قاعاً صَفْصَفاً- لا تَرَى فيها عِوَجاً وَ لا امْتاً- يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدّاعِیَ لا عَوَجَ لَهُ ...: «و از تو درباره کوه‌ها سؤال می‌کنند، بگو پروردگارم آنها را (متلاشی می‌کند و) بر باد می‌دهد- سپس زمین را صاف و هموار و مسطّح و بی آب و گیاه رها می‌سازد- به گونه‌ای که در آن هیچ پستی و بلندی نمی‌بینی- در آن روز همگی از دعوت کننده

ص: ۳۷

الهی که هیچ انحرافی در آن نیست پیروی می کنند .... (طه- ۱۰۵ تا ۱۰۸).

به نظر می‌رسد که در این آیات قسمتی از حوادث پایان جهان و سپس بخشی از حوادث آغاز قیامت بیان شده است.

***

این بود خلاصه بحث‌های مربوط به اشـراط السّاعه و نشانه‌های قیامت که در سه بخش با استفاده از آیات قرآن مجید مطرح گردید، و گوشه‌ای از دگرگونی‌های عظیم پایان جهان و آغاز قیامت را روشن ساخت.

ص: ۳۸

۲- نفخ صور یا فریاد مرگ و حیات

اشاره

اشاره:

در آیات فراوانی از قرآن مجید اشاراتی به مسأله نفخ صور آمده است، از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که دوبار در صور دمیده می‌شود: یک بار در پایان جهان که همه خلایق می‌میرند و این نفخه مرگ است، و بار دیگر در آستانه رستاخیز که همه مردگان زنده می‌شوند، و این نفخه حیات است.

در حقیقت توقف و از کار افتادن این جهان، و آغاز حرکت جهان دیگر تشبیه به توقف و حرکت لشکرها و قافله‌ها شده است که با صدای شیپور مخصوص یا صدای بلند دیگری همگی با هم از راه رفتن باز می‌ایستند و متوقف می‌شوند، و با صدای دیگری به پا می‌خیزند و حرکت می‌کنند.

در این‌که «صور» چیست؟ و منظور از «نفخ» کدام است؟ بحث‌های مشروحی داریم که بعداً به خواست خدا می‌شنوید آنچه در این‌جا توجه به آن لازم است این است که درباره این دو حادثه مهم «شش تعبیر مختلف» در قرآن مجید آمده است:

گاه تعبیر به «نفخ صور»

گاه تعبیر به «صیحهٔ»

گاه تعبیر به «نقر فی الناقور»

گاه تعبیر به «صاخّهٔ»

و گاه تعبیر به «قارعهٔ»

و بالاخره گاهی از آن به «زجرهٔ» تعبیر شده است.

شرح این شش عنوان را در آیات آینده خواهید خواند.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

۱- وَ نُفِخَ فی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فی السَّمواتِ وَ مَنْ فی الْأَرْضِ الّا مَنْ شاءَ اللَّه ثُمَّ نُفِخَ فیهِ اخْری فَاذا هُمْ قِیامٌ یَنْظُرونَ

ص: ۳۹

زمر ۶۸)

۲- وَ یَوْمَ یُنْفَخُ فی الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فی السَّمواتِ وَ مَنْ فی الْأَرْضِ الّا مَنْ شاءَ اللَّه وَ کُلٌّ اتَوْهُ داخِرِیْنَ

(نمل ۸۷)

۳- وَ نُفِخَ فی الصُّورِ فَاذا هُمْ مِنَ الْأَجْداثِ الی رَبِّهِمْ یَنْسِلُونَ

(یس ۵۱)

۴- فَاذا نُفِخَ فی الصُّورِ نَفْخَةٌ واحِدَةٌ وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبالُ فَدُکَّتا دَکَّةً واحِدَةً

(حاقه ۱۳ و ۱۴)

۵- فَاذا نُفِخَ فی الصُّورِ فَلا انْسابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَ لا یَتَسائَلُونَ

(مؤمنون ۱۰۱)

۶- وَ نُفِخَ فی الصُّورِ فَجَمَعْناهُمْ جَمْعاً

(کهف ۹۹)

۷- یَوْمَ یُنْفَخُ فی الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمینَ یَوْمَئِذٍ زُرْقاً

(طه ۱۰۲)

۸- یَوْمَ یُنْفَخُ فی الصُّورِ فَتَأْتُونَ افْواجاً

(نبأ ۱۸)

۹- قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْکُ یَوْمَ یُنْفَخُ فی الصُّورِ

(انعام ۷۳)

۱۰- وَ نُفِخَ فی الصُّورِ ذلِکَ یَوْمُ الْوَعیدِ

(ق ۲۰)

۱۱- انْ کانَتْ الّا صَیْحَةً واحِدَةً فَاذا هُمْ جَمیعٌ لَدَیْنا مُحْضَرُونَ

(یس ۵۳)

۱۲- ما یَنْظُرُونَ الّا صَیْحَةً واحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ یَخِصِّمُونَ

ص: ۴۰

(یس ۴۹)

۱۳- وَ ما یَنْظُرُ هؤُلاءِ الّا صَیْحَهً واحِدَهً ما لَها مِنْ فَواقٍ

(ص ۱۵)

۱۴- یَوْمَ یَسْمَعُونَ الصَّیْحَهَ بِالْحَقِّ ذلِکَ یَوْمُ الْخُروجِ

(ق ۴۲)

۱۵- فَاذا نُقِرَ فی النّاقُورِ- فَذلِکَ یَوْمَئِذٍ یَوْمٌ عَسیرٌ

(مدثر ۸ و ۹)

۱۶- فَاذا جائَتِ الصّاخَّهُ- یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْأُ مِن اخیهِ

(عبس ۳۳ و ۳۴)

۱۷- الْقارعَهُ مَا الْقارِعَهُ- وَ ما ادْراکَ مَا الْقارِعَهُ- یَوْمَ یَکُونُ النّاسُ کَالْفَراشِ الْمَبْثُوتِ

(قارعه ۱- ۴)

۱۸- فَانَّما هِیَ زَجْرَهٌ واحِدَهٌ فَاذا هُمْ یُنْظُرُونَ

(صافات ۱۹)

ترجمه:

۱- و در صور دمیده می‌شود و تمام کسانی که در آسـمان‌ها و زمین هسـتند می‌میرند مگر کسانی که خدا بخواهد، سـپس بار دیگر در صور دمیده می‌شود ناگهان همگی به پا می‌خیزند و در انتظار (حساب و جزا) هستند.

۲- به خاطر بیاورید روزی را که در صور دمیده می‌شود و تمام کسانی که در آسـمان‌ها و زمین هسـتند در وحشت فرو می‌روند جز کسانی که خداوند به خواهد و همگی با خضوع در پیشگاه او حاضر می‌شوند.

۳- (بار دیگر) در صور دمیده می‌شود ناگهان آنها از قبرها شتابان به سوی (دادگاه) پروردگارشان می‌روند.

ص: ۴۱

۴- به محض این‌که یکبار در صور دمیده شود، و زمین و کوه‌ها از جا برداشته شوند و یکباره درهم کوبیده و متلاشی گردند.

۵- هنگامی که در «صور» دمیـده شود هیـچ‌گونه نسبی میان آنها نخواهد بود و از یکدیگر تقاضای کمک نمی‌کنند (چون کاری از کسی ساخته نیست).

۶- .... و در صور دمیده می‌شود و ما همه را جمع می‌کنیم.

۷- همان روز که در صور دمیده می‌شود و مجرمان را با بدن‌های کبود در آن روز جمع می‌کنیم.

۸- روزی که «در صور» دمیده می‌شود و شما فوج فوج وارد محشر می‌شوید.

۹- ... سخن او حق است و در آن روز که در صور دمید می‌شود حکومت مخصوص اوست.

۱۰- و در صور دمیده می‌شود، آن روز، روز تحقق وعده وحشتناک است.

۱۱- صیحه واحدی بیش نیست (فریاد عظیم بر می‌خیزد) ناگهانی همگی نزد ما حاضر می‌شوند.

۱۲- (امّا) جز این انتظار نمی‌کشند که یک صیحه عظیم (آسمانی) آنها را فرا گیرد در حالی که مشغول جدال (در امور دنیا) هستند!

۱۳- اینهـا (با این اعمالشان) انتظاری جز این نمی‌کشـند که یک صـیحه آسـمانی فرود آیـد صـیحه‌ای که در آن بازگشت نیست (و همگی را نابود سازد).

۱۴- روزی که همگان صیحه رستاخیز را به حق می‌شنود آن روز روز خروج است.

۱۵- هنگامی که در صور دمیده می‌شود آن روز- روز سختی است.

۱۶- هنگامی که آن صدای مهیب (صـیحه رستاخیز) بیاید (کافران در اندوه عمیقی فرو می‌روند) در آن روز که انسان از برادر خود قرار می‌کند.

۱۷- آن حادثه کوبنـده و چه حادثه کوبنده‌ای؟! و تو چه می‌دانی که حادثه کوبنده چیست؟ روزی که مردم مانند پروانه پراکنده، به هر سوی می‌دوند.

۱۸- تنها یک صیحه عظیم واقع می‌شود ناگهان همه (از قبرها بر می‌خیزند و) نگاه

ص: ۴۲

می کنند.

تفسیر و جمع‌بندی

نفخه مرگ و نفخه حیات!

در هیجده آیه فوق- همان‌گونه که قبلًا اشاره شده با «شش عنوان مختلف» از «نفخ صور» تعبیر شده است که در آیات فوق به ترتیب ذکر شده، و اکنون که همه آنها را در کنار هم چیده‌ایم نظری به تفسیر آنها می‌افکنیم تا از این مقارنه، مفهوم واقعی نفخ صور روشن شود.

در نخستین آیه هم اشاره به نفخ صور اوّل شده است و هم نفخ صور دوّم، و تنها آیه‌ای است که هر دو در آن جمع است، می‌فرماید: «در صور دمیده می‌شود و به دنبال آن تمامی کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند می‌میرند، مگر کسانی که خدا بخواهد» وَ نُفِخَ فی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فی السَّمواتِ وَ مَنْ فی الْأَرْضِ الّا مَنْ شاءَ اللَّهُ

صاحب مقاییس اللّغهٔ ماده صَعْق (بر وزن صَعْب) را در اصل به معنای صدای شدید دانسته، و صاعقه را از همین معنا مشتق می‌داند، و از آن‌جا که «صاعقه» سبب مرگ و نابودی است این ماده به معنای «مرگ و میر» نیز آمده است، ولی در لسان العرب نخستین معنای آن را بیهوش شدن و از کار افتادن عقل بر اثر شنیدن صدای شدید ذکر کرده است، و معنای دیگر را مرگ و موت شمرده، و حتی یکی از معانی صاعقه را از قول بعضی «مرگ» ذکر کرده است.

به هر حال مفهوم آن در آیه فوق همان مرگ ناگهانی است که اهل آسمان‌ها و زمین را (بر اثر نفخ صور) فرا می گیرد، در این‌که منظور از الّا مَنْ شاءَ اللَّهُ (مگر کسانی که خدا بخواهد) چیست؟ در میان مفسّران گفتگوست، بعضی آن را اشاره به جمعی از فرشتگان بزرگ خدا (همچون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل) دانسته‌اند، و بعضی اشاره به شهیدان راه خدا، و بعضی علاوه بر چهار فرشته فوق، حاملان عرش الهی را نیز مشمول آن دانسته‌اند.

ولی به هر صورت مسلم است که آنها نیز سرانجام به حکم کُلُّ نَفْسٍ ذائَقَةُ الْمَوْتِ (آل‌عمران- ۱۸۵) طعم مرگ را می‌چشند و تنها ذات پاک خداوند که حَیٌّ لا یَمُوْتُ است می‌ماند وَیَبْقی وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلالِ وَ الْأَکرامِ (رحمان- ۲۷).

ص: ۴۳

در دنباله آیه اشاره به نفخه دوّم کرده، می‌فرمایـد: «سـپس بار دیگر در صور دمیـده می‌شود و ناگهان همگی به پا می‌خیزند و منتظر هستند» (تا به حساب آنها رسیدگی شود) ثُمَّ نُفِخَ فیهِ اخْری فَاذا هُمْ قِیامٌ یَنْظُرُوْنَ

«صور» در اصـل به معنای «شـیپور» است که معمولًا برای توقف یا حرکت لشـکر و گاه کاروان‌ها از آن اسـتفاده می‌کردنـد و در این آیه در مورد توقّف عمومی حیات در عالم هستی، و حرکت مجـدّد آن به کار رفته است، و در این زمینه شـرح مفصّـِلی داریم که به خواست خدا در بخش توضیحات می‌خوانید.

***

در دوّمین آیه تنهـا اشـاره به نفـخ صور دوّم شـده است، و می‌گویـد: «به خاطر بیاوریـد روزی را که در صور دمیـده می‌شود، و تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمینند در وحشت فرو می‌روند» وَ یَوْمَ یُنْفَخُ فی الصُّوْرِ فَفَزِعَ مَنْ فی السَّمواتِ وَ مَنْ فی الْأَرْضِ

بعضـی ماننـد «علامه طباطبایی» در «المیزان» بعید نمی‌دانند که این آیه اشاره به هر دو نفخ باشد، ولی ذیل آیه که می‌گوید: «همگی با خضوع در پیشگاه خدا حاضر می‌شوند» وَکُلٌّ اتَوْهُ داخِرِیْنَ نشان می‌دهد که منظور «نفخ دوّم» است.

در این‌جا نیز به جمله استثنائیه الّا مَنْ شاءَ (مگر کسانی که خدا بخواهد) برخورد می‌کنیم که تفسیر آن را در ذیل آیه اوّل دانستیم.

***

سوّمین آیه ناظر به نفخه دوّم، نفخه رستاخیز است، می‌فرماید: «در صور دمیده می‌شود ناگهان آنها از قبرها شتابان به سوی (دادگاه) پروردگارشان حرکت می‌کنند» وَ نُفِخَ فی الصُّوْرِ فِاذا هُمْ مِنْ الْأَجْداثِ الی رَبِّهِمْ یَنْسِلُونْ (۱)

مفسّران تصریح کرده‌اند که این آیه ناظر به «نفخه دوّم» است، و ذیل آیه و آیات بعد از آن نیز گواه این معناست.

۱- اجـداث جمع جـدث(بر وزن قفس) به معنـای قبر است، و ینسـلون از مـاده نسـل(بر وزن فصـل) به معنای راه رفتن سـریع است. راغب در مفردات معنای اصلی آن را جدا شدن می‌گیرد و اطلاق نسل بر فرزندان آدم را از همین نظر می‌داند.

ص: ۴۴

بعضی این سؤال را در این‌جا عنوان کرده‌اند که اگر انسان‌ها در آن روز از حساب الهی وحشت دارند پس چگونه به سرعت به سوی آن می‌دوند؟ و در پاسخ گفته شده است که این حالتی است که بدون اختیار در آنها ایجاد می‌شود، و به این وسیله خداوند آنها را به دادگاه خویش فرا می‌خواند.

***

چهارمین آیه ناظر به «نفخه اولی» همان نفخه مرگ انسان‌ها و فنای جهان است، می‌فرماید: «هنگامی که یک بار در صور دمیده شود، و زمین و کوه‌ها از جا برداشته شوند و با یک ضربه درهم کوبیده و متلاشی گردند، در آن روز واقعه عظیم رخ می‌دهد»! فَاِذا نُفِخَ فِی الصُّوْرِ نَفْخَةٌ واحِدَةٌ وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبالُ فَدُكَّتا دَكَّةً واحِدةً- فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْواقِعَةَ

تعبیر به «واحدهٔ» در دو مورد از این آیات، بیانگر این است که این حوادث به طور ناگهانی و به صورت ضربتی تحقق می‌یابد، از سوی دیگر این تعبیرات همگی نشانه قدرت بی‌پایان خداست که با یک «نفخه صور» کائنات را دگرگون می‌سازد، درست همانند دمیدن در یک شیپور که یک قشون عظیم را به حرکت در می‌آورد یا از حرکت باز می‌دارد.

بی‌شک آیات فوق اشاره به نفخه اولی است، هرچند در لابه‌لای آیات آینده سخنی از حوادث محشر و نامه اعمال و اوصاف بهشت نیز آمده است.

این به خاطر آن است که حوادث مزبور در راستای پایان جهان و آغاز رستاخیز صورت می‌گیرد و فاصله زیادی میان آنها نیست، به همین دلیل در بسیاری از آیات قرآن می‌بینیم که حوادث پایان جهان و رستاخیز پشت سر یکدیگر قرار گرفته‌اند.

و این‌که بعضی از بزرگان مفسّران این آیه را اشاره به «نفخه دوّم» دانسته‌اند(۱) بسیار بعید به نظر می‌رسد، چرا که با آیه‌ای که بلافاصله بعد از آن واقع شده و خبر از متلاشی شدن زمین و کوه‌ها می‌دهد سازگار نیست، گویا آیاتی که (با فاصله) بعد از آن است ایشان را به سوی این معنا سوق داده، در حالی که دقت در آیات مختلف قرآن که در زمینه رستاخیز آمده نشان می‌دهد که حوادث این دو نفخه گاهی همراه هم ذکر می‌شود، که باید به وسیله قرائن از هم شناخته شوند.

۱- این تفسیر در جلد ۱۹ المیزان، صفحه ۳۹۷ آمده است.

ص: ۴۵

***

پنجمین آیه به روشنی اشاره به «نفخه دوّم» است چرا که سخن از بی‌اثر بودن رابطه‌های خویشاوندی به هنگام «نفخه صور» می‌دهد، می‌فرماید: «هنگامی که در صور دمیده می‌شود، هیچ‌گونه نسب در میان آنها نخواهد بود، و از یکدیگر سؤال و تقاضا نمی‌کنند» فَاذا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا انْسابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَ لا یَتَسائَلُوْنَ

روشن است که سؤال کردن از یکدیگر خواه به معنای خبر گرفتن از حالات یکدیگر باشد یا به معنای تقاضای کمک، همگی در نفخه رستاخیز و حیات است و عجیب است که بعضی از مفسّران نیز در این‌جا احتمال داده‌اند که منظور از آن نفخه اولی است!

به هر حال سؤال نکردن از یکدیگر به هریک از دو معنای بالا باشد به خاطر آن است که آنها چنان مشغول به خویشتن و گرفتار کار خود هستند که به دیگری نمی‌پردازند!

در این‌جا این سؤال پیش می‌آید که چگونه آیه فوق با آیات دیگر قرآن که می‌گوید: آنها از هم سؤال می‌کنند و یا تقاضای کمک می‌نمایند سازگار است؟ مانند فَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ یَتَسائَلُونَ (صافات ۵۰) و همچنین آیه ۲۱ ابراهیم که می‌گوید: وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمیعاً فَقالَ الضُّعَفاءُ لِلَّذینَ اسْتَکْبَروا انّا کُنّا لَکُمْ تَبَعاً فَهَلْ انْتُمْ مَغْنُونَ عَنّا مِنْ عَذابِ اللَّهِ مِنْ شَیْءٍ: «همه آنها در برابر خدا ظاهر می‌شوند در این هنگام ضعفا (دنباله روان نادان) به مستکبران می‌گویند ما پیروان شما بودیم آیا حاضرید سهمی از عذاب الهی ما را بپذیرید و از ما دفع کنید»؟!

پاسخ این سؤال با توجه به آیات دیگر قرآن روشن می‌شود که قیامت دارای «مراحل» و «مواقف» متعددی است، و هر مرحله ویژگی‌های خاص خود را دارد.

شاهد این سخن حدیثی است که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ همین سؤال آمده است: «ثَلاثَةٌ مَواطِنِ تَذْهَلُ فیها کُلُّ نَفْسٍ: حَیْنَ یُرْمی الی کُلِّ انْسانٍ کِتابُهُ، وَ عِنْدَ الْمَوازِیْن، و عَلی جِسْرِ جَهَنَّم!؛ در سه جاست که هر انسانی همه را جز خود فراموش می‌کند: هنگامی که نامه عمل او به دستش داده می‌شود، و هنگامی که در برابر ترازوی سنجش اعمال قرار می‌گیرد، و زمانی که روی پل جهنم می‌آید»!(۱)

۱- روح‌البیان، جلد ۶، صفحه ۱۰۷.

ص: ۴۶

در ششـمین و هفتمین آیه بـاز سـخن از «نفـخ دوّم» است، می‌فرمایـد: «در پایـان جهـان ما آنها را چنان رها می‌سازیم که درهم موج می‌زنند وَتَرَکْنا بَعضَهُمْ یَوْمَئِذٍ یَمُوْجُ فی بَعْضٍ

این یا به خاطر فزونی جمعیّت انسان‌هاست، و یا به خاطر شدّت وحشت و اضطراب آنان و یا حاکمیت هرج و مرج در پایان جهان. بعضـی نیز آن را اشاره به جمعیّت یأجوج و مأجوج بعد از بناء سد ذو القرنین دانسـته‌اند (به تناسب آیات قبل از آن) ولی این معنا به قرینه آیات بعد بعید به نظر می‌رسد (دقت کنید).(۱)

به هر حال در پایان آیه می‌افزاید: «و در صور دمیده می‌شود و بعد ما همه آنها را جمع می‌کنیم» وَ نُفِخَ فی الصُّورِ وَ جَمَعْناهُمْ جَمْعاً

و در آیه بعـد می‌فرمایـد: «روز قیـامت روزی است که در صور دمیـده می‌شود و مجرمان را با بـدن‌های کبود در آن روز گردآوری می‌کنیم»! یَوْمَ یُنْفَخُ فی الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمینَ یَوْمَئِذٍ زُرْقاً

«زُرق» جمع «ازرق» در اصـل به معنای آبی رنگ یا کبود است، و در این‌جا ممکن است اشاره به کبودی بـدن مجرمان، و یا نابینایی چشم آنها، یا عطش شدیدی که بدن را فوق‌العاده تحت تأثیر قرار می‌دهد، بوده باشد (هر سه تفسیر برای آن ذکر شده است) معنای اوّل مناسب‌تر به نظر می‌رسد، زیرا معنای اوّل معنای حقیقتی است و معنای دوّم و سوّم جنبه کنایی دارد.

***

در نهمین و دهمین آیه باز اشاراتی به نفخه دوّم یعنی نفخ حیات و رستاخیز دیده می‌شود.

در یک مورد می‌فرمایـد: «روز قیامت روزی است که در صور دمیده می‌شود و شـما فوج فوج وارد (محشـر) می‌شوید» یَوْمَ یُنْفَخُ فی الصُّورِ فَتَأْتُونَ افْواجاً

و در مورد دیگر می‌فرماید: «در صور دمیده می‌شود و این همان روز وعده‌های وحشتناک است»! وَ نُفِخَ فی الصُّورِ ذلِکَ یَوْمُ الْوَعیدِ

فوج فوج بودن مردم در آن روز یا به خاطر آن است که هر گروهی با رهبرش اعم از پیامبران و غیر آنها،

۱- ماجرای یأجوج و مأجوج و سدّ ذو القرنین در جلد ۱۲ تفسیر نمونه صفحه ۵۵۱(ذیل آیه ۹۸ کهف) آمده است.

ص: ۴۷

وارد محشـر می‌شوند، و یا هر دسـته‌ای از مجرمان که گناه خاصی دارند با هم محشور می‌شوند، و یا این‌که هر امتی با پیامبرش وارد صحنه محشر می‌شوند.

و در هر حال این تعبیر منافاتی با آیه ۹۵ سوره مریم که می‌فرماید:

وَكُلُّهُمْ آتيهِ يَوْمَ الْقِيامَـةِ فَرْداً: «هریک از آنها به صورت تنها در قیامت به پیشـگاه او می‌آیند» ندارد، زیرا همان‌گونه که قبلًا نیز اشاره شـد قیـامت مواقف و مراحلی دارد، ممکن است در آغاز فوج فوج وارد محشـر شونـد، سـپس فرد فرد در دادگاه عـدل الهی حضور یابند (دقت کنید)

«وعیـد» به گفته راغب و جمعی از مفسّـِران و اهل لغت به معنای وعـده‌های شـرّ است، در حالی که کلمه «وعد» هم در «خیر» به کار می‌رود و هم در «شـرّ» و تکیه بر خصوص و عیـد در آیه فوق- با این‌که روز قیامت همه روز وعـده‌های نیک و هم بد است به خاطر هشدار به مجرمان است.

***

در آیه یـازدهم و دوازدهم که هر دو در سوره یس آمـده است سـخن از یک «صـیحه» فراگیر است که در پایان این جهان به عنوان «صیحه مرگ» یا آغاز قیامت به عنوان صیحه حیات در همه جا طنین انداز می‌شود.

در یک مورد اشاره به «صیحه پایان» جهان کرده، می‌فرماید:

آنها پیوسـته سؤال می‌کننـد که این وعـده الهی کی خواهد آمد؟ آنها گمان می‌کنند این امر برای خدا مشـکل است، نه هرگز چنین نیست «آنها جز این انتظار ندارند که یک صیحه آسمانی فرا رسد و ناگهان همه را فرا گیرد در حالی که مشغول جنگ و جدال (در امور دنیا) هستند»! ما يَنْظُرُوْنَ الّا صَيْحَةً واحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُوْنَ

و در مورد دیگر اشاره به «صـیحه دوّم» کرده، می‌فرماید: آن نیز مطلب مشکلی نیست، بسیار سریع و آسان، «یک صیحه بیش نیست، ناگهان همگی نزد ما حاضر می‌شوند»! (انْ كانَتْ الّا صَيْحَةً واحِدَةً فَاذا هُمْ جَميعٌ لَدَيْنا مُحْضَرُوْنَ

«صـیحه» به گفته راغب در «مفردات» در اصل به معنای شـکافته شـدن چوب یا لباس است که توأم با صـدا باشد، سـپس این واژه بر تمام صـداهای بلند و فریاد اطلاق شده است، این واژه گاه به معنای طول قیامت نیز آمده است، چرا که مثلًا یک درخت بلند، گویی فریاد می‌زند و مردم را به سوی خود

ص: ۴۸

می‌خواند!

ولی «مقاییس اللّغهٔ» معنای اصلی آن را «صدای بلند» ذکر نموده است و «تصیّح» را که به معنای شکافتن چوب است از «ماده واوی» می‌داند و می‌گوید در اصل «تصوح» بوده است (دقت کنید).

به هر حال مفسّران «صیحه اوّل» را نفخ صور اوّل، و «صیحه دوّم» را نفخ صور ثانی دانسته‌اند، در حالی که در آیه ۵۱ همین سوره که میان این دو آیه قرار دارد صریحاً اشاره به نفخ صور و برخاستن مردگان از قبرها شده است، مگر این‌که گفته شود این دو منافات با یکدیگر ندارند، چرا که دوّمی در حقیقت توضیحی برای اولی است، و مفهومش چنین است «نفخ صور دوّم چیزی جز این نیست که فریاد عظیمی برمی‌خیزد و همگی نزد ما حاضر می‌شوند».

تمام این تعبیرات بیانگر این حقیقت است که پایان یافتن دنیا و آغاز آخرت و رستاخیز در پیشگاه خداوند قادر متعال بسیار آسان است، و اظهار تعجب مخالفان از این موضوع بسیار بی‌مورد می‌باشد، تنها با یک صیحه عظیم همه می‌میرند، سپس می‌پوسند و خاک می‌شوند، و با یک صیحه عظیم دیگر همگی حیات خویش را از سر می‌گیرند، و یا سرعت در پیشگاه حق حاضر می‌شوند؟

***

در سیزدهمین و چهاردهمین آیه بار دیگر اشاره به دو صیحه مرگ و حیات شده در نخستین آیه می‌گوید: اینها (تکذیب کنندگان پیامبران) گویا انتظاری جز این ندارند که یک صیحه برخیزد، صیحه‌ای که در آن بازگشت نیست (و همه را نابود کند!) وَ ما یَنْظُرُ هؤُلاءِ الّا صَیْحَهًٔ واحِدهًٔ ما لَها مِنْ فَواقٍ

در تفسیر این آیه میان مفسّران گفتگوست، جمعی آن را اشاره به عذاب استیصال (همان عذاب دنیوی که ریشه کافران و ظالمان را بر می‌کند مانند عذاب قوم نوح و لوط و امثال آنها) دانسته‌اند، در حالی که جمعی می‌گوید: آیه اشاره به «نفخه صور» است، معنای اوّل با آیات قبل از آن که سخن از مجازات قوم نوح و عاد و ثمود و امثال آنها می‌گوید مناسب‌تر است، ولی با توجه به این‌که این آیه تهدیدی برای کفار مکه است و طبق آیه ۳۳ انفال وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ انْتَ فیهِمْ «تا زمانی که تو در میان آنها هستی خداوند آنان را مجازات نمی‌کند» عذاب استیصال درباره آنها تصور نمی‌شد، معنای دوّم مناسب‌تر به نظر می‌رسد (دقت کنید)

ص: ۴۹

و بنابراین تفسیر آیا آیه اشاره به نفخه صور اوّل است یا دوّم؟ در میان مفسّران گفتگوست، ولی بدون شک لحن آیه با نفخه اوّل سازگارتر است، چرا که در پایان آن می‌فرماید: «هیچ بازگشتی در آن نیست» و این تعبیر معمولًا برای نفخه مرگ گفته می‌شود.

در حدیثی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده نیز به همین آیه برای بیان نفخه اوّل استشهاد شده است.(۱)

«فَواق» در اصل- طبق گفته بسیاری از مفسّران و اهل لغت- به معنای فاصله‌ای است که در میان دو مرتبه دوشیدن شیر از پستان شتر واقع می‌شود که معنای بازگشت به طور ضمنی در آن افتاده است و این‌که بهبودی مریض و به هوش آمدن افراد بیهوش را «افاقه» می‌گویند چون بازگشت به سلامتی و هوشیاری در آن است. و به هر حال منظور این است که «صیحه فنای جهان» امکان بازگشت به کسی نمی‌دهد، و همه چیز در زمان کوتاهی پایان می‌گیرد، ورق بر می‌گردد و میان انسان‌ها و گذشته آنها سد غیر قابل نفوذی ایجاد می‌شود!

در آیه بعد اشاره به صیحه رستاخیز کرده، می‌فرماید: «در آن روز که صیحه را به حق می‌شنوند، آن روز خروج است» یَوْمَ یَسْمَعُونَ الصَّیْحَهَ بِالْحقِّ ذلِکَ یَوْمُ الْخُروُجِ

مفسّران این «صیحه» را همان «صیحه رستاخیز» می‌دانند، و ذیل آیه گواه روشنی بر آن است، و منظور از «حقّ» به گفته مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان و فخر رازی در تفسیر کبیر و آلوسی در روح المعانی ممکن است همان بعث و رستاخیز باشد، ولی ظاهر این است که حق در این‌جا همان معنای اصلیش را دارد و به تعبیر «المیزان» به معنای قضای حتمی است و رستاخیز مصداق آن است و تعبیر به «یوم الخروج» روز خارج شدن از قبرهاست.

در این‌که چه کسی این صیحه را می‌شنود، ارواح قبل از ورود در اجساد، و یا این‌که هم زمان با صیحه، بدن‌ها زنده می‌شوند و روح به آنها باز می‌گردد، و انسان‌ها ادامه صیحه را می‌شنوند، درست مانند بانگی که بر شخص خواب می‌زنند و او را بیدار می‌کنند، در میان مفسّران گفتگوست، هرچند که معنای دوّم مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

در پانزدهمین آیه به تعبیر تازه‌ای برخورد می‌کنیم و آن تعبیر به «نَقْر» است.

۱- تفسیر قرطبی، جلد ۸، صفحه ۵۶۰۱ و تفسیر فخر رازی، جلد ۲۶، صفحه ۱۸۳.

ص: ۵۰

می‌فرماید: «هنگامی که در ناقور، کوبیده شود- آن روز روز سختی است و بر کافران آسان نیست» فَاذا نُقِرَ فی النّاقُوْرِ- فَذلِکَ یَوْمِئِذٍ عَسیرٌ- عَلَی الْکافِرینَ غَیْرُ یَسیرٍ.

«نَقْر» به گفته ارباب لغت در اصل به معنای کوبیدن چیزی است.

«ومنقار» به وسیله کوبیدن است و از آن‌جا که کوبیدن همراه با صداست گاه این واژه به معنای ایجاد صدا یا سبب آن که دمیدن در شیپور است آمـده، و لـذا گروهی آیه را مستقیماً به معنـای «نفـخ در صور» تفسیر کرده‌انـد (نقر به معنای دمیـدن و «ناقور» به معنای صور).(۱)

این احتمـال نیز وجـود دارد که تعبیر به نقر به خـاطر آن است که صـدای شـیپور رسـتاخیز آن قـدر عظیم است که گـویی گوش را سوراخ می‌کند و در مغز فرو می‌رود!

به هر حـال این تعبیر اشـاره به «نفـخ دوّم» است، به گواهی آیاتی که بعـد از آن قرار دارد، و از وضع سـخت کافران در آن روز خبر می‌دهد و به گفته فخر رازی اگر منظور «نفخ اوّل» باشد (چنانکه بعضـی از مفسّـران احتمال داده‌اند) آن روز، روز سـختی بر کافران نخواهد بود، زیرا روز مردن و رهایی یافتن است، روز سخت، روز قیامت، مقارن صیحه حیات است.(۲)

***

در شانزدهمین آیه باز تعبیر جدیدی دیده می‌شود، و آن تعبیر «صاخَّة» است.

می‌فرمایـد: «هنگامی که «صاخّه» یعنی صدای مهیب بیاید، در آن روز انسان از برادر خود فرار می‌کند ... فَاذا جائَتِ الصاخَّةُ یَوْم یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اخیه ...

«صـاخَّة» از ماده «صَخّ» به گفته راغب، صـدای شدیـدی است که از صاحب نطقی بر می‌خیزد، و به گفته «مقاییس اللّغـة» صـیحه‌ای است که گوش را کر می‌کند، بعضـی از مفسّـِران نیز آن را به معنای کوبیدن سر انسانی به سنگ، و بعضی به معنای استماع و گوش فرا دادن تفسیر کرده‌اند.(۳)

به هر حال این تعبیر اشاره به «نفخ صور» است، آن هم نفخه دوّم، همان صیحه عظیمی که صیحه بیداری و حیات است، و همگان را زنده کرده به عرصه محشر می‌فرستد، در آن روز هر انسانی به قدری

۱- به مجمع البیان، تفسیر روح المعانی و روح البیان و تفسیر فخر رازی و قرطبی ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود.

۲- تفسیر فخر رازی، جلد ۳۰، صفحه ۱۹۷.

۳- به تفسیر مجمع البیان(جلد ۱۰، صفحه ۴۴۰) و تفسیر کبیر(جلد ۳۱، صفحه ۶۳) و روح المعانی(جلد ۳۰، صفحه ۴۸) و قرطبی(جلد ۱۰، صفحه ۷۰۱۵) مراجعه شود.

ص: ۵۱

به خود مشغول می‌شود که حتی از برادر و پدر و مادر و دوستان، فرار می کند!

***

در هفدهمین آیه باز به تعبیر دیگری از مسأله نفخ صور مواجه می‌شویم، می‌فرماید: «قارعه» آن «حادثه کوبنده»، وچه حادثه کوبنده‌ای؟!- تو چه می‌دانی که حادثه کوبنده چیست؟- روزی که مردم مانند پروانه‌ها- پراکنده به هر سو می‌روند، و کوه‌ها مانند پشم رنگین حلّاجی شده (در فضا پراکنده) می گردد- هرکس در آن روز ترازوی اعمالش سنگین است، در یک زندگی رضایتبخش خواهد بود الْقارِعَهُ- مَا الْقارِعَهُ- وَ ما ادْراکَ مَا الْقارِعَهُ- یَوْمَ یَکوُنُ النّاسُ کَالْفَراشِ الْمَبْثوُثِ- وَ تَکوْنُ الْجِبالُ کَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ- فَامَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ- فَهُوَ فی عِیشَهٍ راضِیَهٍ

«الْقارِعَهُ» از مادّه «قرع» (بر وزن فرع) در اصل به معنای کوبیدن با شدّت است به گونه‌ای که صدای بلندی از آن برخیزد، و به همین جهت، چکش را «مقرعه» می گویند.

در این‌که منظور از «قارعه» در این آیات چیست؟ گروهی از مفسّران گفته‌اند که این تعبیر یکی از نام‌های قیامت است، زیرا حوادثی که در آن رخ می‌دهد هم ظاهراً شدید و کوبنده است، و هم از نظر کوبیدن قلب، به خاطر شدّت وحشت آن.

بعضی تصریح کرده‌اند که این تعبیر بر مجموعه حوادث قیامت که از نفخ صور اوّل شروع می‌شود و پایان آن خاتمه داوری خداوند درباره بندگان است اطلاق شده.(۱)

فخررازی در تفسیر خود می گوید: «اجماع مفسّران بر این است که این واژه از نام‌های قیامت است، و سپس در علّت این نامگذاری اموری را بیان کرده، از جمله این‌که: این نامگذاری به خاطر نفخه اوّلی است که سبب نابودی همه ساکنان زمین و آسمان‌ها می‌شود، دوّم این‌که به خاطر اصطکاک شدیدی است که به هنگام تخریب جهان به وجود می‌آید، سوّم به خاطر کوبیدن دل‌ها با انواع وحشت و ترس است، و چهارم کوبیدن دشمنان خدا با عذاب و رسوایی است.(۲)

ولی آیاتی که به دنبال این آیات آمده نشان می‌دهد که این تعبیر بیشتر ناظر به نفخه اولی است که همه انسان‌ها را در وحشت فرو برده، سپس نابود می کند، و کوه‌ها را ویران می‌سازد، و در تعقیب این موضوع

۱- روح البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۹ و روح المعانی، جلد ۳۰، صفحه ۲۲۰.

۲- تفسیر فخررازی، جلد ۳۲، صفحه ۷۰.

ص: ۵۲

حوادث قیامت به عنوان یک تسلسل طبیعی ذکر شده است.

به هر حال تعبیر فوق یا اشاره به نفخه اوّل صور است و یا نفخه اوّل جزئی از آن می‌باشد، و اما این احتمال که اشاره به نفخه دوّم بوده باشد با ترتیب طبیعی آیات نمی‌سازد، زیرا بسیار بعید است که آیه یَوْمَ یَکُونُ النّاسُ کَالْفَراشِ الْمَبْثُوثِ اشاره به نفخه دوّم باشد و آیه بعد از آن وَ تَکُونُ الْجِبالُ کَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ اشاره به نفخه اوّلی (دقت کنید).

***

و بالاخره در هیجدهمین و آخرین آیه باز تعبیر دیگری از آن حادثه به چشم می‌خورد، و آن تعبیر به «زَجْرَهٌ» (صیحه عظیم) است. در پاسخ کسانی که پیوسته از حیات بعد از مرگ اظهار تعجب می کردند، می‌فرماید: (تعجب نکنید، این کار مشکلی نیست) «تنها یک صیحه عظیم واقع می‌شود، ناگهان همه (از قبرها بر می‌خیزند و) خیره خیره نگاه می کنند»! فَاِنّما هِیَ زَجْرَهٌ واحِدَهٌ فَاذا هُمْ یَنْظُرُونَ

«زَجْرَهٌ» در اصل به معنای راندن با صدای بلند است مانند راندن شتران.(۱)

سپس به معنای طرد کردن، و گاه به معنای صدا به کار رفته است.

جمله یَنْظُرُونَ ممکن است به معنای خیره خیره نگاه کردن از روی شدت وحشت باشد، یا نگاه کردن به یکدیگر و یا انتظار کشیدن برای حکم نهایی خدا، ولی به هر حال ظاهر آیه به خوبی نشان می‌دهد اشاره به «نفخه حیات» است که انسان‌ها از قبرها بر می‌خیزند، و آماده حساب می‌شوند، غالب مفسّران نیز به این نکته اشاره کرده‌اند.

***

از مجموع این آیات استفاده می‌شود که پایان و آغاز جهان دیگر به صورت ناگهانی و با یک صیحه عظیم رخ می‌دهد، گاه از آن تعبیر به «صیحه» و گاه «زجره» و «صاخه» که آن هم به معنای صیحه است، و گاه «نقر»، و در بسیاری از موارد تعبیر به «نفخ صور» شده است.

۱- به مقاییس اللغهٔ و مفردات راغب ماده زجر مراجعه شود.

ص: ۵۳

در ظاهر، این آیات، شرح و توضیحی برای چگونگی نفخ صور دیده نمی‌شود، و در واقع مانند حوادث دیگر مربوط به قیامت تنها شبحی از آن برای ما ترسیم شده است، ولی در احادیث چنانکه خواهد آمد این مسأله کمی مشروح‌تر بیان شده، هرچند ابهام کلّی آن بر طرف نگشته، و یا صحیح‌تر نمی‌توان ابهام آن را برطرف نمود، چون از اسرار جهان دیگر است و عقل ساکنان دنیا از درک شرح آن عاجز است.

***

توضیحات

۱- «نفخ صور» یا فریاد مرگ و حیات چیست؟

می‌دانیم «نفخ» به معنای دمیدن و «صور» به گفته بسیاری از ارباب لغت به معنای شیپور یا شاخ است (شاخ حیوان را خالی می کردند و به صورت شیپور در می‌آمد، از یک طرف آن را می‌دمیدند و از طرف دیگر صدای بلندی برمی‌خواست).

آیا این تعبیر کنایه‌ای است از فرمان پایان ناگهانی جهان و فرمان آغاز رستاخیز که از سوی خدا صادر می‌شود، و تشبیهی است به آنچه در میان انسان‌ها معمول بوده است که برای توقف یا حرکت لشکر و قافله به وسیله شیپور همه را آگاه می‌ساختند (البتّه آهنگ شیپور توقف با آهنگ شیپور حرکت متفاوت بود).

و هم اکنون نیز در بعضی سربازخانه‌ها معمول است که در آخر شب شیپور خاموش باش می‌زنند، و همه موظفند در آن ساعت استراحت کنند، و صبحگاهان شیپور بیدار باش که همه موظفند از خواب برخیزند و آماده شوند.(۱)

یا این‌که این تعبیر جنبه کنایی ندارد بلکه واقعاً در شیپور دمیده می‌شود، ولی واضح است آن، یک شیپور عادی نیست، صاعقه و صیحه عظیمی است که تمام آسمان و زمین را پر می‌کند و سبب مرگ ناگهانی همه موجودات زنده می‌شود، و یا همه را به حرکت و جنبش در می‌آورد و سبب حیات آنها می‌شود.

۱- این احتمال در تفسیر ابوالفتوح رازی، جلد ۹ صفحه ۴۲۱ آمده است.

ص: ۵۴

این احتمال مناسب‌تر، و با ظاهر آیات سازگارتر است.

در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام می‌خوانیم: «انَّ الصُّوْرَ قَرْنٌ عَظیمٌ لَهُ رَأْسُ واحِدٌ وَ طَرَفانِ، وَ بَیْنَ الطَّرَفِ الْأَسْفَلِ الَّذی یَلی الْأَرْضَ الَی الطَّرَفِ الْأعْلَی الَّذی یَلی السَّماءَ مِثْلُ ما بَیْنَ تُخُوْمِ الْأَرَضیْنَ السابِعَةِ الی فَوْق السَّماءِ السّابِعَةِ، فیهِ اثْقابٌ بِعَدَدِ ارْواحِ الْخَلائِق، وَسِعَ فَمُهُ ما بَیْنَ السَّماءِ وَ الْأرْضِ؛

«صور» شاخ بزرگی است که یک سر، و دو طرف دارد، و فاصله میان طرف پایین که در سمت زمین است تا طرف بالا که در سمت آسمان است به اندازه فاصله اعماق زمین هفتم تا فراز هفتمین آسمان است، و در آن سوراخ‌هایی به تعداد ارواح خلایق است، و دهانه آن به وسعت ما بین آسمان و زمین می‌باشد».(۱)

در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم:

«الصُّورُ قَرْنٌ مِنْ نُور فیهِ اثْقابٌ عَلَی عَدَدِ ارْواحِ الْعِبادِ؛ صور شاخی است از «نور» که در آن سوراخ‌هایی به تعداد ارواح بندگان است».(۲)

اینها همه نشان می‌دهد که این تعبیر کنایه از مطلب مهمی است که در این قالب بیان شده است.

ولی در کلمات جمعی از مفسّران دیده می‌شود که «صور» را جمع «صورة» گرفته‌اند و گفته‌اند منظور این است که در صورت‌ها و پیکرهای انسان‌ها دمیده می‌شود و آنها زنده می‌شوند.

این تفسیر علاوه به این‌که تنها تناسب با نفخه دوّم یعنی نفخه حیات دارد، نه نفخه اوّل، از سوی بعضی از ارباب لغت به شدّت رد شده است.

ابن منظور در لسان العرب از بعضی از علمای لغت نقل می‌کند که این خطایی فاحش، و نوعی تحریف کلام اللَّه است، چرا که جمع «صور» در آیات دیگر قرآن به صورت «صُوَر» (بر وزن سخن) آمده است، نه «صُوْر» و اگر کسی جمله «و نُفِخَ فِی الصُّوْر» را «نُفِخَ فِی الصُّوَرِ» (با فتح واو) بخواند بر خدا افترا بسته و کتاب اللَّه را تحریف کرده است.

از این گذشته این تفسیر با آنچه در روایات فوق آمد نیز سازگار نیست، و نیز با آیاتی که تعبیر به «صعقه» و «زجره» و «ناقور» و مانند آن کرده است نمی‌سازد.

بعید نیست ابداع کنندگان این تفسیر چون نتوانسته‌اند «نفخ در صور» به معنای دمیدن در شیپور را

۱- لئالی الاخبار، جلد ۵، صفحه ۵۳(چاپ جدید مکتبة العلامه).

۲- علم الیقین، صفحه ۸۹۲.

ص: ۵۵

هضم کنند، ناچار به سراغ این تفسیر رفته‌اند در حالی که نه «صور» یک «شیپور» عادی است و نه «نفخ» شبیه نفخ‌های ما!

به هر حال از میان سه تفسیری که گفته شد، تفسیر دوّم مناسب‌تر و با ظاهر آیات هم آهنگ‌تر است، این تفسیر دور نمایی از نفخ صور به ما نشان می‌دهد هرچند که از توضیح کامل آن عاجز هستیم.

***

۲- تأثیر امواج صوتی بر انسان و سایر موجودات

می‌دانیم «صوت» نوعی از امواج است که در هوا، آب یا جامدات به وجود می‌آید، و آنچه با گوش انسان از این امواج شنیده می‌شود صداهایی است که شدّت تواتر امواج آن از بیست مرتبه در ثانیه کمتر، و از بیست هزار بیشتر نباشد، ولی هستند کسانی که امواج شدیدتر از آن را هم می‌شنوند، و در میان حیوانات خُفّاش ارتعاشاتی را می‌شنود که شدّت تواتر آنها بالغ بر ۱۴۵ هزار مرتبه در ثانیه است (۱) و این‌که معروف است حیوانات قبل از انسان‌ها وقوع زلزله‌ها را درک می‌کنند شاید به خاطر همین باشد که آنها امواج صوتی ناشی از آن را که برای انسان قابل درک نیست احساس می‌کنند.

این را نیز می‌دانیم که امواج شدیدگاه همه چیز را درهم می‌کوبد، تأثیر بمبها و مواد منفجره روی بدن انسان‌ها و ساختمان‌ها از طریق همین امواج شدید است که از آن تعبیر به «موج انفجار» می‌کنند و می‌تواند در یک لحظه هرگونه مقاومتی را در هم بشکند و گاه انسان یا ساختمان را به اجزای بسیار کوچکی همچون پودر تبدیل کند.

بنابراین جای تعجب نیست که صیحه رستاخیز و «بانگ صور» در مدّتی کوتاه مایه مرگ انسان‌ها و در هم شکستن کوه‌ها شود.

جالب این‌که در نهج‌البلاغه از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است:

«وَ یُنْفَخُ فی الصُّوْرِ فَتَزْهَقُ کُلُّ مُهْجَةٍ وَتَبْکَمُ کُلُّ لَهْجَةٍ وَ تَذِلُّ الشُّمُّ الشَّوامِخُ، وَ الصُّمُّ الرَّواسِخُ فَیَصیرُ صَلْدُها سَراباً رَقْرَقاً، وَ مَعْهَدُها قاعاً سَمْلَقاً؛ و در صور دمیده می‌شود و به دنبال آن قلب‌ها از کار می‌افتد، زبان‌ها بند می‌آید و کوه‌های بلند و سنگ‌های محکم چنان به هم می‌خورد که متلاشی و نرم می‌شود، و جای آن

۱- به کتاب صوت صفحه ۵۷ و نجوم برای همه صفحه ۹۰ مراجعه شود.

ص: ۵۶

چنان صاف و هموار می گردد که گویا هرگز کوهی وجود نداشته اشت»!(۱)

البتّه اینها درباره «نفخه مرگ» است، و مسلّماً «نفخه حیات» چیزی دیگری است، فریادی است بیدادگر، حیات‌انگیز نشاط آور، حرکت آفرین، که اطلاعات ما درباره آن مانند سایر امور مربوط به قیامت بسیار اندک است.

***

۳- پاسخ به چند سؤال درباره «نفخ صور»

۱- آیا نفخ صور فقط دو مرتبه است؟- از آیات قرآن، وجود دو نفخه (نفخه مرگ و نفخه حیات) به خوبی روشن است، و در آیات گذشته به وضوح دیده شد.

ولی از بعضی از روایات استفاده می‌شود که «نفخ صور» سه بار انجام می گیرد، و حتی به آیات قرآن در این روایات استدلال شده است.

در لآلی الاخبار از مرحوم دیلمی در ارشاد القلوب در حدیثی چنین نقل شده که اسرافیل سه نفخه دارد، «نفخه فزع» و «نفخه موت» و «نفخه بعث» .... در پایان جهان اسرافیل به زمین می‌آید و نفخه اوّلی را در صور می‌دهد که همان نفخه وحشت و فزع است، همان‌گونه که خداوند فرموده وَ نُفِخَ فی الصُّوْرِ ففَزِعَ مَنْ فی السَّمواتِ وَ مَنْ فی الْأَرْضِ الّا مَنْ شاءَ اللَّهُ در این هنگام زلزله عظیمی در سراسر زمین واقع می‌شود و مردم حیران و سرگردان مانند افراد مست به هر سو می‌روند، و بعد از آن «نفخه صعق» (نفخه مرگ) است همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: وَ یَوْمَ یُنْفَخُ فی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فی السَّمواتِ وَ مَنْ فی الْأَرْضِ الّا مَنْ شاءَ اللَّهُ (و سپس «نفخه حیات» است همان‌گونه که خداوند فرموده: ثُمَّ نُفِخَ فیهِ اخْری فَاذا هُمْ قِیامٌ یَنْظُرُوْنَ (۲)

بعضی نیز نفخه چهارمی بر آن افزوده‌اند و آن نفخه جمع و حضور است که ظاهراً از آیات ۵۳ سوره یس استفاده شده است: انْ کانَتْ الّا صَیْحَةً واحِدَةً فَاذا هُمْ جَمیْعٌ لَدَیْنا مُحْضَرُوْنَ

ولی در حقیقت همان دو نفخه گسترش یافته و تبدیل به چهار نفخه شده است، چرا که مسأله وحشت عمومی فزع، مقدمه‌ای است برای مرگ جهانیان که به دنبال نفخه اوّلی یا صیحه نخستین رخ می‌دهد،

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۵.

۲- لئالی الاخبار جلد ۵، صفحه ۱۵۴(با تلخیص)- شرح آیات سه گانه فوق در بحث‌های قبل گذشت.

ص: ۵۷

همان‌گونه که جمع و حشر نیز ادامه همان نفخه حیات است.

این مطلب را با آیات ۶ و ۷ سوره نازعات می‌توان تأیید کرد که می‌فرماید:

يَوْمَ تَرْجُفُ الرّاجِفَةُ- تَتْبَعُهَا الرّادِفَةُ: «روزی که زلزله کوبنده همه جا را بلرزاند و پس از آن زلزله‌ای واقع می‌شود که بندگان را همردیف و حاضر در محشر می‌سازد (دقت کنید).

۲- فرشته نفخ صور- در احادیث آمده است که این فرشته، اسرافیل است.

بعضی معتقدند که اسرافیل در زبان سُریانی به معنای بنده خداوند متعال است.(۱)

در حدیث امام سجّاد علی بن الحسین علیه السلام نیز آمده است که «خداوند به اسرافیل امر می‌کند تا به دنیا فرود آید، و صور با اوست .... و در آن می‌دمد».(۲)

از بعضی از روایات استفاده می‌شود او مقرب‌ترین فرشته خداست.(۳)

و او نخستین فرشته‌ای بود که برای آدم سجده کرد.(۴)

و اصولًا بودن نفخه مرگ و حیات در دست او، نشانه عظمت مقام این فرشته است.

ولی از روایتی از امام علی بن الحسین علیه السلام استفاده می‌شود که نفخه مرگ از سوی اسرافیل است، و بعد از آن خود اسرافیل هم می‌میرد، و نفخه حیات از سوی خود پروردگار عالم انجام می‌گیرد.(۵)

***

۳- فاصله میان نفخه‌ها- از آیات قرآن اجمالًا استفاده می‌شود که میان نفخه مرگ و حیات فاصله‌ای وجود دارد (تعبیر به «ثُمّ» در آیه ۶۸ سوره زمر، گواه این معناست) امّا فاصله آنها چه اندازه است، از آیات قرآن چیزی در این باره استفاده نمی‌شود.

ولی در بعضی از روایات آمده است که این فاصله چهل سال است انَّ ما بَیْنَ النَّفْخَتَینِ ارْبَعُوْنَ سَنَةً ولی آیا این سال‌ها همچون سال‌های معمولی دنیاست یا همانند سال‌ها و ایّام قیامت است که هر روز آن معادل پنجاه هزار سال است، درست بر ما روشن نیست!

۱- لغتنامه دهخدا جلد ۶ ماده اسرافیل.

۲- بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۳۲۴، حدیث ۲.

۳- سفینهٔ البحار جلد اوّل صفحه ۶۱۶(ماده سرف).

۴- لغتنامه دهخدا(ماده اسرافیل).

۵- نورالثقلین جلد ۴، صفحه ۵۰۲، حدیث ۱۱۶.

ص: ۵۸

در هر حال در این فاصله، دگرگونی‌های عظیم در عالم هستی واقع می‌شود، و عالم نوینی برای زندگی مجدّد انسان‌ها شکل می‌گیرد، و در این فاصله موجود زنده در سرتاسر جهان جز ذات پاک حیّ قیّوم وجود نخواهد داشت.

و این‌که در دو آیه ۶۸ زمر و ۸۷ نحل با ذکر جمله الآ مَنْ شاءَ اللَّهُ (جز کسانی را که خدا بخواهد) گروهی از مرگ در نفخه ممات استثنا شده‌اند، به معنای این نیست که آنها نمی‌میرند، بلکه مرگ آنها به زمانی بعد از آن موکول می‌شود، یعنی مرگ آنها تأخیر دارد.

شاهد این سخن جمله کُلُّ نَفْسٍ ذائَقةُ الْمَوْتِ می‌باشد که در سه آیه از قرآن مجید به آن اشاره شده است.(۱)

باید توجه داشت که «نفس» مفهوم وسیعی دارد که همه موجودات زنده را شامل می‌شود.

در این‌که چه اشخاصی استثنا شده‌اند مفسّران احتمالات زیادی داده‌اند: بعضی گفته اند: گروهی از فرشتگان مقرب مانند اسرافیل و جبرائیل و میکائیل و عزرائیل هستند، بعضی حاملان عرش را نیز اضافه کرده‌اند، بعضی گفته‌اند منظور ارواح شهداست (در بدن‌های مثالی) و بعضی خازنان بهشت و مالکان دوزخ را ذکر کرده‌اند.

از روایتی از امام علی بن الحسین علیه السلام استفاده می‌شود که در صیحه اوّل، همه جز «اسرافیل» که نفخ صور می‌کند می‌میرند، سپس او نیز به فرمان خداوند از جهان می‌رود.

***

۴- فلسفه «نفخ صور»!

اگر حقیقت نفخ صور دقیقا برای ما روشن نباشد که نیست، فلسفه تربیتی آن چندان پوشیده ینست، و آنچه فعلًا برای ما هم است آثار تربیتی این عقائد حقه است.

نفخه صور اولًا بیانگر این حقیقت است که مسأله مرگ و حیات عمومی موجودات عالم مسأله و پیچیده‌ای در پیشگاه خداوند نیست، با یک صیحه عظیم و مرموز و عالمگیر همه خلایق می‌میرند، و با یک بانگ عظیم مرموز دیگر همه زنده می‌شوند، گویی خفتگانی بوده‌اند که با این فریاد بیدارگر، بیدار

۱- آل‌عمران ۱۸۵- انبیاء- ۳۵- عنکبوت- ۵۷.

ص: ۵۹

می گردند.

این پاسخی است به گفته کسانی که در امر معاد تردید می کردند، و آن را مسأله محال یا مشکلی می‌پنداشتند و پیوسته بر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خرده می گرفتند.

ثانیاً: هشداری است به همه انسان‌ها که زندگی را پایدار ندانند و گرفتار غرور و غفلت نشوند، و هر زمان احتمال دهند صیحه رستاخیز و نفخه مرگ برخیزد، و آنها در همان حال به سوی دیار عدم بشتابند و با تمام آرزوهای دور و دراز در کام مرگ فرو روند.

ثالثاً: چگونگی نفخه صور و پایان این جهان و آغاز جهان دیگر درس تربیتی عمیق دیگری به انسان‌ها می‌دهد که در هر لحظه و هر حال آماده استقبال از چنین حادثه عظیمی باشند، هرگز کار و وظیفه امروز خود را به فردا نیفکنند، چرا که هیچ تاریخ معینی برای این حادثه ناگهانی تعیین نشده، و تقریباً بدون مقدمه آغاز می‌شود.

در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام می‌خوانیم که بعد از شرح مبسوطی درباره نفخه صور، «راوی» می گوید: وقتی سخن امام علیه السلام به این‌جا رسید: «رَأیْتُ عَلَیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ یَبْکی عِنْدَ ذلِکَ بُکاءً شَدیداً»: امام علیه السلام را در این حال دیدم که شدیداً گریه می کند» (و از مسأله پایان ناگهانی دنیا و فرا رسیدن قیامت و حضور در پیشگاه خداوند سخت نگران است).(۱)

۱- تفسیر علی بن ابراهیم ذیل آیه ۶۸ زمر، جلد ۲ صفحه ۲۵۳- بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۳۲۴- حدیث ۲.

ص: ۶۰

۳- نامه عمل

اشاره

اشاره:

در آیات قرآن مجیـد بحث‌های گسترده‌ای درباره «نامه اعمال» (پرونده کارهای آدمی) دیده می‌شود که از آن با تعبیرات گوناگون و متنوعی یاد شده است.

در بسیاری از این آیات تعبیر به «کتاب» که مفهوم وسیعی دارد، هم نامه را شامل می‌شود و هم کتاب را، شده است.

و در بعضی دیگر تعبیر به «زُبر» آمده که آن هم جمع «زبور»، مفهومی نزدیک به کتاب دارد.

در بعضـی نیز سـخن از «طائر» به میان آمده که به معنای پرنده است، پرندگانی که عرب فال نیک به آنها می‌زد و سـرنوشت خود را به آنها مربوط می‌دانست، قرآن با این تعبیر خود می‌گوید: پرنده نیکبختی و بدبختی شما همین نامه اعمال شماست!

در بعضی تنها سخن از «نویسندگان نامه اعمال» است و از آنها تعبیر به «رقیب» و «عتید» یا «رسولان پروردگار» یا «کراماً» یا «متلقیان» شده است که هر کدام پیامی مخصوص به خود دارد (دقت کنید).

در این‌که نـامه اعمـال چیست؟ و آیـا هرکس یـک نـامه عمـل دارد یـا بیشتر؟ و نویسـندگان نـامه اعمال کیاننـد؟ و چگونه رقم زده می‌شـود؟ چگونه به دست راست و چپ انسـان داده می‌شود؟ بحث‌هـای فراوانی است که بعـد از ذکر آیـات مربوطه و تفسـیر آن به سراغ آنها خواهیم رفت.

ولی نباید فراموش کرد که باز در این‌جا پیام‌های تربیتی این آیات و مسائل اخلاقی مربوط به آن در درجه اوّل اهمیّت است.

با این اشاره به سوی قرآن باز می‌گردیم و به آیات این قسمت گوش جان فرا می‌دهیم:

۱- انَّا نَحْنُ نُحْیِی الْمَوْتی وَ نَکْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ وَ کُلَّ شَیی‌ءٍ احْصَیْناهُ فی امامٍ مُبینٍ

(یس- ۱۲)

۲- وَ وُضِعَ الْکِتابُ فَتَرَی الْمُجْرمینَ مُشْفِقینَ مِمّا فیهِ وَ یَقُولُونَ یا وَیْلَتَنا ما

ص: ۶۱

لِهذا الکِتابِ لا یُغادِرُ صَغیرَةً وَ لا کَبیرَةً الّا احْصاها

(کهف- ۴۹)

۳- امْ یَحْسَبُونَ انّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْواهُمْ بَلَی وَ رُسُلُنا لَدَیْهِمْ یَکْتُبُونَ

(زخرف- ۸۰)

۴- وَتَرَی کُلِّ امَّةٍ جاثِیَةً کُلُّ امَّةٍ تُدْعَی الی کِتابِها ...- هذا کِتابُنا یَنْطِقُ عَلَیْکُمْ بِالْحَقِّ انّا کُنّا نَسْتَنْسِخُ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

(جاثیه- ۲۸ و ۲۹)

۵- وَ کُلَّ انسانٍ الْزَمْناهُ طائِرَهُ فی عُنُقِهِ و نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ کِتاباً یَلْقیهُ مَنْشُوراً- اقْرءِ کِتابَکَ کَفَی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسیباً

(اسراء- ۱۳ و ۱۴)

۶- وَکُلُّ شَیءٍ فَعَلُوهُ فی الزُّبُرِ- وَکُلُّ صَغیرٍ وَ کَبیرٍ مُسْتَطَرٌ

(قمر- ۵۲- ۵۳)

۷- وَکُلَّ شَیءٍ احْصَیْناهُ کِتاباً

(نبأ- ۲۹)

۸- کَلّا انَّ کِتابَ الْفُجّارِ لَفی سِجّینٍ- وَ ما ادْراکَ ما سِجّینٌ- کِتابٌ مَرْقُومٌ ... کَلّا انَّ کِتابَ الْأبْرارِ لَفی عِلِّیّیْنَ- وَ ما ادْراکَ ما عِلِّیُونَ- کِتابٌ مَرْقُوْمٌ- یَشْهَدُهُ الْمُقرَّبُونَ

(مطففّین ۷ تا ۹ و ۱۸ تا ۲۱)

۹- اذْ یَتَلَقَّی الْمُتَلَقِّیانِ عَنِ الْیمینِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعیدٌ- ما یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ الّا لَدَیْهِ رَقیبٌ عَتیدٌ

(ق- ۱۷ و ۱۸)

۱۰- وَ انَّ عَلَیکُمْ لَحافِظینَ- کِراماً کاتِبینَ- یَعْلَمُونَ ما تَفْعَلُونَ

(انفطار- ۱۰ تا ۱۲)

۱۱- فَامّا مَنْ اوتِیَ کِتابُهُ بِیَمینِه فَیَقُولُ هاؤُمُ اقْرَؤُ کِتابَیَه ... وَ امّا مَنْ اوتِیَ

ص: ۶۲

کِتابَه بِشِمالِهِ فَیَقُولُ یا لَیْتَنی لَمْ اوْتَ کِتابِیَه- وَلَمْ ادْرِ ما حِسابِیَه

(حاقّه- ۱۹ و ۲۵ و ۲۶)

۱۲- فَامّا مَنْ اوتِیَ کِتابُهُ بِیَمینِهِ- فَسَوْفُ یُحاسَبُ حِساباً یَسیراً- وَ یَنْقَلِبُ الی اهْلِهِ مَسْرُوراً- وَ امّا مَنْ اوتِیَ کِتابَهُ وَ راءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ یَدْعُوا ثُبوراً- وَ یَصْلی سَعیراً

(انشقاق- ۷ تا ۱۲)

۱۳- فَاصْحابُ الْمَیْمَنَةِ ما اصْحابُ الْمَیْمَنَةِ- وَ اصْحابُ الْمَشْئَمَةِ ما اصْحابُ الْمَشْئَمَةِ

(واقعه- ۸ و ۹)

۱۴- وَ اصْحابُ الْیَمینِ ما اصْحابُ الْیَمینِ- فی سِدْرٍ مَخْضُودٍ ... وَ اصْحابُ الشِّمالِ ما اصْحابُ الشِّمالِ- فی سَمُوْمٍ وَحَمیمٍ

(واقعه- ۲۷ و ۲۸ و ۴۱ و ۴۲)

۱۵- وَ اذا الصُّحُفُ نُشِرَتْ ... عَلِمَتْ نَفْسٌ ما احتضَرَتْ

(تکویر ۱۰ و ۱۴)

ترجمه:

۱- ما مردگان را زنده می‌کنیم، و آنچه را از پیش فرستاده‌اند و تمام آثار آنها را می‌نویسیم، و همه چیز را در «کتاب» احصا کرده‌ایم.

۲- و کتاب (کتابی که نامه اعمال همه انسان‌هاست) در آنجا گذارده می‌شود، امّا گنهکاران را می‌بینی که از آنچه در آن است ترسان و متوحش‌اند، و می‌گویند وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست مگر این‌که آن را شماره کرده است؟!

۳- آنها چنین می‌پندارند که ما اسرار پنهانی و سخنان در گوشی آنها را نمی‌شنویم آری رسولان (فرشتگان) ما نزد آنها هستند و می‌نویسند.

ص: ۶۳

۴- در آن روز هر امتی را می‌بینی (که از شدت ترس و وحشت) بر زانو نشسته، هر امتی به سوی کتابش خوانده می‌شود- این کتاب ماست که به حق با شما سخن می گوید (و اعمال شما را بازگو می کند) ما آنچه را انجام می‌دادید می‌نویسیم.

۵- اعمال هر انسانی را به گردنش قرار داده‌ایم، و روز قیامت کتابی برای او بیرون می‌آوریم که آن را در برابر خود گشوده می‌بیند- (این همان نامه اعمال اوست به او می گوئیم) کتابت را بخوان! کافی است که امروز خود حسابگر خود باشی.

۶- و هر کاری را انجام دادند در نامه‌های اعمالشان ثبت است، و هر کار کوچک و بزرگی نوشته می‌شود.

۷- و ما همه چیز را احصا و ثبت کرده‌ایم.

۸- چنان نیست (که آنها درباره قیامت خیال می کنند) مسلماً نامه اعمال فاجران در سجین است!- تو چه میدانی سجین چیست؟ نامه‌ای است رقم زده شده و سرنوشتی است حتمی- چنان نیست که آنها (درباره معاد) خیال می کنند بلکه نامه اعمال نیکان در علیین است و تو چه می‌دانی علیین چیست؟! نامه‌ای است رقم زده شده و سرنوشتی است قطعی که مقربان شاهد آنند.

۹- به خاطر بیاورید هنگامی که دو فرشته راست و چپ که ملازم انسان هستند اعمال او را دریافت می‌دارند- هیچ سخنی را انسان تلفظ نمی کند مگر این که نزد آن فرشته‌ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت است.

۱۰- و بدون شک نگاهبانانی بر شما گمارده شده والا مقام و نویسنده (اعمال نیک و بد شما) آنها می‌دانند، شما چه می کنید.

۱۱- امّا کسی که نامه اعمالش به دست اوست (از فرط خوشحالی و مباحات) فریاد می‌زنند که (ای اهل محشر!) نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید. اما کسی که نامه اعمال او بدست چپش داده شده می گوید: ای کاش هرگز نامهِ اعمالم به من داده نمی‌شد. و نمی‌دانستم حساب من چیست!

۱۲- امّا کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شده به زودی حساب آسانی

ص: ۶۴

برای او می‌شود- و خوشحال به اهل و خانواده‌اش باز می‌گردد و امّا کسی که نامه اعمالش پشت سرش داده شده به زودی فریادش بلند می‌شود که‌ای وای بر من که هلاک شدم! و در شعله‌های سوزان آتش دوزخ می‌سوزد.

۱۳- نخست «اصحاب میمنه» هستند چه اصحاب میمنه‌ای؟ گروه دیگر اصحاب شومند چه اصحاب شومی؟

۱۴- و اصحاب یمین چه اصحاب یمینی آنها در سایه درختان سدر بی خار قرار دارند- و اصحاب شمال چه اصحاب شمال؟ (که نامه اعمالشان به نشانه جرمشان به دست چپ آنها داده می‌شود) آنها در میان بادهای کشنده و آب سوزان قرار دارند.

۱۵- و در آن هنگام که نامه‌های اعمال گشوده شود- آری در آن موقع هرکس می‌داند چه چیز را آماده کرده است!

تفسیر و جمع‌بندی

پرونده اعمال انسان‌ها

در نخستین آیه سخن از حیات بعد از مرگ و همچنین نامه اعمال است، نامه‌ای که با دست قدرت پروردگار نوشته می‌شود، و همه اعمال انسان‌ها یکجا در آن ثبت می‌گردد، و از آن به «امام مبین» تعبیر شده است، می‌فرماید:

«ماییم که مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه را از پیش فرستاده‌اند و تمامی آثارشان را می‌نویسیم و همه چیز را در کتاب مبین احصای کرده‌ایم» انّا نَحْنُ نُحْیِ الْمَوْتی وَ نَکْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ وَ کُلَّ شَیءٍ احْصَیناهُ فی امامٍ مُبین

در این‌که منظور از «آثار» چیست؟ بعضی گفته‌اند: ما قَدَّمُوا اشاره به اعمالی است که انسان انجام می‌دهد، و آثارهُمْ اشاره به سنّت‌هایی است که از او به یادگار می‌ماند، یا آثار خیر و صدقات جاریه مانند بناها و اوقاف و کتاب‌های علمی تربیتی.

بعضی نیز گفته‌اند: منظور از «ما قدمّوا» نیات است که قبل از عمل حاصل می‌شود، و «آثار» اشاره به اعمال است که بعد از آن صورت می‌پذیرد.

ص: ۶۵

بعضـی گفته‌انـد: «ما قـدّموا» اشاره به اعمال خوب و بـد، و «آثار» اشاره به قـدم‌هایی است که انسان برای انجام این اعمال بر می‌دارد (قدم را از این نظر «اثر» گفته‌اند که روی زمین از خود اثر می‌گذارد، مخصوصاً در زمین‌های خاکی).

در حدیثی در شأن نزول این آیه می‌خوانیم: «گروهی از انصار (طایفه بنی سـلمه) خانه هایشان از مسـجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دور بود و شـکایت خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کردند که حضور در جماعت برای آنها سخت و سنگین است، آیه نازل شد و به آنها نوید داد هر گامی را که بر می‌دارند ثبت می‌شود».(۱)

و منظـور از «امـام مـبین» به گفته بسـیاری از مفسّ‌ران، «لـوح محفوظ» است که همه حقـایق در آن ثبت است، بنـابراین از تعـبیر فوق استفاده می‌شود غیر از نـامه عملی که هرکسـی مخصوص به خود دارد، یـک «نـامه عمـل کلّی» وجود دارد که به منزله «دفـتر کلّی» نسبت به «دفتر اعمال» همه انسان‌هاست، و شرح این سخن در بحث «تعدد نامه‌های اعمال» به خواست خدا خواهد آمد.(۲)

تعبیر به «مبین» اشاره به روشنگری لوح محفوظ و نامه اعمال نسبت به همه کارهاست، چرا که چیزی از اعمال نیک و بد را فروگزار نمی‌کند.

در روایات متعددی آمده است که منظور از «امام مبین» امام معصوم علیه السـلام است که بیانگر همه حقایق به فرمان خدا و به تعلیم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد.

از جمله در حدیثی در تفسیر علی بن ابراهیم علیه السلام از امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم که فرمود:

«انَا وَاللَّهِ الْامامُ الْمُبینُ! ابَیِّنُ الْحَقَّ مِنَ الْباطِلَ وَ وُرِّثْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله و سـلم به خـدا سوگند، منم، امام مبین که حق را از باطل آشکار می‌سازم، و آن را به ارث از رسول اللَّه گرفته‌ام»!.(۳)

جمع میـان این تفسـیرها چنین است که امـام مبین، مفهوم وسـیعی دارد همـان‌گونه که ظـاهر آن اشـاره به نـامه اعمـال است که همه کارهای انسان‌ها را تبیین می‌کند، باطن آن می‌تواند اشاره به امام معصوم علیه السـلام باشد که با علم سـرشار خود که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ارث برده حق را از باطل تبیین کند.

۱- مجمع‌البیان، جلد ۸، صفه ۴۱۸ و تفسیر فخررازی، جلد ۲۶، صفحه ۴۹، و تفسیر قرطبی، جلد ۸ صفحه ۵۶، ۵۴.

۲- درباره لوح محفوظ در جلد ۲۶ تفسیر نمونه ذیل آیه ۲۲ سوره بروج صفحه ۳۵۳ بحث شده است.

۳- تفسیر علی بن ابراهیم، جلد ۲، صفحه ۲۱۲.

ص: ۶۶

دوّمین آیه همین معنا را با صراحت بیشتری تعقیب کرده، می‌فرماید: «روز قیامت، کتاب (اعمال انسان‌ها در دادگاه عدل الهی) گذارده می‌شود، و گنهکاران را می‌بینی که از آنچه در آن است، سخت در وحشتند، و می گویند: ای وای بر ما این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست مگر آنکه آن را احصاء کرده است»؟! و وُضِعَ الْکِتابُ فَتَرَی الْمُجْرِمینَ مُشْفِقینَ مِمّا فیهِ وَ یَقُولُونَ یا وَیْلَتَنا ما لِهذَا الْکِتابِ لا یُغادِرُ صَغیرَةً وَ لا کَبیرَةً الّا احْصاها

در این‌که آیا این کتاب نامه اعمال عمومی انسان‌هاست که در آیه قبل به آن اشاره شده بود، یا نامه اعمال عمومی هر امّت، و یا نامه اعمال خصوصی هر انسان؟ (زیرا همان‌گونه که در بحث‌های آینده به خواست خدا خواهد آمد وجود این سه قسم نامه اعمال از آیات قرآن به خوبی استفاده می‌شود) هر سه احتمال در تفسیر آیه ممکن است، هرچند ذکر کلمه «کتاب» به صورت مفرد می‌تواند اشاره به همان نامه عمومی تمام انسان‌ها باشد.

ضمناً از این آیه به خوبی استفاده می‌شود، چنان جزئیات اعمال انسان‌ها و کارهای نیک و بد، اعم از بزرگ و کوچک در این نامه عمل منعکس است که حتّی صاحبان آن از دیدنش به وحشت می‌افتند، و سبب وحشت آنها از یکسو حضور در دادگاه عدل الهی به خاطر این اعمال است، و از سوی دیگر به خاطر این‌که بسیاری از این اعمال را فراموش کرده بودند، و یا اصولًا اهمیتی برای آن قائل نبودند، ولی اکنون همه را در مقابل خود می‌بینند، و از سوی سوّم رسوائی بزرگ نزد خلایق!

توجه داشته باشید لا یُغادِرُ از ماده «غَدْر» به معنای ترک کردن است.

بنابراین مفهوم جمله این است که چیزی را فروگذر نمی‌کند، و این‌که پیمان شکنی را «غدر» می‌گویند به خاطر ترک وفای به آن است.

***

در سوّمین آیه سخن از نوشتن و کتابت رسولان پروردگار است، می‌فرماید:

«آنها گمان می‌کنند ما اسرار نهایی و سخنان در گوشی آنها را نمی‌شنویم، آری می‌شنویم، و رسولان ما نزد آنان حاضرند، و همه را می‌نویسند» امْ یَحْسَبُونَ انّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْواهُمْ بَلی وَ رُسُلُنا لَدَیْهِم یَکْتُبُونَ

روشن است که تضادی میان این آیه و آیه نخست که می‌گفت: ما اعمال آنها را می‌نویسیم، وجود ندارد، زیرا کار رسولان و فرشتگان خدا در حقیقت کار خداست، چون به فرمان او انجام می‌گیرد.

ص: ۶۷

این احتمال نیز وجود دارد که نامه اعمال عمومی انسان‌ها «امام مبین» با قدرت خدا مستقیماً نوشته می‌شود، و نامه خصوصی هر فرد که در این آیه مطرح است به دست فرشتگان خدا.

تعبیر به «رسل» جمع «رسول» که منظور از آن در این‌جا فرشتگان خداست، مفهومش این نیست که نزد هریک از انسان‌ها چندین فرشته مأمور ثبت اعمال است، بلکه ممکن است نزد هر کدام یک یا دو فرشته حاضر باشد که نسبت به مجموع انسان‌ها صورت جمع به خود می‌گیرد.

«زمخشری» در «کشّاف» می‌گوید: منظور از «سرّ» در آیه فوق حدیث نفس است که انسان در باطن با خود دارد، و یا با دیگری در یک مکان خالی سخن می‌گوید، اما نجوی سخنی است که میان جمع به صورت در گوشی بگوید.(۱)

***

نامه‌هایی که سخن می‌گویند!

در چهارمین آیه باز مسأله ثبت اعمال به خدا نسبت داده شده، و اضافه بر این نشان می‌دهد که نامه اعمال در آن روز به زبان می‌آید و سخن می‌گوید! آیه می‌فرماید:

«در آن روز هر امتی را می‌بینی که از شدت وحشت به زانو در آمده است، هر امتی به سوی کتاب و نامه اعمالش فرا خوانده می‌شود (و به آنها می‌گویند) امروز جزای آنچه را انجام می‌دادید به شما می‌دهند».

سپس می‌افزاید: «این نوشته ماست که به حق با شما سخن می‌گوید، (آری) آنچه را انجام می‌دادید ما می‌نوشتیم»!

وَتَرَی کُلَّ امَّةٍ جاثِیَةً کُلُّ تُدْعی الی کِتابِها الْیَوْمَ تُجْزَوْنَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ- هذا کِتابُنا یَنْطِقُ عَلَیْکُمْ بِالْحَقِّ انّا کُنّا نَسْتَنْسِخُ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (جاثیه ۲۸ و ۲۹)

این آیه به روشنی سخن از نامه اعمال امت‌ها می‌گوید که یکی از اقسام سه گانه نامه اعمال است، و تعدد این نامه‌ها در حقیقت تأکیدی است بر ثبت و ضبط تمام اعمال آدمی، و فراموش نشدن کوچکترین

۱- « تفسیر کشّاف»، جلد ۴، صفحه ۲۶۵.

ص: ۶۸

اعمال او.

تعبیر به «تُـدعی» نشان می‌دهـد که از آنها دعوت می‌شود که نامه اعمال خود را بخواننـد و در حقیقت خود حسابرس خویش باشـند همان‌گونه که در آیه ۱۴ سوره اسـراء با صراحت آمده است: أقْرَأْ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْم عَلَیْکَ حَسِیباً: «نامه اعمالت را بخوان، کافی است که خود حسابگر خویش باشی»!

«جاثیـهٔ» از مـاده «جُثُوّ» (بر وزن عُلوّ) به معنـای نشسـتن بر سـر زانو است، این حالت در اهل محشـر یا به خاطر آن است که از شـدت وحشت همگی به زانو در می‌آینـد و یـا شبیه حـالتی است که در قـدیم الایـام متهمان به هنگام حضور در دادگاه موقع اعلام رأی به خود می‌گرفتنـد، یعنی از حـالت جلوس به حالت نیم خیز در می‌آمدنـد، حالتی که انسان به هنگام انتظار رویـدادهای مهمی به خود می‌گیرد.

جالب این‌که باز در این‌جا نوشـتن نامه اعمال به ذات پاک خداونـد نسبت داده شـده است تا معلوم شود نویسـنده نامه اعمال کسـی است که نه غفلت درباره اوتصور می‌شود و نه خطا، از همه چیز آگاه است، و نسبت به همه چیز احاطه دارد.

«نَسْتَنْسِخُ» از ماده «نسخ» در اصل به گفته ارباب لغت به معنای زائل کردن چیزی به وسـیله چیز دیگر است، و از آن‌جا که لازمه آن نفی چیزی و اثبات چیز دیگری است، گاه این واژه در معنای «نفی» به کار می‌رود، و گاه در معنای «اثبات» و گاه هر دو، و از آن‌جا که «نسـخه‌برداری» یـا «عکسبرداری» چیزی، اثبـات مطلبی است توأم با صـرف نظر کردن از مطلب قبل واژه (نسـخ) و «اسـتنساخ» در مورد آن نیز به کار می‌رود.

در پنجمین آیه به تعبیر دیگری درباره «نامه اعمال» برخورد می‌کنیم، و آن تعبیر به «طائر» (پرنـده) است، می‌فرمایـد: «طائر هر انسانی را بر گردنش قرار داده‌ایم، و روز قیامت کتابی برای او بیرون می‌آوریم که آن را در برابر خود گشوده می‌بیند»

سپس می‌افزایـد: (به او می‌گوییم «کتـابت را بخوان کـافی است که امروز خود حسابگر خویش باشـی»! وَکُلَّ انْسانٍ الْزَمْناهُ طائِرَهُ فی عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیامَهِٔ کِتاباً یَلْقاهُ مَنْشُوراً- اقْرَءْ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسیباً

«طـائر» در اصـل به معنای پرنـده است، و در این‌جا به گفته بسـیاری از مفسّـِران به معنای عمل یا نامه اعمال است، و این به خاطر آن است که رسم عرب بر این بود که به وسیله پرندگان فال نیک و بد

ص: ۶۹

می‌زدند، بعضی از پرندگان را نشانه نیک‌بختی و سعادت می‌شمردند و اگر به هنگام خروج از منزل یا از شهر در برابرشان نمایان می‌گشت، دلیل بر پیروزی و موفقیت می‌دانستند، و به عکس بعضی از پرندگان را شوم و دلیل بر شوربختی و شکست می‌پنداشتند، و به این ترتیب «طائر» در معنای نیک‌بختی و بدبختی استعمال می‌شد لذا بعضی از مفسّران تصریح کرده‌اند که معادل کلمه طائر در فارسی، همان بخت است (۱)، و از آن‌جا که قرآن عامل اصلی خوشبختی و بدبختی را اعمال انسان می‌شمرد این واژه را در مورد نامه اعمال به کار برده است، یعنی قرآن از یک مفهوم خرافی و پنداری، یک واقعیت عینی ساخته و مردم را به سوی او فرا خوانده است.

البتّه با توجّه به جمله وَ نُخْرِجَ لَهُ یَوْمَ الْقِیامَهِٔ کِتاباً یَلْقاهُ مَنْشُوراً (روز قیامت کتابی برای او بیرون می‌آوریم که آن را در برابر خود گشوده می‌بیند) می‌توان گفت که تفسیر «طائر» به «عمل» مناسب‌تر از «نامه اعمال» است، چرا که نامه عمل جداگانه ذکر شده است، از طرفی بودن اعمال در گردن انسان به معنای این است که هرگز از او جدا نمی‌شود، اگر خوب باشد مایه زینت و آبروی اوست و اگر بد باشد همچون غُل زنجیر او را آزار می‌دهد.

دو نکته دیگر در این آیه نیز قابل توجّه است: نخست گشوده بودن نامه اعمال در قیامت که همگان از آن آگاه می‌شوند، و مایه رسوایی صاحبش و یا عزت و آبروی او نزد خلایق است، دیگر این‌که نوشته‌های نامه عمل آن قدر روشن است که نیازی به حسابگر نیست، کافی است انسان خود حساب خویش را برسد!، همچون رنگ پریده و وا رفته، و حالت پژمردگی و افسردگی بیمار که نشانه حال زار اوست، و به عکس، طراوت و شادابی چهره او دلیل بر بهبودی حال او می‌باشد، و به این ترتیب خود او می‌تواند از حال خویش مطلّع گردد، و نیاز به گواهی دیگری ندارد.

***

در ششمین آیه به تعبیر تازه‌ای در مورد اعمال برخورد می‌کنیم و آن واژه «زُبُر» جمع زبور به معنای کتاب است، می‌فرماید: «تمامی اعمالی را که آنها انجام می‌دادند در کتاب‌ها (نامه عمل آنها) ثبت است و هر کار کوچک و بزرگی نوشته می‌شود» وَکُلُّ شَیءٍ فَعَلُوهُ فی الزُّبُرِ وَ کُلُّ صَغیرٍ وَ کَبیرٍ مُسْتَطَرٌ

۱- فخررازی این سخن را در تفسیر خود جلد ۲۰، صفحه ۱۶۷ از ابو عبیده نقل کرده است.

ص: ۷۰

گرچه این آیات اشاره به وضع اقوام پیشین است که اعمالی همانند کفّار عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داشتند، ولی بدیهی است وقتی می گوید: اعمال آنها ثبت و ضبط شده، مفهومش این است که اعمال همه شما نیز چنین است.

«زُبُر» در اصل از زُبْرَهْ (بر وزن سفره) به معنای قطعه عظیم آهن، گرفته شده سپس این واژه بر خطوط درشت و عظیم که بر صفحات بزرگی نگاشته می‌شود اطلاق گردیده، و لذا راغب در مفردات می گوید:

کُلُّ کِتابٍ غَلیظَ الْکِتابَهِْ یُقالُ لَهُ زَبُوْرٌ: «هر نامه‌ای که با خطوط درشت و زبر نوشته شده، به آن زبور گفته می‌شود» و از این تعبیر استفاده می‌شود که «زبور» هر کتابی نیست، بلکه عظمت خطوط و استحکام آنها نیز در آن شرط است و انتخاب این تعبیر برای نامه اعمال، انتخابی است پر معنا، و بیانگر استحکام و صراحت نامه اعمال است.

تعبیر به «صغیر» و «کبیر» مخصوصاً با مقدم داشتن «صغیر» بر «کبیر» که نه تنها در این‌جا بلکه در چند مورد از قرآن مجید درباره نامه اعمال آمده، اشاره به این است که هیچ‌گونه استثنائی در ثبت اعمال درباره هیچ عمل و هیچ‌کس وجود ندارد.(۱)

«مسْتَطَرٌ» از ماده «سطر» که آن نیز به معنای نوشتن است تأکید دیگری است بر مسأله ثبت اعمال، البتّه نه تنها اعمال بلکه گفتارها و نیّت‌ها نیز در مفهوم هر دو آیه جمع است. (دقت کنید).

***

در هفتمین آیه بعد از آن‌که اعلام می‌دارد کافران هرگز امید حساب اعمال را در رستاخیز ندارند (و به همین دلیل) آیات الهی را تکذیب می کنند می‌افزاید: (این در حالی است که) «ما همه چیز را قطعاً احصا کرده و می‌نویسیم» وَ کُلَّ شَیءٍ احْصَیْناهُ کِتاباً

«احْصَیْناهُ» از ماده احصا در اصل از «حصی» به معنی «سنگریزه» گرفته شده، و از آن‌جا که در گذشته برای شمارش اشیا به جای استفاده از انگشتان از دانه‌های سنگ استفاده می کردند واژه «احصا» به معنای شمارش و نگه داشتن حساب چیزی آمده است، و لذا بعضی از مفسّران گفته‌اند مفهوم آن در این‌جا با «کتاب و نوشتن» یکی است (و به همین دلیل «کتاباً» را مفعول مطلق برای «احْصَیْنا» گرفته‌اند، در حالی

۱- به آیات ۱۲۱ سوره توبه و ۴۹ کهف مراجعه شود.

ص: ۷۱

که «مفعول مطلق» باید از مصدر همان فعلی باشد که پیش از آن است، ولی چون معنای هر دو واژه یکی است می‌تواند یکی جانشین دیگری شود.(۱)

***

نامه‌هایی در علیین و نامه‌هایی در سجین

هشتمین آیه که در دو مورد از سوره مطفّفین وارد شده اشاره به نامه اعمال نیکان و بدان می‌کند، و جزئیات بیشتری از آن را فاش می‌سازد، نخست درباره نامه اعمال «بدان» می‌فرماید: «چنین نیست که آنها (درباره قیامت) می‌پندارند، مسلّماً نامه اعمال گنهکاران در «سجّین» است- و تو چه می‌دانی که سجّین چیست؟- نامه‌ای است رقم زده شده و سرنوشتی است حتمی»! کَلّا انَّ کِتابَ الْفُجّارَ لَفِی سِجِّینِ- و ما ادْراکَ ما سِجِّینٌ- کِتابٌ مَرْقُوْمٌ

سپس در چند آیه بعد در همان سوره درباره نامه اعمال نیکان می‌فرماید: «چنین نیست که آن‌ها (درباره معاد می‌پندارند) نامه اعمال نیکان در «علیین است- و تو چه می‌دانی علّیین چیست؟ نامه‌ای است رقم زده شده و سرنوشتی است قطعی- که مقرّبان شاهد آنند» کَلَّا إِنَّ کِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِی عِلِّیِّینَ- وَمَا أَدْرَاکَ مَا عِلِّیُّونَ- کِتَابٌ مَّرْقُومٌ- یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ

قابل توجّه اینکه در این آیات سخن از «سجّین» و «علیین» است که نامه اعمال نیکان و بدان در آن نگهداری می‌شود، لذا باید دقیقاً معنی این دو واژه روشن شود.

«سجّین» صیغه مبالغه از ماده «سجن» به معنای «زندان» است، و معانی مختلفی در این‌جا برای آن ذکر کرده‌اند مانند: دوزخ، یا محل خاصی از دوزخ که نامه بدکاران در آن‌جا بایگانی می‌شود، ولی از همه صحیح‌تر چنین به نظر می‌رسد که «سجّین» کتاب جامعی است که نامه اعمال همه انسان‌های بد به طور مجموعی در آن گردآوری می‌شود، و به تعبیر ساده مانند «دفتر کلّ» است که حساب همه طلبکاران و بدهکاران در آن‌جا جمع است، زیرا همان‌گونه که سابقاً نیز اشاره کردیم نامه‌های اعمال متعدد است.

و امّا «علیین» جمع «عِلّی» (بر وزن ملّی) در اصل از «علّو» به معنای «بلندی» گرفته شده است، و اشاره به مکان‌های بلند و مرتفع است، و لذا به اشخاصی که ساکن قسمت‌های مرتفع کوه‌ها هستند

۱- جمعی نیز احتمال داده‌اند« کتاباً» حال بوده باشد، ولی احتمال اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

ص: ۷۲

اطلاق می‌شود و در این‌جا طبق گفته جمعی از مفسّران به معنای برترین مکان بهشت یا برترین مکان آسمان است.

ولی با مقایسه به آنچه در بالا درباره سجین گفته شد به نظر می‌رسد که آن هم به معنای دیوان بزرگی است که نامه اعمال نیکان و پاکان در آن یکجا جمع است، و دیوان و دفتری است بسیار بلند مرتبه و والا مقام و در جوار قرب پروردگار.(۱)

***

فرشته‌های مراقب!

در نهمین آیه سخنی از نامه اعمال ظاهراً نیست، ولی این حقیقت با تعبیر دیگری مطرح شده است، می‌فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی که دو فرشته راست و چپ که ملازم انسان هستند اعمال او را دریافت می‌دارند» اذ یَتَلَقَّی الْمُتَلَقِّیانِ عَنِ الْیَمینِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعیدٌ

روشن است که دریافت و تلقّی آنها اشاره به ثبت کردن در نامه اعمال است.

سپس برای تأکید بیشتر می‌فرماید: «هیچ سخنی را انسان تلفّظ نمی‌کند مگر این‌که نزد آن مراقبی ماده برای انجام مأموریت است».

ما یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ الّا لَدَیْهِ رَقِیبٌ عَتیدٌ

«یَتَلَقَّی» از ماده «لقاء» به معنای دیدار است، ولی در این‌جا تلقّی اعمال کنایه از دریافت و ثبت و ضبط آنهاست، و «متلقیان» به معنای دو فرشته‌ای است که مأمور دریافت و ثبت اعمال انسان‌ها هستند.

«قعید» از ماده «قعود» به معنای نشستن است، و در این‌جا به معنای ملازم و مراقب می‌باشد، همان‌طور که در تعبیرات روز مرّه نیز می‌گوییم فلان‌کس جلیس و همنشین فلان شخص است یعنی ملازم و مراقب اوست.(۲)

«یَلْفِظُ» از ماده لَفْظ» در اصل به معنای پرتاب کردن چیزی است، همان‌گونه که گفته می‌شود «لَفَظَ الرُّحی الدَّقیقَ» (آسیاب آرد را به بیرون پرتاب کرد).

۱- باید توجّه داشت که« علّیین» طبق قاعده جمع مذکّر عاقل است(در حالی که« سجین» مفرد می‌باشد) ولی این مانع از آن نخواهد بود که به مکان مرتفع و مقام بلند به خاطر ساکنان بلند مقام آنها اطلاق گردد.

۲- با توجه به این‌که« متلقیان» تثنیه است باید« قعید» نیز به صورت تثنیه(قعیدان) باشد، ولی آیه در حقیقت محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: عن الیمین قعید و عن الشمال قعید که اوّلی به قرینه دوّمی حذف شده است.

ص: ۷۳

این واژه در مورد چیزی که انسان از دهان به بیرون می‌اندازد اطلاق می‌شود، و این کنایه زیبایی است در مورد سخنانی که از دهان بیرون می‌آیند، گویی اشیایی هستند که به خارج پرتاب می‌شوند.

«رقیبْ» به گفته راغب در مفردات از ماده «رقبه» به معنای «گردن» است و به شخصی که محافظت و مراقبت از چیزی می‌کند «رقیب» گفته می‌شود یا به خاطر این‌که به اطراف گردن می‌کشد، تا از آنچه گرد او می‌گذرد با خبر گردد، و یا این‌که «رقبه» و گردن چیزی را که تحت محافظت اوست حفظ می‌کند.

«عَتیدْ» از ماده «عَتاد» (بر وزن جهاد) به معنای مهیا ساختن و ذخیره کردن چیزی قبل از حاجت است، لذا به کسی که مهیای انجام کاری است «عتید» گفته می‌شود. ولی در «مقاییس اللغة» معنای اصلی آن را «زور» و «نزدیکی» شمرده است که نسبت به معنای سابق لازم و ملزوم محسوب می‌شود.

به هر حال آیا این دو وصف هر کدام مربوط به یکی از آن دو فرشته است که یکی مراقب است و دیگری آماده ثبت و ضبط و نوشتن، یا وصف هر دو است به این معنا که هر دو مراقب اعمال آدمی هستند، و هر دو همواره آماده نوشتن.

بعضی از مفسّران معتقدند «رقیب» نام فرشته راست (که مأمور نوشتن اعمال نیک است) و «عتید» نام فرشته چپ است (که مأمور نوشتن اعمال شر می‌باشد).

ولی از تعبیرات بعضی از مفسّران بر می‌آید که هر دو وصف را برای هر دو فرشته شمرده‌اند، یعنی هر کدام از آنها مراقب است و در عین حال آماده نوشتن.

درباره این دو فرشته روایات متعددی نقل شده که بسیار پر معناست، از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم «هنگامی که انسان عمل نیکی انجام می‌دهد فرشته راست پاداشی ده مقابل می‌نویسد، و هنگامی که عمل شری انجام می‌دهد و فرشته چپ می‌خواهد آن را ثبت کند فرشته راست می‌گوید: هفت ساعت به او مهلت ده، و اگر در این مدت توبه و استغفاری داشته باشد چیزی بر او نمی‌نویسد اما اگر توبه نکند فقط یک گناه برای او می‌نویسد».(۱)

پیام‌های تربیتی این گونه روایات بسیار قوی و روشن است ضمناً این روایت و پاره‌ای از روایات دیگر نشان می‌دهد که کار این دو فرشته از هم جداست، شرح بیشتر در این زمینه به خواست خدا در بخش توضیحات خواهید خواند.

۱- مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۱۴۴، همین مضمون در روح المعانی، جلد ۲۶، صفحه ۱۶۴ و تفسیر مراغی جلد ۲۶، صفحه ۱۶۱ آمده است.

ص: ۷۴

***

نویسندگان نامه عمل

در دهمین آیه سخن از «کاتبان» نامه عمل، و وسعت اطلاعات و آگاهی آنهاست، می‌فرماید: «به طور مسلّم نگاهبانانی بر شما گمارده شده- والا مقام و نویسنده- از اعمال شما به خوبی مطلعند و می‌دانند چه می‌کنید» وَ انَّ عَلَیْکُمْ لَحافِظینَ- کِراماً کاتِبینَ- یَعْلَمُونَ ما تَفْعَلُونَ

روشن است که منظور از «حافظین» در این‌جا فرشتگانی است که مأمور حفظ و نگهداری اعمال انسان‌ها هستند، نه حفظ کردن در مقابل حوادث گوناگون.

در واقع خداوند این فرشتگان را به چهار وصف توصیف کرده است که لازم و ملزوم یکدیگرند، اوّل محافظت و مراقبت نسبت به اعمال انسان‌هاست.

سپس با توصیف آنها به «کرام» (جمع کریم) اشاره به بزرگواری آنها می‌کند، گرچه مأمور ثبت تمام اعمال انسانی هستند ولی این کار هرگز آمیخته با خشونت نیست، بلکه توأم با لطف و بزرگواری است!

بعضی گفته‌اند: بزرگواری آنها از این نظر است که اعمال نیک را بلافاصله با پاداشی ده برابر ثبت می‌کنند، و در ثبت اعمال بد چنانکه قبلًا هم طبق روایتی اشاره شد چند ساعت به تأخیر می‌اندازند، شاید صاحب عمل توبه کند، گاه نیز گفته شده بزرگواری آنها به این است که اعمال نیک را به آسمان‌ها می‌برند و میان فرشتگان افشا می‌کنند، ولی اعمال بد را با الهام از ستّار العیوب بودن خداوند کتمان می‌کنند!

بعلاوه بزرگواری آنها سبب می‌شود که انسان مراقبت بیشتری از اعمال خود کند چرا که هیچکس دوست ندارد کار زشتی نزد شخص بزرگواری انجام دهد.

توصیف سوّم «کاتبین» است که شرحی است بر چگونگی محافظت آنها نسبت به اعمال آدمی، صریحاً می‌گوید: آنها همه اعمال را می‌نویسند تا بدانید چیزی از آنها فوت نمی‌شود.

و از آن‌جا که حفظ و کتابت نیاز به آگاهی همه جانبه دارد، در چهارمین توصیف می‌فرماید: «آنها می‌دانند شما چه می‌کنید» این تعبیر هم سخنان را شامل می‌شود و هم اعمال اعضای تن و هم اعمال قلبی.

ص: ۷۵

ذکر واژه «حافظین» به صورت جمع یا به خاطر این است که دو فرشته در روز و دو فرشته در شب مراقب اعمال انسان‌ها هستند (همان‌گونه که در بعضی از روایات آمده)(۱) یا به خاطر این‌که مخاطب همه انسان‌ها هستند و فرشتگانی که مراقب همه مردم هستند، جمع می‌باشند.

***

نامه اعمال در دست راست یا چپ؟

یازدهمین آیه اشاره به مطلب تازه‌ای می‌کند و آن وضع نامه اعمال در دست انسان‌ها در قیامت است که بدکاران نامه اعمالشان به دست چپ، و نیکوکاران به دست راستشان سپرده می‌شود، و این خود یکی از نشانه‌های روشن برای مشخص ساختن وضع خوبان و بدان در دادگاه محشر است، می‌فرماید:

«اما کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شده (با یک دنیا افتخار) فریاد می‌زند که‌ای اهل محشر! نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید! من می‌دانستم قیامتی در کار است و به حساب اعمالم می‌رسند»! فَاما مَنْ اوتِیَ کِتابَهُ بِیَمینِه فَیَقُولُ هاؤُمُ اقْرَؤُا کِتابِیَه- انّی ظَنَنْتُ انّی مُلاقٍ حِسابِیَه

و به عکس «کسی که نامه اعمالش به دست چپش داده شده فریاد می‌زند: ای کاش هرگز نامه اعمالم به من داده نمی‌شد!- ای کاش هرگز نمی‌دانستم حساب من چیست؟ و ای کاش مرگم فرا می‌رسید»! وَ امّا مَنْ اوتِیَ کِتابَهُ بِشِمالِهِ فَیَقُولُ یا لَیْتَنی لَمْ اوتَ کِتابِیَه- وَلَمْ ادْرِ ما حِسابِیَه- یا لَیْتَها کانَتِ الْقاضِیَةُ

آیا دست راست و چپ اشاره به همان عضو مخصوص بدن است؟ یا کنایه از خیر و شر؟ چرا که دست راست را کنایه از خیر می‌دانند و چپ را کنایه از انحراف و شر.

این معنا به صورت احتمال در تفسیر فی ظلال القرآن آمده است، ولی نیاز یا ضرورتی به این تأویل نیست، بکله به راستی نیکوکاران نامه عمل را در دست راست دارند و بدکاران در دست چپ و این نشانه‌ای است برای شناسایی آنها در آن روز.

کلمه هاؤُمْ» به گفته بسیاری از مفسّران و ارباب لغت مرکب از «هاء» که اسم فعل و به معنای خُذْ (بگیر) است و «میم» که ضمیر جمع مذکر مخاطب است، و این واژه مانند فعل امر صرف می‌شود گفته

۱- وسائل الشیعه، جلد ۳، صفحه ۱۵۴ و ۱۵۵ باب ۲۸ از ابواب مواقیت- در این باب روایات متعددی است که‌می‌گوید: هرگاه کسی نماز صبح را در آغاز طلوع فجر انجام دهد ملائکه شب و روز که در حال تغییر مأموریتند هر دو آن را ثبت می‌کنند، در تفسیر آیه ۷۸ سوره اسراء\i ان قرآن الفجر کان مشهوداً\E نیز روایات متعددی از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده است(به تفسیر نمونه ذیل همان آیه مراجعه کنید).

ص: ۷۶

می‌شود هاءَ، هاءِ، هائُما، هاؤُم هائُنَّ (برای مفرد مذکر مفرد مؤنث تثنیه جمع مذکر و جمع مؤنث) و گاه همزه تبدیل به کاف می‌شود، و گفته می‌شود هاکَ، هاکِ هاکُما، هاکُمْ، هاکُنَّ.

ضمناً «هاء» در آخر «کِتابِیَه وَ حِسابِیَه» به اصطلاح‌ها «سَکْت» است و ضمیر نیست و به این ترتیب فقط برای استراحت در کلام است و مفهوم خاصی ندارد.

در حدیثی از عبداللَّه پسر «حنظله» معروف به «غسیل الملائکه» که از شهدای احد می‌باشد آمده است که می‌گوید روز قیامت خداوند بنده خویش را نگه می‌دارد و سیئاتش را در پشت نامه اعمالش ظاهر می‌سازد و به او می‌گوید تو این عمل را انجام دادی؟ می‌گوید: آری ای پروردگار! سپس به او می‌فرماید: من تو را به خاطر آن رسوا نکردم (لذا دستور دادم پشت نامه اعمال تو بنویسند تا کسی آن را نبیند!) و من آن سیئات را برای تو (به خاطر حسنات) بخشیدم) اینجاست که مؤمن (با نهایت شادی و سرور) فریاد می‌زند هاؤُمُ اقْرَؤُا کِتابِیَه (بگیرید و نامه اعمال مرا بخوانید ای اهل محشر)!(۱)

***

همین معنا (بدون نامه اعمال نیک در دست راست و بدان در دست چپ) در دوازدهمین آیه مورد بحث با مقداری تفاوت آمده است، می‌فرماید: «اما کسی که نامه عملش به دست راستش داده شده به زودی و به آسانی به حسابش رسیدگی می‌شود، و خوشحال به سوی خانواده‌اش باز می‌گردد، و اما کسی که نامه عملش را به پشت سرش داده‌اند به زودی فریادش بلند می‌شود که کهای وای بر من که هلاک شدم! و در شعله‌های سوزان آتش دوزخ وارد می‌شود»! فَامّا مَنْ اوتِیَ کِتابَه بِیَمینِهِ فَسَوْفَ یُحاسَبُ حِسَاباً یَسیراً وَ یَنْقَلِبُ الی اهْلِهِ مَسْرُوراً وَ امّا مَنْ اوتِیَ کِتابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوفَ یَدْعُو ثُبُوراً وَ یَصْلَی سَعیراً

در آیات قبل سخن از بودن نامه اعمال بدکاران به دست چپ آنها بود، و در این آیات از پشت سر است، این به خاطر آن است که مجرمان هنگامی که نامه اعمالشان را به دست چپشان می‌دهند از شدت شرمساری دست خود را پشت سر می‌گیرند تا مردم این سند جرم و رسوائی را کمتر ببینند! و یا به خاطر آن است که دست چپ آنها به پشت سرشان بسته شده و همان گونه که آنها «کتاب خدا» را در دنیا پشت سر انداختند، در آنجا نامه اعمالشان پشت سرشان قرار می‌گیرد! و یا به خاطر آن است که صورت آنها به

۱- تفسیر دُرّالمنثور، جلد ۶، صحفه ۲۶۱ و تفسیر فی ظلال القرآن، جلد ۸، صفحه ۲۵۶(گرچه این حدیث از خود عبداللَّه بن حنطله نقل شده ولی قاعدتاً آن را بالواسطه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است).

ص: ۷۷

پشت سر باز می گردد و آنها برای دیدن نامه اعمالشان آن را به دست چپ در طرف پشت سر می گیرند.

هریک از این معانی سه گانه باشد با آیات قبل که می گوید نامه اعمال بد کاران در دست چپ آنها است منافاتی ندارد.

در اینکه منظور از اهل (خانواده) در اینجا چه کسانی هستند؟ بعضی گفته‌اند: زنان و فرزندان و بستگان نزدیک اهل ایمان و اهل نجات است که پیش از آنها وارد بهشت شده‌اند، و بعضی دیگر آن را اشاره به همسران بهشتی می‌دانند، بعضی دیگر نیز آن را به معنای سایر مؤمنان پیشگام در بهشت دانسته‌اند، زیرا مؤمنان همگی اهل یکدیگرند و در حقیقت جزء یک خانواده‌اند.

ولی تفسیر اوّل مناسب‌تر است بخصوص اینکه همین تعبیر (اهل) در آیه ۱۳ همین سوره به معنای خانواده و زن و فرزندان و بستگان نزدیک آمده است، و اتّحاد سیاق ایجاب می کند که هر دو به یک معنا باشد.

***

در سیزدهمین آیه همین تقسیم دو گانه (تقسیم مردم به صاحبان نامه عمل در دست راست و دست چپ) به صورت دیگری آمده است، می‌فرماید: «اصحاب میمنه چه اصحاب میمنه‌ای» (و چه سرنوشت پرافتخار و مسرّت بخشی؟) فَاصحْابُ الْمَیْمَنَةِ ما اصْحابُ الْمَیْمَنَةِ سپس می‌افزاید: «و اصحاب مشئمه چه اصحاب مشئمه‌ای»؟ (با چه سرنوشت شوم و دردناکی) وَ اصْحابُ الْمَشْئَمَةِ ما اصْحابُ الْمَشْئَمَةِ

«میمنه» از مادّه «یمن» به معنای سعادت و خوشبختی است، بعضی نیز آن را از ماده «یمین» به معنای دست راست تفسیر کرده‌اند، و می گویند اینها همان کسانی هستند که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می‌شود (درست است که ماده «یمن» و «یمین» از یک ریشه است، ولی یکی به معنای برکت و سعادت و دیگری به معنی دست راست است که آن را مظهر برکت می‌دانستند).

راغب در مفردات معتقد است که ریشه اصلی همان مفهوم دست راست را دارد و از آنجا که خیر و برکت را با کارهایی که به وسیله دست راست انجام می گرفت می‌دانستند این واژه به معنای خیر و برکت نیز آمده است.

نقطه مقابل آن «مشئمه» از ماده شوم است، و به گفته مقاییس اللّغه معنای اصلی آن همان دست چپ

ص: ۷۸

است، ولی از آنجـا که دست چپ و کارهـایی که با آن انجام می‌شود را اشاره‌ای به تیره بختی و نامیمونی می‌دانسـتند کلمه شوم در این معنـا به کـار رفته است و به این ترتیب «اصـحاب المیمنه» و «اصـحاب المشـئمه» در اصـل به همان معنای صاحبان دست راست و دست چپ است، که نامه اعمالشان به دست راست یا چپ آنها داده می‌شود، و تفسـیر آن به گروه «خوشـبخت و سعادتمند» و گروه «بدبخت و تیره روز» معنای دوّم محسوب می‌شود.

فخررازی در تفسیر خود «اصـحاب المیمنه» را به اصـحاب جنّت و بهشت تفسـیر کرده می‌گویـد: این یـا به خـاطر آن است که نـامه اعمالشـان به دست راسـتشان است یا از جهت این است که از دست راست آنها در عرصه محشـر نوری ساطع می‌شود همان‌گونه که قرآن می‌گوید: یَسْعی نُورُهُمْ بَیْنَ ایْدِیهِمْ و بِایْمانِهِمْ (حدید- ۱۲) و یا به خاطر آن است که دست راست دلیل بر خیر و نیکی است و عرب مرغـانی را که از طرف راست آنهـا حرکت می‌کردنـد به فـال نیـک، و آنهایی را که از طرف چپ پرواز می‌کردنـد به فال بد می‌گرفتند.(۱)

جمله ما اصْحابُ الْمَیْمَنَهِٔ وَ ما اصْحابُ الْمَشْئَمَهِٔ که به صورت «استفهامیه» آمده اشاره به مقام بسیار بلند گروه اوّل و مقام بسیار پایین گروه دوّم است، گویی علو مقـام و کـثر برکـات گروه اوّل به قـدری است که از دسـترس فکر انسـان بیرون است و این تعـبیر کنـایه لطیفی از همین معنا می‌باشد، به عکس تعبیر دوّم که کنایه از شدت انحطاط می‌باشد.

البته در این آیـات سـخنی از نـامه عمل به میان نیامـده ولی با توجه به سایر آیات قرآن که این دو واژه را در مورد نامه‌های اعمال به کار برده تفسیر فوق مناسب به نظر می‌رسد.

***

در چهـارمین آیه که ادامه آیـات فوق در همین سوره واقعه است می‌فرمایـد: «و اصـحاب یمین (صاحبان دست راست) چه اصـحاب یمینی؟ آنها در سایه‌های (فرح بخش) درختان سدر بی‌خار قرار دارند» وَ اصْحابُ الْیَمینِ ما اصْحابُ الْیَمینِ- فی سِدْرٍ مَخْضُودٍ سپس در چند آیه بعد می‌افزاید: «و اصحاب شمال (صاحبان دست چپ) چه اصحاب شمالی؟-

---

۱- تفسیر کبیر فخررازی، جلد ۲۹، صفحه ۱۴۲.

ص: ۷۹

آنها در میان بادهای کشنده و آب‌های سوزان هستند» وَ اصْحابُ الشِّمالِ ما اصْحابُ الشِّمالِ فی سَمُوم وَ حَمیم

در تفسیر این آیات، بسیاری از مفسّران همان معانی ذکر شده در تفسیر آیات قبل را برگزیده‌اند، گاه گفته‌اند منظور کسانی هستند که نامه اعمالشان به دست راست یا به دست چپ آنها داده می‌شود، و گاه آنها را صاحبان یمن و برکت و خوشبختی یا صاحبان تیره روزی و بدبختی، و گاه به معنای کسانی که از سمت راست به سوی بهشت یا از سمت چپ به سوی جهنم می‌روند و یا نور آنها در سمت راستشان به حرکت در می‌آید دانسته‌اند.(۱)

***

نامه عمل ما در برابر چشم همگان!

در پانزدهمین و آخرین آیه به تعبیر تازه‌ای در زمینه نامه اعمال برخورد می‌کنیم که بسیار گویاست می‌فرماید: «در آن هنگام که نامه‌های اعمال گشوده شود .... در آن موقع هرکس می‌داند چه چیزی را آماده کرده است»؟! وَ اذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ ... عَلِمَتْ نَفْسٌ ما احْضَرَتْ

«نُشِرَتْ» از ماده «نشر» به معنای گستردن و باز کردن است این تعبیر در مورد نامه عمل یا به خاطر آن است که به هنگام مرگ پیچیده می‌شود و در قیامت به هنگام حساب گشوده خواهد شد، مانند پرونده‌هایی که با ختم بازپرسی بسته می‌شود، و سپس در دادگاه باز می‌شود و یا به خاطر آن است که همه آنها نزد خداوند جمع است و در قیامت در میان صاحبانش منتشر و تقسیم می‌شود.

هریک از مفسّران یکی از این معانی را برگزیده و بعضی دو احتمال را با هم ذکر کرده‌اند اما تفسیر اوّل مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

به هر حال نامه‌های اعمال چنان گسترده خواهد شد که نه تنها صاحبان آنها از آن آگاهی می‌یابند و اعمال فراموش شده را به خاطر می‌آورند، بلکه اهل محشر نیز از آن مطلع و آگاه می‌شوند، و این خود یکی از اسباب شادی و آرامش نیکو کاران و ناراحتی و عذاب بدکاران است.

آیه ۱۳ سوره اسراء که می گوید: وَ نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ کِتاباً یَلْقیهُ مَنْشُوراً (روز قیامت برای او نامه‌ای

۱- تفسیر تبیان(جلد ۹، صفحه ۴۹۳) و تفسیر مجمع‌البیان و تفسیر فخر رازی و تفسیر فی ظلال القرآن(ذیل آیات مورد بحث).

ص: ۸۰

بیرون می‌آوریم که آن را گسترده می‌یابد» نیز گواه این معناست.

***

از مجموع آنچه در آیات فوق آمد به خوبی استفاده می‌شود که علاوه بر آگاهی و احاطه علمی خداوند نسبت به اعمال انسان‌ها، و گواهی اعضاء بدن، و سایر شهود، روز قیامت، اعمال او در نامه‌ای ثبت است.

این کار به وسیله رسولان و فرشتگان الهی انجام می گیرد.

روز قیامت که نامه‌های اعمال بدکاران در دست چپ و نیکوکاران در دست راست آنهاست به سخن درمی‌آید و همه گفتنی‌ها را می گوید.

نامه گشوده می‌شود و اهل محشر از نیک و بد آن آگاه می گردند.

صاحبان اعمال نیک با شادی و افتخار همه را به مطالعه اعمالشان دعوت می کنند و بدکاران از شدت ترس و وحشت و رسوایی فریادشان بلند می‌شود.

در این تعبیرات «نکات تربیتی زیادی» نهفته است که در بخش توضیحات خواهد آمد.

***

توضیحات:

۱- نامه اعمال در روایات اسلامی

موضوع «نامه عمل» یا «صحیفه اعمال» بازتاب گسترده‌ای در روایات اسلامی دارد که قسمتی از این روایات بعنوان تفسیر آیات گذشته آمده است و قسمتی نیز مستقل از آنهاست که به عنوان نمونه به چند حدیث آموزنده که هر کدام نکته مهمی را در بر دارد اشاره می کنیم:

۱- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: اذا کانَ یَوْمُ الْقِیامَهِٔ دُفِعَ الَی الْانسانِ کِتابُهُ، ثُمَّ قیلَ لَهُ اقْرَأْ قلتُ: فَیَعْرِفُ ما فیهِ؟ فَقالَ: انَّ اللَّهَ یُذْکِّرُهُ فَما مِنْ لَحْظَهٍٔ وَ لا کَلِمَهٍٔ وَ لا نَقْلِ قَدَم، وَ لا شَیءٍ فَعَلَهُ الّا ذَکَرَهُ کَأَنَّهُ فَعَلَهُ تِلْکَ السّاعَهَٔ! فَلِذلِکَ قالُوا یا وَیْلَتَنا ما لِهذا الْکِتابِ لا یُغادِرُ صَغِیرَهًٔ وَ لا کَبیرَهًٔ الّا احْصاها؟!: «هنگامی که قیامت برپا شود نامه عمل انسان را به دست او می‌دهند، سپس به او گفته می‌شود بخوان!- راوی می گوید: من

ص: ۸۱

عرض کردم آیا آنچه را در آن است می‌شناسد- فرمود: خداوند به او یادآوری می کند، هیچ چشم بر هم زدن، سخن گفتن، و برداشتن گام و نه چیز دیگری که او انجام داده وجود ندارد مگر اینکه آنها را به خاطر می‌آورد، گویی در همان ساعات انجام داده است و لذا می گویند ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ کار بزرگ و کوچکی نیست مگر آنکه آن را شمارش و ثبت نموده است؟!

۲- در یکی از خطبه‌های نهج‌البلاغه می‌خوانیم که امام امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: وَنَسْتَغْفِرُهُ مِمّا احاطَ بِهِ عِلْمُهُ، وَ احْصاهُ کِتابُهُ، عِلْمٌ غَیْرُ قاصِرٍ، و کِتابٌ غَیْرُ مُغادِرٍ: «من از خدا مغفرت می‌طلبم از آنچه علمش به آن احاطه دارد، و کتابش (نامه اعمال بندگان) آن را احصا کرده، علمی که قصوری در آن نیست، و کتاب و نامه‌ای که چیزی را فرو گذار نکرده است». (۱)

۳- در حدیثی از امام باقر علیه السلام چنین آمده است: وَلَیْسَتْ تَشْهَدُ الْجَوارِحُ عَلَی مُؤْمِنٍ، انّما تَشْهَدُ عَلَی مَنْ حَقَّتْ عَلَیْهِ کَلِمَةُ الْعَذابِ، فَامَّا الْمُؤْمِنُ فَیُؤْتی کِتابُهُ بِیَمینِهِ: «اعضای مؤمن بر ضد او شهادت نمی‌دهند، این شهادت مخصوص کسانی است که مستحق عذابند، اما مؤمن نامه اعمالش را به دست راست او می‌دهند». (۲)

۴- در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «خداوند متعال هنگامی که می‌خواهد به حساب مؤمن رسیدگی کند نامه عملش را به دست او می‌دهد، و او را حسابرس خود می‌سازد و می‌فرماید: بنده من! آیا فلان کار و فلان کار را انجام داده‌ای؟ عرض می کند: پروردگارا! آری، من انجام داده‌ام، می‌فرماید: من تو را بخشیدم و آن گناهت را (به خاطر حسنات فراوانی که انجام دادی) مبدل به حسنات کردم (در این هنگام او عاری از هر گناه در میان مردم ظاهر می‌شود) مردم می گویند: سبحان اللّه! آیا این بنده حتی یک گناه نداشته؟ و این همان است که خداوند در قرآن فرموده: فَامّا مَنْ اوتِیَ کِتابَهُ بِیَمینِهِ فَسَوْفَ یُحاسَبُ حِساباً یَسیراً وَ یَنْقَلِبُ الی اهْلِهِ مَسْرُوراً: «اما آنها که نامه اعمالشان به دست راستشان سپرده شده، حساب آسانی خواهد داشت، سپس خوشحال به سوی خانواده خود (در بهشت) می‌روند». (۳)

۵- در سنن «ترمذی» از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل شده است که فرمود: یُعْرَضُ النّاسُ یَوْمَ الْقِیامَةِ

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۱۴.

۲- بحارالانوار، جلد ۷، صفحه ۳۱۸، حدیث ۱۴.

۳- بحارالانوار، جلد ۷، صفحه ۳۲۴، حدیث ۱۷.

ص: ۸۲

ثَلاثُ عَرْضاتٍ: فَامّا عَرْضَتانِ فَجِدالٌ وَ مَعاذِيرٌ، وَ امَّا الْعَرْضَةُ الثّالِثَةُ فَعِنْدَ ذلِكَ تَطِيْرُ الصُّحُفُ فى الْايْدى فَآخِذٌ بِيَمينِهِ، وَ آخِذٌ بِيَمينِهِ، وَ آخِذٌ بِشِمالِهِ: «مردم در روز قیامت سه بار (به پیشگاه خداوند یا دادگاه او) عرضه می‌شوند: اما در دو عرضه اوّل و دوّم جدال و عذر خواهی‌هاست (گاه کوشش می‌کنند گناهان خود را متوجه دیگری سازند، و گاه در مقام بیان عذر می‌آیند) و اما در عرضه سوّم نامه‌های اعمال پرواز می‌کند، و در دست‌ها قرار می‌گیرد، گروهی به دست راست و گروهی به دست چپ».(۱)

از این تعبیر ضمناً معنای «تطایر کتب» که در عبارات مختلفی آمده است معلوم می‌شود، و آن اینکه نامه‌های اعمال از محل اصلی (نزد عرش خدایا علیین و سجین و ... که مرکز جمع‌آوری آنهاست) حرکت می‌کنند، و در دست صاحبانشان قرار می‌گیرند، این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که نامه اعمال صفحه روح انسانی نیست، بلکه آثاری است که در بیرون وجود او ثبت شده است (دقت کنید).

۲- ماهیت نامه عمل چیست؟

بی شک نامه اعمال در قیامت چیزی مانند ورق‌های کاغذ و دفتر و کتاب معمولی نیست، بلکه نقوشی است گویا، غیر قابل انکار، که هیچکس را یاری نفی آن نمی‌باشد، شاهد این سخن اینکه اگر به شکل دفتر و اوراق معمولی باشد هزاران برگ لازم است که اعمال یک عمر را در آن بنویسند و چنین کتابی برای همه به آسانی قابل مطالعه نیست، و نمی‌تواند مایه رسوایی بدکاران و افتخار نیکوکاران گردد، در جایی از آیات و روایات به خوبی استفاده می‌شود که اعمال آدمی در آن چنان ثبت است که با یک گناه می‌توان بر آن واقف شد!

از این گذشته خطوط و نقوش معمولی چنان نیست که قابل انکار نباشد، در حالی که از آیات و روایات به خوبی بر می‌آید که خطوط این کتاب قابل انکار نیست، سندی است زنده و روشن برای هرکس، و حتی برای صاحبان آن.

در اینجا چند تفسیر مختلف برای نامه عمل وجود دارد که باید دقیقاً مورد بررسی قرار گیرد:

۱- بعضی در تفسیر آن گفته‌اند: هِيَ بِعَيْنِها نَفْسُهُ الَّتى رَسَخَتْ فيها آثارُ اعْمالِهِ بِحَيْثُ انْتَقَشَتْ بِها: «آن عیناً همان روح آدمی است که آثار اعمالش در آن راسخ شده به گونه‌ای که با آن نقش گرفته»!(۲)

۱- سنن ترمذی، جلد ۴، صحفه ۶۱۷، حدیث ۲۴۲۵.

۲- تفسیر صافی ذیل آیه ۱۳ سوره اسراء(صحفه ۳۱۲(چاپ سنگی).

ص: ۸۳

مطابق این تفسیر که در کلمات مرحوم فیض کاشانی آمده «نامه اعمال» کنایه از روح آدمی است که آثار اعمالش در آن نقش می‌بندد.

روشن است این معنا کنایی با ظواهر آیات قرآن سازگار نیست، چرا که قرآن می‌گوید نامه اعمال نیکان به دست راستشان و بدان به دست چپشان یا پشت سرشان داده می‌شود، و این تعبیر با تفسیر مزبور نمی‌سازد، مگر اینکه تعبیر به «یمین» و «شمال» و سایر تعبیرات آیات و روایات را در این زمینه نیز بر معنای کنایی حمل کنیم و این خلاف ظاهرها، بدون دلیل جائز نیست. بعلاوه چنانکه قبلًا گفتیم این تفسیر با مسأله «تطایر کتب» هرگز سازگار نمی‌باشد.

۲- مرحوم علامه طباطبایی در المیزان تعبیر دیگری دارد و با استفاده از آیه ۳۰ سوره آل عمران يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ: «روزی که هر انسانی اعمال نیک و بد خود را حاضر می‌بیند ...» می‌گوید: «نامه اعمال حقایق اعمال انسانی را در بر دارد، و مانند خطوط و نقوش معمولی در کتاب‌های دنیا نیست، آن نفس اعمال انسانی است که خداوند آدمی را آشکارا بر آن آگاه می‌کند، و هیچ دلیلی بهتر از مشاهده نیست، این کتاب در دنیا از درک انسان پنهان است، و حجاب غفلت روی آن را پوشانده، روز قیامت خداوند آن را می‌گشاید، و پرده‌های غفلت را کنار می‌زند، و انسان را از آن با خبر می‌سازد».(۱)

این معنا نیز با آنچه درباره فرشتگان نویسنده نامه اعمال و سایر ویژگی‌ها که در آیات و روایات آمده هماهنگ نیست چرا که منظور از حقایق اعمال، ظاهراً همان آثاری است که در درون جان انسان باقی می‌گذارد و همان ایرادی که بر کلام مرحوم فیض کاشانی بود بر آن نیز وارد می‌شود.

نویسنده «روح المعانی» همین تفسیر را با شرح مبسوطی ذکر کرده، سپس اعتراف می‌کند که با ظواهر آیات قرآن سازگار نیست.(۲)

ممکن است گفته شود اعمال انسان همان‌گونه که در درون جان او اثر می‌گذارد در عالم بیرون، در فضا و هوای اطراف، در زمینی که بر آن زندگی می‌کند و در همه چیز اثر دارد، گویی بر آنها نقش می‌بندد،

۱- تفسیر المیزان ذیل آیه ۱۳، اسراء جلد ۱۳، صفحه ۵۸(با تلخیص).

۲- روح المعانی، جلد ۱۵، صحفه ۳۲.

ص: ۸۴

نقوش طبیعی و غیر قابل آنکار، نقوشی که به وسیله قوا و نیروهای عالم هستی و فرشتگان در دل این موجودات ثبت می‌شود، و در قیامت پرده از آن برداشته می‌شود، و آشکار می گردد، این آثار از تمام محیط بیرون جمع‌آوری می‌شود، و فشرده می گردد، و به دست هرکس داده می‌شود و با یک نگاه در آن حال هرکس معلوم است.

مسلماً این آثار در دنیا برای ما محسوس و قابل درک نیست، امّا بی شک آنها وجود دارند، و روزی که در آن دید تازه‌ای پیدا می کنیم همه اینها را می‌بینیم، و می‌خوانیم و تصدیق می کنیم.

دانشمندان امروز با مطالعه فسیل‌ها و سنگواره‌هایی که از جانداران میلیون‌ها سال قبل باقیمانده نه تنها شکل آنها را ترسیم می کنند، بلکه از بسیاری از حقایق زندگی آنها آگاه می‌شوند.

مسلماً «فسیل و سنگواره» خود حیوان نیست، بلکه آثاری است که از خود در لابلای قشرهای زمین باقی گذارده‌اند.

در واقع سنگ‌های زمین نامه اعمال و اشکال آن حیوانات است، اما با خطوطی نگاشته شده که برای هیچ‌کس قابل انکار نیست.

نمی‌گوییم نامه عمل در قیامت این گونه است چرا که بارها گفته‌ایم ما از قیامت و مسائل مربوط به معاد تنها شبحی می‌بینیم، ولی از پاره‌ای جهات، «اثر طبیعی بودن» می‌تواند همانند آن باشد.

قابل توجه اینکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که در تفسیر آیه ۱۴ سوره اسراء فرمود:

یَذْکُرُ الْعَبْدُ جَمیعَ ما عَمِلَ وَ ما کُتِبَ عَلَیْهِ، حَتّی کَأَنَّهُ فَعَلَهُ تِلْکَ السّاعَهَ، فَلِذلِکَ قالُوا یا وَیْلَتَنا ما لِهذَا الْکِتابِ لا یُغادِرُ صَغیرَهً وَ لا کَبیرَهً اِلّا اَحْصاها: «انسان با قرائت نامه اعمال خود تمام آنچه را انجام داده است به خاطر می‌آورد گویی همه را در همان ساعت انجام داده، لذا می گویند: ای وای بر ما این چه کتابی است که هیچ عمل بزرگ و کوچکی نیست مرگ اینکه آن را احصاء کرده است».(۱)

۳- بعضی نیز احتمال داده‌اند که نامه اعمال «ضمیر باطن» یا وجدان مخفی انسان است، در روانشناسی امروز به ثبوت رسیده که اعمال انسانی در وجدان یا شعور ناآگاه او اثر می گذارد.

این تعبیر بی‌شباهت به تعبیر فیض کاشانی و دیگر مفسرانی که قبلًا گفته شد نیست، و در واقع تعبیر نوینی است از همان معنای قدیمی.

تا اینجا چهار تفسیر برای نامه عمل ذکر شد که از همه مناسب‌تر تفسیر سوّم است.

به هر حال یا باید بگوییم چون مسأله نامه اعمال در قرآن مجید در آیات مختلف و در روایات فراوانی

۱- نورالثقلین، جلد ۳، صفحه ۲۶۷، حدیث ۱۱۵.

ص: ۸۵

وارد شـده است ما بایـد به آن ایمان داشـته باشـیم هرچند مفهوم و محتوای آن را تفصـیلًا ندانیم، همان‌گونه که در مسائل دیگری از امور مربوط به آخرت بـا چنین وضـعی روبه‌رو هستیم، یـا اینکه نام اعمال همان مجموعه آثاری است که عمل ما در بیرون وجود ما می‌گـذارد و در قیـامت به فرمـان الهی جمع‌آوری شـده و در اختیـار مـا قرار می‌گیرد، به تعبیر دیگر مجموعه آثـار تکوینی است که می‌تـوان آن را از جهـاتی تشـبیه به فیلم‌هـا و نوارهـای ضـبط صـوت یـا فسـیل‌های حیوانـات کرد، نمی‌گوییم عینـاً چنین است، بلکه می‌گوییم از جهاتی شبیه به آن است (دقت کنید).

***

۳- فلسفه نامه اعمال

بـدون شـک بیـان گسترده و شـرح نامه اعمال در آیات قرآنی و روایات مخصوصاً با توجه به اینکه تمام جزئیات اعمال و سـخنان و نیـات در آن ثبت می‌شود در درجه اوّل به منظور آثـار تربیتی آن است و کراراً گفته‌ایم قرآن شـرح تمام معارف واقعی را وسـیله‌ای برای تهذیب نفوس، و تکامل ارواح، و تقویت مبانی اخلاق و تقوی، قرار داده، و به انسان‌ها هشدار می‌دهد که مراقب گفتار و رفتار خویش باشند که همه چیز ثبت می‌شود و یکجا در قیامت بی کم و کاست ارائه داده خواهد شد.

درست است که احـاطه علمی پروردگار ما فوق همه اینهاست و کسـی که ایمان کامل به احاطه علمی خداونـد و حضور وجودی او در همه‌جا و هر زمان دارد، نیازی به نامه اعمال ندارد، ولی در غالب مردم، توجه به این حقیقت می‌تواند منشأ آثار فراوانی باشد.

کسـی که می‌داند دائماً نوار ضـبط صوتی همراه اوست و یک دستگاه کاملًا مجهز فیلمبرداری می‌کند، و سرانجام تمام این فیلم‌ها، و آن نوارها، به صورت پرونـده زنده و گویا و غیر قابل انکاری در یک دادگاه عدل بزرگ مطرح می‌شود، به طور یقین چنین انسانی کاملًا مراقب اعمال و رفتار و گفتار خویش خواهد بود، و تقوای نیرومندی بر درون و برون وجود او حاکم می‌شود.

ایمـان به مسأله نـامه عمل که هر صـغیر و کبیر در آن مسـتطر است و فرشـتگانی که شب و روز با انساننـد و مأمور ثبت و ضـبط این اعمالنـد، و ایمان به این حقیقت که در صـحنه محشـر نامه اعمال در برابر دیده همگان گشوده می‌شود و تمام گناهان مسـتور در آن نمایان می‌گردد و مایه رسوایی در میان دوست و

ص: ۸۶

دشمن است عامل باز دارنده عجیبی از گناهان است.

به عکس نامه اعمال نیکوکاران سبب آبرو و اعتبار و افتخار آنها می گردد، حتی از آنچه در مثال نوار و فیلم گفته شد برتر و بالاتر و موثرتر است و این انگیزه مهمی بر اعمال نیک خواهد بود، منتها گاه ایمان‌ها ضعیف است، و گاه حجاب غفلت مایه دوری انسان از این حقایق مهم می گردد، و گرنه ایمان به این اصل قرآنی برای تربیت هر انسانی کافی است.

و لذا در ضمن بعضی از دعاها (که مسلماً همه آنها نیز درس‌هایی برای تربیت انسان‌ها هستند) روی این معنا تکیه شده است، چنانکه در دعای معروف کمیل می‌خوانیم: وَكُلُّ سَيِّئَةٍ امَرْتَ بِاثْباتِها الْكِرامَ الكاتِبينَ، الَّذينَ وَكَّلْتَهُمْ بِحِفْظِ ما يَكُونُ مِنّى، وَ جَعَلْتَهُمْ شُهُوداً عَلَيَّ مَعَ جَوارِحى، وَ كُنْتَ انْتَ الرَّقيبَ عَلَيَّ مِنْ وَرائِهِمْ، وَ الشّاهِدَ لِما خَفِىَ عَنْهُمْ: «خداوندا! تمام گناهانی را که به نویسندگان بزرگوار (از فرشتگان) دستور داده‌ای آنها را ثبت کنند بر من ببخش، همان فرشتگانی که مأمورشان ساخته‌ای آنچه از من سر می‌زند ضبط کنند، و آنها را علاوه بر اعضای تنم شهود بر من قرار دادی، و در ماورای آنها خودت مراقب من بوده‌ای، و گواه منی بر آنچه از آنها پنهان مانده است.

این بحث را با حدیث پر معنایی از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم:

در احتجاج طبرسی آمده است «مردی از امام صادق علیه السلام پرسید علت وجود ملائکه مامور ثبت اعمال نیک و بد چیست؟ با اینکه می‌دانیم خداوند «عالم السّر و الخفیات و ما هو اخفی» است و هر چیزی را که مخفی‌تر از آن وجود ندارد می‌داند؟!

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: اسْتَعْبَدَهُم بِذلِكَ وَجَعَلَهُمْ شُهُوداً عَلى خَلْقِهِ لِيَكُونَ الْعِبادُ بِمُلازَمَتِهِمْ ايّاهُمْ اشَدَّ عَلى طاعَةِ لِلّهِ مُواظَبَةً، وَ عَنْ مَعتصيَتِهِ اشَدَّ انْقِباضاً، وَكُمْ مِنْ عَبْدٍ يَهِمُّ بِمَعْصيَةٍ فَذَكَرَ مَكانَهُما فَارْعوى و كَفَّ، فَيَقُول رَبِّى يُرانى، و حَفَظَتى عَلَيَّ بِذالِكَ تَشْهَدا!:

«خداوند این فرشتگان را مأمور عبادت خود ساخته، و آنها را شهود بر بندگانش قرار داده، تا بندگان به خاطر ملازمت آنان بیشتر مواظب اطاعت الهی باشند، و از معصیت او بیشتر اجتناب کنند، و چه بسیار بندگانی که تصمیم بر گناه می گیرند سپس به یاد این دو فرشته می‌افتند و خودداری می کنند و می گویند: پروردگار ما، ما را می‌بیند و فرشتگان حافظ اعمال نیز گواهی می‌دهند».

***

ص: ۸۷

۴- اقسام نامه‌های عمل

همان‌گونه که قبلًا نیز اشاره شد از آیات قرآن مجید به خوبی استفاده می‌شود که برای هر انسانی سه نوع کتاب یا نامه عمل وجود دارد: نخست: کتابی است که برای هر انسانی جداگانه موجود است و تمام جزئیات اعمال او در آن منعکس است و همان است که گاه به دست راست و گاه به دست چپ داده می‌شود، این معنا در تعدادی از آیات مورد بحث منعکس می‌باشد از جمله: آیه ۱۳ سوره اسراء وَ کُلَّ انْسانٍ الْزَمناهُ طائرَهُ فی عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ کِتاباً یَلْقیه مَنْشوُراً اقْرَأْ کِتابَکَ کفَی بِنَفسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسیباً تعبیر «کُلَّ انْسانٍ» (هر انسانی) و همچنین «کِتابَکَ» (نامه اعمال خودت) اشارات روشنی به این نامه اعمال اختصاصی است، جمله هاؤُمُ اقْرَؤُا کِتابِیَه و جمله یا لَیْتَنی لَمْ اوتَ کِتابِیَه (در سوره حاقه آیات ۱۹ و ۲۵ که می‌گوید: (بیایید ناه اعمال مرا بخوانید) یا می‌گوید: (ای کاش نامه اعمال من به دست من سپرده نمی‌شد) اشارات دیگری در همین زمینه است.

دوم: نامه اعمال امت‌هاست که مجموعه اعمال یک امّت در آن جمع است، چنانکه در آیه ۲۸ سوره جاثیه می‌خوانیم: کُلُّ امَّةٍ تُدْعی الی کِتابِها «هر امتی به سوی نامه اعمالش فرا خوانده می‌شود».

تعبیر به «کتاب» به صورت مفرد نه جمع، آن هم برای یک امّت شاهد مقصود ماست.

سوم: کتاب واحدی است که اعمال همه امت‌ها و تمام اوّلین و آخرین در آن ثبت است، و در حقیقت به منزله دفتر کل همگانی و مرکزی محسوب می‌شود، در آیه ۴۹ سوره کهف به این نامه عمل اشاره شده، می‌فرماید: وَ وُضِعَ الْکِتابُ فَتَری الْمُجْرِمینَ مُشْفِقینَ مِمّا فیهِ «کتاب در آنجا گذارده می‌شود، و می‌بینی که همه گناهکاران از آنچه در آن است ترسانند»!

و از این روشن‌تر آیه ۱۲ سوره یس است که بعد از ذکر احیاء مردگان و بیان نوشتن اعمال و آثار آنها از سوی خداوند، می‌افزاید: وَ کُلَّ شَیءٍ احْصَیْناهُ فی امامٍ مُبینٍ (ما همه چیز را در «کتاب آشکارا» احصاءِ کردیم) زیرا ذکر «کتاب» به صورت نکره که به معنای مفرد است آن هم برای ثبت همه چیز دلیل بر جمع اعمال تمام خلایق بلکه همه اشیاء در یک کتاب است.

مرحوم علّامه طباطبایی در تفسیر «المیزان» نیز اشاره به این سه نوع نامه اعمال فرموده، هرچند آیاتی

ص: ۸۸

که مورد استشهاد ایشان است با آنچه در بالا آوردیم در بعضی قسمت‌ها متفاوت است.(۱)

ناگفته نماند که از آیات سوره مطففین (آیه ۷ و ۱۸) ممکن است استفاده شود که «ابْرارْ» و «فُجّارْ» «نیکان» و «بدان» نیز هریک کتابی مخصوص به خود دارند انَّ کِتابَ الْفُجّارِ لَفی سِجّینٍ ... انَّ کِتابَ الْابْرارِ لَفی عِلِّیّینَ و این نوع چهارمی از نامه‌های اعمال محسوب می‌شود.

به هر حال واضح است که منافاتی در میان این کتاب‌ها نیست، و هیچ مانعی ندارد که یک «عمل» را برای محکم کاری و تأکید در کتاب‌ها و دفترهای متعدد ثبت کنند، مردم در زندگی دنیای خود نیز گاه چنین کارهایی را انجام می‌دهند.

و در هر صورت اینها همه تأکیدی است برای این حقیقت که انسان کاملًا بیدار و هشیار باشد، و بداند اعمال او نه در یک جا که در چندین جا ثبت و ضبط می‌شود و امکان ندارد کاری از او سر زند و روز قیامت حساب نشود، و تازه در ماورای همه اینها علم و آگاهی پروردگار است.

***

۵- ویژگی‌های نامه اعمال

از مجموع آیات و روایات گذاشته مشخصات زیر برای نامه اعمال به دست می‌آید:

۱- نامه اعمال کارنامه تمامی عمر انسان است، و هیچ چیز را فرو گذار نمی‌کند.

۲- نامه اعمال چنان گویا و زنده است که جایی برای کمترین انکار یا شک و تردید باقی نمی‌گذارد، و هرکس می‌تواند با مشاهده آن قضاوت کند، حتی خود مجرمان درباره خودشان!

۳- نویسندگان نامه اعمال دو فرشته‌اند که به خاطر تعبیرات قرآن «رقیب» و «عتید» نام گرفته‌اند، و چنانکه گفتیم از بعضی روایات استفاده می‌شود که فرشتگان روز و شب از هم جدا هستند، و هر کدام جای خود را به دیگری می‌دهند، در بعضی از آیات قرآن نیز اشاره سربسته‌ای به این معنا دیده می‌شود.

۴- از بعضی از روایات برمی‌آید که علاوه بر آنها فرشتگان دیگری نیز مأموریت ثبت بعضی از اعمال خاص هستند، مثلًا در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم: اذا کانَ یَوْمُ الْجُمْعَةِ کانَ عَلَی کُلِّ بابٍ مِنْ ابْوابِ الْمَسْجِدِ ملائِکَةٌ یَکْتُبُونَ الْاوَّلَ فَالْاوَّلَ، فَاذا جَلَسَ الْامامُ طَوَوْا الصُّحُفَ وَ جاؤُا یَسْتَمِعُونَ الذِّکْرَا:

۱- تفسیر المیزان جلد ۳، صفحه ۳۴۸.

ص: ۸۹

«هنگامی که روز جمعه می‌شود بر هر دری از درهای مسجد فرشتگانی می‌نشینند که نام اشخاص را یکی بعد از دیگری به ترتیب می‌نویسند، و هنگامی که امام (بر منبر) می‌نشیند (قبل از شروع خطبه‌ها) آنها نوشته‌های خود را جمع کرده و برای استماع ذکر خدا می‌آیند»!.(۱)

۵- از بعضی از روایات استفاده می‌شود که «حسنات» را فوراً می‌نویسند اما «سیئات» را با یک مهلت خواهند نوشت (شاید از کار خود نادم شود و توبه کند).

این بحث را با چند جمله پر معنا از دعاهای معروف امام سجّاد علی بن الحسین علیه السلام در «صحیفه سجادیه» پایان می‌دهیم، و همه، در این جمله‌ها با حضرتش همصدا می‌شویم:

امام به پیشگاه خدا چنین عرضه می‌دارد: اللّهُمَّ یَسِّرْ عَلَی الْکِرام الْکاتِبیْنَ مَؤُنَتَنا، وَ امْلَا لَنا مِنْ حَسَناتِنا صَحائِفَنا، وَ لا تُخْزِنا عِنْدَهُمْ بِسُوءِ اعْمالِنا(۲) ... فَصَلِّ عَلی مُحمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اجْعَلْ خِتامَ ما تُحْصِی عَلَیْنا کَتَبَهُ اعْمالِنا تَوْبَةً مَقْبُولَةً:(۳)

«پروردگارا! کار ما را بر فرشتگان بزرگواری که اعمالمان را می‌نویسند آسان گردان، و نامه‌های اعمال ما را از حسنات ما پر نما، و ما را نزد آنها به خاطر اعمال بدمان رسوا مگردان ... خداوندا! بر محمد و آلش درود بفرست، و آخرین مطلبی را که نویسندگان نامه اعمال ما می‌نویسند توبه قبول شده‌ای قرار ده»!

۱- صحیح مسلم جلد ۲، صفحه ۵۸۷، حدیث ۸۵۰- شاید مفهوم ذیل حدیث این باشد کسانی که برای شرکت در نماز جمعه از موقع مزبور تأخیر می‌کنند نام آنها در آن طومار ثبت نخواهد شد!

۲- صحیفه سجادیه به دعای ششم.

۳- همان مدرک دعای یازدهم.

ص: ۹۰

۴- تجسّم اعمال

اشاره

اشاره

آنها که با آیات قرآن آشنا هستند به خوبی می‌دانند که در قرآن آیات فراوانی داریم که ظاهر آن حاکی از «تجسم» یا «تجسّد» اعمال در قیامت است یعنی در آن روز عمل هرکس، اعم از نیک و بد، در برابر او حاضر می‌گردد، و مایه نشاط و سرور، یا شکنجه و عذاب، و سبب افتخار و آبرو و یا رسوایی و شرمساری می‌گردد.

آیا ممکن است اعمال آدمی باقی بماند، در حالی که عبادت از مجموعه حرکاتی است که بعد از انجام محو و نابود می‌گردد؟ و از این گذشته آیا ممکن است «عمل» که جزء عوارض وجود انسان است تبدیل به ماده و جسم گردد، و به صورت مستقلی ظاهر شود؟

از آنجا که بسیاری از مفسّران پاسخی برای این دو سؤال نداشتند چاره‌ای جز این نمی‌دیدند که در تفسیر این گونه آیات قرآنی قائل به حذب و تقدیر باشند، و بگویند منظور از «حضور عمل» یا «مشاهده اعمال» حضور و مشاهده جزای عمل و ثواب و عقاب آن است.

ولی ما امروز فکر می‌کنیم که هیچ یک از دو ایراد فوق بدون پاسخ نیست، بنابراین دلیلی نمی‌بینیم که ظواهر این آیاتی را که دلالت بر مجسم شدن اعمال آدمی دارد انکار کنیم.

و اتفاقاً محتوای این آیات با توجه به معنای حقیقی آنها (نه معانی مجازی) بسیار جالب، پر معنا، نافذ و مؤثر و حل کننده بسیاری از مشکلات و سؤالات مربوط به عالم قیامت و عقاب آن است و از نظر تربیتی نیز فوق العاده مفید و مؤثر است.

با این اشاره که شرح آن به خواست خدا بعداً خواهد آمد به سراغ قرآن می‌رویم و به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

۱- يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النّاسُ اشْتاتاً لِيُرَوا اعْمالَهُمْ- فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خيراً يَرَهُ- وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَراً يَرَهُ

(زلزال ۶ و ۷ و ۸)

ص: ۹۱

۲- وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَ لا یَظْلِمُ رَبُّک احداً.

(کهف ۴۹)

۳- یَوْمَ تَجِدُ کَلُّ نَفسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَراً وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ انَّ بَیْنَها وَ بَیْنَهُ امَداً بَعیداً.

(آل‌عمران ۳۰)

۴- وَبَدا لَهُمْ سَیِّئاتُ ما کَسَبُوا وَ حاقَ بِهِمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ

(زمر ۴۸)(۱)

۵- سَیُطَوَّقُوْنَ ما بَخِلُوا بِهِ یَوْمَ الْقِیامَۀِ.

(آل‌عمران ۱۸۰)

۶- وَ اذَا الْجَحیمُ سُعِّرَتْ- وَ اذَا الْجَنَّۀُ ازْلِفَتْ- عَلِمَتْ نَفْسٌ ما احْضَرَتْ

(تکویر ۱۲ تا ۱۴)

۷- وَ لِکلٍّ دَرَجاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَلِیُوَفِّیهُمْ اعْمالَهُمْ وَ هُمْ لایُظْلَمُونَ.

(احقاف ۱۹)

۸- وَ وُفِّیَتْ کُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ وَ هُوَ اعْلَمُ بِما یَفْعَلُونَ

(زمر ۷۰)

۹- وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَیْرٍ یُوَفَّ الَیْکُمْ وَ انْتُمْ لاتُظْلَمُونَ

(بقره ۲۷۲)(۲)

۱۰- ثُمَّ تُوَفّی کُلُّ نَفْسٍ ما کَسَبَتْ

(بقره ۲۸۱، آل‌عمران ۱۶۱)

۱۱- یَوْمَ یُحْمی عَلَیْها فی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوی بها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هذا ما کَنَزْتُمْ لِا نْفُسِکُمْ فَذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَکْنِزُونَ

(توبه ۳۵)(۳)

۱- شبیه همین معنا در زمر آیه ۵۱ نیز آمده است.

۲- آیات دیگری نیز به همین مضمون داریم مانند: نحل ۱۱۱، آل‌عمران ۲۵، هود ۱۱۱.

۳- آیه ۲۴ زمر نیز همین معنا را می‌رساند.

ص: ۹۲

۱۲- انَّما تُجْزَوْنَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

(طور ۱۶، تحریم ۷)(۱)

ترجمه:

۱- در آن روز مردم به صورت گروه‌های مختلف از قبرها خارج می‌شوند تا اعمالشان به آنها نشان داده شود- پس هرکس به اندازه سنگینی ذره‌ای کار خیر انجام داده آن را می‌بیند، و هرکس به اندازه ذره‌ای کار بد کرده آن را می‌بیند.

۲- و همه اعمال خود را حاضر می‌بینند و پروردگارت به احدی ظلم نمی‌کند.

۳- روزی که هرکس آنچه را از کار نیک انجام داده حاضر می‌بیند، و دوست دارد میان او و آنچه از اعمال بد انجام داده فاصله زمانی زیادی باشد.

۴- در آن روز اعمال بدی را که انجام داده‌اند برای آنها ظاهر می‌شود، و آنچه را استهزاء می‌کردند بر آنها واقع می‌گردد.

۵- ... به زودی در روز قیامت آنچه را درباره آن بخل ورزیدند همانند طوقی به گردن آنها می‌افکنند!

۶- در آن هنگام که دوزخ شعله‌ور گردد و در آن هنگام که بهشت نزدیک شود، آری در آن موقع هرکس می‌داند چه چیزی را آماده کرده است؟!

۷- و برای هر کدام از آنان درجاتی است بر طبق اعمالی که انجام داده‌اند، تا خداوند کارهای آنها را بی‌کم و کاست به آنها تحویل دهد، و به آنها هیچ ستمی نخواهد شد!

۸- و به هرکس آنچه انجام داده است بی‌کم و کاست داده می‌شود، و خدا نسبت به آنچه انجام می‌دادند از همه آگاه‌تر است.

۹- ... و آنچه را از اموال انفاق می‌کنید برای خودتان است (ولی) جز برای رضای خدا انفاق نکنید، و آنچه از اموال انفاق می‌کنید به شما داده می‌شود و به شما ستم نخواهد شد.

۱- آیات دیگری نیز به همین مضمون داریم مانند: اعراف ۱۴۷ و ۱۸۰، سبأ ۳۳.

ص: ۹۳

۱۰- و سپس به هرکس آنچه را انجام داده باز پس داده می‌شود.

۱۱- در آن روز که آن طلا- و نقره را در آتش جهنم گداخته کرده و با آن پیشانی و پهلوها و پشت‌هایشان را داغ می‌کنند (و به آنها می‌گویند) که این همان چیزی است که برای خود گنجینه ساختید! پس بچشید چیزی را که برای خود اندوختید!

۱۲- ... تنها به اعمالتان جزا داده می‌شوید.

***

تفسیر و جمع‌بندی

آن روز هم اعمال خود را می‌بینند!

در نخستین آیه که در آخر سوره زلزال آمده است سه بار به مسأله تجسم اعمال اشاره شده، می‌فرماید: «در آن روز مردم به صورت گروه‌های مختلف از قبرها خارج می‌شوند تا اعمالشان به آنها نشان داده شود»!.

یَوْمَئِذٍ یَصْدُرُ النَّاسُ اشْتاتاً لِیُرَوْا اعْمالَهُمْ

سپس اضافه می‌کند: «پس هرکس به اندازه سنگینی ذرّه‌ای کار خیر بجا آورده آنرا می‌بیند».

فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ

و باز در تعقیب آن می‌افزاید: «و هرکس به اندازه سنگینی ذرّه‌ای کار بد کرده آن را می‌بیند».

وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرّاً یَرَهُ

«اشْتاتْ» جمع «شتّ» (بر وزن شطّ) به معنای متفرق و پراکنده است (۱) و پراکندگی صفوف مردم در آن روز ممکن است به واسطه این باشد که هر امتی با امامشان وارد محشر می‌شوند، یا صفوف بدکاران و نیکو کاران، عالمان و متعلمان، شهیدان و غیر شهیدان، هر کدام جداگانه است.

«مِثْقالْ» به معنای سنگینی و «ذرَّه» به معنای اجزاء بسیار کوچک است، لذا گاه به ذرات گرد و غبار و گاه به مورچه‌های کوچک تفسیر شده است.

ظاهر این آیات به خوبی نشان می‌دهد که نفس اعمال نیک و بد در برابر صاحبان آنها در محشر ظاهر

۱- تاج العروس فی شرح القاموس ماده« شت» بعضی نیز آن را جمع« شتیت» و بعضی جمع« شتات» دانسته‌اند.

ص: ۹۴

می‌شود، هرچنـد بسـیاری از مفسّـران بر اثر عدم پذیرش تجسّم اعمال به دلائلی که در آغاز به آن اشاره شد در اینجا واژه «جزاء» در تقـدیر گرفته‌انـد، منظور حضور و مشاهـده جزای اعمـال است و گـاه گفته‌انـد که «رؤیت» در اینجا به معنای علم و معرفت است که همان مشاهده با چشم عقل است، و گاه گفته شده منظور مشاهده نامه اعمال است، و مسـلم است که این سه تفسیر هر سه بر خلاف ظاهر آیه می‌باشد، زیرا تقدیر گرفتن «جزاء» یا «صـحائف» اعمال مخالف ظاهر آیه است، و رؤیت به معنای مشاهده با چشم است، و رؤیت به معنای علم و معرفت معمولًا دو مفعول می گیرد، در حالی که در اینجا یک مفعول بیشتر ندارد (دقت کنید).

شایان توجه اینکه «ابن عباس» با اینکه از قدیم‌ترین مفسّران اسلام است مسأله تجسّم اعمال را در اینجا پذیرفته، و در روایتی که از او نقل شده می گوید:

لَیسَ مِنْ مُؤمِنٍ وَ لا کافِرٍ عَمِلَ خَیْراً اوْ شَـرّاً الّا اراهُ اللّهُ ایّاهُ، امَّا الْمُؤْمِنُ فَیَغْفِرُ لَهُ سَیِّئاتَهُ، وَ یُثیبُهُ بِحَسَناتِهِ و امَّا الْکافِرُ فَیَرُدُ حَسَناتَهُ تَحْسیراً لَهُ

«هیـچ مؤمن و کـافری نیست که عمـل نیـک یا بـدی انجام داده مگر اینکه خـدا عملش را به او نشان می‌دهـد، اما مؤمن سـیئاتش را می‌بخشد و حسناتش را ثواب می‌دهد، و اما کافر حسناتش را رد می کند تا گرفتار حسرت شود».(۱)

در احـادیث معصومین علیهم السـلام که نـاظر به تفسـیر آیـات فوق است نیز تعبیراتی آمـده که گواه بر تجسّم اعمـال است، مثلًا در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم که فرمود:

فَمَنْ کانَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ عَمِلَ فی هـذِهِ الـدُنْیا مِثْقالَ ذَرَّةٍ مِنْ خَیْرٍ وَجَدَهُ، وَ مَنْ کانَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ عَمِلَ فی هذِهِ الدُنْیا مِثْقالَ ذَرَّةٍ، مِنْ شَـرٍّ وَجَدَهُ:

«هرکس از مؤمنـان در این دنیـا به انـدازه سـنگینی ذره‌ای کـار نیک انجام دهـد آن را می‌یابـد، و هر کـدام از مؤمنین در این دنیا به اندازه سنگینی ذره‌ای کار شر انجام داده باشد آن را می‌یابد».(۲)

***

در دوّمین آیه به تعبیر دیگری در این زمینه برخورد می کنیم، بعد از آنکه اشاره به نامه اعمال می کند،

۱- تفسیر« روح البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۴.

۲- تفسیر« نورالثقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۵۰.

ص: ۹۵

می‌فرماید: «آنها همه اعمال خود را حاضر می‌بینند».

وَوَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً.

بنابراین هرچه می‌کشند از عمل خویش می‌کشند «و پروردگار تو به هیچ کس ستم نمی‌کند».

وَ لا یَظْلِمُ رَبّکَ احَدَاً.

باز در اینجا جمعی از مفسّران که مسأله تجسّم عمل برای آنها غیر مقبول بوده گاه آیه را به معنای حضور نوشته‌های اعمال در نامه عمل تفسیر کرده‌اند، و گاه به معنای حضور جزای اعمال ولی بعضی، احتمال حضور نفس عمل را نیز داده‌اند.(۱)

به گفته مرحوم علّامه طباطبایی در المیزان ذیل آیه نیز می‌تواند تأییدی بر این مطلب باشد، چرا که حضور خود عمل برای اثبات نفی ظلم از پروردگار بهتر و واضح‌تر است (دقت کنید).

در سوّمین آیه همان تعبیر با صراحت و عمومیت بیشتری مطرح شده، زیرا در آیه قبل سخن از کافران و مجرمان بود، ولی در اینجا می‌فرماید: «روزی که هرکس آنچه را از کار نیک انجام داده حاضر می‌بیند، و دوست می‌دارد میان او و آنچه از اعمال بد انجام داده فاصله زمانی زیادی باشد».

یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَراً وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوْءٍ تَوَدُّ لَوْ انَّ بَیْنَها وَ بَیْنَهُ امَداً بَعیداً.

در تفسیر این آیه دو معنا ذکر شده: نخست اینکه هرکس هر کار خوب و بدی انجام داده در آن روز حاضر می‌بیند، دوم اینکه هرکس هر کار خوبی کرده باشد حاضر می‌بیند، و دوست دارد میان او و کار بدش فاصله زیادی باشد (این تفاوت مربوط به آن است که در کجای آیه وقف کنیم بعد از محضراً یا بعد از سؤء).(۲)

ولی نتیجه در هر دو یکی است، چرا که از معنای دوّم نیز استفاده می‌شود که اعمال سوء او نزد وی حاضر است هرچند آرزو می‌کند با آن فاصله زیادی داشته باشد.

این احتمال نیز از سوی بعضی از مفسّران داده شده است که مجرمان دوست می‌دارند بین آنها و بین آن روز فاصله زیادی باشد.(۳)

قابل توجّه این که معمولًا انسان آرزو می‌کند میان او و اموری که مورد تنفّر اوست فاصله مکانی

۱- « روح المعانی»، جلد ۱۵، صفحه ۲۶۷« روح البیان»، جلد ۵، صفحه ۲۵۴.

۲- در صورت اوّل واو و ما عملت من سوء استینافیه است و در صورت دوّم واو عاطفه خواهد بود. و جمله« تودّ» جمله حالیّه است.

۳- این احتمال در تفسیر« روح‌البیان» جلد ۲، صفحه ۲۱ و در تفسیر« فی ظلال» جلد اوّل صفحه ۵۶۹ آده است.

ص: ۹۶

زیادی باشد در حالی که «امد بعید» که در آیه آمده به معنای فاصله زمانی دور است، ممکن است این تعبیر به خاطر آن باشد که در فاصله‌های مکانی احتمال حضور و تصادم بیشتر است اما در فاصله زمانی، احتمال برخورد به هیچ وجه ممکن نیست، مثلًا کسی که در سال‌های جنگ‌های جهانی در منطقه دور دستی از صحنه جنگ بوده باز کم و بیش احساس نگرانی می‌کرده، اما آنها که فاصله زمانی زیادی با این جنگ‌ها دارند طبیعی است که هیچگونه احساس نگرانی نکنند.

باید توجّه داشت که «امَد» همیشه برای زمان می‌آید، و به گفته راغب در مفردات معنای آن با «ابد» نزدیک است، با این تفاوت که «ابد» زمانی است که هیچ حدّ محدودی ندارد، ولی «امد» دارای حدّ مجهولی است در آیه قبل سخن از حضور اعمال بود، و در این آیه سخن از احضار اعمال است، یعنی مطلبی افزون‌تر در برابر دارد، طبق این آیه خداوند به قدرت مطلقه‌اش تمام اعمال نیک و بد را احضار می‌فرماید، چه صاحبان اعمال بخواهند و چه نخواهند، و لذا بعضی از مفسّران گفته‌اند این تعبیر از تعبیر آیه پیشین هول‌انگیزتر است.

***

در چهارمین آیه باز با تعبیر تازه‌ای در این زمینه روبه‌رو می‌شویم می‌فرماید:

«در آن روز اعمال بدی را که انجام داده‌اند برای آنان آشکار می‌شود».

وَ بَدالَهُمْ سَئّاتُ ما کَسَبُوا.

و عذاب و کیفر الهی «و آنچه را مسخره می‌کردند (از مسائل مربوط به قیامت و عذاب و کیفر الهی) بر آنها واقع می‌شود».

وَ حاقَ بِهِمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ

«بَدا» از ماده «بَدْو» به معنای آشکار شدن کامل است و «بادیه» را از این جهت «بادیه» گفته‌اند که سرزمینی است آشکار بر خلاف شهرها با آن خانه‌ها و کوچه‌های پر پیچ و خم که معمولًا در گذشته در درون دیوارهای بلندی بنام «سور بلد» پنهان بودند.

«سَیِّئاتُ ما کَسَبُوا» به معنای اعمال سوء است، ولی بعضی آن را به معنای کیفرهای این اعمال تفسیر کرده‌اند، یا اینکه واژه جزا را در تقدیر گرفته‌اند، ولی ظاهر آیه این است که اعمال سوء آنها در آن روز به

ص: ۹۷

وضوح آشکار می‌شود، زیرا «سیئات» جمع «سیئه» به معنای «عمل بد» است نه به معنای «بدی عمل» (دقت کنید).

این تعبیر ممکن است اشاره به آن باشد که بسیاری از اعمال سوء در این عالم چهره واقعی خود را مخفی می‌دارد، مانند اعمال ریایی که برای غیر خدا انجام شده است، ولی در آن روز که روز بروز و ظهور است چهره واقعی تمام اعمال آشکار می گردد، چنانکه در حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: هِیَ الاعْمالُ حَسَبُوها حَسَناتٍ فَوَجَدُوها فی کَفَّةِ السَّیِّئاتِ!: «این همان اعمالی است که آن را حسنه می‌پنداشتند در آن روز آن را در ترازوی عمل در کفه سیئات می‌بینند»! (تعبیر این حدیث به نوبه خود شاهد دیگری بر مسأله تجسّم عمل است).(۱)

***

در پنجمین آیه باز با تعبیر جدید درباره این موضوع مواجه می‌شویم، بعد از آنکه از بخیلان مذمت می کند و می گوید این کار به نفع آنها نیست بلکه به زیان آنهاست، می‌افزاید: «به زودی در قیامت آنچه را درباره آن بخل ورزیدند به صورت طوقی (سنگین) به گردن آنها می‌افکنند»!.

سَیُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ یَوْمَ الْقِیامَةِ.

از این تعبیر استفاده می‌شود اموالی که حقوق واجب آنها پرداخته نشده و کسی از آن استفاده ننموده در قیامت همچون طوقی به گردن بخیلان خواهد افتاد، همان گونه که در دنیا نیز سنگینی آن بر دوش آنها است بی‌آنکه بهره‌ای از آن بگیرند!.

در تفسیر عیّاشی از امام باقر علیه السلام نقل شده که در توضیح معنای این آیه فرمود!

ما مِنْ عَبْدٍ مَنَعَ زَکاةَ مالِهِ الّاجَعَلَ اللَّهُ ذلِکَ یَوْمَ الْقِیامَةِ ثُعْباناً مِنْ نارٍ مُطَوَّقاً فی عُنُقِهِ!:

«هیچ بنده‌ای نیست که از پرداختن زکات خودداری کند مگر اینکه خداوند آن را روز قیامت مبدل به اژدهایی آتشین می کند که طوق گردن او می‌شود».(۲)

در اینکه منظور از بخل نمودن در «آنچه خداوند از فضلش به آنها داده است» چیست؟ بعضی از مفسّران آنرا ناظر به مسأله بخل در مورد علم و دانش دانسته‌اند، به قرینه شأن نزولی که از ابن عباس نقل

۱- تفسیر روح البیان، جلد ۸، صفحه ۱۲۱.

۲- تفسیر عیاشی، جلد ۱، صفحه ۲۰۷، حدیث ۱۵۸.

ص: ۹۸

کرده‌اند که آیه درباره کتمان یهود نسبت به نشانه‌های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است.(۱)

این در حالی است که در روایات متعدد آیه به عنوان مانع الزکاهٔ تفسیر شده است، و بعید نیست که آیه مفهوم وسیع و گسترده‌ای داشته باشد و همه مواهب الهی را از آنچه گفته شد و غیر آن را شامل شود.

باز در اینجا می‌بینیم که جمعی از مفسران ظاهر آیه را نپذیرفته و آن را به جزای اعمال تفسیر کرده‌اند، و یا گفته‌اند منظور این است که آنها را در قیامت «مکلف» می‌کنند تا مثل آن اموال را بیاورند در حالی که قادر نیستند (یعنی آنچه بر گردن آنهاست تکلیف است نه خود (اموال).

ولی این تفسیرها علاوه بر اینکه دلیلی ندارد، و مخالف ظاهر آیه است، با روایات متعددی که از پیشوایان دین در تفسیر آیه نقل شده سازگار نیست.

***

در ششمین آیه باز دیگر با تعبیر «حضور و احضار عمل» روبه‌رو می‌شویم، می‌فرماید: «در آن زمان که دوزخ شعله‌ور گردد و بهشت نزدیک شود هرکسی می‌داند چه چیزی را حاضر ساخته است»؟!.

وَ اذَا الْجَحيمُ سُعِّرَتْ- وَ اذَا الْجَنَّةُ ازْلِفَتْ- عَلِمَتْ نَفْسٌ ما احْضَرَتْ

مرحوم طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: ما احْضَرَتْ به معنای ما وَجَدَتْ حاضراً مِنْ عَمَلِها می‌باشد (یعنی آنچه را از اعمال خود حاضر می‌یابد).

و عجب اینکه به دنبال آن می‌گوید: احضار اعمال یک معنای مجازی دارد چون عمل چیزی نیست که باقی بماند زیرا بعد از انجام نابود می‌شود، پس منظور این است که حساب هیچکدام فرو گذار نمی‌شود! و بعضی گفته‌اند منظور حاضر یافتن نامه‌های اعمال است.(۲)

بعضی نیز آن را به معنای یافتن عقاب اعمال تفسیر کرده‌اند.

در حالی که همان گونه که در توضیحات خواهد آمد عمل هرگز فانی نمی‌شود.

و پیوسته باقی می‌ماند و هیچ مانعی ندارد که در آن روز به صورت مناسبی مجسم گردد.

احضار عمل خواه به معنای «حاضر ساختن» باشد یا «حاضر یافتن» (چون به هر دو معنا تفسیر شده

۱- روایت ابن عبّاس در بسیاری از تفاسیر از جمله تفسیر قرطبی و تفسیر روح المعانی و تفسیر المنار ذیل آیه مورد بحث آمده است.

۲- مجمع‌البیان، جلد ۱، صفحه ۴۴۴.

ص: ۹۹

گواهی بر مقصود ما در این بحث است.

***

در آنجا اعمالتان تحویل داده می‌شود

در هفتمین آیه و آیات هشتم و نهم و دهم تعبیر دیگری در زمینه تجسّم اعمال به چشم می‌خورد، زیرا در این آیات آمده است که اعمال انسان در قیامت اعم از نیک و بد به طور کامل به او تحویل داده می‌شود، و انسان همه آنها را دریافت می کند (دقت کیند).

ظاهر تمام این آیات دریافت خود عمل است نه جزای عمل یا نامه عمل.

در آیه هفتم می‌فرمایـد: برای هر کـدام از آنها (افراد جن و انس) درجاتی است بر طبق اعمالی که انجام داده‌اند، و هدف آن اسـت که اعمال آنها را بی کم و کاست به آنها تحویل دهد، و بر آنها هیچ ستمی نخواهد شد».

وَلِكُلٍّ دَرَجاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَلِيُوَفِّيَهُمْ اعْمالَهُمْ و هُمْ لا يُظْلَمُونَ

و در آیه هشـتم بعـد از اشـاره به دادگـاه قیـامت و نـامه اعمال و شـهود و گواهان و عـدم ظلم و سـتم بر هیـچ کس می‌فرمایـد: «و به هرکس آنچه انجام داده است تحویل داده می‌شود و خدا نسبت بی‌آنچه انجام می‌دادند از همه آگاه‌تر است».

وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ وَ هُوَ أعْلَمُ بِما يَفْعَلُونَ

گـویی ایـن آیـه به منزله تعلیلی است برای داوری به حـق و عـدم ظلم و سـتم بر هیـچ‌کس، که در آیه قبـل از آن آمـده است، یعنی چگونه ممکن است ظلم و سـتمی بر کسـی برود در حـالی که اعمالشـان را به آنها می‌دهنـد؟ آن هم از سوی کسـی که از همه‌کس نسبت به اعمال آنها آگاه‌تر است!

همین معنا در نهمین آیه نیز آمـده می‌فرمایـد: «آنچه از خوبی‌ها (در راه خـدا) انفاق می کنید بی کم و کاست به شـما داده می‌شود و ستمی بر شما نخواهد شد».

وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ الَيْكُمْ وَ انْتُم لا تُظْلَمُوْنَ

و بالاـخره در دهمیـن آیـه نیز همین معنـا در عبـارتی کاملًا گسـترده و فراگیر آمـده است می‌فرمایـد: «در آن روز که به سـوی خـدا بازگشت می کنید و به هرکس آنچه را انجام داده باز پس داده می‌شود و به آنها ستمی

ص: ۱۰۰

نخواهد شد».

ثُمَّ تُوَفى کُلُّ نَفْسٍ ما کَسَبَتْ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ

وُفِّیَتْ وَ تُوَفّی وَ یُوَفّی همه از ماده «وفا» است که به معنای رسیدن به کمال است، و تَوْفِیَهْ به معنای پرداختن چیزی به طور کامل می‌باشد و تَوَفّی به معنای گرفتن چیزی به طور کامل است.

باید توجه داشت که قرآن در بعضی از موارد می‌گوید: «صابران پاداش خود را بی حساب می‌گیرند».

انَّما یَوَفّی الصَّابِرُونَ اجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسابٍ (زمر ۱۰)

ولی در آیات فوق و بعضی دیگر از آیات قرآن می‌گوید: خود اعمال را دریافت می‌دارند، و چنانکه خواهیم گفت این دو با یکدیگر منافات ندارد، چرا که از مجموع آیات قرآن استفاده می‌شود و در آن روز هم پاداش و کیفر به اعمال تعلق می‌گیرد، و هم نفس اعمال آدمی نزد او خواهد آمد، این درست به آن می‌ماند که اگر انسان از مقررات رانندگی تخلف کند احیاناً هم گرفتار خسارت تصادف‌ها می‌شود، و هم مشمول جریمه!

و اینکه بسیاری از مفسران تمام این آیات را کنایه از پرداخت جزای اعمال گرفته‌اند سخنی است که دلیل روشنی ندارد، بلکه چنانکه دیدیم بسیاری دیگر از آیات قرآن و احادیث فراوانی که بعداً اشاره خواهد شد همه گواه بر تجسم اعمال انسان در آن روز است، و لذا ما این آیات را بر همان معنی ظاهرش رها می‌سازیم و بر اساس آن بحث تجسّم اعمال را بنا می‌نهیم همان گونه که جمعی از محققان اهل تفسیر و حدیث چنین کرده‌اند.

***

در یازدهمین آیه بعد از اشاره به اموالی که مردم به صورت گنجینه در می‌آورند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند و عذاب دردناکی که دامان آنها را می‌گیرد می‌فرماید: «این عذاب دردناک روزی است که آن سکه‌ها را در آتش جهنم گرم و سوزان کرده با آن صورت‌ها و پهلوها و پشت هایشان را داغ می‌کنند (و به آنها می‌گویند) این همان چیزی است که برای خود گنجینه می‌ساختید! پس بچشید آنچه را برای خود گنج کردید»!

یَوْمَ یُحْمی عَلَیْها فی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوی بِها جِباهُهُمْ وَ ظُهُوُرُهُمْ هذا ما کَنَزْتُمْ لانْفُسِکُمْ فَذُقوا ما کُنْتُمْ

ص: ۱۰۱

تَکْنِزُونَ

این آیه به روشنی می‌گوید: درهم و دینارهایی که به صورت گنج در آمدند و در راه خدا هرگز مصرف نشدند در صحنه قیامت ظاهر می‌شوند، و در آتش دوزخ گداخته خواهند شد و بر پیشانی و پشت و پهلوی زراندوزان می‌گذارند، و به آنها می‌گویند اینها همان گنجینه‌های شماست! (دقت کنید).

در اینکه چرا این اعضاء سه گانه را داغ می‌نهند؟ بعضی گفته‌اند به خاطر اینکه قسمت عمده بدن را شامل می‌شود.(۱)

و بعضی گفته‌اند به خاطر این است که نخست در برابر مستمندان چهره درهم می‌کشیدند سپس پهلوی تهی می‌کردند و بعد پشت می‌نمودند، لذا بر این اعضاء سه گانه که وسیله بی‌اعتنائی به محرومان بوده در آن روز داغ می‌نهند.

و گاه گفته شده زراندوزان هنگامی که به مقصود خود نائل می‌شوند نخست آثار فرح در صورتشان نمایان می‌شود، و بعد به خوردن از بهره این اموال مشغول می‌شوند به گونه‌ای که پهلوهایشان بالا می‌آید، و از آن لباس‌های فاخر تهیه می‌کنند و بر پشت می‌افکنند، به همین دلیل این سه عضو محل مجازات آنهاست.(۲)

درست است که این آیه صریحاً تجسّم اعمال را بیان نمی‌کند، بلکه فقط حضور آن اموال را در آن صحنه نشان می‌دهد، ولی همین تعبیر می‌تواند اشاره‌ای به مسأله تجسّم اعمال باشد، با اینکه ظاهراً این سکه‌ها و این اموال محو ونابود می‌گردد ولی در آنجا حکم معاد، بازگشت می‌نماید و اعمال آنها به صورت داغ نهادن بر چهره و پشت و پهلو تجسّم می‌یابند!

در اینکه منظور از کنز (گنج) در اینجا چیست؟ گفتگو بسیار است ولی بدون شک «کنز» مفهوم گسترده‌ای دارد که هرگونه مال پر قیمتی را که جمع‌آوری کنند و در جایی ذخیره و پنهان نمایند شامل می‌شود.

با این حال آیا مفهوم آیه این است که هرکس ثروتی اضافه بر نیازمندی‌های زندگی جمع‌آوری کرده و کناری بنهد، حرام است، و مشمول این مجازات الهی خواهد شد؟ و یا اینکه آیه مربوط به کسانی است

۱- مجمع البیان، جلد ۵، صفحه ۲۶.

۲- فخر رازی مجموعاً شش وجه در تفسیر خود جلد ۱۶، صفحه ۴۸ آورده است و در تفسیر« روح‌المعانی» و« روح‌البیان» و« قرطبی» ذیل آیه مورد بحث نیز اشاراتی به این وجوه دیده می‌شود.

ص: ۱۰۲

که حقوق واجب شرعی مانند زکات و غیر آن را نمی‌پردازند اما کسی که حقوق واجب را ادا کند کار حرامی مرتکب نشده و مشمول این مجازات نخواهد بود.

معروف در میان فقهاء و مفسّران و محدثان معنای دوّم است، و احادیث متعددی در این زمینه در منابع اسلامی (اعم از منابع شیعه و اهل سنت) وارد شده است» چنان‌که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم:

ایُّ مالٍ ادَّیَتْ زَکاتَهُ فَلَیْسَ بِکَنْزٍ:

«هر مالی که زکات آن اداء شود کنز نیست».(۱)

این احتمال نیز وجود دارد که هرگاه جامعه اسلامی بر اثر سرمایه‌های راکد گرفتار مضیقه و مشقّت شود بر سرمایه داران واجب است که آن را از طریق انفاق یا سرمایه‌گذاری برای تولید کار و تأمین نیازمندی‌ها، مصرف کنند، و چنان‌که در چنین شرایطی اموال خود را از جریان خارج ساخته و کنز نمایند مشمول آیه فوق خواهند شد، و شاید حدیثی که از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

ما زادَ عَلَی ارْبَعَةِ آلافٍ فَهُوَ کَنْزٌ ادَّی زَکاتَهُ اوْلَمْ یُؤَدِّها وَ ما دُوْنَها فَهِیَ نَفَقَةٌ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ الیم

«آنچه بیش از چهار هزار (درهم) باشد «کنز» محسوب می‌شود، خواه زکاتش را داده باشد یا نه، و بیش از آن هزینه زندگی (سالیانه) است، پس این گونه افراد را به عذاب دردناک بشارت ده».(۲)

***

جزای شما همان اعمال شماست!

در آخرین و دوازدهمین آیه تعبیر دیگری در این زمینه دیده می‌شود که خلاصه مفهومش این است:

جزای شما در قیامت اعمال شماست و این تعبیر در چندین آیه از قرآن مجید دیده می‌شود، گاه می‌فرماید: «تنها اعمالی را که انجام می‌دادید جزای شماست»! إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ

عین این تعبیر در آیه ۱۶ طور و آیه ۷ تحریم نیز آمده است.

و در آیه ۵۴ یس می‌فرماید: وَ لا تُجْزَوْنَ الَّا ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

۱- تفسیر المنار، جلد ۱۰، صفحه ۴۰۶- در صحیح بخاری نیز بابی تحت عنوان« ما ادی زکاته فلیس بکنز»(آنچه زکاتش پرداخته شده کنز نیست) جلد ۱، جزء ۳، صفحه ۱۳۲ همچنین تفسیر نور الثقلین جلد ۲، صفحه ۲۱۳.

۲- تفسیر« نورالثقلین» جلد ۲، صفحه ۲۱۳، حدیث ۱۳۲.

ص: ۱۰۳

«جزا داده نمی‌شوید مگر به اعمالتان».

و در آیه ۹۰ نمل می‌فرماید: هَلْ تَجْزَوْنَ الَّا ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

«آیا جزای شما جز اعمال شما خواهد بود»؟! و در ۵۲ یونس می‌خوانیم

هَلْ تُجْزَوْنَ الَّا بِما کُنْتُمْ تَکْسِبُونَ

«آیا جزایی جز آنچه انجام می‌دادید به شما داده می‌شود»؟!.

و تعبیرات دیگری از همین قبیل با مختصری تفاوت بنابراین ظاهر این آیات این است که جزای انسان همان اعمال اوست، آری اعمال اوست که به سوی او باز می‌گردد، و او را آزار می‌دهد، یا غرق فرح و شادی و سرور می‌کند، و این دلیل روشنی است بر مسأله تجسم اعمال و بازگشت اعمال انسان به سوی او و نیز تأکید مجددی است بر مسأله عدالت خداوند، چرا که آنچه انسان می‌کشد از اعمال خود می‌کشد!.

در اینجا باز می‌بینیم بعضی کلمه «باء» را در تقدیر گرفته‌اند (باء سببیت) و گفته‌اند در تقدیر بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ است یعنی جزا شما به سبب اعمالی است که انجام می‌دادید(۱) در حالی که تقدیر خلاف ظاهر است، و بدو دلیل جائز نیست، و در آیات فوق نیازی به تقدیر نمی‌بینیم، چه مانعی دارد خود اعمال انسان در آن حاضر گردد و بخش عمده‌ای از جزای او را تشکیل دهد؟.

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان ذیل آیه ۷ سوره تحریم می‌گوید:

ایْ انَّ الْعَذَابَ الَّذی تُعَذَّبُونَ بِه هُوَ عَمَلُکُمُ السَّیء الَّذِی عَمِلْتُمُوهُ وَ قَدْ بَرَزَ لَکُمْ الْیَوْمَ حَقیقَتُهُ»:

«یعنی عذابی که شما گرفتار آن می‌شوید همان عمل سوء شماست که انجام دادید و امروز حقیقت آن ظاهر و آشکار شده».(۲)

***

از مجموع آیاتی که در بالا- تفسیر آن را دانستیم به خوبی روشن می‌شود که اگر ظواهر این آیات را دستکاری نکنیم، تأویل و توجیهی برای آن در نظر نگیریم، و تقدیر جمله یا کلمه‌ای برای آن قائل نشویم، و به تعبیر روشن‌تر ظواهر آیات را آنچنان‌که هست صاف و درست تفسیر کنیم از آنها استفاده می‌شود در

۱- بعضی نیز« علی» در تقدیر گرفته‌اند و گفته در تقدیر\ أ عَلی ما کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ E است.

۲- تفسیر المیزان، جلد ۱۹، صفحه ۳۸۸.

ص: ۱۰۴

قیامت و در دادگاه عدل الهی، یا مراحل دیگر آن روز، اعمال ما مجسّم می گردد و به صورت‌های مناسبی در برابر ما ظاهر می‌شود. اعمال بـد به صورت موجوداتی زشت و زننـده موذی و ناراحت کننده، و اعمال خوب به صورت موجوداتی زیبا و جالب و دلپذیر و روح بخش در آن صحنه ظاهر می گردند، و همراه صاحبانش خواهند بود.

***

توضیحات

۱- تجسم اعمال در روایات اسلامی:

در روایات اسلامی اعم از احادیثی که از طرف شیعه یا اهل سنت رسیده است مسأله «تجسم» بازتاب گسترده‌ای دارد، به گونه‌ای که مرحوم شیخ بهائی در یکی از سخنانش می گوید: تَجَسُّمُ الأعْمالِ فی النَّشْأَةِ الاخْرَوِیَّةِ قَدْ وَرَدَ فی احادِیثَ مُتَکَثِّرَةٍ مِنْ طُرُقِ الْمُخالِفِ وَ الْمُؤالِفِ

«تجسّم اعمال در جهان دیگر در احادیث زیادی از طرق موافقین و مخالفین نقل شده است»(۱) و ما در اینجا از میان آنها به احادیثی زیر قناعت می کنیم:

۱- در حدیثی از پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم می‌خوانیم «قیس بن عاصم» (صـحابی مشـهور) می گوید با جماعتی از «بنی تمیم» خدمت پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم رسـیدم ... عرض کردم ای پیامبر خدا ما را موعظه کن، موعظه‌ای که از آن بهره‌مند شویم، زیرا مـا جمعیـتی هستیم که از بیابان‌هـا عبور می کنیم (و دور از شـهر زنـدگی داریم) پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و سـلم فرمود: انَّ قَیْسُ! انَّ مَعَ الْعِزّ ذُلّاً وَ انَّ مَعَ الْحَیاةِ مَوْتاً وَ انَّ مَعَ الدُّنْیا آخِرَةً، فَانَّ لِکُلِّ شَیءٍ حَسیباً و انَّ لِکُلِّ اجَلٍ کِتاباً، وَ انَّهُ لا بُدَّلَکَ یا قَیْسُ مِنْ قَرینٍ یُدْفَنُ مَعَکَ وَ هُوَ حَیٌ، وَ تُدْفَنُ مَعَهُ وَ انْتَ مَیِّتٌ، فَانْ کانَ کَریماً اکْرَمَکَ، وَ انْ کانَ لَئیماً اسْلَمَکَ، ثُمَّ لا یُحْشَرُ الَّا مَعَکَ، وَ لا تُحْشَرُ الَّا مَعَهُ، وَ لا تُسْئَلُ الَّا عَنْهُ، فَلا تَجْعَلْهُ الَّا صالِحاً، فَانَّهُ انْ صَلُحَ آنَسْتَ بِهِ وَ انْ فَسَدَ لا تَسْتَوْحِشْ الَّا مِنْهُ، وَ هُوَ فِعْلُکَ :

«ای قیس بـا عزت، ذلـت است، و بـا حیـات مرگ، و بـا دنیـا آخرت، و هر چیزی حسـابگری دارد، و هر اجلی کتـابی، ای قیس! تو همنشنی خواهی داشت که با تو دفن می‌شود در حالی که او زنده است، و تو با

۱- « بحارالأنوار»، جلد ۷، صفحه ۲۲۸.

ص: ۱۰۵

او دفن می‌شوی در حالی که تو مرده‌ای، اگر او گرامی باشد تو را گرامی می‌دارد، و اگر پست باشد تو را تسلیم (بدبختی) می‌کند. او فقط با تو محشور می‌شود، تو نیز فقط با او، و تنها از او سؤال می‌شوی، پس آن را صالح قرار ده، چرا که اگر صالح باشد موجب آرامش تو است، و اگر فاسد باشد مایه وحشت تو است، و او عمل تو است!.

جالب اینکه در ذیل این روایت آمده است که «قیس بن عاصم» عرضه داشت: یا رسول اللَّه! دوست دارم این کلام در قالب اشعاری ریخته شود تا به آن در برابر کسانی که نزد ما هستند مفتخر باشم، و آن را ذخیره کنم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد «حسان بن ثابت» را حاضر کنند، ولی مردی بنام «صلصال بن صلصال» در خدمت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بود، عرض کرد ای رسول خدا! ابیاتی به نظرم رسیده گمان می‌کنم موافق مقصود قیس باشد، فرمود بخوان! او اشعاری خواند که بعضی از آن چنین است:

تَجَنَّبْ خَلیطاً مِنْ مَقالِکَ انَّماقَرینُ الْفَتی فی الْقَبْرِ ما کانَ یَفْعَلُ

وَ لَنْ یَصْحَبَ الانْسانَ مِنْ قَبْلِ مَوْتِهِوَ مِنْ بَعْدِهِ الَّا الَّذی کانَ یَعْمَلُ!

از سخنان پراکنده بپرهیز که همنشین انسان در قبر اعمال اوست.

و هیچ چیز قبل از مرگ و بعد از مرگ با انسان مصاحبت نمی‌کند مگر عمل او.(۱)

۲- در حدیث دیگری از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام آمده است: «هنگامی که بنده مؤمن می‌میرد همراه او در قبر شش صورت وارد می‌شود که یک صورت از همه زیباتر است ... صورتی در طرف راست، صورتی در طرف چپ، صورتی در پیش رو، و دیگری در پشت سر، و دیگری در پائین پا، و آن صورتی که از همه زیباتر است بالای سر او قرار می‌گیرد، و هرگاه عذابی از سمت راست آید صورت سمت راست مانع می‌شود، و همچنین از پنج جهت دیگر.

صورتی که از همه زیباتر است خطاب به بقیه کرده می‌گوید: شما کیستید؟ خدا جزای خیرتان دهد، صورت طرف راست می‌گوید: من نمازم، و آن که دست چپ است می‌گوید من زکاتم، و آن که پیش رو است می‌گوید: روزه‌ام و آنکه پشت سر است می‌گوید: حج و عمره‌ام و آنکه پایین پاست می‌گوید من

۱- همان مدرک صفحه ۲۲۸ و ۲۲۹ ولی از روایت مرحوم صدوق در کتاب« خصال» استفاده می‌شود که این اشعار را خود« قیس بن عاصم» بالبداهه بیان کرده و بیت اوّل مطابق نقل صدوق چنین است:

تَخَیَّرْ خَلیطاً مِنْ فِعالِکَ انَّماقَرینُ الْفَتی فی الْقَبْرِ ما کانَ یَفْعَلُ « دوستی برای خود از اعمال خود انتخاب کن که قرین انسان در قبر عمل اوست»(خصال جلد ۱ باب الثلاثة حدیث ۹۳).

ص: ۱۰۶

نیکی‌هایی هستم که نسبت به برادرانت کردی سپس آنها به آن صورت زیبا می‌گویند: تو کیستی که از همه زیباتری ... می‌گوید: انَا الْوَلایَةُ لِالِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم «من ولایت آل محمّدم»!(۱)

۳- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم که فرمود: «جبرئیل به من گفت:

یا مُحَمَّدُ! عِشْ ما شِئْتَ فَانّکَ مَیِّتٌ ... وَ اعْمَلْ ما شِئْتَ فَانّکَ مُلاقِیه:

«ای محمد! هرچه می‌خواهی عمر کن ولی سرانجام بدرود حیات خواهی گفت، و هر عملی می‌خواهی انجام بده که سرانجام آن را ملاقات خواهی کرد».(۲)

۴- باز در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم:

انّ الْمُؤْمِنَ اذا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ صُوِّرَ لَهُ عَمَلُهُ فی صُوْرَةٍ حَسَنَةٍ فَیَقُولُ لَهُ ما انْتَ؟ فَوَ اللّه انّی لاراکَ امْرَأَ صِدْقٍ، فَیَقُوْلُ لَهُ انا عَمَلُکَ فَیَکُوْنُ لَهُ نُوْرَاً وَ قائِدَاً الی الْجَنَةِ ... «هنگامی که مؤمن از قبرش (در قیامت) خارج می‌شود عمل او در صورت زیبایی در برابر او ظاهر می‌شود و می‌گوید: تو کیستی که به خدا سوگند من تو را شخصی صادقی می‌بینم؟ او در جوابش می‌گوید: من عمل توام، و او برای مؤمن نور و روشنایی و راهنما به سوی بهشت است».(۳)

۵- و بالاخره در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: اذا وُضِع الْمَیِّتُ فی قَبْره مُثِّلَ لَهُ شَخْصٌ وَ قالَ لَهُ یا هذاکُنَّا ثَلاثَةً، کانَ رِزْقُکَ فَانْقَطَعَ بِانْقطاعِ اجَلِکَ، وَ کانَ اهْلُکَ فَخَلَّفُوکَ وَ انْصَرَفُوا عَنْکَ وَ کُنْتُ عَمَلُکَ فَبَقَیْتُ مَعَک، اما انِّی کُنْتُ اهْوَنُ الثّلاثَةِ عَلَیْکَ!:

«هنگامی که میّت در قبر گذارده می‌شود، شخصی در برابر او نمایان می‌گردد و به او می‌گوید: ای انسان! ما سه چیز بودیم: یکی رزق تو بود که با پایان عمرت قطع شد، و دیگری خانواده ات بودند که تو را گذاشتند و رفتند، و من عمل توام که با تو مانده‌ام ولی من از هر سه برای تو کم ارزش‌تر بودم.(۴)

احادیث در این زمینه بسیار است از جمله احادیث معراج که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از کنار بهشت و دوزخ می‌گذرد، و هر گروهی از بدکاران را به عذاب و کیفری شبیه اعمال خود گرفتار دید و نیز امال نیکو کاران را مشاهده کرد که سبب پیدایش مرافق تازه‌ای در بهشت می‌شود.

۱- کتاب محاسن طبق نقل علّامه مجلسی، جلد ۶، صفحه ۲۳۴، حدیث ۵۰.

۲- کنز العمال، جلد ۱۵، صحفه ۵۴۶.

۳- « کنز العُمال»، جلد ۱۴، صفحه ۳۶۶.

۴- فروغ کافی، جلد ۳(کتاب الجنائز)، صفحه ۲۴۰، حدیث ۱۴.

ص: ۱۰۷

اخباری که درباره غیبت وارد شده و تجسّم آن را به صورت پاره گوشت گندیده‌ای که غیبت آن را تناول می‌کند بیان می‌داد شاهد دیگری بر این مدّعاست.

از مجموع روایات و آیات گذشته به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که اعمال آدمی در صورت‌های مناسبی در عالم برزخ و قیامت، مجسّم می‌گردد، حتّی تعبیر الَّذینَ یَأْکُلُونَ اموالَ الْیَتامی ظُلْماً انَّما یَأْکُلُونَ فی بُطُونِهِمْ ناراً:

«کسانی که اموال یتیمان را از روی ظلم و ستم می‌خوردند، فقط در شکم خود آتش داخل می‌کنند» (نساء- ۱۰) نشان می‌دهد که باطن عمل در عالم دنیا نیز از نوعی تجسّم برخوردار است به طوری که مال یتیم در باطن به شکل آتش سوزان است، هر چند کسانی که چشم واقع بین ندارند آن را نمی‌بینند.

دلیلی ندارد که همه این آیات و روایات را بر معنای مجازی و کنایی حمل کنیم، و همه را تأویل و توجیه نماییم، با اینکه عمل به ظواهر آنها بی مانع است و مشکلی ایجاد نمی‌کند، چنانکه شرح آن خواهد آمد.

***

۲- تجسّم اعمال در منطق عقل

عمده اشکالی که در مسأله تجسّم اعمال برای گروهی پیدا شده همان است که از بعضی از کلمات مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان استفاده می‌شود، و آن این است که عمل از جنس «عرض» است نه «جوهر» (خواص ماده است و نه خود ماده) و دیگر اینکه عمل بعد از وجودش محو و نابود می‌شود، و لذا آثاری از سخنان و گفته‌ها و اعمال گذشته ما دیده نمی‌شود، مگر اعمالی که تغییری در بعضی از مواد موجود گذارده، مثلًا سنگ و چوب و آجری را به شکل خانه‌ای در آورده که آن هم تجسّم عمل نیست، بلکه دگرگونی‌های ناشی از عمل است (دقت کنید).

ولی با توجه به دو نکته پاسخ این دو ایراد روشن می‌شود، و هم چگونگی تجسّم اعمال.

نخست اینکه امروز ثابت شده هیچ چیز در جهان از میان نمی‌رود حتّی اعمال ما که به صورت انرژی‌های مختلفی ظاهر می‌گردد، اگر ما سخن می‌گوییم صدای ما به صورت امواج خاص صوتی در فضای اطراف پخش می‌شود، و به مولکول‌های موّاج هوا و دیوارهای اطراف و بدن ما اصابت کرده و

ص: ۱۰۸

تبـدیل به انرژی دیگری می‌شونـد، آن انرژی نیز ممکن است چندین بار تغییر شـکل دهد، ولی به هر حال نابود نمی‌گردد، حرکات دست و پای ما نیز نوعی انرژی است، این انرژی میکانیکی هرگز نابود نمی‌شود، ممکن است تبدیل به انرژی حرارتی یا انرژی دیگر گردد، خلاصه اینکه نه تنها مواد این جهان که انرژی‌های آن نیز ثابت و پایدارند، هر چند تغییر شکل می‌دهند.
دیگر اینکه این نکته نیز بـا مطالعـات دانشـمندان و آزمایش‌هـای آنهـا به ثبوت قطعی رسـیده است که میـان «مـادّه» و «انرژی» رابطه نزدیکی است، یعنی ماده و نیرو دو مظهر از یک حقیقتنـد، و «ماده» همان نیروی متراکم و فشرده است، و «نیرو» همان ماده گسترده، و لذا در شرائط معینی می‌توانند تبدیل به یکدیگر شوند.
انرژی اتمی چیزی جز تبدیل «ماده» به «انرژی» نیست یا به تعبیر دیگر شکافتن دانه‌های اتم و آزاد کردن انرژی آن.
هم اکنون ثابت شده که انرژی حرارتی خورشـید چیزی جز انرژی اتمی که از انفجار اتم‌های خورشید سرچشمه می‌گیرد نیست و به همین دلیل هر شبانه روز مقدار زیادی از وزن خورشید کم می‌شود هرچند این مقدار در برابر وزن و حجم خورشید ناچیز است.
بـدون شک همان‌گونه که ماده قابل تبـدیل به انرژی است، انرژی نیز قابل تبـدیل به ماده است، یعنی اگر نیروها و انرژی‌های پخش شده را بار دیگر متراکم، و حالت جسمیت و جرم به خود بگیرد، به صورت جسمی نمایان می‌شود.
بنـابر این هیـچ مـانعی نـدارد که اعمـال و گفتار ما که انرژی‌های مختلفی هسـتند و هرگز محو و نابود نمی‌شونـد، بار دیگر به فرمان پروردگـار جمع‌آوری شـده و به صورت جسـمی درآینـد، و مسـلم است که هر عمل جسـمی خواهـد شـد متناسب با ویژگی‌هایش، نیروهایی که راه اصـلاح و خـدمت و درستی و تقوی به کار گرفته شده به صورت زیبایی متناسب آن در می‌آید، و نیروهایی که در راه جور و ستم و زشتی و فساد به کار رفته به صورت زشت و ناپسند و تنفرآمیز مجسّم می‌گردد!.
بنـابراین مسـأله تجسّم اعمال را می‌توان یکی از معجزات علمی قرآن محسوب داشت و در آن روز که مسأله بقاء انرژی‌ها، و تبـدیل ماده به انرژی و بالعکس، مطلقاً در میان دانشمندان مطرح نبود، با صراحت در آیات و روایات عنوان گردید.

ص: ۱۰۹

بنـابراین نه مشـکلی از نـاحیه «عرض» بودن اعمـال وجود دارد، و نه مشـکلی از نـاحیه نابودی آنها، زیرا همان‌گونه که گفتیم اعمال نـابود نمی‌شود، و عرض و جوهر در حقیقت جلوه‌های یک حقیقتنـد، این مطلب با توجه به حرکت جوهری آشـکارتر می‌شود! زیرا قائلین به حرکت جوهری از حرکاتی که در عرض واقع می‌شود برای حرکت در جوهر اسـتدلال می‌کننـد و معتقدند اینها از هم جدا نیتسند (دقت کنید).

این نکتهٔ را نیز مناسب است برای تکمیل مطلب، یادآور، شویم:

دانشـمند معروف فرانسوی «لاـوازیه» اصـل «بقاء ماده» را با تلاش پیگیر خود کشف کرد، و اثبات نمود که مواد جهان هرگز از میان نمی‌رود، بلکه دائماً تغییر صورت می‌دهد.

ولی چیزی نگـذشت که «پیر کوری و همسـرش» برای نخسـتین بـار رابطه میـان انرژی و مـاده را از مطـالعه روی اجسـام رادیو اکـتیو (اجسامی که اتم‌های ناپایـدار دارند و تدریجاً قسـمت‌هایی از آنها تبدیل به انرژی می‌شود) کشف کردند و قانون بقاء ماده تبدیل به «قـانون بقاء «ماده- انرژی» شـد، و به این ترتیب اصل بقاء ماده متزلزل گردیـد، و اصل بقاء مجموعه ماده- انرژی جهان جانشـین آن گشت، و کم کم مسأله تبـدیل ماده به انرژی از طریق شکسـتن اتم به وسـیله دانشـمندان جنبه عملی به خود گرفت، و معلوم شـد که این دو (ماده و انرژی) رابطه نزدیک با هم دارند و قابل تبدیل به یکدیگرند، و به عبارت دیگر دو شکل از یک حقیقتند.

این کشف بزرگی علمی تحول شـگرفی در مطالعه دانشـمندان و مسائل عملی ایجاد کرده، و وحـدت عالم هستی را بیش از پیش به اثبات رساند.

این اصل در مسأله معاد و بحث تجسّم اعمال انسان و دفع اشکالاتی که پیشینیان در این مسأله داشته‌اند به ما کمک فراوان می‌کند و موانعی را که بر راه اثبات تجسّم، فکر می‌کردند بر می‌دارد.

***

۳- تجسّم اخلاق و روحیات آدمی

علاـوه بر مسـأله تجسّم اعمال از روایات اسـلامی اسـتفاده می‌شود که خلق و خوی‌های آدمی نیز در آن روز در چهره و انـدام انسان ظاهر می‌گردد، و به همین دلیل افراد به صورت‌های مختلفی وارد عرصه

ص: ۱۱۰

محشر می‌شوند، صورت‌هایی که مناسب خلق و خوی آنهاست، آنها که قلبی مملو از نور ایمان داشتند چهره‌هایی سفید و نورانی دارند، و به عکس آنها که قلبهایی تاریک از ظلمت کفر داشتند چهره هایشان سیاه و تاریک است، چنانکه قرآن می گوید:

یَوْمَ تَبْیَضَ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ فَامَّا الَّذینَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ اکَفَرْتُم بَعْدَ ایمانِکُمْ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ- وَ امَّا الَّذینَ ابْیَضَتْ وُجُوهُهُمْ فَفی رَحْمَةِ اللَّه هُمْ فیها خالِدُونَ

«روزی که که صورت‌هایی سفید و صورت‌هایی سیاه می‌شوند، اما آنها که صورتهایشان سیاه است (به آنها گفته می‌شود) آیا بعد از ایمان کافر شدید؟ پس بچشید عذاب را به خاطر کفرتان؟ و اما آنها که چهرهایشان سفید است در رحمت خداوند خواهند بود و جاودانه در آن می‌مانند» (آل‌عمران ۱۰۶ و ۱۰۷).

و در جای دیگر درباره سرنوشت گنهکاران در قیامت می‌فرماید:

کَانَّما اغْشِیَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اللَیْلِ مُظْلِماً:

«آنچنان صورتهایشان تاریک است که گویی پاره‌های شب ظلمانی صورتشان را پوشانده»! (یونس ۲۷).

یکی آن روز روز ظهور و بروز است، و خلق و خوی‌های درون و ملکات نفسانی ظاهر و آشکار می گردد تمام جسم انسان را به رنگ خود در می‌آورد.

هر خیالی کو کند در دل وطن‌روز محشر صورتی خواهد شدن!

سیرتی کان در وجودت غالب است‌هم بر آن تصویر حشرت واجب است

در آیه ۱۸ سوره نبأ آمده است: یَومَ یُنْفَخُ فی الصُّورِ فَتَأْتُونَ افْواجاً:

«روزی که در صور دمیده می‌شود و شما به صورت فوج وارد محشر می‌شوید».

بعضی از مفسران بزرگ در تفسیر این آیه حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند که خلاصه‌اش چنین است: جمعی یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در منزل ابو ایّوب انصاری در محضر آن حضرت بودند «معاذبن جبل» از تفسیر آیه فوق سؤال کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای معاذ!

از مطلب عظیمی سؤال کردی! سپس اشک از دیدگان مبارکش جاری گشت، بعد فرمود: ده گره از

ص: ۱۱۱

امت من جداگانه در قیامت محشور می‌شوند و با سایر مسلمانان متفاوتند، بعضی به صورت حیوانات، و بعضی نابینا، و بعضی کر و لال، و بعضی چنان متعفن و بد بو هستند که از مردار نیز گندیده‌ترند! سخن چین‌ها به صورت بوزینه‌ها، حرام خوارها به صورت خوک‌ها، حاکمان ظالم نابینا، خود پسندان، کر و لال، و شهو پرستان گندیده‌تر از مردار محشور خواهند شد.(۱)

گشته گرگان یک به یک خوهای تومی‌درانند از غضب اعضای تو!

این سخن‌های چو مارو کژدمت‌مار و کژدم می‌شود گیرد دمت!

زانیان را گنده اندام نهان‌خمر خواران را بود گنده دهان

گند مخفی کان به دل‌ها می‌رسیدگشت اندر حشر محسوس و پدید!

۱- مجمع البیان، جلد ۱۰، صحفه ۴۲۳- این حدیث را بسیاری مفسران دیگر مانند ابوالفتح رازی و قرطبی و روح البیان و تفسیر صافی ذیل آیه مورد بحث ذکر کرده‌اند.

ص: ۱۱۲

محکمه عدل الهی

اشاره

شهود و میزان و حساب

اشاره:

مهمترین منزلگاه قیامت مرحله رسیدگی به حساب خلایق در دادگاه عدل الهی با حضور شاهدان مختلف و سنجش اعمال در ترازوی مخصوص سنجش است.

دادگاهی که پشت خلایق را می‌لرزاند، و همه را غرق وحشت و اضطراب می کند، دادگاهی که قاضی و داورش خداست و فرشتگان مقرب شهود آن هستند.

و بالاخره دادگاهی که کوچکترین و بزرگان اعمال انسان همه در آن پرونده دارد و حتی نیات افراد نیز به حساب کشیده می‌شود.

آیات معاد در این زمینه بسیار است، گاه اشاره به اصل دادگاه رستاخیز که حاکم و داورش خداست می کند، گاه اشاره به شهود و گواهان. این دادگاه، گاه به مسأله میزان سنجش و گاه چگونگی محاسبه بندگان در آن روز.

آیات مربوط به این قسمت علاوه بر اینکه نکات ظریف و دقیقی در تمام این زمینه‌ها مطرح می کند دارای پیام‌های مهم تربیتی است که دل‌های و جان‌ها را با نور تقوی و هدایت روشن می‌سازد انسان را متوجه مسئولیتهایش می کند و در مسیر سعادت و تکامل پیش می‌برد.

با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم و به آیات زیر که برگزیده‌ای از هر گروه از آیات مربوط به این بخش است گوش جان فرا می‌دهیم.

۱- وَ انْ کُلٌّ لَمَّا جَمیعٌ لَدَیْنا مُحْضَرُونَ (یس ۳۲).

۲- اللَّهُ یَحْکُمُ یَوْمَ الْقِیَامَهِْ فیما کُنْتُمْ فیهِ تَخْتَلِفُونَ (حج ۶۹)

۳- فَما یُکَذِّبُکَ بَعْدُ بِالدِّینِ الَیْسَ اللَّه باحْکَمِ الْحاکِمینَ (تین ۷ و ۸).

۴- فَالَیْنا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهیدٌ عَلَی ما یَفْعَلُونَ (یونس ۴۶).

۵- فَکَیْفَ اذا جِئْنا مِنْ کُلَ امَّهٍْ بِشَهیدٍ وَ جِئْنابِکَ عَلَی هؤُلاءِ شَهیدْاً (نساء

ص: ۱۱۳

(۴۱).

۶- وَجائَتْ کُلَ نَفْسٍ مَعَها سائقٌ وَ شَهیدٌ (ق ۲۱).

۷- یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ الْسِنَتُهُمْ وَ ایْدیهِمْ وَ ارْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُوْنَ (نور ۲۴).

۸- وَ قالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْ تُمْ عَلَیْنا قالُوا انْطَقَنَا اللَّهُ الّذی انْطَقَ کُلِّ شَیء (فصلت ۲۱).

۹- یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ اخْبَارَها بِانّ رَبَّکَ اوْحی لَها (زلزال ۴ و ۵).

۱۰- وَ نَضَعُ الْمَوازینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شیْئا وَ انْ کان مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ اتَیْنَا بَها وَ کَفَی بنا حاسِبینَ (انبیاء ۴۷).

۱۱- وَ الْوَزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازینُهُ فَاوُلئکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ- و مَنْ خَفَّتْ مَوازینُهُ فَاوُلِئکَ الذَّینَ خَسِرُوا انْفُسَهُمْ

۱۲- هذا ما تُوْعَدُونَ لِیَوْمِ الْحِسابِ (ص ۵۳)

۱۳- انّ اللَّه سَریعُ الحِسابِ (آل‌عمران ۱۹۹- مائده ۴- ابراهیم ۵۱- غافر ۱۷).

۱۴- الالَهُ الْحُکْمُ وَ هُوَ اسْرَعُ الَحاسِبیْنَ (انعام ۶۲).

۱۵- انّ الَیْنا ایابَهُمْ ثُمَّ انّ عَلَیْنا حَسابَهُمْ (غاشیهٔ ۲۵ و ۲۶).

۱۶- اقْرَأ کِتابَکَ کَفَی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسیباً (اسراء ۱۴).

ترجمه

۱- و همه آنها روز قیامت نزد ما حاضر می‌شوند!

۲- خداوند میان شما در آنچه اختلاف داشتید در قیامت داوری می کند.

۳- پس چه چیز سبب می‌شود (ای انسان) که بعد از این همه (دلائل) روز جزاء را تکذیب کنی؟! آیا خداوند بهترین حکم کنندگان نیست!

۴- در هر حال بازگشتشان به سوی ماست سپس خداوند گواه است بر

ص: ۱۱۴

آنچه آنها انجام می‌دادند.

۵- حال آنها چگونه خواهد بود در آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمالشان می‌طلبیم و تو را گواه این امّت قرار خواهیم داد.

۶- هر انسانی وارد محشر می‌گردد در حالی که همراه او، سوق دهنده و شاهدی است.

۷- در آن روز که زبان‌ها و دست‌ها و پاهایشان بر ضد آنها به اعمالی که مرتکب می‌شدند گواهی می‌دهند.

۸- آنها به پوست‌های تن خود می‌گویند: چرا بر ضد ما گواهی دادید؟

جواب می‌دهند همان خدایی که هر موجودی را به نطق در آورده ما را گویا ساخته است.

۹- در آن روز زمین تمام خبرهای خود را بازگو می‌کند، چرا که پروردگارت به او وحی کرده است.

۱۰- ما ترازوهای عدل را در روز قیامت نصب می‌کنیم. لذا به هیچ‌کس کمترین ستمی نمی‌شود، و اگر به مقدار سنگینی یک دانه خردل (کار نیک و بد باشد) ما آن را حاضر می‌کنیم و کافی است که ما حساب کننده باشیم.

۱۱- و وزن کردن (اعمال و سنجش ارزش‌های آنها) در آن روز حق است، کسانی که میزان‌های (عمل) آنها سنگین است رستگارانند- و کسانی که میزان‌های (عمل) آنها سبک است افرادی هستند که سرمایه وجودی خود را به خاطر ظلم و ستم که به آیات ما می‌کردند از دست دادند.

۱۲- این چیزی است که برای روز حساب به شما وعده داده می‌شود (وعده‌ای تخلف‌ناپذیر).

۱۳- خداوند سریع الحساب می‌باشد (و به سرعت حساب تمام اعمال نیک آنها را رسیدگی کرده، به آنان پاداش می‌دهد).

۱۴- ... بدانید داوری مخصوص اوست، و او سریع‌ترین حسابگران

ص: ۱۱۵

است!

۱۵- مسلماً بازگشت آنها به سوی ماست- و مسلماً حساب آنها نیز با ما است.

۱۶- (این همان نامه اعمال اوست- به او می‌گوییم) کتابت را بخوان! کافی است که امروز خود حسابگر خویش باشی!

تفسیر و جمع‌بندی

همه در آن دادگاه بزرگ احضار می‌شوند!

در نخستین آیه سخن از حضور همه اقوام در پیشگاه خداوند در آن دادگاه عدل است، بعد از آن‌که اشاره به اقوام قرون پیشین می‌کند که چگونه به خاطر گناهانشان هلاک و نابود شدند می‌فرماید: «همه آنها به طور مسلم نزد ما احضار می‌شوند (تا به حساب آنها رسیدگی شود)» وَ انْ کُلٌّ لَمّا جَمیعٌ لَدَیْنا مُحْضرُونَ (۱)

درست است که در این دنیا و در همه حال تمام انسان‌ها و همه اشیاء در محضر خدا هستند، زیرا او همه‌جا حاضر است و از ما به ما نزدیک‌تر می‌باشد، ولی این مسأله در قیامت شکل تازه‌ای به خود می‌گیرد، زیرا از یکسو پرده‌های غفلت و حجاب جهل و نادانی کنار می‌رود، دیده‌ها تیز بین می‌شود، دل‌ها بینا می‌گردد، و از سوی دیگر آثار خدا از هر زمان آشکارتر می‌شود، و دادگاه عدلش بر پا می‌گردد، اینجاست که حضور همگان در محضر او چهر تازه‌ای پیدا می‌کند و همگان به خوبی آن را احساس می‌نمایند.

در دوّمین آیه سخن از داوری خداوند است، و حکومت و قضاوت او در میان انسان‌ها، و پایان دادن به تمام اختلافاتی که در این دنیا داشتند: اختلاف در مسائل عقیدتی، در برنامه‌های عملی و در تمام امور دیگر، می‌فرماید: «خداوند میان شما روز قیامت در آنچه اختلاف داشتید داوری می‌کند».

اللَّه یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ فیما کُنْتُمْ فیهِ تَخْتَلِفُونَ

۱- جمعی از مفسّران ترکیب آیه فوق را چنین می‌دانند که« انْ» نافیه است و« لَمّا» به معنای« الّا» است و« جمیع» به معنای« مجموع» خبر« کل» می‌باشد، تنوین« کُلٌّ» نیز بدل از مضاف الیه محذوف است و در اصل« کُلّهم» بوده و« مُحْضرُون» یا خبر بعد از خبر است یا صفت برای« جمیع» بنابراین معنای جمله چنین است\:i وَ ما کُلّهُمْ الّا مُجْمَعُونَ یَوْمَ الْقِیامَةِ مُحْضَرونَ لَدَیْنا\E احتمالات دیگری نیز در ترکیب آیه داده شده است که ضعیف به نظر می‌رسد.

ص: ۱۱۶

مسلّم است انواع حجاب‌ها که در این دنیا فکر و قلب انسان‌ها را احاطه کرده (حجاب حب ذات و خود خواهی، حجاب منافع شخصی و گروهی، حجاب تعصب و لجالج، حجاب گناهان و اصولًا حجاب عالم ماده که در دنیا بسیار پر رنگ است) اجازه نمی‌دهد که اختلافات اقوام و گروه‌ها و ملت‌ها برطرف گردد، ولی در آنجا که همه این حجاب‌ها دیده می‌شود و حاکمیت و داوری مخصوص خداوند است تمام این اختلافات پایان می‌گیرد و چنانکه خواهیم دید مدعیان پرگو و خود خواه چنان نرم می‌شوند و بر سر عقل می‌آیند که خود داور و حسابگر خویش می‌شوند!

در سومین آیه همین معنا در لباس دیگری ظاهر شده است پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روی سخن را به انسان ناسپاس که خداوند او را در «احسن تقویم» آفریده، سپس بر اثر سوء اعمالش به «اسفل السافلین» کشیده شده و معاد و رستاخیز را به باد استهزا و سخریه گرفته است کرده می‌گوید: «چه چیز سبب می‌شود که بعد این همه دلائل و نشانه‌ها، روز جزا را انکار کنی»؟ فَما یُکَذِّبُکَ بَعْدُ بِالدِّینِ (۱) «آیا خداوند بهترین داوران نیست»

الَیْسَ اللَّه بِاحْکَمِ الْحاکِمینَ

آری او بهترین داوران است، چرا که از یکسو عالم او به همه چیز احاطه دارد، و هیچ چیز از او پنهان نیست، و نخستین شرط داوری صحیح آگاهی است، و از سوی دیگر او نیازی به هیچ کس و هیچ چیز ندارد تا به خاطر آن بر خلاف حق داوری کند، این انسان‌ها محتاج هستند که تحت تأثیر منافع شخصی و گروهی و گاه عواطف و احساسات بی‌دلیل، حکمی بر خلاف حق می‌دهند، بنابراین او احکم الحاکمین و بهترین داوران است.

قابل توجه اینکه در بسیاری از تفاسیر، این روایت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که وقتی این آیات را به پایان می‌رساند می‌فرماید:

بَلی وَ انَا عَلَی ذلِکَ مِنَ الشّاهِدینَ

«آری من گواهی می‌دهم که روز جزا حق است، و خداوند احکم الحاکمین است» این حدیث دلیل بر

۱- غالب مفسّران گفته‌اند روی سخن در این آیه به انسان‌هایی است که در آیات پیش اشاره به صفات آنها شده، ولی بعضی احتمال داده‌اند مخاطب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است(تفسیر مجمع البیان، فخر رازی، قرطبی و فی ظلال القرآن ذیل آیه مورد بحث) در صورت اوّل« یکذّبک» به معنای(یجعلک کاذبا) تفسیر شده، و در صورتی که مخاطب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشد« یکذِّبُ» به همان معنای ظاهر آن است یعنی« ما ینسبک الی الکذب» و در هر صورت منظور این است که بعد از این همه آیات و دلائل روشن برای رستاخیز نه جای کذب است، و نه جای تکذیب مدعی رستاخیز.

ص: ۱۱۷

تفسیری است که در بالا ذکر شد (دقت کنید).

***

گواهان محشر

در چهارمین آیه سخن از «گواهان روز قیامت» است، اشاره به ذات پاک خداوند که نخستین گواهان است کرده، می‌فرماید: «بازگشت همه آنه به سوی ماست، سپس خداوند گواه است بر آنچه آنها انجام می‌دهند».

فَالَیْنا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّه شَهیدٌ عَلی ما یَفْعَلُونَ (۱)

دادگاهی که حاکمش خدا و شاهد و گواهش نیز در درجه اوّل ذات پاک اوست آیا ممکن است چیزی در آن مورد غفلت قرار گیرد، و در حساب نیاید؟.

مسلماً از چنین دادگاهی باید در اضطراب و وحشت بود نه به خاطر احتمال داوری به غیر حق بلکه به خاطر اعمالمان!

بعضی از مفسّران شهادت و گواهی را در اینجا به معنای جزا و مجازات تفسیر کرده‌اند، در حالی که ضرورتی بر چنین تفسیر خلاف ظاهری نیست، زیرا مانعی ندارند که ذات پاک خداوند نیز در آن روز گواهی بر اعمال بندگان دهد، و گواهی خود را از طریق الهام به فرشتگان مأمور حساب بیان دارد.

بعضی نیز گفته‌اند گواهی خداوند همان است که اعضای پیکر انسان را به نطق در می‌آورد تا آنچه را انجام دادند بازگو کند.

***

در پنجمین آیه باز هم سخن از گواهان محشر است، ولی در اینجا سخن از گواهی پیامبران نسبت به امت‌های خود، و پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به سایر پیامبران است، می‌فرماید: «حال آنها چگونه خواهد بود در آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمالشان می‌طلبیم و تو را گواه آنها می‌آوریم»؟!

۱- در تفسیر المیزان آمده است که« ثم» در آیه فوق برای تراخی در بیان است، نه تراخی در زمان در حالی که تراخی زمانی نیز در مورد آیه تصور می‌شود، زیرا خداوند نخست مردم را محشور می‌کند و بعد از آن گواهی بر اعمالشان می‌دهد زیرا منظور گواهی به هنگام حساب است.

ص: ۱۱۸

فَکَیْفَ اذا جِئْنا مِنْ کُلِّ امَّهٍ بِشهیدٍ وَ جِئْنابِکَ عَلَی هؤلاءِ شَهیداً.

البته در آیه فوق این نکته با صراحت ذکر نشده که گواهی هر امتی پیامبر آنهاست، ولی قرائن نشان می‌دهد که مطلب همین است زیرا پیامبر هر امّت شایسته‌ترین کسی است که گواهی بر امت خویش دهد.

و نیز در آیه تصریح نشده که منظور از «هؤلاء» (اینها) دقیقاً کیانند؟ و لذا مفسران دو احتمال ذکر کرده‌اند: بعضی گفته‌اند اشاره به امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که آن حضرت در قیامت شاهد و گواه بر آن خواهد بود، صالحان امت را معرفی می‌کند و مجرمان و تکذیب‌کنندگان را نیز معرفی خواهد کرد.(۱)

ولی بسیاری از مفسّران گفته‌اند «هؤلاء» اشاره به جماعت انبیاء است که در جمله قبل به آنها اشاره شده، و به این ترتیب پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم گواه گواهان و شاهد شاهدان است.

در اینکه شهادت انبیاء علیه السلام بر امت‌ها یا شهادت رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم بر انبیاء علیهم السلام چگونه خواهد بود با اینکه معنای «شهود» آگاهی توأم با حضور است، و هریک از انبیاء، و همچنین شخص پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در یک محدوده خاص زمانی امّیت خود بوده‌اند، ممکن است از این جهت باشد که روح آنها در عالم برزخ نیز ناظر احوال امت‌هاست، و این منافات با آیه ۱۱۷ مائده که از زبان حضرت مسیح می‌گوید:

وَ کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهیداً ما دُمْتُ فیهِمْ فَلَمّا تَوَفَّیْتَنِی کُنْتَ انْتَ الرَّقیبَ علیهم

«من تا آن زمان در میان آنها (نصاری) بودم شاهد اعمال آنها بودم، ولی هنگام که مرا باز گرفتی تو مراقب آنان بودی»! ندارد، زیرا به نظر می‌رسد که شهادت در این آیه به معنای حضور توأم با مراقبت و جلوگیری از انحراف است، نه فقط مسأله گواهی و حضور (دقت کنید).

در مورد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز ممکن است حضور و روح مقدّسش در طول تاریخ بشریت سبب این آگاهی و حضور بوده باشد، همان گونه که در روایات آمده است که اولین مخلوق خدا نور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بود.(۲)

احتمال دیگری در معنای «شهادت» در اینجا وجود دارد و آن مقیاس سنجش بودن است، زیرا یک فرد نمونه می‌تواند عملًا گواهی بر خوبی خوبان (کسانی که با او شباهت دارند) و بدی بدان (کسانی که از

۱- این احتمال در تفسیر کشاف، جلد ۱، صفحه ۵۱۲ و تفسیر مجمع البیان، جلد ۳، صفحه ۴۹، آمده است.

۲- بحارالانوار، جلد ۱۵، صفحه ۴.

ص: ۱۱۹

او دورند) بوده باشد، و در این صورت مفهوم آیه منحصر به شهود قیامت نخواهد بود.

قابل توجه اینکه در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم: «روزی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به «ابن مسعود» فرمود: قرآن برای من بخوان! عرض کرد: ای رسول خدا! تو قرآن را به ما آموختی؟ فرمود: دوست دارم آن را از دیگری بشنوم، ابن مسعود سوره نساء را گشود، هنگامی که به آیه فوق فَکَیْفَ اذا جِئْنا مِنْ کُلِّ امَّةٍ بِشَهیدٍ ... رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گریه کرد.(۱)

و در نقل دیگری در ادامه همین روایت آمده است چنان گریه کرد که گونه‌هایش تر شد سپس فرمود: یا رَبِّ هذا عَلی مَنْ انا بَیْنَ ظَهْرانِیِّهِمْ، فَکَیْفَ مَنْ لَمْ ارَهُمْ:

«خداوندا این نسبت به کسانی است که من در میان آنها هستم، پس چگونه خواهد بود نسبت به کسانی که من آنها را ندیده‌ام»؟!(۲)

گریه شدید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ظاهراً برای مواقف وحشتناک محشر و سنگینی مسئولیتی است که بر دوش او گذارده شده، مسئولیت گواهی بر حاضران، و از آن مهمتر بر غائبان که به تأیید الهی قادر برآن خواهد شد.

***

در ششمین آیه سخن از «شهادت فرشتگان» در آن دادگاه بزرگ است می‌فرماید هر انسانی وارد محشر می‌گردد در حالی که همراه او سوق دهنده و شاهدی است.

وَ جائَتْ کُلُّ نَفْسٍ مَعَها سائِقٌ وَ شَهیدٌ.

«سائق» او را به سوی دادگاه عدل الهی می‌راند و سوق می‌دهد و «شهید» بر اعمال او گواهی می‌دهد.

گرچه در آیه تصریح نشده که این «سوق دهنده» و «شاهد از فرشتگان است یا غیر آنها؟ و اگر فرشته است کدام یک از فرشتگان الهی است؟ ولی قرائن نشان می‌دهد که آنها حتماً از فرشتگانند، چرا که مناسب‌ترین افراد برای این مأموریت بزرگ آنها می‌باشند، و مناسب این است که همان دو فرشته مأمور ثبت «حسنات» و «سیئات» باشند که از همه فرشتگان از اعمال آدمی آگاهترند، ولی بعضی «سائق» را به معنای «فرشته مرگ» که او را به مردن سوق داده، و شاهد را به معنای عمل انسان، یا اعضاء تن یا نامه

۱- تفسیر کبیر، جلد ۱۰، صفحه ۱۰۵.

۲- تفسیر قرطبی، جلد ۳، صفحه ۱۷۶۷- این حدیث را دیگران با تفاوت‌هایی نقل کرده‌اند.

ص: ۱۲۰

اعمال او می‌دانند، و بعضـی نیز سائق را «شـیطان» و شاهد را فرشـته دانسـته‌اند، ولی هیچیک از این تفسـیرها جز آنچه گفتیم مناسب ظاهر آیه نیست.

به هر حال فرشـته اوّل در حقیقت مانع فرار اوست، و فرشته دوّم مانع انکار او نه راهی برای گریز وجود دارد، و نه طریقی برای انکار اعمال.

حال این اشـخاص درست شبیه حال مجرمانی است که در این دنیا آنها را به سوی داده گاه می‌برند، مأموری از پشت سر برای سوق آنها به دادگاه، و مأموری از پیش رو با پرونده‌ای درباره اعمال آنان!

در نهج‌البلاغه آمده است که امیرمؤمنان علی علیه السلام بعد از ذکر این آیه فرمود:

سائقٌ یَسُوقُها الی مَحْشَرِها وَ شاهِدٌ یَشْهَدٌ عَلَیْها بِعَمَلِها!:

«راننده‌ای او را به سوی محشر می‌راند، و شاهدی بر اعمال او گواهی می‌دهد».(۱)

***

در هفتمیـن آیـه سـخن از «گـواهی اعضـای بـدن» انسـان در آن دادگـاه بزرگ است، می‌فرمایـد: «آن روز که زبان‌هـا و دست‌هـا و پاهایشان بر ضد آنها نسبت به اعمالی که مرتکب شدند گواهی می‌دهد».

یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ الْسِنَتُهُمْ وَ ایْدِیهِمْ وَ ارْجُلُهُمْ بِما کَانُوا یَعْمَلُونَ

«آری در ان روز خداوند جزای واقعی آنها را بی‌کم و کاست می‌دهد».

یَوْمَئِذٍ یُوَفِّیهِمُ اللَّهُ دِینَهُمُ الْحَق

***

آیه بعد (آیه هشـتم) نیز شبیه آن است با این تفاوت که سخن از «گواهی پوست‌های بدن» می‌گوید، می‌فرماید: هنگامی که دشمنان خـدا در کنار دوزخ می‌آینـد گوش‌ها و چشم‌ها و پوست‌های تنشان به اعمال آنها گواهی می‌دهد در این هنگام «آنها به پوست‌های تن خود می‌گویند: چرا بر ضد ما گواهی دادید»؟!

وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُّمْ عَلَیْنَا.

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۸۵.

ص: ۱۲۱

«آنها در پاسخ می‌گویند: همان خدایی که هر موجودی را به نطق درآورده ما را ناطق ساخته است»!

قالُوا انطَقَنَا اللَّهُ الّذی انْطَقَ کُلّ شَیءٍ.

ظاهر آیات فوق این است که خداونـد به اعضای تن و حتی به پوست بدن توانایی و شـعور می‌دهد تا به سـخن درآیند و هر عضوی هر کـاری را انجـام داده بازگو کنـد. گوش آنچه را شـنیده، و چشم آنچه را دیـده، پوست آنچه را لمس کرده، زبان آنچه را گفته، دست آنچه را انجام داده، و پا راهی را که رفته است (این شش عضو هر کدام اعتراف به اعمالی که انجام داده‌اند می‌کنند).

اینکه از بعضـی از مفسّـِران استفاده می‌شود که بعضی از این اعضاء مانند زمان گواهی بر تمام اعمال آدمی می‌دهد نه فقط بر اعمال خودش، تنـاسبی بـا ظـاهر آیـات نـدارد، و از اینجا روشن می‌شود که اگر بعضـی از اعضاء در این آیات نیامـده (ماننـد قلب و مغز و لب‌ها و دندان‌ها و امثال آن، نسبت به نیت‌ها و غذاها و گفتارها) به معنای این نیست که گواهی مخصوص به این شش عضو است، بلکه ظاهراً هر عضوی اعمال خود را بازگو می‌کند، و چه شاهد صادقی بهتر از آنها.

روشن است که این شـهادت، شـهادت اعضاء است، هرچند به قدرت خدا داد انجام یافته، نه مسـتقیما شهادت خداوند، آن گونه که در تفسیر فخررازی از بعضی به عنوان یک تفسیر نقل شده است.(۱)

جـالب اینکه طبق این آیـات گنهکـاران در آن روز فقـط پوست‌هـای تن خـود را مورد سؤال قرار می‌دهنـد که چرا شـما بر ضـد ما گواهی دادیـد؟! یا «چگونه شـما بر ضد ما گواهی دادید»؟ (در یک صورت از علت است، و در صورت دوّم سؤال از کیفیت!) و اما از پنـج عضـو دیگر چنین سؤالی نمی‌کننـد، شایـد این به خـاطر آن است که شـهادت پوست‌هـا از همه عجیب‌تر و کاملًا غیر منتظره می‌باشـد، بعلاوه سؤال از پوست‌های تن درباره تمام کارهایی است که به نحوی با بدن لمس شده است، و اختصاص به عضو معینی ندارد، نه آن گونه که بعضی از مفسّران گفته‌اند که تنها اشاره به «فرج» است!

آخرین سـخن در این بحث این است که از بعضـی از آیات قرآن اسـتفاده می‌شود که نخست سایر اعضای بـدن غیر از زبان گواهی می‌دهند و هنگامی که مسائل آفتابی شد زبان نیز اعتراف به حقیقت می‌کند، چنانکه در آیه ۶۵ سوره یس می‌خوانیم:

الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلَی افْواهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنا ایْدیهِمْ وَ تَشْهَدُ ارْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ

۱- تفسیر فخر رازی، جلد ۲۳، صفحه ۱۹۴.

ص: ۱۲۲

«امروز بر دهان آنها مهر می‌نهیم، و دست‌های آنها با ما سخن می‌گوید، و پاهایشان به اعمالی که انجام دادند گواهی می‌دهد».

در نهمین آیه سخن از «گواهی و شهادت زمین» نسبت به اعمال انسان است، می‌فرماید: «در آن روز (روز رستاخیز) زمین تمام خبرهای خود را بازگو می‌کند».

یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ اخْبارَها.

«چرا که پروردگارت به او وحی کرده است» بِانّ رَبَّکَ اوْحَی لَها.

و به این ترتیب یکی از مهمترین گواهان در آن روز همین زمینی است که اعمال خود را بر آن انجام می‌دهیم، چنانکه در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که سؤال فرمود: می‌دانید منظور از «اخبار» چیست؟ اصحاب عرض کردند: خدا و رسولش آگاه‌تر است.

فرمود: اخْبارُها انْ تَشْهَدَ عَلَی کُلِّ عَبْدٍ وَ امَةٍ بِما عَمِلُوا عَلَی ظَهْرِها تَقُولُ عَمِلَ کَذا وَ کَذا، یَوْمَ کَذا، فَهذا اخْبارُها!:

«منظور از خبر دادن زمین این است که اعمال هریک از بندگان خدا را اعم از مرد وزن که روی زمین انجام داده‌اند خبر می‌دهد می‌گوید فلان شخص، در فلان روز، فلان کار را انجام داد، این است خبر دادن زمین».(۱)

و نیز از ابوسعید خدری نقل شده که می‌گفت: هنگامی که در بیابان هستی صدایت را به أذان بلند کن، چرا که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم می‌فرمود: لا یَسْمَعُهُ انْسٌ وَ لا جِنٌّ وَ لا حَجَرٌ (وَ لا شَجَرٌ) الَّا یَشْهَدُ لَهُ: «هیچ جن و انسانی و قطعه سنگی (و درختی) آن را نمی‌شنود مگر اینکه برای او (در قیامت) گواهی می‌دهند».(۲)

ولی بعضی از مفسّران احتمالات دیگری در تفسیر آیه داده‌اند، از جمله اینکه: زمین از قیام رستاخیز خبر می‌دهد در آن هنگام که در انسان با مشاهده زلزله رستاخیز می‌گوید: زمین را چه می‌شود (که این گونه می‌لرزد) و قَالَ الانْسانَ مالَها.

این احتمال نیز داده شده است که زمین خبر از انسان‌هایی که از درون خود بیرون می‌افکند می‌دهد،

۱- تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۲۶ همین معنا در تفسیر «قرطبی» و تفسیر «روح المعانی» و «فخر رازی» ذیل آیه مورد بحث آمده است.

۲- مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۵۲۶- آنچه در میان پرانتز در بالا نقل شد مطابق روایتی که در روح‌البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۳ آمده است.

ص: ۱۲۳

و می گوید: «این بدن فلان شخص و فلان شخص است».(۱)

ولی تفسیر اوّل علاوه بر اینکه با مجموع آیات سوره سازگارتر است با احادیث متعددی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده هماهنگی دارد.

در احادیث متعددی نیز از حضرت علی علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «زمین روز قیامت گواهی بر نماز و حتی تقسیم بیت‌المال می‌دهد، از جمله فرمود:

صَلّوا الْمَسَاجِدَ فی بِقاعٍ مُخْتَلِفَةٍ فَأنّ کُلَّ بُقْعَةٍ تَشْهَدُ لِلْمُصَلی عَلَیْها یَوْمَ الْقِیامَةِ.

«در مساجد، در قسمت‌های مختلف نماز بخوانید، زیرا هر قطعه زمینی در قیامت برای کسی که روی آن نماز خوانده گواهی می‌دهد».(۲)

در اینکه زمین چگونه خبر می‌دهد، بعضی ظاهر آیه را پذیرفته‌اند که در آن روز به فرمان خدا دارای درک و شعور و قدرت بیان خواهد شد، و حوادثی را که بر او گذشته است بازگو می کند، این مطلب جای تعجب نیست چرا که روز قیامت روز حیات واقعی است وَ انّ الدَّارَ الاخِرَةَ لَهِیَ الْحَیَوانُ (عنکبوت ۶۴) حتی زمین ممکن است دارای نوعی حیات و شعور شود!

بعضی نیز گفته‌اند: منظور این است که خداوند امواج صدا را به قدرت خود در آن می‌آفریند و در واقع گوینده سخن خداست (این معنا شبیه به نوارهای ضبط صوت در عصر ماست که فردا با شعوری صدا را در آن ضبط می کند).

این احتمال نیز داده شده است که منظور از تکلّم و سخن گفتن زمین، ظاهر شدن اثار اعمالی است که انسان بر صفحه زمین انجام داده، زیرا هر عملی که او انجام می‌دهد در پیرامون خود آثاری بجا می گذارد.

ولی از همه مناسب‌تر تفسیر اوّل است.

از مجموع آیات گذشته این معنا به دست آمد که در قیامت علاوه بر گواهی پروردگار نسبت به اعمال انسان‌ها پیامبران و فرشتگان و اعضاء بدن و زمین نیز گواهی می‌دهند.

***

ترازوی سنجش اعمال

۱- تفسیر قرطبی ذیل آیه مورد بحث.

۲- لئالی الاخبار، جلد ۵، صفحه ۷۹(چاپ جدید).

ص: ۱۲۴

دهمین آیه ناظر به مسأله «میزان» و ترازوی سنجش اعمال است، می‌فرماید «ما ترازوهای عدل را در روز قیامت نصب می کنیم، لذا به هیچ‌کس کمترین ظلمی نمی‌شود» وَ نَضَعُ الْمَوازینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَهِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً.

همه چیز با این ترازوی سنجش وزن می‌شود، بزرگ باشد یا کوچک «حتی اگر به اندازه سنگینی یک دانه خردل باشد آن را (برای حساب) می‌آوریم (و به میزان می‌نهیم) و کافی است که ما حساب کننده باشیم» وَ انْ کانَ مِثْقالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ اتَیْنا بِها وَ کَفی بِنا حاسِبِیْنَ

دانه خردل دانه بسیار کوچک و کم وزنی است که در کوچکی و حقارت ضرب المثل است، اشاره به اینکه کوچکترین اعمال نیز در آن روز مورد سنجش قرار می گیرد.

«موازین» جمع «میزان» به معنای وسیله سنجش وزن است، این تعبیر نشان می‌دهد که در آن روز نه فقط یک ترازو که ترازوهای متعددی برای سنجش اعمال گذاشته می‌شود.

بعضی گفته‌اند ممکن است برای هر انسانی ترازویی باشد، یا برای اهر امتی ترازویی، و یا برای هر عملی یک ترازو، مثلًا نمازها را با یک ترازو بسنجند، و روزه‌ها و حج و جهاد را هر کدام با ترازویی مخصوص به خود.

بعضی گفته‌اند ترازو در حقیقت یک بیش نیست، به خاطر روایاتی که بعداً به آن اشاره خواهد شد، و صیغه جمع در اینجا برای بیان عظمت است، ترازویی است بسیار عظیم که کار هزاران ترازو را انجام می‌دهد!.(۱)

ولی چنانکه خواهیم گفت هیچ دلیلی بر این تفسیر که مخالف ظاهر آیه است نداریم بلکه دلیل بر تعدّد میزان‌ها داریم.

مهم این است که در اینجا منظور از «میزان» روشن می‌شود که آیا به معنای همین ترازوهای معمولی که دارای دو کفه است، هرچند بسیار بزرگ و عظیم باشد؟!

و در این صورت وزن کردن اعمال با آنها در حالی که عمل وزنی ندارد لابد به خاطر آن است که نامه اعمال را در آن می‌نهد و می‌سنجند، و یا به خاطر تجسّم عمل و دارای وزن شدن.

خلاصه اینکه آنها که ترازوهای آن جهان را همچون ترازوهای این دنیا پنداشته‌اند مجبور شده‌اند که

۱- روح المعانی، جلد ۱۷، صفحه ۵۰ و ۵۱.

ص: ۱۲۵

برای اعمال انسان‌ها در آنجا نوعی سنگینی و وزن قائل شوند، تا قابل توزین با آن ترازوها باشد.

ولی قرائن نشان می‌دهد که منظور از «میزان» وسیله سنجش به معنای عام آن است، زیرا می‌دانیم هر چیزی وسیله سنجش مناسب خود دارد، وسیله سنجش حرارت را «میزان الحراره» یا دما سنجش می گویند، و وسیله هوا را «میزان الهواء» یا «هوا سنج».

بنابراین منظور از میزان‌های سنجش اعمال کسانی هستند که اعمال نیکان و بدان را با اعمال آنها می‌سنجند، چنانکه مرحوم علامه مجلسی از شیخ مفید نقل می کند که در روایت آمده: إنّ امیرَ الْمُؤْمِنینَ وَ الأئمّهَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ علیه السلام هُم الْمَوازینُ «امیر مؤمنان و امامان از فرزندان او علیه السلام میزان‌های عدل قیامتند».(۱)

در «اصول کافی و معانی الاخبار» نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که شخصی از معنای آیه فوق سؤال کرد، فرمود: هُمُ الانْبِیاءُ وَ الاوْصِیاءُ علیه السلام میزان‌های سنجش همان «پیامبران و جانشینان آنها هستند»!(۲)

در یکی از زیارات مطلقه امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: السَّلامُ عَلَی مِیزَانِ الأعْمالِ: «سلام بر میزان سنجش اعمال»!(۳)

در واقع این شخصیت‌های بزرگ و نمونه، مقیاس‌های سنجش اعمالند، و اعمال هرکس به آن اندازه‌ای که به آنها شباهت دارد «وزین» است، و آنچه به آنها شباهت ندارد بی وزن یا کم وزن است، حتی در این جهان نیز اولیاء اللّه نیز مقیاس سنجشند ولی در جهان دیگر این مسأله به مرحله ظهور و بروز می‌رسد.

و از اینجا روشن می‌شود که چرا «موازین» جمع بسته شده است زیرا این بزرگواران متعددند.

البته روایات و مطالب دیگری در زمینه «میزان عمل» داریم که در بخش توضیحات خواهد آمد.

***

یازدهمین آیه نیز توضیح و تکمیلی بر همین بحث میزان اعمال و سنجش نیک و بد در آن روز است، می‌فرماید: «وزن کردن (اعمال) در آن روز حق است، کسانی که میزان‌های (عمل) آنها سنگین است آنها رستگارند، و کسانی که میزان‌های (عمل) آنها سبک است کسانی هستند که سرمایه وجود خود را به

۱- بحارالانوار، جلد ۷، صفحه ۲۵۲.

۲- تفسیر برهان، جلد ۳، صحفه ۶۱- و اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۴۱۹ نظیر این حدیث در تفاسیر دیگر آمده است.

۳- مرحوم محدث قمی در« مفاتیح الجنان» این زیارت را به عنوان زیارت اول از زیارت مطلقه آورده است.

ص: ۱۲۶

خاطر ظلمی که نسبت به آیات ما می‌کردند از دست داده‌اند»!. وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ فَاولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ- وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ فَاولئِكَ الَّذين خَسِرُوا انْفُسَهُمْ بِما كانُوا بِآياتِنا يَظْلِمُونَ

قابل توجّه اینکه در اینجا برای هر انسانی چند میزان ذکر شده، این تعبیر تفسیری را تقویت می‌کند که می‌گوید: هر عمل میزانی دارد.

این احتمال نیز داده شده که روح و جسم و گفتار و کردار و نیّات انسان- هر کدام برای خود میزان سنجشی در آن روز دارد.

اینها همه در صورتی است که «موازین» را جمع «میزان» بدانیم در حالی که بعضی مَوازین را جمع «موزون» دانسته‌اند (یعنی چیزی که وزن می‌شود که همان اعمال انسان باشد) در این صورت مسلماً هر انسانی دارای «موازین» است، یعنی اعمال گوناگونی دارد که در آن روز وزن می‌شود، ولی این معنا بعید به نظر می‌رسد، چرا که غالب ارباب لغت و مفسّران موازین را جمع میزان ذکر کرده‌اند و در روایات گذشته نیز «موازین» به معنای وسائل سنجش وزن» آمده بود.

بنابراین سنگینی ترازوها به خاطر سنگینی اعمالی است که در آن می‌نهند.

در زمینه میزان عدل قیامت بحث‌های دیگری است که در بخش توضیحات به خواست خدا خواهد آمد.

***

محاسبه سریع اعمال

در دوازدهمین و سیزدهمین و چهاردهمین آیات مورد بحث، سخن از روز حساب، و سرعت محاسبه اعمال از سوی خداوند در آن روز است، در آیه نخست بعد از اشاره به باغ‌های جاودانی بهشت و نعمت‌های گوناگون آن، می‌فرماید:

«این چیزی است که برای روز حساب به شما وعده داده می‌شود» (هَذا ما تُوعَدُوْنَ لِيَوْمِ الْحِسابِ).

یعنی مسأله «حساب» و رسیدگی به اعمال در آن روز به قدری روشن است که آن روز «روز حساب» نامیده شده است.(۱)

۱- « لام» در« لیوم الحساب» برای اختصاص است و اینکه بعضی احتمال داده‌اند در اینجا لام علت است، مناسب به نظر نمی‌رسد.

ص: ۱۲۷

در آیه بعد سخن از سرعت حساب به میان آمده، می‌فرماید: «خداوند سریع الحساب است» (انَّ اللَّه سَریعُ الْحِسابِ).

این مطلب که خداونـد با سـرعت حساب بنـدگان را رسـیدگی می‌کنـد در آیات متّعددی از قرآن مجید دیده می‌شود(۱) این تکرار نشانه اهمیت موضوع است، زیرا از یکسو بشارتی است برای نیکوکاران که در آن روز به سـرعت پاداش خود را دریافت می‌دارنـد، و از سوی دیگر تهدیـدی است برای بـدکاران مجازاتشان هرگز به تأخیر نمی‌افتـد، به سـرعت حسابشان را می‌رسـند و حقشان را در دستشان می‌گذارند! ...

درباره سرعت حساب الهی در آن روز تعبیراتی در بعضی از روایات دیده می‌شود که بسیار تکان دهنده است:

در حـدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السـلام آمـده است انَّه سُبْحانَهُ یُحاسِبُ جَمیْعَ عِبادِهِ عَلَی مِقْدارِ حَلْبِ شاةٍ: «خداونـد حساب تمام بندگانش را در زمان کوتاهی به اندازه زمان دوشیدن یک گوسفند رسیدگی می‌کند».(۲)

این تشبیه در حقیقت برای نشـان دادن کوتـاهی زمـان حساب است، لـذا در روایت دیگری آمـده: انَّ اللَّه یُحاسِبُ الْخَلائِقَ کُلَّهُمْ فی مِقْدارِ لَمْحِ الْبَصَرِ: «خداوند حساب همه بندگان را تنها در یک چشم بر هم زدن رسیدگی می‌کند»!.(۳)

دلیل این سـرعت روشن است، زیرا حساب منوط به علم و آگاهی کامل، قدرت فوق‌العاده و رعایت عدالت از هر نظر است، و چون خداوند همه این صفات را در حد اکمل داراست می‌تواند در یک چشم بر هم زدن حساب همگان را برسد.

اصولًا وضع اعمـال انسان‌هـا و آثـاری که از خود در روح و جسم مـا به یادگـار می‌گـذارد چنان است که خود به خود حساب همه کارها را حفظ می‌کند، و از این نظر می‌توان آنها را به اتومبیل‌ها، هواپیماها و کشتی‌ها تشبیه کرد که با داشـتن دسـتگاه‌های کیلومتر سنـج همیشه حساب تمام مسـیرهایی را که در گذشـته عمر خود داشـته‌اند حفظ می‌کنـد، و با یک نگاه می‌توان فهمید آنها در تمام عصر خود چقدر راه

۱- علاوه بر آیه فوق در ۴ مائده، ۵۱ ابراهیم، ۱۷ غافر عین همین تعبیر دیده می‌شود.

۲- مجمع البیان، جلد ۳، صفحه ۳۱۳.

۳- همان مدرک، جلد ۱ و ۲، صفحه ۲۹۸.

ص: ۱۲۸

پیموده‌اند، منتها دیده‌ای می‌خواهد که این مسافت سنجها را در وجود انسان، در چشم و گوش و دست و پا و روح و جان او ببیند و بخواند!

این تعبیرات همه دارای پیامهای تربیتی مهمی است که با اندکی دقت روشن می‌شود.

***

پانزدهمین آیه مورد بحث، سخن از حسابگری اعمال بندگان یعنی خداوند به میان آورده و با صراحت می‌فرماید: «مسلماً بازگشت همه آنها به سوی ماست، و سپس به طور قطع حساب همه آنها با ما خواهد بود، (انَّ الَیْنا ایابَهُمْ ثُمَّ انّ عَلَیْنا حِسابَهُمْ).

در حالی که در شانزدهمین آیه که آخرین آیه مورد بحث است می‌فرمایـد: «روز قیامت به هر انسانی خطاب می‌شود نامه اعمالت را بخوان کافی است خودت امروز حسابگر خویش باشی»! (اقْرَءْ کِتابَکَ کَفَی بِنَفسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسیباً).

البته در این دو تعبیر تضادی نیست، حساب کننده اصلی خداست، ولی به انسان نیز گفته می‌شود تو می‌توانی حسابگر خویش باشی، و نتیجه همه این محاسبه‌ها یکی است، چرا که مـدارک حساب آن قدر روشن، و پاداش‌ها معیّن و قوانین الهی در آن روز صـریح و آشکار است که جائی برای استنباطهای نظری که مایه اختلاف احکام قضات می‌شود وجود ندارد.

قابل توجه اینکه در جمله‌های «انَّ الَیْنا ایابَهُمْ» «ثُمَّ انَّ عَلَیْنا حِسابَهُمْ» «الَیْنا» و «عَلَیْنا» که خبر است مقدم شده و مفید حصر است، یعنی بازگشت آنها تنها به سوی ماست، و حساب آنها فقط بر ما خواهد بود، و به این ترتیب هر احتمال و توهّم دیگری را نفی می‌کند.

به هر حال این تهدیدی است نسبت به کفّار و مجرمانی که از آیات حق روی گردانند، که در آیه‌های پیشـین این آیه به آنها اشاره شـده اسـت و ضـمناً می‌توانـد بشـارتی باشـد برای «اولیـاء اللَّه» که می‌داننـد حسابشـان بـا خـدا، و بازگشـتشان به سـوی آن محبـوب دل‌هاست، و اگر در کنار اعمال صالح لغزشی داشته‌اند با لطف و کرمش، قابل حلّ است.

این نکته نیز قابـل ملاحظه است که در بعضـی از روایـات و زیارتنامه‌ها آمـده است که «بازگشت خلق» و «حساب آنها» با علی علیه السلام یا ائمّه معصومین علیهم السلام است، و همین موضوع سبب خرده‌گیری بعضی از

ص: ۱۲۹

مفسّران اهل سنّت مانند «آلوسی» در «روح البیان» شده، که این سخن با آنچه در آیات فوق آمد ناسازگار می‌باشد. در حالی که همه می‌دانیم حضرت علی علیه السلام و ائمّه معصومین علیه السلام همگی مجری فرمان خدا هستند، بنابراین حسابرسی آنها حسابرسی خداست، درست همچون اعمالی که فرشتگان در عالم «تکوین» و «تشریع» انجام می‌دهند که همگی کارهای خدا محسوب می‌شود چون به امر و فرمان او است، و در عین حال به فرشتگان نیز نسبت داده شده.

در واقع اشتباه معروفی را که این برادران همه‌جا کرده‌اند در اینجا نیز تکرار شده، و آن اشتباه «ما بالعرض» و «ما بالذات» است به تعبیر روشن‌تر هیچ‌کس نمی‌گوید حسابرسی و بازگشت خلائق به طور استقلال با علی علیه السلام و سایر امامان معصوم علیه السلام است، بلکه همه می‌گویند این کار ذاتاً از آن خداست، ولی بالواسطه از آن آنها می‌باشد (همان‌گونه که در مسأله شفاعت و علم غیب و مانند اینها نیز گفته‌ایم که همه این امور بالذات از آن خداست: و بالعرض برای انبیاء و اولیاء یا فرشتگان است).

عجب اینکه او (آلوسی) در پایان کلامش توجه مختصری به این نکته کرده ولی باز مسیر بحث را عوض می‌کند و می‌گوید اگر منظور این است چه خصوصیتی علی علیه السلام از میان انبیاء و مرسلین و ملائکه مقرّبین دارد؟!.(۱)

پاسخ این سؤال نیز معلوم است، علی علیه السلام فرد شاخص و اعلای آنهاست و از آنجا که در میان امّت اسلامی مجهول القدر بود، خدا می‌خواهد از این طریق مقام والای او را به همه اهل عالم نشان دهد.

شاهد سخن اینکه: در بسیاری از کتب اهل سنّت، روایاتی دیده می‌شود که نشان می‌دهد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره علی علیه السلام فرمود: «تو قسمت کننده بهشت و دوزخی» از جمله:

۱- «ابن مغازلی» در کتاب «مناقب امیرالمؤمنین» علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که به علی علیه السلام فرمود: انَّکَ قَسیمُ الْجَنَّةِ وَ النّارِ: «تو تقسیم کننده بهشت و دوزخی»:(۲)

۲- همین معنا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مناقب خوارزمی نیز آمده است.(۳)

۳- «ابن حجر» در «الصواعق المحرقه» از دار قطنی نقل می‌کند که علی علیه السلام در شورای شش نفری عمر ضمن یک سخن طولانی فرمود: آیا در میان شما جز من کسی هست که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره او

۱- تفسیر روح المعانی، جلد ۳۰، صفحه ۱۱۸ و ۱۱۹.

۲- احقاق الحق، جلد ۴، صفحه ۲۵۹.

۳- مناقب، صفحه ۲۳۴.

ص: ۱۳۰

گفته باشد: یا عَلی انْتَ قَسیمُ الْجَنَّةِ وَ النَّار؟!

همه گفتند نه.(۱)

۴- «حافظ سلیمان قندوزی حنفی» در کتاب خود «ینابیع المودة» یک باب تحت همین عنوان (فی بیان کون علی علیه السلام قسیم الجنة و النار) مطرح کرده و روایات متعددی ذیل آورده است.(۲)

۵- حتی «ابن اثیر» در کتاب «نهایه» در ماده «قسم» این حدیث را آورده است.

۶- در شعری که به امام شافعی منسوب است همین معنا با صراحت دیده می‌شود:

عَلیٌ حُبُّهُ جُنَّةٌ قَسیمُ النّارِ وَ الْجَنّةِوَ صِیُّ الْمُصْطَفَی حَقًّا امامُ الانْسِ وَ الْجِنَّةِ

(۳)

و احادیث فراوان دیگر، با این حال با چه جرأتی آلوسی در روح المعانی این سخن را دروغ و تهمتی در مورد علی علیه السلام می‌پندارد؟! چرا باید اجازه دهیم که تعصب‌ها مانع تحقیقات علمی گردد؟

***

توضیحات

۱- دورنمایی از آن دادگاه بزرگ

با اینکه مسلماً درک حقایق مربوط به قیامت «به طور تفصیل» برای ما زندانیان عالم دنیا امکان‌پذیر نیست، چرا که جهانی است فوق این جهان و برتر و بالا-تر از آن که حتی تصور مفاهیم حاکم بر آن جهان برای ما بسیار مشکل است، همان گونه که برای طفل دبستانی تصور علوم گسترده دانشگاهی امکان‌پذیر نیست.

ولی با این حال یک ترسیم اجمالی از آیات فوق و روایاتی که در این زمینه وارد شده است از آن دادگاه می‌توان ارائه داد.

جهانی است که همه حقایق پنهانی در آن آشکار می‌گردد، موجودات بیجان جان می‌گیرند و همه جا و همه چیز یک پارچه حیات و زندگی خواهد بود.

از دست و پا و چشم و گوش گرفته، تا پوست تن، و سایر اعضای پیکر، همه به نطق در می‌آیند، و

۱- الصواعق، صفحه ۱۲۴(طبع قاهره).

۲- ینابیع الموده، صفحه ۸۳(طبع دار الکتب العراقیة).

۳- ینابیع الموده، صفحه ۸۶.

ص: ۱۳۱

اعمالی را که انجام داده‌اند بازگو می‌کنند.

از سوی دیگر تمام اعمال آدمی در برابر او مجسم شده، و در آنجا حضور می‌یابد نامه‌های اعمال که با خطوط غیر قابل انکاری ترسیم شده از یکسو، شاهدانی از فرشتگان و انبیا و اولیاء از سوی دیگر، و برتر از همه اینها گواهی ذات پاک خداوند بر اعمال انسان‌هاست.

صحنه‌ای است تکان دهنده و بسیار وحشتناک که حتی اعمالی به اندازه یک خردل و یک ذره مورد محاسبه قرار می‌گیرد، و نیت‌ها در پرونده‌های اعمال کاملًا نمایان است!

در یک لحظه به حساب همه می‌رسند، و حق و عدالت بر تمام آن دادگاه بزرگ سایه افکنده، و کوچک و بزرگ حتی انبیای مرسلین در آن دادگاه حاضر می‌شوند.

تمامی اختلافات برچیده شده، و همه جرّ و بحث‌ها پایان می‌گیرد، نسبت به تمام مظلومان عالم از ظالمان احقاق حق می‌شود، و آنچه را که بسیاری از مردم هرگز باور نمی‌کردند آشکار را با چشم خود می‌بینند!

ایمان و اعتقاد به این حقایق می‌تواند نیرومندترین امواج تربیتی را در درون جان و دل انسان به حرکت درآورد، خود کامگی‌ها را افسار کند، شهوات را مهار زند، بی‌تقوایی‌ها را پایان دهد، و از این انسان خاکی فرشته‌ای پاک و پاکیزه بسازد!:

در حقیقت هدف قرآن مجید نیز از شرح این حقایق در این کتاب انسان ساز یعنی قرآن مجید همین بوده است.

***

۲- گواهان در قیامت

همان‌گونه که در آیات فوق خواندیم شاهدان آن دادگاه بسیارند.

در درجه اوّل ذات پاک خداست.

سپس انبیاء مرسلین.

و بعد فرشته‌های مقرّبین.

و بعد از آن اعضاء و جوارح انسان.

ص: ۱۳۲

سپس زمینی است که انسان بر آن می‌زیسته.

بعلاوه در روایات اسلامی به جز این پنج گواه به گواهان دیگری نیز اشاره شده است.

ششم اوصیا و امامان معصوم، چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که در ذیل آیه ۴۱ سوره نساء (فَکَیْفَ اذا جِئْنا مِنْ کُلِّ امَّةٍ بِشَهیدٍ وَ جِئْنا بِکَ عَلَی هؤُلاءِ شَهیداً) فرمود: نَزَلَتْ فی امَّةِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم خَاصَّةً! فی کُلِّ قَرْنٍ مِنْهُمْ امامٌ مِنّا شاهِدٌ عَلَیهِمْ، وَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله و سلم شاهِدٌ عَلَیْنا!: «این آیه درباره امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بالخصوص نازل شده که در هر قرنی از این امت امامی از ما خواهد بود که گواه بر آنهاست و محمد صلی الله علیه و آله و سلم گواه بر ماست».(۱)

ذکر امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بالخصوص ممکن است از جهت تأکید باشد، یعنی مخصوصاً این امت در هر قرن گواهی از امامان معصوم دارند، بنابراین منافاتی با گواه بودن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به انبیای پیشین ندارد.

هفتمین گواه محشر، طبق بعضی از روایات، «زمان» است، همان گونه که در روایتی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: ما مِنْ یَوْمٍ یَمُرُّ عَلَی ابْنِ آدَمَ الا ـ قالَ لَهُ ذلِکَ الْیَوْمُ یَابْنَ آدَمَ انا یَوْمٌ جَدیدٌ، وَ انا عَلَیْکَ شَهیدٌ فَقُلْ فِیَّ خَیْراً، وَ اعْمَلْ فِیَّ خَیْراً، اشْهَدُ لَکَ بِهِ فی الْقِیامةِ، فَانَّکَ لَنْ تَرانی بَعْدَهُ ابَداً!:

«هیچ روزی بر فرزند آدم (انسان‌ها) نمی‌گذرد، مگر اینکه آن روز به او می‌گوید: ای فرزند آدم! من روز تازه‌ای هستم، و گواه بر توام، در من سخن نیکو بگو و عمل نیک انجام ده، تا در قیامت برای تو گواهی دهم، چرا که بعد از این هرگز مرا نخواهی دید».(۲)

راستی این همه شاهد و گواه برای چیست؟ زمین و زمان و فرشتگان و پیامبران و اعضاء پیکر انسان، و از همه بالاتر خدا؟ مگر تنها گواهی پروردگار کافی نیست؟

آری کافی است چرا که او «احسن الناظرین» و «احکم الحاکمین» است و «عالم السرّ و الخفیّات» است، ولی چون هدف تربیت انسان بوده، و هر قدر شهود و گواهان و مراقبین اعمال انسان بیشتر باشند تأثیر تربیتی قوی‌تری در او دارند، تا این حد عدد گواهان را بالا می‌برد، گواهانی که از هر سو انسان را احاطه کرده و بر اعمال او کاملًا واقفند.

بدون شک کسی که تنها به یکی از این گواهان توجه داشته باشد مراقب اعمال خویش است تا چه

۱- اصول کافی، جد ۱، صفحه ۱۹۰.

۲- بحار الانوار، جلد ۶۸- ۱۸۱، حدیث ۳۵(طبع بیروت).

ص: ۱۳۳

رسد به اینکه مؤمن به وجود تمام این گواهان گردد.

وآنگهی این گواهان جنبه قرار دادی و مأموریت اداری ندارند، تا سؤال شود چرا اینهمه گواه برای یک عمل منصوب شده‌اند؟ اینها یـک سلسله واقعیت‌هـای عینی و خارجی است، زیرا اعمال ما هرچه باشـد در اعضاء پیکر ما اثر می گـذارد، و پوست تن ما همچون نواری است که آثار یک عمل ما را در خود ضـبط می کنـد، همچنین محیط ما و زمینی که بر آن هستیم و زمانی که در آن زنـدگی می کنیم همه آثار ما را در خود حفظ می کنند.

حضور فرشـتگان یا شـهود ارواح پاک انبیاء و اوصـیاء نیز یک واقعیت است که از قـدرت و عظمت روحی آنها سرچشـمه می گیرد، حضور خداوند متعال نیز در همه جا و در هر زمان و مکان واقعیتی است غیر قابل انکار.

امروز دانشـمندانی را می‌شناسـیم که بـا مطالعه طبقات و قشـرهای زمین و فسـیل‌های حیوانات نهفته در آنها، و آثاری که از انسان‌ها پیشین باقیمانده، به چگونگی زندگی آنها واقف می‌شوند، و رساله‌ها و کتاب‌ها در این زمینه می‌نویسند.

اگر بشر بتواند با علم محدودش اینچنین از حوادث گذشته و انسان‌ها و حیوانات پیشین- به خاطر آثار باز مانده از آنان سخن بگوید و گواهی و شهادت دهد، در حالی که دنیا مخفیگاه‌است و آخرت دار الظهور و یوم البروز است.

قیامت چگونه خواهد بود؟

اینجـاست که وقتی انسـان در این موضوعات دقیقاً فکر می کنـد و به عمق آن می‌اندیشـد، به راستی تکان می‌خورد و گاهی فریادش بلند می‌شود که‌ای وای از این همه غفلت من که با این همه شاهد و گواه اینچنین عمل کرده‌ام!

***

۳- ترازوی عمل چیست؟

مرحـوم «شـیخ مفیـد» می گویـد: «معنـای میزان آن گونه که گروهی از اخبـاریین جامـد فکر می کننـد که ترازوهـای اعمـال همچون ترازوهای دو کفه‌ای این جهان هستند، نیست، بلکه همان گونه که در خبر وارد

ص: ۱۳۴

شـده امیرمؤمنان و امامان از ذریه او علیهم السـلام ترازوهای سـنجش در قیامتنـد، آنها هسـتند که موازنه میان اعمال و پاداش و کیفر آنها بر قرار می‌سازند».(۱)

ولی بعضـی از مفسّـِران این سـخن را نپـذیرفته و معتقدنـد ترازویی همچون ترازوهـای سـنجش این جهـان در آن روز برپا می‌شود و اعمال انسان دارای وزن خواهند بود و یا نامه اعمال را که دارای وزن است با آنها می‌سنجند.

بعضـی نیز ماننـد مرحوم علّامه مجلسـی (رضوان اللّه علیه) می‌گوینـد: «مـا به میزان به طور اجمـال ایمـان داریم اما درباره جزئیات و چگونگی آنها از پیش خود چیزی نمی‌گوییم».

قابل توجه اینکه در خبری آمـده است که داود علیه السـلام از خداوند تقاضا کرد که میزان را به او ارائه دهد، خداوند میزان را به او نشان داد، هر کدام از کفه‌های آن به اندازه فاصله مشرق‌تا مغرب بود!

هنگامی که داود این منظره را مشاهـده کرد مـدهوش شـد، هنگامی که به هوش آمد عرض کرد خدای من چه کسـی می‌تواند کفه آن را از حسـنات پر کند؟ خطاب آمد ای داود! من هنگامی که از بنده‌ام راضـی باشم آن را با یک دانه خرما (که در راه خدا انفاق کند) پر می‌کنم»! (رُوِیَ انَّ داوُدَ علیه السـلام سَأَلَ رَبَّهُ انْ یُرِیَهُ الْمیزانَ فَاراهُ، کُلُّ کَفَّهٍٔ کَما بَیْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ، فَغُشیَ عَلَیْهِ، ثُمَّ افاقَ فَقالَ: الهی! مَنِ الَّذی یَقْدِرُ انْ یَمْلا کَفَّتَهُ حَسَناتٍ؟ فَقالَ یا داوُدُ انِّی اذا رَضیتُ عَنْ عَبْدی مَلَاتُها بِتَمْرَهٍٔ.(۲)

در حـدیث دیگری از امام صادق علیه السـلام آمـده است که وقتی از معنای میزان از حضـرتش سؤال کردنـد فرمود: الْمِیزانُ الْعَدْلُ: «ترازوی سنجش همان عدالت است».(۳)

در اینجـا این سؤال مطرح می‌شود که جمع میان این احادیث چگونه است؟ در بعضـی از آنها «میزان» به معنای وجود مقـدس امامان معصوم علیهم السـلام و در حـدیث اخیر به معنـای عـدل، و در حـدیث داود چیزی که کفه‌هـای آن تمام زمین و آسـمان را پر کرده است تفسیر شده، و این سه در ظاهر با هم متضادند.

ولی بـا توجه به یـک نکته این تضاد صوری بر طرف می‌شود و آن اینکه حقیقت میزان همان عـدل الهی است، و پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام نمونه و مظهر عدل او هستند، و از سوی دیگر

۱- « بحارالانوار»، جلد ۷، صفحه ۲۵۲(با کمی تلخیص).

۲- تفسـیر روح البیان، جلد ۵، صحفه ۴۸۶ ذیل آیه ۴۷ انبیاء- همین مضـمون با مختصـر تفاوتی در تفسیر فخررازی ذیل آیه فوق، و در تفسیر روح‌المعانی ذیل همین آیه آمده است.

۳- تفسیر نور الثقلین، جلد ۲، صفحه ۵.

ص: ۱۳۵

می‌دانیم قانون عدل سراسر زمین و آسمان را زیر بال و پر گرفته (بِالْعَدْلِ قامَتِ السَّموات وَ الارْضُ).(۱)

و از اینجا روشن می‌شود که چرا داود از مشاهده عظمت میزان مدهوش شد، زیرا عظمت مقام عدل و مقامات محمّد و آل محمّد علیه السلام به قدری بود که اعمال خود را در مقابل آن ناچیز یافت، و جالب اینکه این ترازوی با آن عظمت با یک دانه خرما که روح اخلاص در آن باشد و موجب خشنودی حق شود پر می گردد.

بعضی از محققان معتقدند که پیشوایان معصوم و اولیاء خدا به منزله یک کفه ترازو هستند، و خود انسان‌ها با اعمال و عقائد و نیاتشان به منزله کفه دیگرند که در قیامت این دو با هم موازنه و سنجیده می‌شود، و این سخن را می‌توان از تعبیرات قرآن که می گوید: «مَنْ خَفَّتْ مَوازِینُهُ ...» (کسانی که میزان‌های آنها سبک است) یا «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ ...» (کسانی که میزان آنها سنگین است) یا تعبیری که در سوره کهف آیه ۱۰۵ آمده که درباره گروهی از کافران می گوید: فَلا نُقیمُ لَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَزْنا (روز قیامت برای آنها وزنی برپا نمی کنیم)، استفاده کرد، چرا که سبک بودن میزان به خاطر نداشتن اعتقادات حق و اعمال صالح از سوی گروهی، و سنگین بودن آن به خاطر داشتن این سرمایه‌های وزین از سوی گروه دیگر است، و به هر حال انسان‌ها از یکسو و اولیاء اللَّه از سوی دیگر، با هم موازنه می‌شوند، و به هر اندازه ما شباهت و نزدیکی به عقائد و اوصاف و اعمال آنها داشته باشیم میزان عمل ما سنگین‌تر است (دقت کنید).

***

۴- چه اعمالی در میزان سنگین است؟

در روایات اسلامی تعبیرات مختلفی درباره اعمالی که در میزان عدل الهی در قیامت سنگین و مایه نجات و رو سفیدی است دیده می‌شود که در حقیقت بیانگر نظام ارزشی اسلام در مسائل مختلف است:

۱- از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم: ما مِنْ شَیءٍ یُوْضَعُ فی الْمیزانِ اثْقَلُ مِنْ حُسْنِ

۱- مرحوم فیض کاشانی این حدیث را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر صافی در ذیل آیه ۷ سوره الرحمن نقل می کند.

ص: ۱۳۶

الْخُلْقِ، وَ انَّ صاحِبَ حُسْنِ الْخُلْقِ لَيَبْلُغُ بِهِ دَرَجَةَ صاحِبِ الصَّوْمِ وَ الصَّلاةِ: «چیزی در میزان عمل سنگین‌تر از حسن خلق نیست، و صاحب حسن خلق به خاطر آن به درجه صاحب نماز و روزه می‌رسد».(۱)

۲- در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که در باب شهادت به یگانگی خدا و نبوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: خَفَّ مِيزانٌ تَرْفَعانِ مِنْهُ، وَ ثَقُلَ ميزانٌ تُوضَعانِ فيهِ: «میزانی که این دو از آن برداشته شوند سبک است، و میزانی که این دو در آن گذاشته شوند سنگین است»!.(۲)

در حدیث دیگری از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام آمده است: ما فی الْميزانِ شَیءٌ اثْقَلُ مِنَ الصَّلاةِ عَلی مُحمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ انَّ الرَّجُلَ لَتُوْضَعُ اعْمالُهُ فی الْميزانِ فَتَميل بِهِ، فَيُخْرِجُ الصَّلاةَ عَلَيْهِ فَيَضَعُها فی مِيزانِهِ فَيُرَجَّحُ به !: «چیزی در ترازوی عمل سنگین‌تر از صلوات بر محمّد و آل‌محمّد صلی الله علیه و آله و سلم نیست، و کسانی هستند که تمام اعمالشان را در میزان می‌گذارند، میزان آن را سبک نشان می‌دهد، در اینجا صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بیرون می‌آورد و بر آن می‌افزاید میزانش سنگین می‌شود».(۳)

۴- در بعضی از روایات نیز آمده است که اذکاری همچون الْحَمْدُ اللَّه وَ سُبْحانَ اللَّه وَ اللَّه اكْبَرُ و همچنین لا الهُ الّا اللَّه میزان عمل را در قیامت پر می‌کند.(۴)

از این تعبیرات به خوبی استفاده می‌شود که گاه اعمال ظاهراً کوچکی به قدری در پیشگاه خدا ارزش دارد که ترازوی عمل را سنگین می‌کند و آن را پر می‌سازد، و این به خاطر اهمیتی است که این امور از نظر اسلام دارد: «حقیقت توحید» «حقیقت حمد» «حقیقت تسبیح» و همچنین «ارتباط و پیوند معنوی با محمّد و آل‌محمّد صلی الله علیه و آله و سلم» و «حسن خلق» همه از این امور است.

در بعضی از احادیث گذشته خواندیم که گاه یک دانه خرما که از روی اخلاص کامل در راه خدا انفاق شده است تمام کفه ترازوهای عدل الهی را که به پهنه آسمان و زمین است پر می‌کند!

۵- از پاره‌ای از روایات نیز استفاده می‌شود که در آن روز انسان‌ها را نیز در میزان سنجش می‌نهند، و وزن می‌کنند، از جمله مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان ذیل آیه ۱۰۵ کهف می‌گوید: در روایت صحیح داریم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: انَّهُ لَيَأْتی الرَّجُلُ الْعَظيمُ السَّمينُ يَوْمَ القِيامَةِ لايَزِنُ جَناحَ بَعُوْضَةٍ: «در روز قیامت مردان فربه بزرگ جثه‌ای در دادگاه خدا حاضر می‌شوند که وزنشان حتی به اندازه بال مگسی

۱- سنن ترمذی، جلد ۴، صفحه ۳۶۳، حدیث ۲۰۰۳.

۲- نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۶۵۹(حدیث ۸).

۳- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۹۴ باب الصلاة علی النبی، حدیث ۱۵ در بحارالانوار همین معنا در جلد ۹۱، صفحه ۵۶(حدیث ۳۱) از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده.

۴- همان مدرک، صفحه ۵۴۷، حدیث ۵.

ص: ۱۳۷

نیست»!.(۱)

چرا که اعمال و افکار و شخصیتشان در این جهان علی رغم حسن ظاهرشان همه تو خالی و پوک بوده است.

***

۵- از چه چیزها سؤال می‌شود؟

باز در اینجا روایات زیادی داریم که درباره نخستین اموری که مورد سؤال و حساب قرار می‌گیرد بحث می‌کند که هر کدام تعبیر پرمعنایی مخصوص به خود دارد، و مطالعه آنها در تربیت انسان و نشان دادن ارزش‌های اسلامی بسیار مؤثر است از جمله:

۱- در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «لا تَزُوْلُ قَدَ ما عَبْدٍ یَوْمَ الْقِیامَهِٔ حَتّی یُسْئَلُ عَنْ عُمْرِهِ فَیْما افْناهُ، وَ شَبابِهِ فیما أبْلاهُ وَ عَنْ مالِهِ مِنْ ایْنَ اکْتَسَبَهُ وَ فیما انْفَقَهُ، وَ عَنْ حُبِّنا اهْلَ الْبَیْتِ»: در قیامت هیچیک از بندگان قدم از قدم بر نمی‌دارد تا از چهار چیز بازپرسی شود از عمرش که در چه راهی آن را صرف کرده و از جوانیش که در چه راهی آن را از دست داده؟ و از مالش که از کجا آورده و در چه راهی مصرف کرده؟

و از محبت ما اهل بیت»!.(۲)

۲- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که روز قیامت برای هر بنده‌ای از بندگان خدا برای هر روزی از ایام عمرش بیست و چهار خزانه گشوده می‌شود به تعداد ساعات شب و روز، خزانه‌ای را مملو از نور و سرور می‌بیند و به هنگام مشاهده آن چنان خوشحالی و انبساطی به او دست می‌دهد که اگر بر تمام اهل دوزخ تقسیم کنند درد آتش را فراموش می‌کنند، و این همان ساعاتی است که پروردگارش را اطاعت کرده.

سپس دیگری را برای او می‌گشایند آن را تاریک و می‌یابد، و چنان ترسی و وحشتی به او دست می‌دهد که اگر تقسیم بر اهل بهشت بشود لذت نعمت‌های آن را فراموش می‌کنند، و آن ساعتی است که در آن معصیت خدا کرده!

سپس خزینه دیگری را برای او می‌گشایند آن را خالی می‌بینند نه در آن اسباب سرور است و نه ناراحتی، و این ساعتی است که در آن خوابیده یا مشغول اعمال مباح دنیا بوده، چنان حالت تأسف و

۱- مجمع البیان، جلد ۶، صفحه ۴۹۷.

۲- خصال صدوق(مطابق نقل بحارالانوار، جلد ۷، صفحه ۲۵۸، حدیث ۱).

ص: ۱۳۸

احساس غبن به او دست می‌دهد که قابل توصیف نیست زیرا می‌توانست آن را از حسنات پر کند و نکرد، و این است که خداوند می‌فرماید: (ذلک یوم التغابن).(۱)

۳- باز در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که: انا اوّلُ قادِمٍ عَلَی اللَّه یُمَّ یَقْدِمَ عَلَیَّ کِتابُ اللَّه ثُمَّ یَقْدِمُ عَلَیَّ اهل بیتی، ثُمَّ یَقْدِمُ عَلَیَّ امَّتی، فَیَقِفُوْنَ، فَیْسئَلُهُمْ، ما فَعَلْتُمْ فی کِتابی وَ اهْلِبیْتِ نَبِیَّکُمْ: «من نخست کسی هستم که به پیشگاه خدا حاضر می‌شوم سپس کتاب اللَّه (قرآن) بر من وارد می‌شود، پس اهل‌بیتم وارد می گردند، بعد امتم بر من وارد می‌شوند، آنها می‌ایستند و خداوند از آنها می‌پرسد با کتاب من و اهلبیت پیامبرتان چه کردید.(۲)

۴- در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است: اوَّلُ ما یُحاسَبُ بِهِ العَبْدُ الصَّلاةُ فَانْ قُبِلَتْ قُبِلَ ما سِواها: «نخستین چیزی که بندگان باید حساب آنرا پس دهند نماز است که اگر قبول شود بقیه مقبول خواهد شد».(۳)

۵- در حدیث دیگری آمده است: انَّ اوَّلَ ما یُسْئَلُ عَنْه العَبْدُ یَوْمَ القیامَةِ عَنْ جُلَسائِه: «نخستین چیزی که بنده در قیامت از آن سؤال می‌شود درباره همنشینان اوست».(۴)

ممکن است در میان احادیث مربوط به نخستین چیزی که انسان از آن سؤال می‌شود تضادی احساس شود که اگر این یکی اوّل است آن یکی چگونه اوّل می‌تواند باشد، ولی ظاهراً منظور این است که یک گروه از کارهاست که در مرحله اوّل از آنها سؤال می‌شود و تمام آنچه در این احادیث آمده جزو همان گروه است.

ضمناً این احادیث اهمیّت موضوعات مزبور را از دیدگاه اسلام روشن می‌سازد یعنی «مسأله توحید ایمان به نبوت، محبت اهلبیت، نماز، همنشین، ...».

این احتمال نیز وجود دارد که در قیامت مواقفی است که در هر موقف اولین چیزی که از سؤال می‌شود یکی از این امور است.

۶- در حدیثی نیز امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: اتّقُوا اللَّهَ فی عِبادِهِ وَ بِلادِهِ فَانَّکُمْ مَسئُولونَ حَتَّی عَنِ البِقاعِ وَ البَهائِمِ: «از خدا بترسید و پرهیزکاری را مورد بندگان خدا و شهرها و آبادیش پیشه کنید،

۱- بحارالانوار، جلد ۷، صفحه ۲۶۳(حدیث ۱۵).

۲- همان مدرک، حدیث ۲۲.

۳- همان مدرک، صفحه ۲۶۷، حدیث ۳۳.

۴- درالمنثور، جلد ۵، صفحه ۲۷۳.

ص: ۱۳۹

چرا که شما در پیشگاه خدا حتی از اراضی و حیوانات سؤال می‌شوید».(۱)

این حدیث نشان می‌دهد که انسان حتی در برابر ویرانگی در محیط زیست و کشتن بی‌دلیل حیوانات مسئولیت دارد و در آن روز باز خواست می‌شود.

***

۶- آسانی و سختی حساب محشر

از مجموع روایات و حتی از اشاراتی که در بعضی از آیات قرآن آمده، به خوبی استفاده می‌شود که حساب روز قیامت، فوق العاده دقیق است: در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که به مردی فرمود:

«چرا با برادر مسلمانت این چنین رفتار می‌کنی»؟ عرض کرد: «فدایت شوم، حقی بر او داشتم و تا آخر از او گرفتم»! امام فرمود: بگو ببینم اینکه خدا می‌فرماید: گروهی از بدی حساب می‌ترسند (وَ یَخافُونَ سُوْءَ الْحِسابِ) آیا فکر می‌کنی از ظلم و ستم خداوند بیمناکند؟ نه واللّه!، از این می‌ترسند که در حساب آنها دقت شود و تا آخرین مرحله، حساب از آنها بگیرند (پس سوء الحساب چیزی جز این نیست).(۲)

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: انَّما یُداقُّ اللَّهُ الْعِبادَ فی الْحِسابِ یَوْمَ الْقِیامَهِْ عَلَی قَدْرِ ما آتاهُمْ مِنَ العُقُولِ فی الدُّنْیا: «خداوند در قیامت، نسبت به حساب هرکسی به مقدار عقلی که در دنیا به او داده دقت و سختگیری می‌کند».(۳)

و از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که رابطه نزدیکی در میان «میزان فهم و شعور» و «مسئولیت‌ها» است، چرا که حساب الهی به نسبت مسئولیت‌ها صورت می‌گیرد!

ولی در مقابل این گروه که در حسابشان سختگیری و مناقشه می‌شود، گروهی هستند که حساب برای آنها بسیار آسان است، همان‌ها که قرآن درباره آنان می‌گوید: فَامَّا مَنْ اوتی کِتابَهُ بِیَمینِهِ یُحاسَبُ حِساباً یَسیراً: «اما کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شده به زودی حساب آسانی برای او می‌شود» (انشقاق آیه ۷ و ۸).

و در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم: ثَلاثٌ مَنْ کُنَّ فیهِ حاسَبَهُ اللَّه حِساباً یَسیراً، وَ ادْخَلَهُ الْجَنَّهَ

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶۷.

۲- بحارالانوار، جلد ۷، صفحه ۲۶۶، حدیث ۲۷.

۳- اصول کافی، جلد اول، صفحه ۱۱، حدیث ۷.

ص: ۱۴۰

بِرَحْمَتِهِ: «سه چیز است در هرکس باشد، خداوند حساب او را آسان می‌کند و او را به رحمتش در بهشت وارد می‌سازد».

عرض کردند: ای رسول خدا! آنها چه چیز است؟

فرمود: تعْطی مَنْ حَرَمَکَ، وَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَکَ، وَ تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَکَ: «عطا کنی به کسی که تو را محروم کرده، و پیوند برقرار کنی با کسی که از تو بریده، و عفو کنی کسی را که به تو ستم کرده است».(۱)

و نیز از روایات استفاده می‌شود که «حسن خلق» باعث آسانی حساب در قیامت است، در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم: حَسِّنْ خُلْقَکَ یُخَفِّفِ اللَّه حِسابَکَ: «اخلاق خود را نیکو کن تا خداوند حسابت را آسان کند».(۲)

به هر حال از مجموع این مدارک اسلامی استفاده می‌شود که مردم در مورد حساب الهی کاملًا با هم متفاوتند گروهی نسبت به حسابشان بسیار سختگیری می‌شود، آنها کسانی هستند که در دنیا در حساب بندگان خدا سخت می‌گرفتند، و یا کج خلق و ظالم و ستمگر بودند.

گروه دیگری، حسابشان بسیار آسان است، به خاطر اعمال نیک و خوشرفتاری و آسان گرفتن بر بندگان خدا، یا به خاطر اینکه اصولًا آلوده به مال و مقام دنیا کمتر بوده‌اند.

اما گروه سوّمی هستند که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند، چنانکه در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم که در تقسیم گروههای مردم در قیامت فرمود: وَ مِنْهُمُ الَّذینَ یَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ بِغَیْرِ حِسابٍ، لانَّهُمْ لَمْ یَلْبِسُوا مِنْ امْرِ الدُّنْیا بِشَیءٍ، وَ انَّمَا الْحِسابُ هُناکَ عَلی مَنْ تَلَبَّسَ بِها هیهُنا: «کسانی هستند که بدون حساب داخل بهشت می‌شوند، زیرا آلوده به چیزی از امور دنیا نبودند، حساب در آنجا مخصوص کسانی است که در اینجا آلوده به امور دنیا باشند».!(۳)

و در مقابل کسانی نیز هستند که بدون حساب وارد دوزخ می‌شوند! چنانکه در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم: انَّ اللَّه عَزَّوَجَلَّ یُحاسِبُ کُلَّ خَلْقٍ الَّا مَنْ أشْرَکَ بِاللَّه عَزَّوَجَلَّ فَإِنَّهُ لا یُحاسَبُ وَ یُؤْمَرُ بِهِ الَی النَّارِ:

«خدای متعال به حساب همه مردم رسیدگی می‌کند مگر کسی که برای خدا همتایی قرار دهد، بدون

۱- نورالثقلین، جلد ۵، صفحه ۵۳۷، حدیث ۱۲.

۲- بحارالانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۸۳، حدیث ۲۰.

۳- میزان الحکمهٔ، جلد ۲، صفحه ۴۱۴.

ص: ۱۴۱

حساب به سوی آتش فرستاده می‌شود».!(۱)

و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: ... وَ امَّا الثَّلاثَةُ الذینَ یُدْخِلُهُمْ النّارَ بِغیْرِ حِسابٍ فَامامٌ جائَرٌ وَ تاجِرٌ کَذُوْبٌ وَ شَیْخٌ زانٍ:! «سه طایفه‌اند که بدون حساب وارد دوزخ می‌شوند، پیشوای ستمگر، تاجر دروغگو، پیر مرد زنا کار».!(۲)

این بحث را با حدیث دیگری در همین زمینه پایان می‌دهیم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود: سِتَّةٌ یَدْخُلُونَ النّارَ بِغَیْرِ حِسابٍ الامَراءُ بِالْجَوْرِ، وَ الْعَرَبُ بِالْعَصَبیّةِ، وَ الدَّهاقِیْنُ بِالْکِبْرِ، وَ التُّجّارُ بِالْکَذِبِ، وَ الْعُلَماءُ بِالْحَسَدِ، وَ الاغْنِیاءُ بِالْبُخْلِ: «شش گروهند که بدون حساب وارد دوزخ می‌شوند، فرمانروایان به خاطر ستم، و عرب به خاطر شدت تعصّب، و کدخدایان (خوانین) به خاطر تکبر، و تجّار به خاطر دروغ، و علماء به خاطر حسد، و ثروتمندان به خاطر بخل»!(۳)

خداوند! به لطف و کرمت، حساب قیامت را بر ما آسان کن، و بر ما ترحّم فرما، تو می‌دانی با دست خالی و پرونده تاریک به سوی تو می‌آییم یا ارْحَمَ الراحمینَ وَ یا اکْرَمَ الاکْرَمینَ.

۱- بحارالانوار، جلد ۷، صفحه ۲۶۰، حدیث ۷.

۲- بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه ۳۳۷، حدیث ۵.

۳- میزان الحکمهٔ، جلد ۲، صفحه ۴۱۹.

ص: ۱۴۲

صراط و مرصاد

اشاره

اشاره:

در روایات به طور صریح، و در آیات به طور اشاره، مطالبی درباره «صِراط» یعنی پلی که بر روی دوزخ کشیده شده و همگان باید از آن بگذرند آمده است، و همچنین اشاراتی به «مِرْصادْ» که گاه به همان معنای صراط تفسیر شده و گاه به معنای گذرگاه مخصوص از همان صراط.

مجموع این تعبیرات نشان می‌دهد که برای وصول به کانون رحمت الهی یعنی بهشت باید از روی جهنم گذشت، و این کار جز برای نیکان و پاکان میسر نیست.

افراد آلوده و مجرم و ظالم و تبهکار هرگز قدرت عبور از این پل و گذرگاه را ندارند، و به زودی سقوط در دوزخ می‌کنند.

در تفسیر این دو لفظ و همچنین حقیقت «صراط» و «مرصاد» سخنان فراوانی در روایات اسلامی و بحث‌های مفسّران آمده است که توجّه به آنها، علاوه بر اینکه بخشی از مسائل مربوط به معاد را روشن می‌سازد، اثر تربیتی قابل توجهی در دل‌های افراد آماده دارد.

با این اشاره به قرآن مجید باز می‌گردیم و به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

۱- وَ انْ مِنْكُمْ الا وارِدُها كانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً- ثُمَّ نُنَّجى الَّذينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِلمينَ فيها جِثِاً (مریم ۷۱ و ۷۲).

۲- انَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصادِ (فجر ۱۴).

۳- وَلَوْ نَشاءُ لَطَمَسْنا عَلَى اعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّراطَ فَانَّى يُبْصِرُوْنَ (یس ۶۶).

۴- انَّ جَهَنَّمَ كانَتْ مِرْصاداً- لِلطّاغينَ مَآباً (نبأ ۲۱ و ۲۲).

ترجمه

۱- همه شما (بدون استثناء) وارد جهنم می‌شوید! این امری است حتمی و فرمانی است قطعی از پروردگارتان! سپس آنها را که تقوا پیشه کردند از آن رهایی می‌بخشیم، و ظالمان را در حالی که (از ضعف و ذلت) به زانو در آمده‌اند در آن رها می‌سازیم.

ص: ۱۴۳

۲- مسلماً پروردگار تو در کمینگاه است.

۳- و اگر بخواهیم چشمان آنها را محو می‌کنیم، سپس برای عبور از راه می‌خواهند به یکدیگر پیشی بگیرند، امّا چگونه می‌توانند ببینند؟!

۴- جهنم کمینگاهی است بزرگ!- و محل بازگشتی برای طغیانگران.

***

تفسیر و جمع‌بندی

راه بهشت از دوزخ می‌گذرد

در نخستین آیه روی سخن را به همه انسان‌ها کرده می‌فرماید:

«همه شما (بدون استثناء) وارد دوزخ می‌شوید، و این بر پروردگار تو امری است حتمی و قطعی» (وَ انْ مِنْكُمْ الّا وارِدُها كانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِاً).

بعد می‌افزاید: «سپس آنها را که پرهیزگار بوده‌اند رهایی می‌بخشیم، و ستمگران را در حالی که به زانو در آمده‌اند در آن وا می‌گذاریم» ثُمَّ نُنَجِّی الَّذینَ اتَّقَوا وَ نَذَرُ الظَّالِمینَ فیها جَثِیّاً.

در اینکه منظور از ورود در جهنم در اینجا چیست؟ مفسّران سخن بسیار گفته‌اند، و تفسیرهای گوناگونی دارند:

عده‌ای بر این عقیده‌اند که «ورود» در اینجا به معنای دخول نیست، زیرا این واژه در اصل به معنای قصد آب کردن است، لذا هنگامی که شتران را به سوی آب می‌برند تعبیر به «اوْرَدْتُ الابِلَ الْماءَ» می‌شود، قرآن مجید نیز درباره موسی علیه السلام هنگامی که در کنار چاه آب شهر مدین رسید می‌فرماید: وَ لَمَّا وَرَدَ ماءَ مَدْیَنَ «هنگامی که موسی وارد آب مدین شد» (قصص ۲۳).

مفهوم این سخن این است که همه انسان‌ها به نزدیکی جهنم می‌آیند و این همان چیزی است که از آن تفسیر به «صراط» یعنی پلی که بر روی دوزخ است شده که همه باید از آن بگذرند، مجرمان در همان‌جا می‌مانند و سقوط می‌کنند و مؤمنان به سرعت از آن می‌گذرند و داخل بهشت، می‌شوند، کوتاه سخن اینکه به گفته المیزان «ورود چیزی بیش از حضور و اشراف توأم با قصد نیست».

یا به تعبیر فخر رازی (یکی از دو تفسیری که ذکر کرده) ورود به معنای نزدیکی است.

ص: ۱۴۴

ولی از مجموع آیات مختلف قرآن که این واژه در آن به کار رفته است چنین استفاده می‌شود که این واژه هم به معنای حضور و نزدیکی به کار رفته و هم به معنای دخول، یعنی مفهوم عامی دارد که هر دو را شامل می‌شود لذا خطاب به بت‌پرستان می گوید: انَّکُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ انْتُمْ لَها وارِدونَ- لَوْ کانَ هَؤُلاءِ آلِهَهً ما وَرَدُوها وَ کلٌّ فیها خالِدونَ: «شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید هیزم جهنمید! همگی در آن وارد می‌شوید، اگر اینها خدایان بودند هرگز در آن وارد نمی‌شدند، و همه جاودانه در آن خواهند بود» (انبیاء ۹۸ و ۹۹).

بنابراین مانعی ندارد که ورود در آیه مورد بحث به معنای قرب و نزدیکی و اشراف تفسیر شود و اشاره‌ای به پل صراط باشد.

شاهد این تفسیر حدیثی است که از امام صادق علیه السلام آمده است که در تفسیر آیه فوق فرمود: اما تَسْمَعُ الرَّجُلَ یقولُ: وَرَدْنا مَاءَ بَنی فُلانٍ، فَهُوَ الوُرُودُ، وَ لَمْ یَدْخُلْه: «آیا نمی‌شنوی که کسی می گوید ما وارد آب فلان طائفه شدیم (یعنی در کنار آن قرار گرفتیم) این ورود است در حالی داخل نشده است».(۱)

از این تعبیر روشن‌تر حدیث کوتاهی است که قرطبی طبق روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند به این مضمون که فرمود: الوُرُودُ الَمَمرُّ عَلَی الصِّراطِ: «ورود همان عبور از صراط است».(۲)

تفسیر دیگری که طرفداران فراوانی در میان مفسرین دارد این است که واقعاً همه انسان‌ها داخل دوزخ می‌شوند، منتها بر مؤمنان سرد و سالم خواهد بود، همان‌گونه که آتش نمرودی بر ابراهیم علیه السلام سرد و سالم شد، و بر کافران و مجرمان سوزنده و شعله‌ور خواهد بود.

گویی مؤمنان به خاطر عدم سنخیت با آتش همانند یک ماده خاموش کننده آتشند، در حالی که کفار به خاطر سنخیتشان همچون موادی هستند که وقتی بر آتش می‌ریزد شعله ورتر می گردد! (دقت کنید).

شاهد این تفسیر روایتی است که از «جابر بن عبداللّه انصاری» نقل شده که شخصی از او درباره تفسیر این آیه سؤال کرد، «جابر» به گوش‌های خود اشاره کرد و گفت: با این دو گوش خود از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که اگر دروغ بگویم هر دو کر باد، می‌فرمود: «ورود به معنای دخول است، هیچ نیکوکار و بدکاری نیست مگر اینکه داخل جهنم می‌شود منتها نسبت به مؤمنان سرد و سالم خواهد بود همان گونه که بر

۱- تفسیر برهان، جلد ۳، صفحه ۲۰.

۲- تفسیر قرطبی، جلد ۶، ذیل آیه مورد بحث.

ص: ۱۴۵

ابراهیم شده».(۱)

اگر این تفسیر را انتخاب کنیم آیه دلیلی بر مسأله پل صراط نخواهد بود.

***

در دوّمین آیه به عنوان تهدیدی نسبت به طغیانگران، بعد از ذکر عذاب دنیوی آنها و مجازات‌های دردناکی که دامن‌گیر آنها شده، می‌فرماید: «پروردگار تو مسلماً در کمینگاه است» (انَّ رَبّکَ لَبِالمِرْصادَ).

«مرصاد» از ماده «رصد» (بر وزن حَسَدْ) به معنای آمادگی برای مراقبت از چیزی است، و این همان است که در فارسی از آن تعبیر به در کمین بودن می‌کنیم، بنابراین «مرصاد» به معنای «کمینگاه» است.

در اینکه منظور از «مرصاد» در اینجا چیست؟ بعضی گفته‌اند یعنی خداوند در کمین گردنکشان در این دنیاست و به موقع آنها را در هم می‌کوبد، و به تعبیری که در تفسیر المیزان آمده «خداوند مراقب اعمال بندگان خویش است، تا زمانی که طغیان و فساد را از حد بگذرانند آنها را به اشدّ عذاب مجازات می‌کند».(۲)

در این صورت در آیه اشاره‌ای به مسأله «صراط» نیست، ولی در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: المِرْصادُ قَنْطَرَةٌ عَلَی الصِّراطِ لا یَجُوْزُها عَبْدٌ بِمَظْلَمَةٍ: «مرصاد پلی است بر صراط، کسی که حق مظلومی بر گردن او باشد از آن نخواهد گذشت»!.(۳)

در حدیث دیگری که در روضه کافی از امام باقر علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده می‌خوانیم که بعد از ذکر مشخصات پل صراط فرمود: وَ هُوَ قَوْلُ اللّه تَبارَکَ وَ تَعالی انَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصادِ: «این همان چیزی است که خداوند متعال فرموده ان ربک لبالمرصاد».(۴)

۱- تفسیر ابو الفتوح رازی، جلد ۷، صفحه ۴۳۱(این حدیث را جمعی دیگر از مفسّران از جمله در نور الثقلین و تفسیر فخررازی نقل کرده‌اند).

۲- تفسیر المیزان، جلد ۲۰، صفحه ۴۰۹(صفحه ۲۸۱ طبع بیروت).

۳- بحارالانوار، جلد ۸، صفحه ۶۴- همین روایت در تفسیر برهان، جلد ۴، صفحه ۴۵۸ به عنوان تفسیری بر آیه شریفه i ان ربک لبالمرصاد\E از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

۴- نورالثقلین، جلد ۵، صفحه ۵۷۲- تفسیر برهان، جلد ۴، صفحه ۴۵۸.

ص: ۱۴۶

از این دو حدیث که ناظر به تفسیر آیه فوق است استفاده می‌شود که آیه مزبور ناظر به قیامت و پل صراط است.

البته هیچ مانعی ندارد که آیه ناظر به هر دو باشد، یعنی خدا در کمینگاه طغیانگران هم در این جهان، و هم در جهان دیگر در کنار صراط است، ولی به هر حال آیه مفهوم مکانی نـدارد، چرا که از برای خداونـد مکانی نیست، بلکه منظور احاطه وجودی خداوند بر همه این امور است.

در حـدیثی نیز از ابن عبـاس آمـده است که می گفت بر جهنم هفت پل قرار دارد، نزد پل اوّل از «ایمان» سؤال می‌شود اگر آن را به طور کامل ارائه دهـد به پل دوّم می‌رود، و در آنجا از «نماز» سؤال می‌شود، اگر به طور کامل ارائه دهد به پل سوّم می‌رود، در آنجا سؤال از «زکات» می‌شود، اگر آن را ارائه دهد به پل چهارم می‌رود، در آنجا از «روزه» ماه مبارک رمضان سؤال می‌شود، اگر آن را ارائه دهد به پل پنجم می‌رود، در آنجا از «حج و عمره» سؤال می‌شود، اگر آنها را ارائه دهد به پل شـشم می‌رود، و در آنجا از «صله رحم» سؤال می‌شود اگر آنرا ارائه دهـد به پل هفتم می‌رود، در آنجا از «مظالم و حقوق بنـدگان» از او سؤال می کنند ... و این اسـت معنای سخن خداوند انَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصادِ.(۱)

بسـیار بعید به نظر می‌رسد که این سخن با این تفصیلات استنباط شخصی ابن عباس بوده باشد، قاعد تا آن را به صورت یک روایت از رسول خدا یا علی علیه السلام شنیده است.

تعبیر به «مِرصاد» در آیه ۲۱ سوره نبأ نیز آمـده است آنجا که می‌فرماید: انَّ جَهَنَّمَ کانَتْ مِرصاداً «مسـلماً دوزخ کمینگاه است» (برای طغیانگران).

ولی ظـاهر این آیه این است که خـود دوزخ کمینگـاه طغیـانگران و مجرمـان است، امـا بـا توجه به آنچه در آیه قبـل آمـد جمعی از مفسّـِران گفته‌انـد منظور از مرصـاد در اینجا پلی است که از روی جهنم می گـذرد، آنجا کمینگاه این گروه می‌باشـد و چون قادر بر عبور از آن نیستند در جهنم سقوط می کنند(۲) بعلاوه تعبیر به «کمینگاه» معمولًا در مورد طرق و گـذرگاه‌ها به کار می‌رود و جهنم که به اصطلاح آخر خط است تناسب چندانی با مسأله کمینگاه ندارد، و این قرینه دیگری بر تفسیر فوق است.

***

در سوّمین و آخرین آیه بعـد از اشـاره به وضع کفـار و مجرمان در قیامت، و اینکه در آن روز بر دهان آنها مهر نهاده می‌شود و تنها دست و پایشان سخن می گوید، می‌فرماید: «و اگر بخواهیم چشمان آنها را محو

۱- تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، ذیل آیه مورد بحث.

۲- این تفسیر را مرحوم« علّامه طباطبایی» در المیزان و« فخر رازی» در تفسیر کبیر و« راغب» در مفردات و« قرطبی» درتفسیر خود، ذیل آیه سوره نبأ به عنوان تنها تفسیر یا به عنوان یکی از تفاسیر ذکر کرده‌اند.

ص: ۱۴۷

و نابوده می‌کنیم سپس برای عبور از صراط می‌خواهند بر یکدیگر پیشی بگیرند، اما چگونه می‌توانند ببینند» (وَلَوْ نَشاءُ لَطَمَسْنا عَلَی اعْیُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّراطَ فَانّی یُبْصِرُونَ).(۱)

بسیاری از مفسّران این آیه را ناظر به وضع این گروه در دنیا دانسته‌اند و «صراط» را به معنای «طریق حق» تفسیر کرده‌اند، یعنی آنها می‌کوشند طریق حق یا طریق نجات را پیدا کنند در حالی که خداوند به خاطر اعمالشان چشم‌هایشان را نابینا ساخته و قادر به مشاهده آن نیستند!

ولی این احتمال نیز وجود دارد که آیه ناظر به وضع این گروه در قیامت به هنگام عبور از صراط (پل دوزخ) باشد، در آنجاست که اگر خدا اراده کند چشمانشان را به کلی محو می‌سازد تا نتوانند از آن پل بگذرند هر قدر تلاش و کوشش کنند.

ظاهر عبارت تفسیر «فی ظلال» همین معناست، در تفسیر قرطبی نیز به عنوان یک احتمال به آن اشاره شده، بعلاوه از «عبداللَّه بن سلام» در تفسیر این آیه چنین نقل شده: «هنگامی که روز قیامت گردد و صراط (روی دوزخ) کشیده شود، منادی صدا می‌زند محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و امتش برخیزند! همه امت اعم از خوب و بد بر می‌خیزند، و به دنبال حضرتش حرکت می‌کنند، تا از صراط بگذرند، وقتی روی صراط آمدند، خداوند چشمان فاجران آنها را نابینا می‌سازد، آنها می‌خواهند از «صراط» بگذرند، ولی چگونه می‌توانند ببینند»؟.(۲)

بسیار بعید به نظر می‌رسد که این بیان استنباط شخصی «عبداللَّه بن سلام» باشد، زیرا اینها از اخبار غیبی آینده است که جز معصومین علیهم السلام از آن آگاه نبودند، به همین دلیل بعید نیست که آن را به عنوان روایتی از رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم تلقی کنیم.(۳)

۱- « طَمَسْنا» از ماده« طَمْس»(بر وزن شمس) به معنای محو و نابود کردن آثار چیزی است، و در اینجا ممکن است به معنای محو کامل چشم یا محو کامل نور آن باشد.

۲- تفسیر قرطبی، جلد ۸، صفحه ۵۴۹۴(ذیل آیه مورد بحث).

۳- « عبداللَّه بن سلام» از علمای اهل کتاب بود که اسلام را انتخاب کرد، و نام اصلیش« الحصین» بود که بعد از اسلام، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را به« عبداللَّه» تبدیل کردند، بعضی از علمای رجال او را مجهول الحال دانسته، و گاه بعضی قرائن بر ضعف او شمرده‌اند، ولی از آنجا که ابن داود او را در قسم اوّل کتابش که مربوط به رجال معتبر است ذکر کرده آن را قرینه‌ای بر حسن حال او دانسته‌اند.

ص: ۱۴۸

توضیحات

حقیقت صراط چیست؟

گرچه همان‌گونه که بارها گفته‌ایم که آگاهی تفصیلی نسبت به حقایق مربوط به قیامت و جهان پس از مرگ که عالمی است برتر و بالا از این جهان، برای اهل دنیا غیر ممکن است، ولی این امر مانع از آگاهی اجمالی نسبت به آن نخواهد بود!

آنچه از آیات و روایات اسلامی استفاده می‌شود، این است که صراط پلی است بر دوزخ در مسیر بهشت که نیکان و بدان بر آن وارد می‌شوند، نیکان به سرعت از آن می‌گذرند و به نعمت‌های بی‌پایان حق می‌رسند، و بدان سقوط کرده، سرازیر دوزخ می‌شوند!، حتی از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که سرعت عبور مردم از آن بستگی به میزان ایمان و اخلاص و اعمال صالح آنها دارد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مِنْهُمْ مَنْ یَمُرُّ مِثْلَ الْبَرْقِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمُرُّ مِثْلَ عَدْوِ الفَرَسِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمُرُّ حَبْواً، وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمُرُّ مَشْیاً، وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمُرُّ مُتَعَلِّقاً قَدْ تَاخُذُ النَّارُ مِنْهُ شَیْئاً وَ تَتْرُکُ شَیْئاً!: «بعضی مانند برق از آن می‌گذرند، و بعضی همچون اسب تیزرو، بعضی با دست و زانوها، بعضی همچون بیادگان، و بعضی به آن آویزان می‌شود (و می‌گذرند) گاه آتش دوزخ از آنها چیزی را می‌گیرد و چیزی را رها می‌کند».(۱)

چرا باید از روی جهنم به سوی بهشت رفت؟ در اینجا نکات لطیفی است.

از یکسو بهشتیان با مشاهده دوزخ قدر عافیت بهشت را بهتر می‌دانند، و از سوی دیگر وضع صراط در آنجا تجسمی است از وضع ما در اینجا، باید از روی جهنم سوزان شهوات گذر کرد و به بهشت تقوا رسید، و از سوی سوّم تهدیدی است جدّی برای همه مجرمان و آلودگان که سرانجام گذرگاهشان از این راه باریک خطرناک است.

لذا در حدیث «مفضل بن عمر» می‌خوانیم که می‌گوید از امام صادق علیه السلام درباره «صراط» سؤال کردم فرمودند صراط همان طریق به سوی معرفت و شناخت خداوند متعال است.

سپس افزود: هُما صِراطانِ: صِراطٌ فی الدُّنْیا، وَ صِراطٌ فی الاخِرَةِ، فَامَّا الصِّراطُ الذّی فی الدُّنْیا فَهُوَ الامامُ الْمَفْرُوضُ الطّاعَةِ، مَنْ عَرَفَهُ فی الدُّنْیا وَ اقْتَدَی بِهُداهُ مَرَّ عَلَی الصِّراطِ الذَّی هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فی الاخِرَةِ، وَ مَنْ لَمْ

۱- امالی صدوق، مجلس ۳۳.

ص: ۱۴۹

یَعْرِفُهُ فی الدُّنْیا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّراطِ فی الاخِرَهِ، فَتَردَّی فی نارِ جَهَنَّمَ: دو صـراط است، صـراطی در دنیا و صراطی در آخرت، و امّا صراط در دنیا همان امام واجب الاطاعه است، هرکس او را بشـناسد و به هـدایت او اقتدی کند از صـراطی که پلی است بر جهنم در آخرت می گذرد، و هرکس او را در دنیا نشناسد قدمش بر صراط آخرت می‌لرزد و در آتش جهنم سقوط می کند».(۱)

در تفسیر امـام حسن عسـکری علیه السـلام این دو صـراط (صـراط دنیا و آخرت) به صـراط مسـتقیم معتـدل بین «غلّو» و «تقصـیر» و «صراط آخرت» تفسیر شده است.(۲)

این نکته نیز قابـل توجّه است که در روایات اسـلامی عبور از این راه پر خطر مشـکل شـمرده شـده است، در حـدیثی از رسول خـدا صلی الله علیه و آله و سـلم (وهم از امـام صـادق علیه السـلام آمـده است: انَّ عَلَی جَهَنَّمَ جِسْراً ادَقُّ مِنْ الشَّعْرِ وَاحَدُّ مِنْ السَّیفِ: «بر دوزخ پلی است باریک‌تر از مو و تیزتر از شمشیر»!.(۳)

صراط «مستقیم» و حقیقت «ولایت» و «عدالت» در این دنیا نیز چنین است، باریکتر از مو، و تیزتر از شمشیر، چرا که خطّ مستقیم خط باریکی بیش نیست، و بقیه هر چه هست خطوط انحرافی در چپ و راست است.

و طبیعی است که صراط قیامت که تجسّم عینی از این صراط است چنین باشد.

ولی با این حال همان‌گونه که قبلًا نیز اشاره شد گروهی با سرعت در سایه ایمان و اعمال صالح از این جاده خطرناک می گذرند.

بـدون شک ارتباط با پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم و خانـدان رسول اللَّه صـلی الله علیه و آله و سـلم می‌تواند عبور از این جـاده مخوف را آسـان سازد، در حـدیثی از پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم می‌خوانیم: اذا کانَ یَوْمُ الْقِیامَهِ وَ نُصِبَ الصِّراطُ عَلَی جَهَنَّمَ لَمْ یَجُزْ عَلَیْهِ الا ـ مَنْ کـانَ مَعَهُ جَوازٌ فیه وَلایَهُ عَلیِّ بْنِ ابی طالِبٍ علیه السـلام : «روز قیامت هنگامی که صـراط روی جهنم قرار داده شود تنها کسانی از آن عبور می کننـد که اجازه‌ای داشـته باشـند و در آن اجازه ولایت علی بن ابی طالب علیه السـلام بوده باشد».(۴)

نظیر همین معنا به تعبیر دیگر درباره بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام آمده است.

۱- معانی الاخبار، صفحه ۳۲، حدیث ۱.

۲- بحار، جلد ۸، صفحه ۶۹، حدیث ۱۸.

۳- میزان الحکمه، جلـد ۵، صفحه ۳۴۸- در حدیث امام صادق علیه السـلام به جای جمله: انَّ عَلَی جَهَنَّمَ جِسْراً کلمه الصـراط آمده است(بحار، جلد ۸، صفحه ۶۴، حدیث ۱).

۴- بحارالانوار، جلد ۸، صفحه ۶۸، حدیث ۱۱.

ص: ۱۵۰

بـدیهی است ولایت علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام از ولایت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و علاقه به قرآن و اسلام و سایر پیشوایان معصوم جدا نیست، در واقع تا ارتباطی از نظر ایمان و اخلاق و عمل با این پیشوایان بزرگ برقرار نباشد عبور از صراط ممکن نیست، و در این زمینه روایات متعددی وارد شده است، (علاقمندان برای آگاهی بیشتر می‌توانند به بحار الانوار، جلد ۸ فصل صراط، مخصوصاً روایات ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷ مراجعه کنند).

آخرین سخن در اینجا درباره بُعد تربیتی ایمان به چنین صراطی است، گذرگاهی مخوف، لغزنده، خطرناک، باریک‌تر از مو، تیزتر از شمشیر، گذرگاهی که مواقف و ایستگاه‌های متعددی دارد، و در هر موقف از چیزی سؤال می‌کنند، در یک‌جا از نماز، جای دیگری از امانت وصله رحم، جایی از عدالت، و مانند آن، گذرگاهی که اجازه عبور از آن بدون ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرمؤمنان علی علیه السلام و تخلّق به اخلاق آنها امکان‌پذیر نیست، و بالاخره گذرگاهی که هرکس به مقدار نور ایمان و عمل صالحش توانایی عبور از آن را دارد، و اگر کسی نتواند به سلامت از آن بگذرد سقوطش در دوزخ حتمی است، و هرگز به کانون نعمت‌های معنوی و مادی پروردگار، یعنی بهشت راه نخواهد یافت.

توجّه به این معانی، و ایمان به آن بدون شک بازتاب گسترده‌ای در اعمال انسان و تربیت او خواهد داشت، و او را به دقت هرچه بیشتر در انتخاب راه‌های زندگی، و جدا سازی دقیق حق از باطل، و تخلق به اخلاق اولیاء اللَّه وادار می‌سازد.

ص: ۱۵۱

بهشت و بهشتیان

اشاره

اشاره

تمام بحث‌های معاد سرانجام به یکی از دو نقطه ختم می‌شود: «بهشت» و «دوزخ».

بهشت یعنی کـانون انواع مواهب نعمت‌های الهی، اعم از معنوی و مادی، و دوزخ کانون انواع رنـج‌ها و شـکنجه‌ها و حرمان‌ها از هر قبیل.

در اینکه حقیقت بهشت چیست؟ و چگونه است؟ و در کجاست؟ و هم اکنون وجود دارد یا بعداً آفریده می‌شود؟ سخن بسیار است، و می‌توان برای یافتن پاسخ این سؤالات از تصریحات یا اشاراتی که در آیات قرآن آمده است کمک گرفت.

بعلاوه آیات بیشـماری درباره صـفات بهشت و بهشتیان، و نعمت‌های مختلف بهشتی، باغ‌ها و نهرها و چشمه‌ها، طعام‌ها و شراب‌های طهور، لباس‌هـا، و همسـران، و دوسـتان، و خـدمتگزاران، و احترام و اکرام فوق‌العاده از سوی فرشـتگان و نیز مواهب معنوی و لـذات روحانی، در قرآن آمده است که بخش عظیمی از آیات مربوط به «معاد» را تشکیل می‌دهد.

باز در اینجا اشاره به این نکته را ضروری می‌دانیم که ما هر ترسیمی از بهشت در ذهن خود داشته باشیم، و هر فکری در سر بپروانیم با معیارها و مفاهیمی است که از مواهب این جهان داریم، و قطعاً ترسـیم کامل بهشت نخواهد بود که آن چیزی است برتر و بالاتر و فراتر و عمیق‌تر از آنچه دیده‌ایم و نوشته‌ایم و خوانده‌ایم، و فراتر از جهان ما.

ولی با این‌حال می‌توان یک ترسیم اجمالی و شـبحماننـد، با مطالعه آیات و روایات از آن در دست داشت، ترسـیمی که دارای بعد تربیتی فوق‌العاده‌ای است، و در واقع هر انسانی را که دارای هرگونه انگیزه معنوی و مادی باشد به سوی خود فرا می‌خواند و جلب و جذب می‌کند، و او را برای نیل به آن به تهذیب نفوس و پاکسازی عقیده، و پاکی اعمال و درستی گفتار و رفتار دعوت می‌نماید.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و آیات مربوط به بهشت را در گروه‌های مختلف، با گوش جان، از زبان قرآن می‌شنویم.

ص: ۱۵۲

جالب اینکه این آیات در هشت گروه به تعدادی درهای بهشت، جمع‌آوری شده!.

ص: ۱۵۳

۱- اسباب وُرود به بهشت از دیدگاه قرآن

اشاره

درباره اوصاف بهشتیان آیات فراوانی در قرآن مجید وارد شده که در مجموع صـفات و اعمالی که انسان را به بهشت می‌رساند و او را در آن جایگاه رفیع و والا جای می‌دهد، کاملًا مشخص می‌سازد، و دیدگاه اسلام را در مسأله نجات و سعادت ابدی و تکامل بشر روشن می‌کند.

این اوصاف به شرح زیر است:

۱- ایمان و عمل صالح

نخستین چیزی که سرمایه اصـلی نجـات و خمیر مایه سـعادت و کلیـد درهای بهشت شـمرده شـده ایمان و عمل صالـح است، قرآن می‌گوید: وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ اولئکَ اصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فیها خالِدُونَ (بقره ۸۲).

«کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند یاران بهشتند، و جاودانه در آن خواهند ماند».

ایـن تعبیر یـا شـبیه آن در آیـات بسـیاری وارد شـده است که تکرار آن بیـانگر، اهمیت موضـوع و تـوجه خـاص قرآن نسبت به آن می‌باشد.(۱)

به این ترتیب قرآن پرده‌هـای اوهـام گروهی از اهـل کتـاب و مقلـدین آنهـا را در میان اقوام و ملل دیگر، که تصوّر می‌کردنـد مسأله نجـات و ورود در بهشت بر اساس یک سلسـله روابط، یا ضوابطی غیر از ایمان و عمل صالـح است، پاره می‌کنـد، و انسان‌ها را برای ساختن خویش در دو بُعـد «عقید» و «عمل» بسیج می‌نماید، و اتفاقاً آیه مورد بحث به دنبال آیاتی درباره قوم یهود است که خود را قوم برگزیـده خداونـد می‌دانسـتند، و گاهی فرزنـدان خـدا خطاب می‌کردند! و می‌گفتند: «اگر هم گناه کرده باشـیم جز چند روزی آتش دوزخ به ما نخواهد رسید» گویی عهد و پیمانی با خدا بسته بودند!

بـدیهی است رابطه «ایمان» و «عمل صالـح» رابطه «درخت» و «میوه» است، یک درخت سالم (از درختان میوه) خالی از میوه نخواهد بود، همچنین ایمان از عمل صالح جدا نخواهد شد، مگر ایمان‌های

۱- آل‌عمران ۱۳۶، نساء ۱۲۴، اعراف ۴۲، حج ۱۴، و ۲۳ و ۵۶، عنکبوت ۵۸، زمر ۷۴، احقاف ۱۴، محمد ۱۲ و آیات دیگر.

ص: ۱۵۴

ضعیف و کم نور که در برابر شهوات و هوی و هوس‌ها از اثر می‌افتد لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که وقتی از حقیقت ایمان سؤال کردند فرمود: الایمانُ انْ یُطاعَ اللَّهَ فَلا یُعْصَی: ایمان آن است که اطاعت خدا شود و معصیت او نشود».(۱)

و به تعبیر روشن‌تر عمل صالح تجسّم ایمان قلبی است!

البته این سخن بدان معنا نیست که معصیتکاران یا مرتکبان کبیره کافرند(۲) آن گونه که خوارج می‌پنداشتند، بلکه منظور این است ایمان قوی هرگز از عمل صالح جدا نیست، هرچند ایمان‌های ضعیف را با ارتکاب کبائر می‌سازد.

این نکته نیز قابل توجه است که غالباً در آیات قرآن ایمان بر عمل صالح مقدم داشته شده، با اینکه به نظر می‌رسد انجام واجبات و ترک محرمات کاری مشکل‌تر از ایمان است، و قاعدتا باید مقدم داشته شود، این به خاطر آن است که قرآن با این بیان می‌خواهد اشاره به ریشه و اساس بودن ایمان نسبت به اعمال صالح کند.

آخرین سخن در این مبحث اینکه تعبیر به ایمان و عمل صالح، آنچنان تعبیر گسترده‌ای است که تمام مراحل ایمان به خدا و سایر مبانی اعتقادی را از یسکو، و انجام هرگونه کار شایسته فردی و اجتماعی و عبادی و سیاسی را از سوی دیگر شامل می‌شود، این بود نخستین کلید درهای بهشت.

***

۲- تقوی

عامل دیگر تقوی و پرهیزگاری است که در آیات فراوانی از قرآن مجید نیز روی آن تکیه شده است، از جمله در سوره مریم بعد از اشاره جَنّاتُ عَدْنٍ (باغ‌های جاودانه بهشت) و بخشی از نعمت‌های آن می‌فرماید: «این همان بهشتی است که ما به ارث به بندگان پرهیزگار خود می‌بخشیم» (تِلْکَ الْجَنَّةُ الَّتی نُورِثُ مِنْ عِبادِنا مَنْ کانَ تَقِیّاً) (مریم- ۶۳).(۳)

۱- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۳، حدیث ۳.

۲- از اصولی که مورد اتفاق خوارج است این است که مرتکبان کبائر را تکفیر می‌کنند(سفینة البحار ماده خرج).

۳- آیات زیر نیز اشاره به رابطه« تقوی» و« ورود در بهشت» دارد: آل‌عمران- ۱۵- ۱۳۳- ۱۹۸ و رعد- ۳۵ و حجر- ۴۵- و نحل ۳۱ و فرقان- ۱۵ و شعراء- ۹۰- و زمر- ۲۰ و ۷۳ و دخان- ۵۱ و محمّد- ۱۵- و ق- ۳۱ و ذاریات- ۱۵ و آیات دیگر.

ص: ۱۵۵

می‌دانیم در نظـام ارزشـی اسـلام، تقوی موقعیت بسـیار والایی دارد همان‌گونه که در آیه ۱۳ سوره حجرات که به عنوان یک شـعار اسلامی مشهور شده است می‌خوانیم: انَّ اکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّه اتْقاکُمْ: گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

بـا اینحـال جای تعجب نیست که در آیات فراوانی از قرآن مجیـد، تقوی در حقیقت به عنوان کلیـد بهشت شـناخته شـده، و می‌دانیم تقوی به معنای خویشـتن داری، و پرهیز از گناهان، و هرگونه تخلّف در برابر فرمان خـدا و حق و عـدالت است، یا به تعبیر دیگر آن حالت خدا ترسـی باطنی و کنترل درونی است که انسان را از هرگونه آلودگی باز می‌دارد، یعنی چنان مفهوم جامعی دارد که انجام همه وظائف الهی اخلاقی انسان را فرا می‌گیرد.

تعبیر به «تلک» در آغـاز آیه که اشـاره به دور است در واقع اشـاره‌ای است به عظمت مقـام بهشت، گویی آنچنـان والا ـ است که از دسترسی فکر و اندیشه ما فراتر است.

تعبیر به «ارث» ممکن است اشاره به یکی از نکات زیر باشد:

۱- «ارث» به معنـای هرگونه تملیـک پایـدار است، زیرا تنهـا ملکی که قابـل فسـخ و بازگشت نیست ملکی است که از طریق ارث به انسان می‌رسد، بهشت برای پرهیزکاران نیز چنین است.

۲- وراثت بیش از آنکه جنبه قـانونی و تشـریعی داشـته باشـد جنبه تکـوینی و طـبیعی دارد که طبـق آن صـفات پـدران و مـادران به فرزنـدان منتقـل می‌گردد، بنـابراین منظور از تعبیر به ارث در آیه فوق، وجود یـک رابطه معنوی تکوینی در میـان «تقوی» و «بهشت» است.

۳- اموالی که به ارث می‌رسد، اموالی است که معمولًا انسان برای آن زحمتی نکشـیده، گویی نعمت‌های بهشتی آنچنان عظیم است که اعمال پرهیزکاران در مقابل آن کاملًا ناچیز محسوب می‌شود، مثل اینکه بهشت را بـدون زحمت و مجاناً به آنها داده‌اند، چرا که زحمات آنها در برابر این نعمت بسیار کم اهمیت است.

و به تعبیر دیگر درست است که اعمـال انسـان و تقوای او پـایه اسـتحقاق بهشت است، ولی عظمت نعمت‌های بهشتی چنان است که گویی رایگان به پرهیزگاران داده می‌شود.

اینجاست که می‌گوییم پاداش‌های الهی در عین اسحقاقی بودن جنبه تفضّلی دارد.

۴- در روایت پر معنایی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر این مطلب می‌خوانیم: ما مِنْ احَدٍ الا وَلَهُ مَنْزِلٌ

ص: ۱۵۶

فی الْجَنَّهِ، وَ مَنْزِلٌ فی النّارِ!: فَامَّا الْکافِرُ فَیَرِثُ الْمُؤْمِنَ مَنْزِلَهُ مِنَ النّارِ، وَ الْمُؤْمِنُ یَرِثُ الْکافِرَ مَنْزِلَهُ مِنَ الْجَنّهِ: هر انسانی منزلگاهی در بهشت و منزلگاهی در جهنم دارد، کافران منزل دوزخی مؤمنان را به ارث می‌برند، و مؤمنان جایگاه بهشتی کافران را!.(۱)

این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که همه انسان‌ها آزاد آفریده شده‌اند، هم استعداد بهشتی شدن را دارند و هم دوزخی شدن را، و این بسته به انتخاب خود آنهاست.(۲)

***

۳- احسان و نیکوکاری

عامل دیگری که از اسباب مهم ورود در این کانون بزرگ نعمت الهی است مسأله احسان و نیکوکاری با آن مفهوم وسیع و گسترده است که در آیات متعددی به آن اشاره شده، از جمله در آیه ۸۵ مائده بعد از اشاره به وضع گروهی از علمای مسیحی که با شنیدن آیات قرآن منقلب شدند، و سیلاب اشک از چشمانشان جاری شد، و ایمان آوردند و اعتراف به حق کردند، می‌فرماید: خداوند به خاطر این سخن به آنها باغ‌هایی از بهشت که از زیر درختانش نهرها جاری است بخشید، جاودانه در آن خواهند ماند، و این است جزای احسان کنندگان! (فَاثابَهُمُ اللّه بِما قالُوا جَنّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الانْهارُ خالِدِینَ فیها وَ ذلِکَ جَزاءُ الْمُحْسِنینَ).(۳)

درست است که قرآن می‌گوید آنها این همه نعمت را به خاطر سخنی دال بر عظمت قرآن و ایمان به آن دریافت داشتند، ولی مسلماً تنها سخن نبود، سخنی بود آمیخته با ایمان که تمام وجود آنها را فرا گرفته بود، و لذا در آیات قبل از آن می‌گوید: تَرَی اعْیُنَهُمْ تَفیضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ: «چشم‌های آنها را می‌بینی که (از شدت شوق) به خاطر حقیقتی را که دریافته‌اند اشک می‌ریزد»!.

در اینکه چگونه گفتار آنها مصداق «احسان و نیکی» بود؟ می‌توان گفت: آنها هم قرآن را خوب مطالعه و بررسی کردند و هم به خوبی اعتراف و اقرار نمودند، و هم به خوبی عمل کردند.

۱- نور الثقلین، جلد ۲، صفحه ۳۱، حدیث ۱۲۱- مجمع البیان ذیل آیه ۴۳ اعراف- در تفسیر علی بن ابراهیم نیز همین معنا با تعبیر دیگری از امام صادق علیه السلام ذیل آیه ۱۱ سوره مؤمنون نقل شده است.

۲- تعبیر به« ارث» در مورد بهشت منحصر به آیه فوق نیست در آیات ۱۰ و ۱۱ مؤمنون و ۴۳ اعراف و ۷۲ زخرف و ۸۵ شعراء نیز آمده است و این یک تعبیر پر معناست.

۳- همین معنا در آیات زمر ۳۴ و مرسلات ۴۴ نیز آمده است.

ص: ۱۵۷

در بعضی از روایات «احسان» به عنوان عبادت و بندگی توأم با یقین کامل، و احساس مراقبت پروردگار در همه حال، تفسیر شده است، چنانکه در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم که از حضرتش درباره «احسان» سؤال کردند فرمود: انْ تَعْبُدَ اللّه کَانَّکَ تَراهُ فَانْ لَمْ تَکنْ تَراهُ فِانَّهُ یَراکَ: «آن گونه خدا را پرستش کن که گویی او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی او قطعاً تو را می‌بیند»!(۱)

روشن است آنکس که احساس چنین مراقبتی می‌کند نه تنها عبادتش عبادتی شایسته، و دارای روح و حقیقت است، بلکه آثار این احساس در تمام اعمال و رفتار و گفتار او ظاهر می‌شود.

***

۴- جهاد و شهادت

هرکس مختصر آشنایی با منطق قرآن و اسلام داشته باشد می‌داند مقام مجاهدان و شهیدان در اسلام فوق‌العاده والا است، قرآن با صراحت وعده بهشت را به این گروه ایثارگر داده است، از جمله در آیه ۱۱ توبه می‌فرماید: «خداوند از مؤمنان جان‌ها و اموالشان را خریداری می‌کند که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد (به این گونه که) در راه خدا پیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند، این وعده حقی است بر او که در تورات و انجیل و قرآن (سه کتاب بزرگ آسمانی) آمده، و چه کسی نسبت به عهدش از خدا وفادارتر است، حال که چنین است بشارت باد بر شما به خاطر معامله‌ای که با خدا کرده‌اید، و این پیروزی بزرگی است» (انَّ اللَّه اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنینَ انْفُسَهُمْ وَ امْوالَهُمْ بِانَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللَّه فَیَقتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقّا فی التَّوراهِ وَ الأنْجیلِ وَ الْقُرآنِ وَ مَنْ اوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُم الذَّی بایَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ) (توبه ۱۱۱).(۲)

و راستی این تجارت بی‌نظیر و بی‌مانندی است: خریدار خداوند، فروشندگان مؤمنان مجاهد، متاعی که خریداری می‌شود جان‌ها و اموالی است که خداوند خودش به آنها بخشیده، بهایی که برای آن پرداخته می‌شود بهشت جاویدان، و سند این معامله سه کتاب بزرگ آسمانی است، و به دنبال همه اینها تبریکی است که این خریدار به این فروشنده می‌گوید!

چه تعبیرات زیبا و دلنشین؟ و چه معامله پر سود؟ در برابر یک متاع زود گذر و ناپایدار چه بهای پر

۱- تفسیر نورالثقلین، جلد ۱، صفحه ۵۵۳، حدیث ۵۷۹(ذیل آیه شریف ۱۲۵ نساء).

۲- همین معنا در آیات ۲۰ و ۲۱ و ۸۸ و ۸۹ سوره توبه و ۱۲ صف و ۱۴۲ آل‌عمران آمده است.

ص: ۱۵۸

برکت و جاودانی با چه لطف و محبتی که در این معامله از سوی خدا ابراز شده؟!.

لذا در حدیثی می‌خوانیم: هنگامی که آیه فوق نازل شده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد بود آیه را با صدای بلند تلاوت فرمود و مردم تکبیر گفتند، مردی از انصار خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و پرسید راستی همین آیه بود که نازل شد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آری، مرد انصاری (از روی خوشحالی) گفت: بَیْعٌ رَبیحٌ لانُقیلُ وَ لانَستَقیلُ: «معامله‌ای است بسیار پر سود، نه تقاضای فسخ آن را خواهیم کرد و نه فسخ آن را می‌پذیریم».(۱)

آن بیع را که روز ازل با تو کرده‌ایم‌هرگز در آن حدیث اقاله نمی‌رود

ضمناً از آیه فوق استفاده می‌شود که نه تنها شهیدان راه خدا، بلکه پیروزمندان در جهاد نیز مشمول چنین معامله‌ای با خدا هستند، همین قدر که جان خود را در طبق اخلاص گذارده و به میدان جهاد می‌آورند مصداق معامله با خداست، و اینکه «یَقْتُلُونَ» (دشمن را می‌کشند) مقدم بر «یُقْتَلونَ» (خود آنها شهید می‌شوند) شده است، دلیل بر این است که هدف اصلی درهم کوبیدن دشمن است نه شهادت! بنابراین شهادت مقام والائی است که در این مسیر عائد گروهی از سعادتمندان می‌شود، اما هرگز جهاد به منظور نیل به شهادت انجام نمی‌شود، یا به تعبیر روشن‌تر شهادت هدف نیست، بلکه گذرگاهی است در راه هدف.

***

۵- ترک هواپرستی

دیگر از اموری که به عنوان اسباب ورود در بهشت معرفی شده «ترس از خدا و مبارزه با هوای نفس» است، در آیه ۴۰ و ۴۱ نازعات می‌فرماید: «اما آن‌کس که از مقام پروردگارش بترسد و نفس را از هوا و هوس باز دارد بهشت جایگاه اوست» (وَ امَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهی النَّفْسَ عَنِ الْهوی فَانَّ الْجَنَّةَ هِی الْمأوَی).

بدون شک رابطه نزدیکی میان «خوف از خدا» و «نهی نفس از هوی پرستی) است که یکی به منزله درخت و دیگری میوه است، هنگامی که خوف حق در اعماق روح انسان ریشه‌دار شد، ستیزی از درون

۱- تفسیر درالمنثور، طبق نقل تفسیر المیزان، جلد ۹، صفحه ۴۲۹(طبع بیروت ۴۰۵).

ص: ۱۵۹

در برابر هوای نفس آغاز می گردد، و می‌دانیم سرچشمه تمام مفاسد و گناهانی که در روی زمین است همان «هوی پرستی» است پس خود خدا سرچشمه همه اصلاحات است.

لذا در حدیثی در ذیل آیه ۴۳ فرقان اَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ الهُهُ هَواهُ از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: ما تَحْتَ ظِلِّ السَّماءِ مِنْ الهٍ یُعْبَدُ مِنْ دُوْنِ اللَّه اعْظَمُ عِنْدَ اللّه مِنْ هَویً مُتَّبعٍ؛ «در زیر آسمان هیچ بتی نزد خدا بزرگتر از هوی و هوسی که از آن پیروی کنند نیست»!(۱)

قابل توجه اینکه نقطه مقابل این دو صفت (خوف از خدا و نهی نفس از هوی) در آیات قبل از آن در همان سوره نازعات دو وصف «طغیانگری» و «مقدم داشتن دنیا بر آخرت» و نتیجه آن دوزخ شمرده شده است (وَ امَّا مَنْ طَغَی وَ اثَرَ الْحَیاةَ الدُّنْیا فَانَّ الْجَحیمَ هِیَ الْمَأْوَی) و به راستی خمیر مایه تمام بدبختی‌ها این دو صفت و سرچشمه تمام نیک بختی‌ها آن دو صفت است (دقت کنید).

به گفته بعضی از مفسّران سرچشمه‌های هفتگانه گناه که در آیه ۱۴ آل‌عمران آمده است: زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنینَ وَ الْقَناطیرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَیْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الأنْعامِ وَ الْحَرْثِ «محبت زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسب‌ها (و مرکب‌ها) ی ممتاز و دام‌ها و زراعت‌ها در نظر مردم جلوه داده شده است» همه در هوی پرستی خلاصه می‌شود، و سرچشمه هوی پرستی عدم معرفت و عدم خوف از خداست.(۲)

در اینکه منظور از «مقام رب» در آیه مورد بحث چیست؟ مفسّران تفسیرهای گوناگونی دارند: بعضی آن را اشاره به مواقف قیامت و از جمله موقف حساب می‌دانند(۳) و بعضی اشاره به مقام عدالت او می‌دانند و همه اینها در حقیقت بازگشت به ترس از اعمال و گناهان می کنند، زیرا خداوند «ارحم الراحمین» است و در ذات او چیزی که مایه خوف انسان گردد نیست، ولی همان‌گونه که مجرمان از دیدن قاضی عادل می‌ترسند و از شنیدن نام محکمه و دادگاه وحشت می کنند گنهکاران نیز از مقام عدل و حساب و علم خدا خائفند (دقت کنید).

در حقیقت دوزخی در این جهان است به نام دوزخ شهوات، و دوزخی در جهان دیگر دوزخ مجازات که از این دوزخ سرچشمه می گیرد!.

۱- تفسیر درالمنثور، جلد ۵، صحفه ۷۲.

۲- تفسیر روح‌البیان، جلد ۱۰، صفحه ۳۲۷.

۳- بنابراین« مقام ربه» به معنای« مقامه عند ربه» است.

ص: ۱۶۰

این بحث را با حدیثی از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم فرمود: مَنْ عَلِمَ انَّ اللَّه یَراهُ وَ یَسْمَعُ ما یَقُولُ، وَ یَعْلَمُ ما یَعْمَلُهُ مِنْ خَیْرٍ اوْ شَرٍّ، فَیَحْجُزُهُ ذلِکَ عَنِ الْقَبیحِ مِنَ الاعْمالِ، فَذلِکَ الَّذی خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی: «کسی که می‌داند خدا او را می‌بیند و آنچه را می‌گوید می‌شنود، و آنچه را از نیک و بد عمل انجام می‌دهد، و این توجه او را از اعمال زشت باز می‌دارد، او کسی است که از مقام پروردگارش خائف است، و خود را از هوای نفس باز داشته».(۱)

***

۶- پیشگامان در ایمان

پیدایش هر آئین جدید الهی با سنت شکنی‌هایی همراه است، مخصوصاً آئینی همچون اسلام که در محیط بسیار خرافی و آلوده به انواع مفاسد، و مملو از ارزش‌های کاذب و غلط ظاهر گشت.

بدیهی است پیشگام شدن در ایمان به چنین پیامبری کاری بسیار مشکل است و نیاز به شهامت فراوان دارد، زیرا همیشه پیشگامان در ایمان مورد هجوم جاهلان متعصب قرار دارند و چون در اقلیتند جان و مال و حیثیتشان همواره در خطر است.

بعلاوه آنها «اسوه‌ای» برای دیگران محسوب می‌شود و سببی برای پیشرفت آئین حق در دنیا روی این جهات چهارگانه پیشگامان امتیاز بزرگی دارند و اینجاست که قرآن مجید وعده قطعی بهشت را به آنها داده و در آیه ۱۰ سوره واقعه می‌فرماید: «و پیشگامان پیشگام، آنها مقربانند، و در باغ‌های پر نعمت بهشت جای دارند» (وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ- اولئکَ الْمُقَرَّبُونَ- فی جَنّاتِ النَّعیم).(۲)

این در صورتی است که «سابقون» را به معنای سابقون در ایمان تفسیر کنیم، ولی بعضی از مفسّران آن را به سبقت در طاعهٔ اللَّه (اطاعت فرمان خدا) یا سبقت در نمازهای پنجگانه، یا جهاد، یا هجرت، یا توبه، تفسیر کرده‌اند، در این صورت نیز می‌تواند شاهدی برای مقصود باشد، چرا که پیشگامان در این اعمال خیر نیز اسوه و قدوه دیگرانند، و هم مردمانی ایثارگر و با شهامت و متوکل بر خدا، شایسته بهره‌مند شدن از جنات نعیمند.

۱- تفسیر نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۱۹۷، حدیث ۴۸(اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۷۰(باب الخوف و الرجاء) حدیث ۱۰۱.

۲- همین معنا در آیه ۲۱ حدید و ۱۳۳ آل‌عمران نیز آمده است.

ص: ۱۶۱

در روایـات اسـلامی «سـابقون» به امیرمؤمنان علی علیه السـلام که نخستین مسـلمان از جنس مردان بود، و گاه به چهار نفر «هابیل» و «مؤمن آل‌فرعون» و «حبیب نجّار» و «علی علیه السـلام» تفسـیر شـده که هر کدام در عصـر و زمان خود مصداق روشن و نمونه اتم از سبقت در ایمان و جهاد و اعمال خیر بودند.(۱)

قابـل توجه اینکه نخستین موهبتی که خداونـد در این آیـات برای آنها قرار داده موهبت قرب به خـدا است (اولئکَ الْمُقَرَّبُونَ) که از تمام نعمت‌های عظیم و جنات النعیم برتر و بالاتر و والاتر است.

و بـا اینکه «جنـات» (باغ‌هـای بهشت) بـدون ذکر نعیم که جمع نعمت است کافی برای ادای مقصود می‌باشـد ولی ذکر این دو با هم تأکید و اهمیت بیشتری را در مورد نعمت‌های بهشت در بر دارد.

این تعبیر می‌توانـد اشـاره به مطلب دیگری نیز باشـد که باغ‌هـای بهشتی فقـط کـانون نعمت است، برخلاـف باغ‌هـای دنیا که اداره و نگهداری و حفظ آن همیشه با زحمات فراوانی همراه بوده و هست، و هر زمان بیم آفت و فنا و نابودی درباره آن می‌رود.

***

۷- هجرت و جهاد

هجرت به معنـای «دوری از کانون کفر و شـرک و ظلم و گناه» در بسـیاری از موارد تنها راه حل مشـکلات مؤمنان و نیکان و پاکان است، آنهـا بـا دور شـدن از چنین محیطی خود را می‌سازنـد، و جمعیت خویش را آماده می‌کننـد، و جـذب نیرو می‌نماینـد، تا برای جهاد و هجوم بر سردمداران شرک و ظلم آماده‌تر گردند.

ایـن همـان کـاری بـود که مسـلمانان دوبـار آن را انجـام دادنـد: «هجرت خصوصـی» گروهی از مسـلمین از مکه به حبشه، و هجرت عمومی مسلمانان از مکه به مدینه سر فصل جدیدی در تاریخ اسلام شد.

بدیهی است ترک خانه و کاشانه و بسـتگان و دوسـتان، وطن مورد علاقه، کار بسـیار مشکلی است، و مشکل دیگر آماده شدن برای جهـاد و هجوم بر کـانون کفر و فسـاد، و لـذا قرآن مجیـد مهاجران را با صـراحت به نعمت‌های جاودان بهشتی بشارت داده است در آیات ۲۰ تا ۲۲ توبه می‌فرمایـد: «آنها که ایمان آوردند و هجرت کردند، و در راه خدا با اموال و جانهایشان جهاد نمودند، مقامشان نزد خدا برتر است، و آنها رستگارانند- پروردگارشان آنها را به رحمت از سوی خود و خشنودی (خویش) و باغ‌های

۱- برای آگاهی از این احادیث به کتاب احقاق الحق، جلـد ۳، صفحه ۱۱۴، و جلد ۱۵، صفحه ۳۴۵ به بعد و تفسیر نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۲۰۹، حدیث ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱.

ص: ۱۶۲

بهشتی که در آن نعمت‌های جاودانه است بشارت می‌دهد».

(الَّذینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فی سَبیلِ اللّه بِامْوالِهِمْ وَ انْفُسِهِمْ اعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللّه وَ اولئکَ هُمُ الْفائِزُونَ- یُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوانٍ وَ جَنّاتٍ لَهُمْ فیها نَعیمٌ مُقیمٌ).(۱)

در این آیه سخن از کسانی در میان است که دارای سه وصف «ایمان» و «هجرت» و «جهادند» (البته هریک از این سه وصف رابطه علت و معلولی با وصف دیگر دارد، ایمان آنها سبب هجرت شد، و هجرت آنها مقدمه‌ای بر جهاد بود) و پاداش آنها نیز سه چیز قرار داده شده است: «رحمت الهی» و «خشنودی او» و «باغ‌های پر نعمت بهشت» به این ترتیب در برابر هر کار نیکی پاداشی عظیم به آنها داده می‌شود، ایمان سبب آمرزش گناهان می‌گردد و هجرت موجب جلب رضایت حق، و جهاد با اموال و انفس سبب بهره‌مندی از باغ‌های پر نعمت بهشت است.

در میان مفسّران معروف است که «شیبه» و «عباس» هر کدام بر دیگری تفاخر می‌کردند، یکی می‌گفت: من کلید دار خانه کعبه و آباد کننده مسجد الحرامم!.

و دیگری می‌گفت: منصب سقایة الحاج (آب رساندن به زوار خانه خدا) بر عهده من است! علی علیه السلام فرمود: افتخار من در این است که ایمان آورده‌ام و هجرت و جهاد کرده‌ام! آیه فوق نازل شد و برتری امام علیه السلام را بر همه آنها بیان کرد.(۲)

مفسّران در اینجا بحث‌های فراوانی دارند که چگونه قرآن مجید درجه مؤمنان مهاجر مجاهد را برتر از غیر مؤمنان شمرده است؟ در حالی که غیر مؤمنان اصلًا درجه‌ای ندارند، ولی در یک پاسخ کوتاه می‌توان گفت: اولًا در مورد صفات تفضیلی بسیار می‌شود که در طرف مقابل اصلًا فضیلتی نیست، مانند وَلَعَبْدٌ مُؤمِنٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکٍ: «بنده با ایمان از بت‌پرست بهتر است» (بقره ۲۲۱) و امثال این تعبیر در قرآن و روایات و کلمات روزمرّه فراوان دیده می‌شود.

از این گذشته نفس عمل آبرسانی به حجاج و آباد کردن مسجد الحرام کار با فضیلتی است از هرکس که سر بزند، منتها اگر انجام دهندگان کافر و بی‌ایمان باشند اعمال نیک آنها حبط و بی‌اثر می‌شود.

۱- همین معنا در آیه ۱۰۰ توبه هم آمده است.

۲- شواهد التنزیل ابوالقاسم حسکانی ذیل آیه مورد بحث، صفحه ۲۴۴ به بعد(با تلخیص) همین مضمون یا با کمی تفاوت در کتاب‌های فراوانی از اهل سنت نقل شده است(برای توضیح بیشتر به احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۲۲ تا ۱۲۷ مراجعه فرمایید).

ص: ۱۶۳

۸- صبر و تحمل در برابر شدائد

مسأله استقامت خمیر مایه همه کارهای مثبت، و پایه اصلی هرگونه اطاعت و ترک معصیت است، بنابراین جای تعجب نیست که یکی از اسباب مهم ورود در بهشت شمرده شود، چنانکه در آیه ۱۲ سوره دهر می‌خوانیم «خداوند به آنها (نیکان) به خاطر صبرشان بهشت و لباس‌های حریر (بهشتی) پاداش داده است»:

«وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيراً».(۱)

و به هنگام ورود در بهشت فرشتگان به آن‌ها خوشامد می‌گویند: خوشامدی که دلیل عظمت مقام صابران است، می‌گویند: «درود بر شما! به خاطر صبر و استقامتی که داشتید».

سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ (رعد ۲۴).

می‌دانیم آیه مورد بحث از آیات سوره دهر است که به گفته گروه کثیری از مفسّران شیعه واهل سنت درباره علی و فاطمه و زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل شده، زیرا صبر و شکیبایی را در حد اعلی نشان دادند، و سه روز پی در پی، روزه خود را با آب افطار نمودند، و غذای خویش را به «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» بخشیدند، این همان صبر در برابر اطاعت است.

بدیهی است صبر و شکیبایی در برابر مشکلات و مصائب زندگی و ایستادگی در مقابل حوادث سخت، و همچنین صبر و شکیبایی در برابر عوامل پرهیجان گناه و معصیت نیز از کلیدهای بهشت است.

قابل توجه اینکه در این آیه از میان تمام نعمت‌های بهشتی روی مسأله لباس‌های پر ارزش و زیبا تکیه شده است، این مطلب یا به خاطر آن است، این گروه از صابران علاوه بر اینکه غذاهای خود را ایثارگرانه به گرسنگان می‌دادند لباس‌های خویش را نیز به آنها می‌بخشیدند و تنها به یک لباس ساده قناعت می‌کردند، یا اینکه جمال ظاهر انسان در درجه اوّل با لباس است همان گونه که جمال باطن با تقوی و پرهیزگاری است که از آن در قرآن نیز به «لباس تقوی» تعبیر شده.

۹- ایمان و بقاء بر جاده مستقیم

۱- همین معنا در آیات ۲۱ تا ۲۴ رعد و ۷۵ فرقان نیز آمده است.

ص: ۱۶۴

در بعضی دیگر از آیات قرآن روی مسأله استقامت (ثبات بر جاده مستقیم) در طریق ایمان و اطاعت حق تکیه شده است، چنانکه در آیات ۱۳ و ۱۴ احقاف می‌فرماید: «انَّ الَّذینَ قالُوا رَبُّنَا اللَّه ثُمَّ اسْتَقامُوا فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاهُمْ یَحْزَنونَ اولئکَ اصْحابُ الْجَنَّةِ خالِدِینَ فیها جَزَاءً بِما کانُوا یَعْمَلُون»: «کسانی که گفتند پروردگار ما اللَّه است استقامت به خرج دادند نه ترسی بر آنهاست و نه غمی- آنها اصحاب بهشتند، و جاودانه در آن می‌مانند، این پاداش اعمالی است که انجام می‌دادند».(۱)

«استقاموا» از ماده «استقامت» به معنای ملازمت راه مستقیم و ثبات بر خط صحیح است، به تعبیر دیگر هم مفهوم اعتدال و دوری از هرگونه انحراف در آن است، و هم مفهوم ثبات، و اگر می‌بینیم بعضی از اهل لغت آن را به معنای اعتدال تفسیر کرده‌اند از همین نظر است.

راغب در مفردات می‌گوید: «استقامت در مورد راهی گفته می‌شود که روی خط مستقیم قرار داشته باشد، و به همین جهت به راه حق، «صراط مستقیم» گفته می‌شود، و استقامت انسان همان ملازمت طریق مستقیم است».(۲)

لذا در مفهوم استقامت هم معنای صاف بودن طریق افتاده است و هم پایداری و مقاومت، و بنابراین از اموری که سبب ورود در کانون لطف خدا یعنی بهشت می‌شود علاوه بر ایمان تداوم خط و راه صحیح و مستقیم است.

در بعضی از روایات که از ائمه معصومین علیه السلام در تفسیر این آیه نقل شده آمده است «اسْتَقامُوا عَلی وَلایَةِ امیرِ الْمُؤْمِنینَ علیه السلام: «منظور استقامت و بقاء بر ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام است (که خط مستقیم اسلام راستین می‌باشد).(۳)

و اینکه نخست سخن را از «ایمان» می‌گوید (قالُوا رَبُّنا اللَّه) و بعد استقامت بر جاده صحیح را با «ثُمَّ» که برای عطف با فاصله است بعد از آن می‌آورد اشاره به این است که چنین عملی نتیجه چنان ایمانی است.

این نکته نیز قابل دقت است که سرچشمه نگرانی‌های انسان گاه اموری است که در گذشته واقع شده، و بر آن اندوه می‌خورد، و گاه نسبت به امور آینده است که از آن بیمناک می‌باشد، قرآن در آیه مورد بحث

۱- آیات ۳۰ و ۳۱ سوره فصلت نیز همین معنی را می‌رساند.

۲- مفردات راغب، ماده قوم.

۳- تفسیر علی بن ابراهیم ذیل آیه سوره فصلت که مشابه آیه فوق است(جلد ۲، صفحه ۲۶۵) و همچنین در ذیل آیه مورد بحث(صفحه ۲۹۷).

ص: ۱۶۵

می‌گوید: کسانی که دارای این دو صفت باشند نه اندوهی از گذشته دارند و نه بیمی از آینده (لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاهُمْ يَحْزَنُونَ).

این سخن را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پایان می‌دهیم: کسی خدمتش عرضه داشت: کاری به من بیاموز که به آن تمسّک جویم (و اهل بهشت شوم) پیامبر فرمود: قُلْ رَبّی اللّه ثُمَّ اسْتَقِمَ: «بگو خدای من اللّه است و بر آن بأیست» (که سرمایه ورود در بهشت همین است) سپس سؤال کرد: مخوف‌ترین چیزی که بایـد از آن پرهیز کنم چیست؟ رسـول خـدا زبـان خود را به دست گرفت و فرمود این!!(۱)

***

۱۰- اطاعت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم

دیگر از کارهـای کلیـدی بهشت همان اطاعت فرمان خـدا و پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم است که در آیه ۱۳ نساء آمده: وَ مَنْ يُطِعِ اللّه وَ رَسُوْلَهُ يُدْخِلْهُ جَنّاتٍ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ خالِدِيْنَ فيها وَ ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ: «هرکس اطاعت خدا و رسولش را کند، او را در باغ‌هایی از بهشت وارد می‌سازد که همواره از زیر درختانش نهرها جاری است، جاودانه در آن می‌مانند و این پیروزی بزرگی است».(۲)

تعبیر به «جَنّات»، دلیل بر تعدد باغ‌های بهشت است که هر کدام یکی از مقامات عارفان و صالحان و نیکان و پاکان است.

و تعبیر به تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ دلیل بر خرّمی و سـر سبزی این باغ‌ها و نهایت لطف و زیبایی آنها است، زیرا درختانی که در کنار نهرها قرار دارند همیشه خرّم و سرسبز و زیبا و پرطراوتند!

تعبیر به خالِدِینَ فیها (به طور جاویـدان در آن می‌ماننـد) علاوه بر اینکه احتمال فنا و سـلب نعمت را که معمولًا مایه نگرانی است از میان می‌برد، از آنجا که به صورت «صیغه جمع» بیان نشان می‌دهد که بهشتیان از نعمت اجتماع و انس با یکدیگر نیز بهره‌مندند، در حالی که در آیه بعـد از آن که سـخن از عصـیان خـدا و رسول و خلود در دوزخ می‌گویـد «خالداً» به صورت «مفرد» آمده که نشان می‌دهد آنها در آنجا از تنهایی نیز رنج می‌برند، گویی هریک در یک سلول انفرادی در آتش دوزخ محبوسند.

۱- تفسیر ابوالفتوح رازی، جلد ۱۰، صفحه ۲۲.

۲- همین معنا در آیه ۱۷ سوره فتح نیز آمده است.

ص: ۱۶۶

۱۱- اخلاص

خلوص عقیـده، خلوص عمل، و خلوص نیت یکی دیگر از کلیـدهای بهشت است، چنانکه در آیات ۳۹ تا ۴۳ صافات می‌خوانیم: «وَ ما تُجْزَوْنَ الا ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ- الا عِبادَ اللَّه الْمُخْلَصینَ- اؤلئکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ- فَواکِهُ وَهُمْ مُکْرَمُونَ- فی جَنَّاتِ النَعیم»: «شما جز به همان اعمالی که انجام می‌دادیـد جزا داده نمی‌شویـد، مگر بنـدگان مخلص خدا که برای آنها روزی معین و ویژه‌ای است، میوه‌های گوناگون، و آنها مورد احترامند، در باغ‌های پر نعمت بهشت»!

در این آیـات پس از آنکه به کیفرهـای دردنـاک دوزخیـان اشاره می‌کنـد «مخلصین» را اسـتثناء کرده، و می‌گویـد آنها از همه این کیفرها برکنارند.(۱)

اما باید دید «مَخلَصین» (با فتح لام) چه کسانی هستند؟ با دقت در آیات قرآن این نکته مهم به دست می‌آید که «مخلِص» (به کسر لام) یعنی کسی که خود و اعمال و نیت خود را خالص کرده، غالباً در مواردی به کار رفته که انسان در مراحل خودسازی بوده است، در حالی که «مخلَص» (به فتح لام) یعنی خالص شدگان، بر کسانی اطلاق شده که از نظر ایمان و معرفت و عمل به مقام والایی رسیده‌اند که از قلمرو نفوذ وسوسه‌های شیطانی خارج شده و مصونیت یافته‌اند و ابلیس در مقابل آنها سپر انداخته است، چنانکه قرآن از قول ابلیس نقل می‌کند: فَبِعِزَّتِکَ لأغْوِیَنَّهُمْ اجمعین الا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصینَ: «به عزتت سوگند که همه آنها را جز بندگان مخلصت! گمراه خواهم کرد» (سوره ص آیه ۸۳).

در حقیقت ناخالصی‌های وجود انسان بر دو گونه است: بخشی از آن قابل تشخیص و رفع است، و بخشی از آن به قدری باریک و مخفی است که یا بر انسان پوشیده است، و یا اگر هم آشکار گردد قدرت برای برطرف ساختن آن را ندارد، هنگامی که انسان در راه اخلاص قدم بگذارد و بخش اوّل از ناخالصی‌ها را که توان اوست از روح و جان و اعمال خود برچیند، خداوند بزرگ به لطف و کرمش بخش دوّم را از او بر می‌چیند، اینجاست که شایسته نام «مخلَص» (خالص شده) خواهد بود.

عجیب اینکه خداوند برای این دسته امتیازاتی قائل شده که برای هیچیک از بندگانش قائل نشده

۱- روشن است که با این حال استثناء منقطع است، همان‌گونه که بسیاری از مفسّران تصریح کرده‌اند، ولی اگر که« ما تجزون» خطاب به همه انسان‌ها اعم از مؤمن و کافر باشد در این صورت استثناء متصل خواهد بود اما این احتمال بعید به نظر می‌رسد.

ص: ۱۶۷

است:

از جمله طبق آیات مورد بحث خداوند روزی ویژه‌ای از الطاف خفیه‌اش به آنها اختصاص داده است، آنها از جلوه‌های ذات پاک او لذت می‌برند و از باده شهود باطن او سرمست می‌شوند قلبشان از پیمانه شوق خدا لبریز، و سر تاپایشان غرق عشق و جذبه وصال او می‌شود، این همان است که در یک اشاره کوتاه فرموده: اولئکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ «آنها روزی ویژه‌ای دارند».

دیگر از امتیازات آنها همان مصونیت از وسوسه‌های شیاطین است که در بالا به آن اشاره شد.

سوّمین امتیازشان رسیدن به مقام والای عرفان است، آنها چنان معرفتی دارند که می‌توانند خدا را توصیف صحیح کنند، نه توصیفی آمیخته با شرک جلی یا خفی، چنانکه در آیه ۱۵۹ و ۱۶۰ صافات می‌خوانیم: سُبْحانَ اللَّه عَمّا یَصِفُونَ- الاعِبادَ اللَّه الْمُخْلَصینَ «منزل است خداوند از توصیفی که آنها می‌کنند، مگر بندگان مخلص خدا (که توصیفی صحیح از هرگونه عیب و نقص دارند).

به این ترتیب معرفتشان از همه برتر، مصونیتشان در برابر شیطان و هوای نفس از همه بیشتر، و پاداششان در قیامت از همه والاتر است، و این است جزای مخلَصین (اللَّهُمَّ اجْعَلْنا مِنَ الْمُخْلَصینْ، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرینَ).

***

۱۲- صدق و راستی

در میان اعمال انسان کمتر عملی به زیبایی و جذابیت «صدق و راستی» است، و از آیات و روایات به خوبی بر می‌آید که وزن آن در ترازوی عمل نیز بسیار سنگین است، چرا که یکی از والاترین اوصاف اولیاء اللَّه محسوب می‌شود، و قرآن نیز آن را یکی از کلیدهای عمده بهشت شمرده، چنانکه در آیه ۱۱۹ مائده می‌گوید: «هذا یَوْمُ یَنْفَعُ الصّادِقینَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنّاتٌ تُجْری مِنْ تَحْتِهَا الانْهارُ خالِدینَ فیها ابداً»: «امروز (روز قیامت) روزی است که راست گفتن راستگویان به آنها سود می‌بخشد، برای آنها باغ‌هایی از بهشت است که از زیر درختانش نهرها جاری است، و جاودانه در آن خواهند بود».(۱)

روشن است که منظور صدق و راستی در دنیاست، صدق در عقیده، صدق در گفتار، و صدق در عمل

۱- در این آیه،« هذا» مبتدا و« یوم» خبر آن و جمله« ینفع ...» مضاف الیه« یوم» است.

ص: ۱۶۸

که هریک، نشانه‌ای از نشانه‌های مسلّم تقوی است، وگرنه صـدق و راستی در آخرت که محل تکلیف نیست، مفید نخواهد بود، به علاوه اوضاع در آن روز چنان است که هیچکس جز راستگویی راه دیگری نـدارد، حتی گنهکاران اگر موقتاً حقایق را انکار کنند به زودی متوجه می‌شوند که این کارشان بیهوده است، لذا سرانجام به همه گناهان خویش اعتراف خواهند کرد!

ضمناً از این تعبیر استفاده می‌شود که تمام اعمال نیک را می‌توان در صدق و راستی خلاصه کرد، و با کمی دقّت، تحلیل منطقی آن نیز روشن است، چرا که همه گناهان بازگشت به عدم صداقت انسان در ادعای ایمان و اسلام می‌کند، وگرنه کسی که قانونی را به رسمیّت می‌شناسد چگونه می‌تواند در عمل به مخالفت با آن برخیزد؟

اهمیت صدق بدان پایه است که وسیله اصلی آزمایش افراد شمرده شده، چنانکه در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم لاتَنْظُروا الی کَثْرَةِ صَلاتِهِمْ وَصَوْمِهِمْ، وَ کَثْرَةِ الْحَجِّ وَ الْمَعْرُوفِ، وَطَنْطَنَتِهِمْ بِاللیلِ، وَلکِنْ انْظُرُوا الی صِدْقِ الْحَدیثِ، وَ اداءِ الأمانَةِ؟: «نگاه به فزونی نماز و روزه و حج و کارهای نیک و سر و صدای آنها در شب (برای عبادت) نکنید، ولکن نگاه به راستی گفتار و اداء امانت آنها کنید».(۱)

و در حدیث دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم: انَّ الصِّدْقَ یَهْدی الَی الْبِرِّ وَ الْبِرُّ یَهْدی الَی الْجَنَّةِ: «صدق و راستی هدایت به نیکی می‌کند و نیکی هدایت به سوی بهشت».

و به این ترتیب صدق و راستی کلید بهشت است.

***

۱۳- خود سازی و تزکیه نفس

بـدون شـک بهشت جـای نیکـان و پاکان است، و لـذا در قرآن با صـراحت آن را به عنوان پاداشـی برای چنان اشخاصـی ذکر کرده است، در آیه ۷۵ و ۷۶ طه: از زبان «ساحران فرعونی» بعد از پیروزی معجزه موسی علیه السلام بر سحر آنان، و ایمان آوردن و تسلیم شـد نشـان در برابر موسـی علیه السـلام، ورد تهدیـدهای فرعون و فرعونیـان، می‌گویـد: «آنهـا که بـا ایمان و عمل صالـح در محضـر پروردگارشان حاضـر شونـد درجات عالی دارنـد، این درجات عالی همان باغ‌های جاویـدان بهشتی است که از زیر درختانش نهرها جاری است،

۱- بحارالانوار، جلد ۶۸، صفحه ۹، حدیث ۱۳.

ص: ۱۶۹

جاودانه در آن می‌مانند، و این است پاداش کسی که خود را پاک و پاکیزه کند»! (وَمَنْ یَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصّالِحاتِ فَاولئکَ لَهُمْ الدَّرَجاتُ الْعُلی جَنّاتُ عَدْنٍ مِنْ تَحْتِهَا الأنْهارُ خالِدینَ فیها وَ ذلِکَ جَزاء مَنْ تَزَکّی).

«تَزَکّی» از ماده «تزکیه» به معنای پاکسازی است که هم پاکی عقیده را شامل می‌شود و هم پاکی گفتار و عمل را، و در حقیقت بهشت جایی است که از هر نظر پاک و پاکیزه است، و طبیعی است که غیر پاکان را در آن راهی نیست.

بعضی از مفسران گفته‌اند که در این آیه «درجات عالی بهشت» برای کسانی قرار داده شده که دارای ایمان و عمل صالح و تزکیه‌اند، بنابراین مانعی ندارد که «درجات پائین‌تر» از آن کسانی باشد که در عین داشتن ایمان، اعمال نیک و بد را به هم آمیخته و گاه مرتکب خلاقی شده‌اند (ولی حتی آنها نیز تا شستشو و پاک نشوند به بهشت که محل پاکان است راه نخواهند یافت) به این نکته نیز باید توجه داشت که احتمال داده شده این قسمت از آیات از زبان ساحران فرعونی نباشد بلکه مستقیماً کلام خود پروردگار باشد، ولی می‌دانیم نتیجه هر دو در اینجا یکی است.

***

۱۴- «انفاق» و «استغفار»

استغفار از گناهان، و توبه به درگاه پروردگار، و انفاق در وسعت و پریشانی، و فرو بردن خشم و عفو و گذشت، و عدم اصرار بر گناه، مجموعه‌ای است که در آیات سوره آل‌عمران (۱۳۳ تا ۱۳۶) نوید بهشت درباره آن داده شده است، می‌فرماید: (وَسارِعُوا الی مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمواتُ وَ الأرْضُ اعِدَّتْ لِلْمُتَّقِینَ» سبقت جویید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که وسعت آن پهنه آسمان و زمین است، و آماده برای پرهیزگاران شده».

سپس به شرح طبقات آنها پرداخته آنان را کسانی توصیف می‌کند که در شادی و غم در راه خدا انفاق می‌کنند، و خشم خویش را فرو می‌برند، و از گنهکاران می‌گذرند، و نیکوکارند و کسانی که وقتی مرتکب کار زشتی می‌شوند، یا به خود ستم می‌کنند، به یاد خدا افتاده، و از گناهان خویش توبه می‌نمایند (الَّذینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرّاءِ وَ الضَّرّاءِ وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ وَ الْعافینَ عَنِ النّاسِ وَ اللَّه یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ- وَ الَّذینَ اذا فَعَلَوا فاحِشَةً اوْ ظَلَمُوا انْفُسَهِمْ ذَکَرُوا اللَّه فَاستَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ ...).

ص: ۱۷۰

و در پایـان بـار دیگر بـه آنهـا نویـد بهشـت می‌دهـد، و می گویـد: «پاداشـشان آمرزش پروردگـار و باغ‌هـای بهشـتی است که از زیر درختانش نهرها جاری است» (اولئکَ جَزائُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الأنْهارُ ...).

مسارعت و سبقت جستن به سوی مغفرت اشاره به پیشی گرفتن بر اسباب مغفرت است، لذا بعضـی آن را به اسلام تفسیر کرده، و بعضـی به ادا فرائض، و بعضـی به هجرت، و بعضـی به نمازهای پنجگانه، و بعضـی به جهاد و بعضـی به توبه که هر کـدام از اسباب آمرزش الهی است، و مجمـوع این امـور مـایه سرعت و سبقت به سـوی بهشت است، و لـذا در آیـات بعـد از آن به مسأله انفـاق و استغفار و عفو و گذشت و احسان که سر فصل‌های مهمی از اسباب مغفرت و کلیدهایی برای گشودن درهای بهشت می‌باشد اشاره شده.

جـالب اینکه نظیر همین معنـا بـا یـک تفـاوت مختصـر که «سـابِقُوا» بجـای «سارِعُوا» قرار گرفته در آیه ۲۱ سوره حدیـد آمده است، می‌فرماید: (سابِقُوا الی مَغْفِرَةِ مِنْ رَبِّکُمْ وَ جَنَّةِ عَرْضُهَا کَعَرْضِ السَّماءِ وَ الأرْضِ).

مسلم است «سارعوا» که از باب «مفاعله» و به معنای سرعت گرفتن در برابر یکدیگری می‌باشد نتیجه‌اش همان مسابقه و پیشی گرفتن بر یکدیگر است (دقت کنید).

ولی بعضی از مفسّران «سارعوا» را تنها به معنای مبادرت یا شدت تفسیر کرده، و معنای باب مفاعله را نادیده گرفته‌اند.

به هر حال این تعبیرات نشان می‌دهـد که دنیا میدان مسابقه‌ای است برای انسان‌ها، و مقصد نهائی این مسابقه همان وصول به مغفرت و بهشت با آن وسعت بی‌نظیر.

درباره وسعت بهشت در همین جلد به خواست خدا سخن خواهیم گرفت.

***

۱۵- خوف از خدا

ترس از خداونـد یعنی ترس از عدالت و حساب و کتاب و مجازات او سپری است در برابر انواع گناهان و عامل نیرومند بازدارنده‌ای است در مقابـل ظلم و فسـاد و عصـیان، و به همین دلیل از کلیـدهای بهشت شـمرده شـده است چنانکه در آیه ۴۶ رحمن می‌فرماید: «برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد

ص: ۱۷۱

دو باغ بهشتی است» (وَلِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ).

در تفسیر «مقام ربه» دو احتمال ذکر کرده‌اند: گاه گفته‌اند منظور از آن احاطه علمی پروردگار نسبت به تمامی اعمال و نیات انسان است، و گاه گفته‌اند منظور ایستادن انسان در برابر دادگاه عدل خدا در قیامت است (در این صورت آیه تقدیری دارد و در تقدیر چنین است: (مقامه بین یدی ربّه).(۱)

هریک از این دو تفسیر را انتخاب کنیم چنین خوفی سرچشمه ترک معاصی و شهوات می‌شود، چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: مَنْ عَلِمَ انَّ اللّه یَراهُ وَ یَسْمَعُ ما یَقُولُ مِنْ خَیْرٍ و شَرٍّ فَیَحْجُزُهُ ذلِکَ عَنِ الْقَبیحِ مِنْ الأعمالِ، فَلَهُ جَنَّتانِ: «کسی که بداند خداوند او را می‌بیند و آنچه از خیر و شر می گوید می‌شنود، و این علم و آگاهی او را از اعمال قبیح باز دارد، برای او دو باغ بهشتی است».(۲)

درباره «جنتان» (دو بهشت) نیز تفسیرهای مختلفی ذکر شده:

۱- منظور بهشت «مادی» و «معنوی» است، همان چیزی که در سوره آل‌عمران آیه ۱۵ از آن تعبیر به «جَنّاتُ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الأنْهارُ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللّه» شده است که اولی باغ‌هایی است که از زیر درختانش نهرها جاری است، و دوّمی خشنودی معبود محبوب حقیقی یعنی خداوند است.

۲- بهشت اوّل در برابر ایمان، و بهشت دوّم در برابر اعمال صالح است.

۳- بهشت اوّل در برابر اطاعت، و دیگری در برابر ترک گناه است.

۴- بهشت اوّل پاداش عمل است و دوّمی تفضل الهی است.

البته هیچکدام از این تفسیرها دلیل خاصی ندارد هرچند تفسیر اوّل از همه مناسب‌تر به نظر می‌رسد، و جمع میان آنها نیز کاملًا ممکن است.

***

۱۶- تولی و تبرّی

دوستی دوستان خدا، و دشمنی با دشمنان حق، یا به تعبیر دیگر همسویی با نیکان و پاکان، و ناهماهنگی با بدان و شروران، یکی دیگر از کلیدهای بهشت است که در آیات قرآن به آن اشاره شده، در آیه ۲۲ مجادله می‌فرماید:

۱- هر دو احتمال در تفسیر« مجمع البیان» و« المیزان» ذکر شده است.

۲- « مجمع البیان»، جلد ۹ و ۱۰، صفحه ۲۰۷.

ص: ۱۷۲

«هیچ جمعیتی را که ایمان به خدا روز قیامت دارد نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران، یا فرزندان، یا برادران، یا خویشاوندان آنها باشند» (لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّه وَ الْيَوْمِ الآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حادَّ اللَّه وَ رَسُولَهُ وَلَوْ كانُوا آبائَهُمْ اوْ ابْنائَهُمْ اوْ اخْوانَهُمْ اوْ عَشيرَتَهُمْ).

سپس می‌افزاید: «آنها کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه قلوبشان رقم زده و با روحی از سوی خودش آنان را تقویت نموده، و آنها را در باغ‌هایی از بهشت وارد می‌کند که نهرها از زیر درختانش جاری است» (اولئِکَ كَتَبَ فِى قُلُوبِهِمْ الأيْمانَ وَ ايَّدَهُمْ بِرُوْحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الأنْهارُ ...) (مجادله ۲۲).

در ذیل آیه نیز اشاره به پاداش معنوی آنها با این تعبیر شده: رَضِيَ اللَّه عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ: «هم خدا از آنها خشنود است و هم آنها از خدا خشنودند» و بالاخره تاج افتخار «اولئِکَ حِزْبُ اللَّه» را بر سر آنها زده است!

ناگفته پیداست که در یک قلب دو محبت جمع نمی‌شود، یا محبت خدا یا محبت دشمنان خدا، بنابراین نیرومندترین علاقه‌های خویشاوندی و دوستی هنگامی که در برابر علاقه به خدا قرار گیرد مسلّماً کمرنگ و بی‌رنگ خواهد شد، بعلاوه مسأله تنها مسأله علاقه نیست، بلکه علاقه مقدمه‌ای است برای همسویی و همگامی در تمام برنامه‌ها، در ظلم ظالمان، و فساد مفسدان و گناه مجرمان، و حزب اللَّه از این بیگانه‌اند.

تعبیر به اولئِکَ فِى قُلُوبِهِمُ الأيْمانَ (در دل‌های آنها ایمان نوشته شده): تعبیری است بسیار زنده و پر معنا، زیرا نوشتن آن هم با دست توانای خداوند، آن هم بر صفحه قلوب همه بیانگر رسوخ حقیقت ایمان در وجود آنها و تثبیت کامل آن است.

آری چنین افرادی که مؤید به روح القدس نیز هستند شایسته نام «حزب اللَّه» و مظهر تولی و تبری در برابر اویند.

***

۱۷- اهتمام به نماز

در سوره معارج از آیه ۲۲ تا ۳۴ مجموعه صفاتی را (ضمن بیان نه صفت) بیان می‌کند و به دنبال آن

ص: ۱۷۳

وعده بهشت به صاحبان آنها می‌دهد، این صفات عبارتند از مداومت بر نماز، قرار دادن حق ثابتی در اموال برای محرومان، ایمان به روز جزا، ترس از عذاب پروردگار، حفظ دامان از بی‌عفتی، اداء امانت، وفای به عهد، اداء شهادت به حق، و محافظت بر آداب و شرایط و روح نماز، و به دنبال آن می‌فرماید:

«اولئکَ فی جَنّاتٍ مُکْرَمُونَ» «این گوره با عظمت، در باغ‌های بهشتی گرامی داشته می‌شوند» تعبیری که هم واجد نعمت‌های مادی و هم روحانی است جالب اینکه: این صفات نه گانه از نماز شروع می‌شود، و به نماز پایان می‌یابد، با این تفاوت که در مرحله نخست از مداومت بر نماز سخن می‌گوید، و در مرحله آخر از محافظت بر آن که تفسیر به حفظ آداب و شرایط و خصوصیات آن شده است، آداب و شرایطی که هم ظاهر نماز را از فساد و بطلان حفظ می‌کند، هم روح نماز را که حضور قلب است تقویت می‌نماید، و هم موانعی را که سد راه قبول آن است، همچون خوردن اموال حرام، نوشیدن شراب، غیبت و امثال آن، از بین می‌برد.

به این ترتیب آغاز اعمال خیر نماز است، و پایان آنها نیز نماز می‌باشد، و اتفاقاً از نظر برنامه زمانی نخستین چیزی که بر انسان بالغ واجب می‌شود نماز، و آخرین چیزی که تا پایان عمر نیز همراه اوست، نماز است.

جالب اینکه محافظت انسان نسبت به نماز طرفینی است، هم او باید نماز را از فساد خلل حفظ کند و هم نماز انسان را از تباهی و فساد محافظت می‌کند و شاهد آن «انَّ الصَّلوهْ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ» است.

این سخن را با حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پایان می‌دهیم فرمود: مَنْ حافَظَ عَلَیْها کانَتْ لَهُ نُوراً وَ بُرْهاناً وَ نَجاهً یَوْمَ الْقِیامَهْ: «هرکس نماز خود را محافظت کند نماز برای او مایه نور و روشنایی و آگاهی و نجات در روز قیامت است».(۱)

***

نتیجه

آنچه در بالا، در هفده عنوان، بیان شد بخشی از مهمترین اسباب ورود در کانون بزرگ رحمت الهی و

۱- تفسیر« روح البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۱۶۷.

ص: ۱۷۴

مواهب و نعمت‌هـای او یعنی بهشت است، که از یکسو بیانگر نظام ارزشـی اسـلام در زمینه اسـباب نجات در قیامت است و از سوی دیگر انگیزه‌هـای نیرومنـدی برای انجام این اعمال مهم انسانی و اخلاقی و اجتماعی محسوب می‌شود، و بـدون شک الهام گرفتن از آنها می‌تواند یک انسان را به بالاترین اوج تکامل و تربیت و افتخار برساند.

خداوندا! توفیق به دست آوردن این کلیدهای سعادت را از ما سلب مفرما.

ص: ۱۷۵

۲- نعمت‌های جسمانی بهشت

اشاره

اشاره

در بحث معاد جسمانی این حقیقت به خوبی روشن شد که از نظر قرآن مجید معاد هم جنبه جسمانی دارد و هم جنبه روحانی، چرا که انسان در آن صحنه با جسم و روح حاضر می‌شود، و طبعاً باید در هر دو جنبه غرق مواهب و برکات الهی گردد.

آنها که نعمت‌های بهشتی را همه معنوی و روحانی می‌پندارند، و آیاتی که دلالت بر نعمت‌های جسمانی می‌کند همه را به زبان کنایه فرض می‌کنند، در حقیقت از این نکته غافلند که انحصار نعمت‌های بهشتی به نعمت‌های روحانی مفهومش نفی معاد جسمانی است که برخلاف صریح آیات قرآن است.

و اصولًا چنانکه در بحث معاد جسمانی گفتیم «جسم» و «روح» دو همزاد به هم پیوسته‌اند، همان‌گونه که در این جهان جدا از یکدیگر نمی‌توانستند به تکامل ادامه دهند، در آن جهان نیز برای بهره‌گیری از مواهب الهی جدا از یکدیگر نمی‌توانند باشند (دقت کنید).

به هر حال نعمت‌های جسمانی بهشت مانند نعمت‌های معنوی بسیار متنوع و گسترده و جالب و دل‌انگیز است و قرآن روی آن بسیار تکیه کرده است تا از این طریق توجه همه انسان‌ها را به اعمال و صفات و فضائل که سرچشمه این مواهب است جلب کند (و می‌دانیم نوع بشر بیش از آنچه به نعمت‌های روحانی می‌اندیشد توجّه به مواهب جسمانی دارد) و در عین حال- چنانکه در فصل بعد خواهیم دید- فصل مهمی برای بیان نعمت‌های معنوی و لذات روحانی بهشت گشوده است که اگر از نظر گستردگی بیان در حدّ نعمت‌های مادی نیست ولی از نظر کیفیت و معنای، بسیار بر آن پیش می‌گیرد.

با این اشاره به شرح فشرده نعمت‌های مادی بهشت باز می‌گردیم، و آنها را تحت عناوین زیر بررسی می‌کنیم:

۱- باغ‌های بهشتی.

۲- سایه‌های لذّت بخش.

۳- مساکن و قصور.

ص: ۱۷۶

۴- فرش‌ها و ارائک.

۵- غذاها و ظرف‌ها.

۶- شراب‌های طهور.

۷- برترین شراب بهشتی.

۸- ظروف و جام‌ها.

۹- لباس‌ها و زینت‌ها

۱۰- همسران بهشتی.

۱۱- خادمان و ساقیان.

۱۲- پذیرایی کنندگان.

۱۳- پیش پذیرایی.

۱۴- نعمت‌هایی که به تصور نمی‌گنجد.

در هریک از موضوعات بالا- آیات متعددی در قرآن مجید به چشم می‌خورد اکنون به سراغ آنها می‌رویم، و از هر چمنی گلی می‌چینیم:

***

۱- باغ‌های بهشتی

از مجموع آیاتی که در این زمینه در قرآن آمده است به وضوح استفاده می‌شود که بهشت در مجموع به صورت باغ‌هایی فوق العاده عالی و بی‌مانند است که اصولًا قابل مقایسه با باغ‌های این جهان نیست، و آنچه در قرآن از آن ترسیم شده شبح کمرنگی است که برای ما ساکنان دنیا قابل درک می‌باشد، و گرنه حقیقت آن ماوراء درک ماست.

در بیش از یکصد آیه از قرآن مجید، از بهشت تعبیر به «جنّات» (باغ‌ها) یا «جنّت» (باغ) یا «جنّتان» (دو باغ) شده است.

در آیه ۱۳ نساء می‌خوانیم: وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ یُدْخِلْهُ جَناتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ: «هرکس اطاعت خدا و رسولش کند او را وارد باغ‌هایی از بهشت می‌کند که نهرها از زیر درختانش جاری است».

ص: ۱۷۷

و در آیه ۲۲۱ بقره می‌خوانیم: وَ اللَّه یَدْعُوا الَی الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرةِ بِاذْنِهِ: «خداوند دعوت به سوی باغ بهشت و آمرزش گناهان، به اذن و فرمانش می کند».

و در آیه ۴۶ رحمان آمده: وَلِمنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ: «برای کسی که از مقام پروردگارش خائف باشد، دو باغ بهشتی است».

این کلمات (جنّات، جنّتان و جنّهٔ) از مادّه «جنّ» (بر وزن فَنّ) به معنای پوشانیدن است، و به گفته راغب در مفردات به معنای پوشانیدن چیزی از حسّ است، و بر همین اساس، مشتقّات فراوانی دارد:

«جَنّهٔ» به معنای باغ است به خاطر اینکه زمینش زیر درختان پوشیده است، و یا به تعبیر دیگر زمینش با درختان پوشانیده شده است، ولی مقاییس اللغه می گوید: بهشت را از این جهت جنّت می گویند که پاداشی است که امروز از اهل ایمان مستور است، ولی این معنا بعید به نظر می‌رسد زیرا باغ‌های دنیا را نیز جنّت می گویند، و این نیست مگر به خاطر پوشیده بودن زمین‌هایش به وسیله درختان (دقت کنید).

و نیز «جنین» به بچّه‌ای گفته می‌شود که در شکم مادر از نظرها پوشیده است.

«جنان» (بر وزن امان) به قلب گفته می‌شود چرا که در سینه از نظر، پوشیده است.

«مِجَنّ» (بکسر میم و فتح جیم و تشدید نون) به معنای سپر است و به گفته مقاییس اللغه به هر وسیله دفاعی در جنگ، جُنّه (بضم جیم) گفته می‌شود، در مقابل «سلاح» که جنبه تهاجمی دارد.

«جِن» و «جان» به موجود زنده‌ای گفته می‌شود که از نظرها پنهان است.

به مارهای عظیم، یا مارهای خانگی، جن و جان نیز گفته می‌شود و این به خاطر تشبیه آنها به «جن» است (چون تصور عامّه این بوده که جن موجود مخفی خطرناکی است، این مارها نیز چنین هستند).

به استخوان‌های سینه نیز «جَناجِن» گفته می‌شود (شاید از این جهت که سپری برای حفظ قلب محسوب می‌شود).

«جُنون» به معنای دیوانگی است به خاطر پوشانده شدن عقل و هوش.

«جنون اللیل» و «جنان اللیل» به معنای پوششی است که تاریکی شب بر همه چیز می‌افکند.

به هر حال آنچه در اینجا برای ما مورد توجه است، این است که باغ‌های بهشت باغ‌هایی است بسیار پردرخت به گونه‌ای که زمین‌های آن در زیر درختان پوشانده شده.

در ده‌ها آیه از قرآن مجید، بعد از ذکر «جنّات» (باغ‌های بهشتی) جمله تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ آمده

ص: ۱۷۸

است که نشان می‌دهد باغ‌های بهشتی دائماً آب از کنار درختانش می‌گذرد، و یا به تعبیر دیگر شاخه‌های درختانش بر آب‌ها سایه افکنده، و آب‌ها زیر آن قرار گرفته است (دقت کنید).

این به خاطر آن است که اولًا آب و درخت وقتی در کنار هم باشد منظره فوق‌العاده جالبی دارد، گویی هر کدام بدون دیگری ناقص است و کمبود در آن احساس می‌شود ثانیاً طراوت همیشه مخصوص باغ‌ها و درختانی است که آب مرتباً از کنار آن عبور می‌کند، اما درختانی که آب دائم ندارند و گهگاه از خارج، آب برای آنها می‌آورند آن طراوت و شادابی و سرسبزی را ندارند، اصولًا حیات و زندگی درخت با آب است، و باید این مایه حیات همیشه در کنار آن باشد.

جالب اینکه در روایتی آمده است: انَّ انْهارَ الْجَنَّةِ لَیْسَتْ فی اخادِیْدَ، انَّما تَجْری عَلی سَطْحِ الجَنَّةِ مُنْضَبِطَةً بِالقُدْرَةِ حَیْثُ شاءَ اهْلُها!: «نهرهای بهشت در شکاف‌ها و گودی‌ها جریان ندارد، بلکه همه آنها روی سطح زمین قرار گرفته و به قدرت پروردگار به هر سو که اهل بهشت اراده کنند جریان پیدا می‌کنند»!.(۱)

عجبتر اینکه نه تنها درختان بهشتی نهرها از زیر آنها عبور می‌کند، بلکه از بعضی آیات مختلف استفاده می‌شود که غرفه‌های بهشتی نیز روی نهرها بنا شده است، و نهرها از زیر آنها جاری است! چنانکه در آیه ۵۸ عنکبوت می‌خوانیم: وَالَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُم مِنَ الجَنَّةِ غُرَفاً تَجْری مِنْ تَحتِها الأنْهارُ: «کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آنها را در غرفه‌هایی از بهشت جای می‌دهیم که نهرها در زیر آن جاری است»!.(۲)

***

۲- سایه‌های بهشتی

در آیات بسیاری اشاره به سایه‌های بهشتی شده است از جمله در آیات سوره واقعه می‌خوانیم: وَ اصْحابُ الْیَمینِ ما اصْحابُ الْیَمینِ- فی سِدْرٍ مَخْضُودٍ- وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ- وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ- وَ مَاءٍ مَسْکُوبٍ «و اصحاب یمین چه اصحاب یمینی؟! آنها در سایه درخت سدر بی‌خار قرار دارند، و در سایه درخت طلح پر برگ (طلح درختی است خوشرنگ و خوشبو) و سایه کشیده و گسترده در کنار آبشارها» (واقعه ۲۷ تا

۱- تفسیر قرطبی، جلد ۱، صفحه ۲۰۶.

۲- همین مضمون در آیه ۲۰ زمر نیز آمده است.

ص: ۱۷۹

(۳۱).

می‌دانیم سایه درختان لطیف‌ترین و زیباترین سایه‌هاست، نه مانند سایه‌های خیمه‌ها و اطاق‌های تاریک است، و نه فاقد جریان هوا، و از سوی دیگر رطوبت ملایم برگ‌ها سایه را تلطیف می‌کند، و بوی خوش درختان و شکوفه‌ها و گل‌ها به آن لطف بیشتری می‌بخشد.

سایه‌های بهشتی همیشگی است، و لذا آرامش انسان را هرگز بر هم نمی‌زند اُكُلُها دائمٌ وَ ظِلُّها: «میوه‌ها و سایه‌هایش دائمی است» (رعد ۳۵).

و گاه از آن تعبیر به «ظِلِّ ظَليلْ» شده است می‌فرماید وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَليلًا «آنها را در سایه‌هایی که هرگز قطع نمی‌شود وارد می‌کنیم» (نساء ۵۷).(۱)

روی این جهات روشن می‌شود که هوای بهشت مطبوع‌ترین و جالب‌ترین و دل‌انگیزترین هواها است، چنانکه در آیه ۱۳ انسان می‌خوانیم: لايَرَوْنَ فيها شَمْساً وَ لا زَمْهَريْراً: «این در حالی است که بهشتیان نه آفتاب سوزان را در آنها می‌بینند و نه سرما را»(۲)(۳).

***

۳- قصرهای بهشتی

در آیات متعددی از قرآن مجید نیز اشاره سربسته‌ای به مسکن بهشتیان آمده است، و با تعبیرات مختلفی از آن یاد شده.

در آیه ۷۲ توبه می‌فرماید: وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً فی جَنَّاتِ عَدْنٍ «و مسکن‌های پاکیزه‌ای در باغ‌های جاویدان بهشت»- همین تعبیر در آیه ۱۲ صفّ نیز آمده است.

«طَيِّبَةً» معنای بسیار جامعی دارد که تمام مزایا را شامل می‌شود در اصل به معنای چیزی است که مورد پسند و کاملًا دلخواه باشد، و برای انسان «طِيبِ نفس» حاصل شود، و یا زندگی در آن از هر نظر پاک و پاکیزه و شایسته باشد، و به این ترتیب همه آنچه درباره مسکن مورد انتظار است در این واژه جمع است!.

۱- جالب اینکه ظل ظلیل به معنای سایه سایه‌دار است که در مجموع کنایه از سایه کامل و همیشگی و عالی است- در آیات متعدد دیگری نیز اشاره به مسأله سایه‌ها شده است، مانند رعد ۳۵ پس ۵۶ و مرسلات ۴۱.

۲- « زمهریر» از ماده« زمهر» به معنای شدّت سرما یا شدت غضب است، و در اینجا معنای اوّل مراد است.

۳- همین معنا در آیات ۳۰ واقعه و ۵۶ یس و ۴۱ مرسلات نیز آمده است.

ص: ۱۸۰

ولی در آیه ۷۵ فرقان از آن تعبیر به «غرفه» شده که به معنای عمارت‌های طبقه بالا است، می‌فرماید:

اولئـكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِما صَبَرُوا: «خداونـد به پرهیزگـاران و عباد الرحمن (بنـدگان خـاص خـدا) غرفه‌های بهشتی به خاطر صبر و استقامتشان پاداش می‌دهد».

«غُرْفَه» از ماده «غَرْف» (بر وزن بَرْف) به معنای برداشـتن چیزی و تناول آن است، و «غرفه» به آن چیزی گفته می‌شود که بر می‌دارند و تناول می‌کنند (مانند مقدار آبی که انسان از چشمه برای نوشیدن بر می‌دارد) سپس به قسمت‌های فوقانی ساختمان و طبقات بالای منـازل اطلاـق شـده گویی آنهـا را از روی زمین به بالاـ برده‌انـد، و در اینجـا ممکن است اشـاره به برترین منزلگاه‌ها و درجات عالی بهشت باشد.

این نکته نیز قابل توجه است که غرفه‌ها هوایی لطیف‌تر، مناظری بهتر، و محلی آرامتر برای سـکنی هسـتند، و از این جهات مطلوبند، و تعبیر به «غرفه» اشاره به این ویژگی‌هاست.

و لذا در آیه ۳۷ سبا می‌خوانیم وَهُمْ فی الْغُرُفاتِ آمِنُونَ: «آنها در غرفه‌های بهشتی در نهایت آرامش و امنیتنـد» و در آیه ۲۰ زمر به تعبیر دیگری در ایـن زمینـه برخـورد می‌کنیـم می‌فرمایـد: لَهُـمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهـا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهـا الأَنْهَـارُ: «برای آنها (پرهیزگاران) غرفه‌هائی است و بر فراز آن، غرفه‌هایی دیگر و از زیر آنها نهرها جاری است».

و بالاخره در آیه ۵۱ و ۵۲ دخان هنگامی که اشاره به محل اقامت بهشتیان می‌کنـد، می‌فرمایـد: انَّ الْمُتَّقینَ فی مَقامٍ امینٍ فی جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ: «پرهیزگاران در جایگاه امن و امان قرار دارند- در میان باغ‌ها و چشمه‌ها»!.

در اینجا دو نکته قابل توجه است:

۱- در بعضی از آیات قرآن (مانند آیه ۱۲ سوره صف که در بالا به آن اشاره شد) در میان تمام نعمت‌های بهشتی اشاره به «مساکن طیبه، شـده، این به خاطر آن است که یکی از مهمترین اسـباب آرامش و آسایش انسان مسأله «مسـکن» است آن هم مسـکن پاك و پـاکیزه از هرگـونه آلـودگی ظـاهری و بـاطنی، و امن و امـان که انسـان بـا فکر راحت در آن بیارامـد! (تـوجه داشـته باشـید که واژه «مسکن» نیز از ماده «سکون» به معنای آرامش گرفته شده).

۲- در قرآن مجید چند چیز مایه آرامش شمرده شده است:

خانه‌های مسکونی مناسب چه در دنیا و چه در آخرت:

ص: ۱۸۱

واللّه جَعَلَ لکم مِنْ بُیُوتِکُم سَکَناً (نحل ۸۰) همسران یکدل و مناسب، وَ مِنْ آیاتِهِ انْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ انْفُسِکُمْ ازْواجاً لِتَسْکَنُوُا الَیْها (روم ۲۱).

و نیز شب مایه آرامش معرفی شده وَجَعَلَ اللَّیْلَ سَکَناً (انعام ۹۶).

و دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حق مؤمنان زکات ده انَّ صَلاتَکَ سَکَنٌ لَهُمْ.

و آرامش حاصل از ایمان: هُوَ الَّذی انْزَلَ السَّکینَهَ فی قُلُوبِ الْمُؤْمنینَ (فتح ۴). البته بعضی از این امور جنبه مادی دارد و بعضی جنبه معنوی.

۴- فرش‌ها و ارائک

دیگر از نعمت‌های جالب بهشت فرش‌های بسیار زیبا و نفیس و دل‌انگیز و تخت‌های گوناگون است.

در آیه ۴۵ رحمن (سوره‌ای که مجموعه‌ای از نعمت‌های مختلف بهشتی در آن آمده است) می‌خوانیم: مُتَّکِئینَ عَلَی فُرُشٍ بَطائنُها مِنْ اسْتَبْرَقٍ «این در حالی است که آنها بر فرش‌هایی تکیه کرده‌اند (نشسته‌اند) که آستر آنها از پارچه ابریشمین ضخیم است».

جالب اینکه گرانقیمت‌ترین پارچه‌های دنیا آستر این فرشهاست! بنابراین قسمت روئین آن چیزی است که از لطافت و زیبایی و ارزش در وصف نمی‌گنجد، و به گفته بعضی از مفسّران از اموری است که قرآن درباره آن می‌گوید: «هیچکس نمی‌داند چه نعمت‌هایی که مایه روشنی چشم است خدا برای او پنهان کرده است» فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما اخْفِی لَهُمْ مِنْ قُرَّهِٔ اعْیُنٍ (سجده ۱۷).

در حدیثی نیز از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است ظَواهِرُها نُورٌ یَتَلألأ: «قسمت روئین آن فرش‌ها نوری است درخشنده»!.(۱)

در آیه ۱۶ غاشیه به تعبیر دیگری در این زمینه برخورد می‌کنیم که ضمن توصیف نعمت‌های گوناگون و روحپرور بهشتی می‌فرماید: وَزَرابِیُّ مَبْثُوثَهٌٔ: «در آنجا فرش‌های بسیار زیبا و نفیس گسترده شده».

«زرابیّ» «زَرْبِیَّهٔ» (بر وزن شرقیه) به گفته بعضی از ارباب لغت در اصل از واژه فارسی «زربفت» گرفته شده، پارچه‌ای که بجای نخ، الیاف طلا در آن به کار رفته، و گاه به معنای پارچه‌های گرانقیمت بسیار جالب و زیبا تفسیر شده است.(۲)

۱- تفسیر قرطبی، جلد ۹، صفحه ۶۳۴۹.

۲- التحقیق فی کلمات قرآن الکریم ماده زرب.

ص: ۱۸۲

بعضی از ارباب لغت و مفسّران گفته‌اند که «زرابی» جمع «زربی» (به کسر زای) و «زربیّه» در اصل به معنای انواع گیاهان است، هنگامی که رنگ سرخ و زرد و سبز در آن به هم می‌آمیزد، به همین جهت به پارچه‌ها یا فرش‌هایی که رنگ‌های متنوع زیبایی دارد نیز اطلاق می‌گردد(۱) بعضی نیز آن را به معنای فرش‌هایی که خواب نرم و جالبی دارد تفسیر نموده‌اند.

توصیف این فرش‌ها به «مبثوثه» به معنای گستردن آنها، و یا پراکنده بودن در مکان‌های مختلف است.

در همین سوره در آیه قبل از آیه فوق به تعبیر دیگری برخورد می‌کنیم که مربوط به بالش‌ها و پشتی‌ها است، می‌فرماید: وَ نَمارِقُ مَصْفُوفَةٌ: «در آنجا پشتی‌هایی بر تخت‌ها وجود دارد که صف داده شده است»!.

«نَمارِقُ» جمع «نُمْرُقَه» (بر وزن غُلْغُلَهٔ) به گفته «صحاح اللغه» به معنای پشتی کوچکی است که بر آن تکیه می‌کنند (و گاه به هنگام استراحت آن را در دامن نهاده بر آن تکیه می‌نمایند).

در آیه ۷۶ سوره رحمن نیز به تعبیر دیگری در زمینه فرش‌های بهشتی برخورد می‌کنیم، می‌فرماید:

مُتَّكِئِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَ عَبْقَرِيّ حِسانٍ: «ساکنان بهشت بر تخت‌هایی تکیه زده‌اند که با زیباترین پارچه‌های سبز رنگ پوشانیده شده».

«رُفْرَفِ» به گفته راغب در مفردات در اصل به معنای برگ‌های پراکنده درختان است، سپس به بعضی از پارچه‌های رنگارنگ که شبیه منظره باغ‌هاست اطلاق شده، بعضی از ارباب لغت رفرف را به معنای دامنه خیمه (و مانند آن) که با حرکات باد تکان می‌خورد دانسته‌اند (حرکت بال‌های پرندگان را نیز «رفرفه» می‌گویند).(۲)

بعضی نیز آن را به معنای پارچه‌های سبز رنگی که از آن نوعی فرش (یار و تختی) درست می‌کنند، می‌دانند.

این احتمال نیز وجود دارد که این واژه به معنای باغ‌ها و سبزه‌ها (یا پارچه‌های خواب دار) باشد که با

۱- تفسیر مراغی، جلد ۳۰، صفحه ۱۳۳- قاموس اللغه ماده زرب.

۲- مقاییس اللغه.

ص: ۱۸۳

وزش باد تکان می‌خورد، زیرا «رَفْرَف» در بسیاری از متون لغت به معنای دنباله‌های خیمه و پارچه‌هایی آمده که با وزش باد حرکت می‌کند، «ابوالفتوح رازی» در تفسیر خود می‌گوید «رفرف» مرغزارهای بهشت باشد که پر از گیاه سبز و تازه است!

امّا «عَبْقَرِی» از ماده «عَبْقَر» (بر وزن جعفر) بـه گفتـه «صـحاح اللغه» و «مفردات»، در اصـل نـام محلی است که عرب آن را سـرزمین جنیـان و پریـان می‌پنداشـتند. سـپس هر چیز عجیب و نـادر الوجـود و جـالب یـا هر شـخص دانشـمند مـاهری را به آن نسـبت داده و «عبقری» گفتند، و جمع آن «عباقره» است (۱) و به هر حال ریشه اصلی به دست فراموشی سپرده شده و بر اشخاص فوق‌العاده بزرگ و اشیاء گرانبها و نفیس اطلاق می‌شود، و در آیه فوق توصیفی است برای پارچه‌های بسیار جالب و زیبا و بی‌نظیر بهشتی.

بعضی نیز گفته‌اند: «عبقر» نام شهری بوده که بهترین پارچه‌های ابریشمی را در آن می‌بافتند.(۲)

***

امّا در مورد تخت‌هایی که بهشتیان بر آن می‌نشـینند و از آن لذّت می‌برند، در قرآن مجید گاهی تعبیر از آن به «سُـرُر» جمع «سـریر» شـده چنـانکه در آیه ۱۵ و ۱۶ واقعه می‌فرمایـد: عَلی سُـرُر مَوْضُونَةٍ مُتَکِئینَ عَلَیْهـا مُتَقـابِلینَ: «مقربان بر تخت‌هایی که به هم پیوسـته وصف کشیده است قرار دارند- در حالی که بر آنها تکیه کرده و روبروی یکدیگرند».

این تعبیر در پنـج آیه از قرآن مجیـد تکرار شـده، در یک مورد (مانند آیه فوق) توصـیف به «مُوْضُونَة» شده است که از ماده «وَضْن» (بر وزن وزن) در اصل به معنای «بافتن زره» است، سـپس به هر چیز بافته شـده‌ای که تاروپود آن محکم باشـد اطلاق شده، در اینجا ممکن است اشـاره به این باشـد که تخت‌هـای بهشتی بافت‌هـای مخصوصـی از لؤلؤ و یـاقوت و جواهرات، و یـا الیافی از طلا و نقره دارند، و یا اینکه اشاره به قرار گرفتن آنها با نظم خاصـی در کنار یکدیگر و روبروی هم می‌باشد که هر کدام از این‌ها را بعضـی از مفسّران گفته‌اند.

و در بعضـی از آیات نیز توصیف به «مَصْفُوفَةٌ» شده مانند مُتَّکِئینَ عَلَی سُرُرٍ مَصْفُوفَة (طور- ۲۰) و در بعضی «مَرْفُوعَةٌ» مانند فیها سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ (غاشیة- ۱۳) که اوّلی اشاره به صف اندر صف بودن تخت‌های بهشتی، و دوّمی اشاره به ارتفاع و بلندی آنها می‌کند.

۱- بعضـی از اربـاب لغت و مفسّـِران در این جمـع ایراد کرده‌انـد چرا که منسوب به چیزی جمع بسـته نمی‌شود مگر آنکه‌واژه‌ای قبلًا جمع بسته شود مثلًا گفته شود عباقر، و بعد نسبت داده شود(عباقری) و تازه جمع میان نسبت و صیغه جمع نیز مطلوب ادباء نیست.

۲- تفسیر ابوالفتوح رازی ذیل آیه فوق.

ص: ۱۸۴

بلند بودن تخت‌های بهشتی یا به خاطر آن است که بهشتیان بتوانند با جلوس بر آنها بر تمام مناظر زیبای اطراف خود مسلّط باشند، و یا اشاره به بالا بودن ارزش و اهمیت آنها، و یا پاکی و قداست و ارزش والای معنوی آنهاست، و یا همه اینها.

به هر حال تخت‌های بهشتی به صورت مجموعه‌هاست، تا بهشتیان بتوانند از لذّت انس با یکدیگر بهره کافی بگیرند، همان‌گونه که در دو آیه از قرآن تنها تعبیر به «عَلَی سُرُرٍ مُتَقابِلینَ» آمده است که به معنای قرار گرفتن روبه روی یکدیگر است (حجر ۴۷ و صافات- ۴۴).

نکته قابل توجه اینکه «سُرُرْ» جمع «سریر» از ماده «سُرورْ» به معنای خوشحالی است، گویی نشستن بر تخت‌ها عموماً و تخت‌های بهشتی خصوصاً خود از اسباب نشاط و خوشحالی است، بعلاوه مربوط به مجالس انس و سرور است.

***

و گاه تعبیر به «ارائکْ» شده است: این تعبیر در پنج آیه قرآن درباره تخت‌های بهشتی آمده است، در یک مورد می‌فرماید: مُتَّکِئینَ فیها عَلَی الأرائکِ: «مؤمنان صالح در باغ‌های بهشتی بر تخت‌ها تکیه زده‌اند» (کهف- ۳۱).

همین تعبیر با کمی تفاوت در آیه ۵۶ سوره یس آمده «فی ظِلالٍ عَلَی الأرائکِ مُتَّکِئُونَ) و عیناً در آیه ۱۳ انسان، و در دو آیه عَلَی الأرائِکِ یَنْظُرُونَ: «بر تخت‌ها نشسته و تماشا می‌کنند» دیده می‌شود (مطففین ۲۳ و ۳۵).

«ارائکْ» جمع «اریکَهْ» به گفته بسیاری از مفسّران (مانند مجمع‌البیان، قرطبی، فخر رازی و روح المعانی) به معنای تخت‌هایی است که در حجله‌ها می‌زنند و بعضی آن را به معنای تخت سایبان دار تفسیر کرده‌اند و در اصل به گفته راغب در مفردات از «اراک» که نام درخت معروفی است و عربها از آن سایبان درست می‌کردند گرفته شده، و یا از «ارُوکْ» به معنای اقامه و توقف است.

ابوالفتوح رازی ذیل آیه ۱۳ سوره انسان صریحاً می‌گوید «سریر» و «اریکه» دو معنای متفاوت دارد که یکی سایبان دار، و دیگری بی‌سایبان است.

اتفاقاً تعبیرات آیات نیز گواه بر این معناست، زیرا سخن از «سرر» در مواردی مطرح شده است که

ص: ۱۸۵

بهشتیان مجلس انسان با یکدیگر دارند و در برابر هم می‌نشینند و سخن می گویند، در حالی که «ارائک» مربوط به جلسات خصوصی آنهاست و در آن موقع که با همسران خود خلوت می کنند، چنانکه در آیه ۵۶ سوره یس می‌خوانیم: هُمْ وَازْواجُهُمْ فی ظِلالٍ عَلَی الأرائکِ مُتَّکِئُونَ: «آنها و همسرانشان در سایه‌ها بر تخت‌ها مخصوص تکیه کرده‌اند».

و از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که اگر قرآن می گوید: مُتَّکِئینَ فیها عَلَی الأرائکِ لا یَرَوْنَ فیها شَمْساً وَ لازَمْهَرِیْراً: «بهشتیان در آنجا بر تخت‌های سایبان‌دار تکیه کرده و در آنجا نه آفتاب سوزان می‌بینند و نه سرمای سخت» (انسان- ۱۳)

ممکن است اشاره به این باشد که تابش آفتاب مربوط به زمانی است که روی این تخت‌های مخصوص نشسته‌اند هرچند برای این آیه تفسیر دیگری نیز هست که قبلًا به آن اشاره شد.

جالب اینکه در قرآن مجید پنج آیه درباره سریرهای بهشتی، و پنج آیه درباره اریکه‌ها آمده است، و اشارات متساوی به زندگی خصوصی و عمومی بهشتیان در آنها شده است.

درباره اوصاف این سریرها و تخت‌ها، و زیبایی‌ها خیر کننده آنها مطالب زیادی در اخبار و روایات دیده می‌شود که برای رعایت اختصار از شرح آنها خود داری شد.

***

۵- غذاهای بهشتی

غذاهای جسمانی بهشتیانی به گونه‌ای که از قرآن استفاده می‌شود کاملًا متنوع است، ولی از مجموع آیات قرآنی استفاده می‌شود که غذاهای عمده بهشتیان از جنس میوه‌هاست، این معنا تحت عنوان «فاکِهَهْ» و «فَواکِه» و «ثَمَرهْ» و «ثَمَرات» و «اکُل» در آیات بسیاری مطرح شده است.

در بعضی از آیات می‌فرماید: فیها مِنْ کُلِّ فاکِهَهٍ زَوْجانِ: «در آن دو باغ بهشتی که مخصوص خدا ترسان است از هر نوع فاکهه‌ای دو گونه مختلف وجود دارد» (رحمن ۵۲)

به گفته مقاییس اللغهٔ «فاکِهَهْ» در اصل از ماده «فکه» گرفته شده که به معنای خشنودی خاطر است، و میوه‌ها را عموماً «فاکهه» می‌مانند، چرا که سبب خشنودی خاطر می‌شود و «مفاکهه» به معنای مزاح و لطائف کلام آمده است و «فاکه» به معنای آدم خوش مشرب و مزّاح است.

ص: ۱۸۶

بسیاری معتقدند که «فاکهه» تمام اقسام میوه‌ها را شامل می‌شود، و راغب در مفردات همین معنا را تقویت می‌کند، در حالی که از بعضی نقل شده که «فاکهه» تمام میوه‌ها جز انگور و انار است (یا جز رطب و انار است) این به خاطر آن است که در آیه ۶۸ سوره رحمن این دو میوه، بر فاکهه، عطف شده است، و چنین پنداشته‌اند که داخل در مفهوم فاکهه نیست، در حالی که آیه مزبور دلالتی بر این معنا ندارد، بلکه بسیار می‌شود که افراد خاص را بعد از عام به خاطر اهمیتی که دارند صریحاً ذکر کرده و بر آن عطف می‌کنند.

تعبیر به «زوْجان» در مورد میوه‌های بهشتی به عقیده جمعی اشاره به این است که تمام این میوه‌ها بدون استثناء دو نوع است: نوعی از آن در دنیا وجود دارد، و نوع دیگری است که هرگز شبیه و نظیر آن را کسی ندیده، بعضی نیز گفته‌اند این تعبیر اشاره به تنوع میوه‌های بهشتی است که هر کدام از دیگری بهتر و لذیذتر و جالبتر است.

در آیه ۲۰ واقعه تنوع میوه‌های بهشتی به این صورت بیان شده: وَ فاکِهَهٍٔ مِمّا یَتَخَیَّرُونَ: «هر نوع میوه‌ای که مایل باشند به آنان تقدیم می‌کنند»!.

و در ۴۲ مرسلان آمده است وَ فَواکِهُ مِمّا یَشْتَهُونَ «و انواع میوه‌هایی که به آن تمایل دارند».

در بعضی از آیات نیز روی میوه‌های خاصی به عنوان میوه‌های بهشتی تکیه شده می‌فرماید: فیها فاکِهَهٌٔ وَ نَخْلٌ وَ رُمّانٌ «در آن دو باغ میوه بهشتی و نخل (رطب) و انار است» (سوره رحمن آیه ۶۸).

بعضی از مفسّران در اینجا دقتی به خرج داده و گفته‌اند بیان این دو میوه به خاطر تفاوت زیادی است که از جهات مختلف در میان آن دو است، یکی شیرین و دیگری غیر شیرین، یکی گرم و دیگری خنک، یکی دارای ماده غذایی و دیگری فاقد آن، یکی میوه مناطق گرمسیر و دیگری مناطق سرد سیر یکی درختش بسیار بلند و دیگری کوتاه، گویی قرآن با این بیان می‌خواهد به تمام انواع میوه‌هایی که در میان این دو قرار دارد اشاره کند.(۱)

و در جای دیگر می‌فرماید: وَحَدائِقَ وَ اعْناباً: «خداوند برای پرهیزگاران باغ‌های خرم و سر سبز (پر میوه) و انگورها قرار داده» (نبأ ۳۲).

و در آیه دیگر آمده است: فی سِدْرٍ مَخْضُودٍ وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ: «آنها در سایه درخت سدر بی‌خار و درخت

۱- تفسیر فخررازی، جلد ۲۹، صفحه ۱۳۴.

ص: ۱۸۷

موز متراکم قرار دارند».

غالب مفسّران «طَلْح» را به معنای «درخت موز» تفسیر کرده‌اند که برگ‌هایی بسیار پهن و سبز و زیبا، و میوه‌ای شیرین دارد، و «مَنْضُود» از ماده «نَضْد» به معنای «متراکم» است که اشاره به خوشه‌های موز است که روی هم قرار گرفته‌اند.

بعضی نیز «منضود» را اشاره به تراکم برگ‌های این درخت می‌دانند، و با توجه به اینکه درخت سدر برگ‌های بسیار کوچک، و درخت موز برگ‌های بسیار پهن و گسترده دارد ذکر این دو درخت در دو آیه پشت سر هم اشاره لطیفی به تمام انواع درخت‌های بهشتی است که در میان این دو قرار دارد.(۱)

***

در قرآن مجید علاوه بر ذکر انواع میوه‌ها به عنوان غذاهای بهشتیان اشاره کمرنگ و مختصری روی مسأله «لَحْم» (گوشت) به طور عام و «لَحْمِ طَيْرٍ» (گوشت پرندگان) به طور خاص، شده است: در یک مورد بعد از ذکر بخش مهمی از نعمت‌های بهشتی می‌افزاید: وَامْدَدْناهُمْ بِفاكِهةٍ وَلَحْمٍ مِمّا يَشْتَهُونَ (۲):

«همواره از انواع میوه‌ها و گوشت‌ها از هر نوع تمایل داشته باشند در اختیارشان می‌گذاریم» (طور ۲۲).

جمله «مِمّا يَشْتَهُونَ» (از هر نوع بخواهند) معنای وسیعی دارد که انواع این غذا را از هر قسم و به هر کیفیت شامل می‌شود.

و در جای دیگر بعد از ذکر انواع نعمت‌های بهشتی و انواع میوه‌ها می‌فرماید: وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمّا يَشْتَهُونَ: «و گوشت پرندگان از هر نوع که بخواهند».

مقدم داشتن میوه‌ها در هر دو مورد ظاهربه خاطر این است که میوه‌ها غذایی بهتر، و عالیتر و لذات بخش‌تر است، تا آنجا که گروهی معتقدند غذای طبیعی انسان همان میوه است و انسان را موجودی «میوه خوار» می‌دانند، به همین دلیل انسان هرگز نمی‌تواند از گوشت به صورت طبیعی استفاده کند، بلکه همیشه باید تغییراتی در آن بدهد و با اشیاء دیگری بیامیزد تا قابل استفاده گردد، در حالی که میوه به همان صورت طبیعی و بدون تغییر برای او مطبوع است، از این گذشته خوردن میوه قبل از غذای

۱- تفسیر فخررازی، جلد ۲۹، صفحه ۱۶۲.

۲- امددناهم از ماده« امداد» به معنای عطای پی در پی یا مستمر است، و در اصل به معنای مدد رساندن است، بعضی‌از ارباب لغت مانند صاحب قاموس آن را به معنای تأخیر اجل و ادامه حیات معنای کرده‌اند که با معنای قبل تفاوت زیادی ندارد.

ص: ۱۸۸

گوشتی لطف خاصی دارد.

***

۶- شراب‌های طهور

نوشیدنی‌ها و شراب‌های طهور بهشتی همچون میوه‌ها و غذاهای آن کاملًا متنوع و نشاط آفرین است، و قرآن با تعبیرات مختلفی به استقبال آن رفته است.

جالب اینکه بسیاری از آنها به صورت نهرها است که به چهار قسمت آن در آیه ۱۵ سوره «محمّد» صلی الله علیه و آله و سلم اشاره شده است، می‌فرماید: مَثَلُ الجَنَّةِ الّتی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فیها انْهارٌ مِنْ ماءٍ غَیْرِ آسِنٍ وَ انْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ یَتَغَیَّرْ طَعْمُهُ وَ انْهارٌ مِنْ خُمْرٍ لَذَّةٍ لِلّشارِبیْنَ وَ انْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفّیً: «وصف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده چنین است که در آن نهرهایی از آب صاف و خالص است که هرگز بوی آن تغییر نکرده، و نهرهایی از شیر که طعم آن دگرگون نگشته، و نهرهایی از شراب (طهور) که مایه لذت نوشندگان است، و نهرهایی از عسل تصفیه شده»!

این چهار نوشیدنی که در چهار نهر بهشتی (نه در یک نهر، بلکه هر کدام در نهرها جاری است) مجموعه‌ای از انواع مختلف نوشیدنی‌ها را بیان می‌کند، آب برای رفع عطش، شیر برای تغذیه، عسل برای لذت وقوت و شراب طهور برای نشاط!

این نوشیدنی‌ها چنان آفریده شده که هرگز گذشت زمان باعث فساد و دگرگونی آنها نمی‌شود، و همیشه طراوت و تازگی نخستین خود را دارد، گویی بهشت محیطی است که حتی یک میکرب مزاحم و فاسد کننده در آن وجود ندارد، محیطی است پاک از هرگونه آلودگی.

قابل توجّه اینکه آب‌های دنیا بر اثر طول زمان بد بو یا بد رنگ می‌شود، ولی نهرهای آب بهشتی چنان است که همیشه به همان حالت اوّل صاف و زلال و خوشبو است.

شیرهای دنیا با گذشت زمان به زودی تغییر کرده، و طعم شیرین آن مبدل به ترشی که مقدمه فساد و خرابی است می‌شود، ولی شیرهای بهشتی همیشه تازه و گوارا و شیرین است.

خمر و شراب دنیا نوشیدنش لذت بخش نیست چون همه آنها را توصیف به تلخی و بد طعمی می‌کنند، و آنها که می‌نوشند به خاطر مستی حاصل از آن، اما شراب‌های پاک بهشتی نوشیدنش

ص: ۱۸۹

لذتبخش، و نشاطش روحانی است نه شیطانی.

عسل‌های دنیا نیز در بسیاری از موارد آمیخته با ناخالصی‌هاست ولی عسل بهشتی از هر نظر مصفی است.

این نکته نیز قابل توجه است که قرآن مجید عسل را جزء نوشیدنی‌ها شمرده، و حتی در آیه سوره نحل که درباره زنبوران عسل سخن می گوید: می‌فرماید: يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ الْوانُهُ: «از درون شکم آنها نوشیدنی خاصی خارج می‌شود به رنگ‌های مختلف» (نحل ۶۹).

این تعبیر شاید به خاطر آن است که اگر عسل به صورت نوشیدنی خورده شود (شربت عسل) لذتبخش‌تر و مفیدتر و نیرو بخشتر است.

در آیات «سوره دهر» که انواع نعمت‌های بهشتی برای ابرار و نیکان ذکر شده به چند قسمت دیگر از شراب‌های بهشتی اشاره شده است می‌فرماید: انَّ الاَبْرارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كانَ مِزاجُها كافُوراً- عَيْناً يَشْرَبُ بِها عِبادُ اللَّه يُفَجِّرُونَها تَفْجيراً: «ابرار (نیکان) از جامی می‌نوشند که با کافور (نوعی از عطر و بوی خوش) آمیخته است- چشمه‌ای است که بندگان خاص خدا از آن می‌نوشند و به هر جا بخواهند آن را جاری می کنند» (دهر ۵ و ۶).

و در چند آیه بعد از آن می‌افزاید: وَيُسْقَوْنَ فيها كَأْساً كانَ مِزاجُها زَنْجَبيلًا- عَيْناً فيها تُسَمّى سَلْسَبيلًا: «آنها از جام‌هایی در بهشت سیراب می‌نوشند که لبریز از شراب طهوری است که با زنجبیل آمیخته شده- از چشمه‌ای در بهشت که نامش سلسبیل است» (دهر ۱۷ و ۱۸).

و در چند آیه بعد می‌فرماید: وَسَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً: «و پروردگارشان شراب طهور به آنها می‌نوشاند» (شرابی که ساقیش خداست و پاک و پاک کننده از تمام پلیدی‌هاست!) (دهر ۲۱).

در این آیات نیز اشاره به چند شراب پاکیزه بهشتی شده است: نخست شراب مخصوصی که آرام بخش است، زیرا کافور در لغت معانی متعددی دارد، یکی از آنها بوی خوش دیگر ماده سفید رنگی است که در خنکی و سفیدی ضرب‌المثل است و بوی تند مخصوص دارد و آرامبخش درست نقطه مقابل زنجبیل است که گرم و داغ است (زنجبیل هان ریشه معطر و خوش بویی است که در ادویه غذاها و گاه در نوشابه‌ها به کار می‌رود).

به نظر می‌رسد که عرب دو نوع شراب با دو حالت مختلف داشته، یکی به اصطلاح محرک و

ص: ۱۹۰

نشاط‌آور، و دیگری سست کننـده و آرام بخش که اوّلی را با زنجبیل می‌آمیخته و دوّمی را با کافور، و از آنجا که حقایق مربوط به جهـان دیگر در قالب الفاظ جهان ما می‌گنجـد، چاره‌ای جز این نیست که این الفاظ با مفاهیم وسیع‌تر و والاتر برای بیان آن حقایق عالی استخدام شود.

جمعی از مفسّران نیز گفته‌اند کافور چشمه‌ای است در بهشت که در سفیدی و خنکی و خوش‌بویی همچون کافور است ولی طعم و زیان آن را ندارد (باید دانست که کافور معمولی یک نوع صمغ است که آن را از درختی در جنوب چین یا کشور هند می‌گیرند و مصارف طبّی دارد) امّا تفسیری که در بالا گفتیم مناسب‌تر به نظر می‌رسد چرا که شـراب کافور در مقابل شراب زنجبیل قرار گرفته است.

قابل توجه اینکه قرآن می‌گوید این شـراب زنجبیلی از چشمه‌ای در بهشت گرفته می‌شود که نامش «سلسبیل» است! بسیاری معتقدند که واژه «سلسبیل» از «سَلاسَه» به معنای روانی گرفته شده و اشاره به نوشیدنی بسیار لذیذی است که با راحتی در دهان و گلو جاری می‌شود و کاملًا گواراست.

بعضی نیز آن را از ماده «تسلسل» که به معنای حرکت پی در پی است می‌دانند و باز اشاره به روان بودن آن است.

بعضـی نیز ایـن واژه را مرکـب از دو کلمه «سـال» و «سبیـل» که به معنـای طلب کردن راه است، می‌داننـد و آن نیز اشـاره به روانی و گوارایی است.

به هر حال از مجموع همه تفسیرها به خوبی استفاده می‌شود که چشمه سلسبیل دارای شرابی است لذیذ و کاملًا گوارا.

سومین نوشـیدنی بهشتی که در آیـات فوق به آن اشـاره شـده بود همان «شـراب طهور» است که ساقی آن خـداست، و اثر آن پاک کردن تمام آلودگی جسم و جان است (و این شـراب مانند دو قسمت سابق مخصوص گروه ابرار و نیکان می‌باشد) به عکس شراب دنیا که هم نجس و هم ناپاک است و هم آلوده کننده جسم و جان.

جمعی از مفسّـران گفته‌انـد این شـراب نوعی نوشـیدنی است که آن را بعـد از غـذاهای بهشتی می‌خورند و همه فضولات درونی را پاک می‌کنـد، و فقط چیزی به صورت عرق خوشـبو و معطر از پوست تنشان تراوش می‌کنـد! در تفسـیر فخر رازی این معنا به عنوان روایتی ذکر شده است.

در تفسیر المیزان اشاره به پاکسازی‌های روحانی این «شراب طهور» شده که آلودگی‌های غفلت از

ص: ۱۹۱

خداوند و حجاب‌های مانع از توجه به او را بر می‌دارد.

در تفسیر «منهج الصادقین» از امام صادق علیه السلام آمده است «چون مؤمن شراب طهور بیاشامد ما سوی اللَّه را فراموش کرده و به تمام معنا متوجه خداوند می‌شود».(۱)

***

در سوره مطففین باز ضمن شرح نعمت‌های بهشتی «نیکان» می‌فرماید: يُسْقَوْنَ مِنْ رَحيقٍ مَخْتُومٍ: «آنها از شراب زلال دست نخورده و سربسته‌ای سیراب می‌شوند».

سپس می‌افزاید: خِتامُهُ مِسْكٌ وَ فی ذلِکَ فَلْيَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ: «مُهری که بر آن نهاده شده از مشک است، علاقه‌مندان باید در کسب چنین نعمتی بر یکدیگر پیشی گیرند»!

و در پایان می‌فرماید: وَ مِزاجُهُ مِنْ تَسْنيمٍ عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ: «این شراب ممزوج با تسنیم است، همان چشمه‌ای که مقربان از آن می‌نوشند»!

واژه «رَحيقْ» به گفته غالب مفسّران به معنای شراب خالصی است که از هرگونه غش و آلودگی بر کنار باشد، بعضی نیز افزوده‌اند زلال و درخشان روشن باشد.

«مَخْتُومْ» به معنای «مهر نهاده» است که امروز به جای آن تعبیر در بسته و پلمپ شده به کار می‌بریم، و تأکید مجددی بر پاکی و خلوص و دست نخوردگی آن است.

و اینکه می‌فرماید: «خِتامُهُ مِسْكٌ» اشاره به چیزی است که در گذشته و امروز معمول بوده و هست که برای اطمینان از دست نخورده بودن چیزی آن را در ظرفی می‌نهادند و در آن را با ریسمان یا مفتولی می‌بستند، سپس آن را گره زده و روی گره مقداری گل سفت یا خمیر یا لاک و گاهی سرب می‌نهادند، و روی آن مهر مخصوصی می‌زدند، به طوری که راه یافتن به درون ظرف جز با شکستن آن مهر ممکن نبود، و لذا همیشه بعد از دریافت چنین ظرفی اوّل نگاه به مهر آن می‌کردند که آیا دست نخورده است یا نه؟

عرب از آن تعبیر به «مَخْتُوم» (مهر نهاده) می‌کرد.

جالب اینکه در آیات فوق می‌فرماید: مهری که بر این ظرف‌های دست نخورده می‌نهند از مشک است که ماده عطر آگین بسیار معروفی است، چون بهشتیان این مهر را بشکنند بوی عطر مشک در فضا

۱- منهج الصادقین، جلد ۱۰، صفحه ۱۱۰(طبق نقل تفسیر اثنی عشری ذیل آیه مورد بحث).

ص: ۱۹۲

پراکنده می‌شود.

برای این آیه تفسیرهای دیگری نیز کرده‌اند که هیچکدام مناسب با ظاهر آیه نیست.

«تَسْنِیم» از مادّه «سَنَم» (بر وزن صَنَم) در اصل به گفته مقاییس به معنای علو و ارتفاع است، و «سَنامُ بَعیرٍ» به معنای کوهان شتر می‌باشد، و به همین مناسبت بر بلند شدن شعله‌های آتش و ابرها از سطح زمین و همچنین دود و سنبل گیاهان این واژه اطلاق شده است، بنابراین «چشمه تسنیم» به معنای چشمه‌ای است که سبب بالا بردن و ارتفاع است شاید از این نظر که مقربّان با شرب آن به مقام قرب الهی و فنای در نور حق نزدیک و نزدیکتر می‌شوند.

بعضی نیز گفته‌اند چشمه تسنیم، چشمه‌ای است که در طبقات بالای بهشت قرار دارد، و از آنجا سرازیر می‌شود، و گاه شرابی است که از آسمان بهشت فرو می‌ریزد، «مقرّبان» آن را به طور خالص می‌نوشند و برای «ابرار» مقداری از آن را با «رحیق مختوم» که نوع دیگری از شراب‌های بهشتی است مخلوط می‌کنند!

جمع میان این معانی ممکن است، به این ترتیب باشد که هم از نظر مکانی این چشمه جایگاه رفیع و بلندی دارد و از آنجا سرازیر می‌گردد، و هم از نظر تأثیر معنوی، روح را در جذبه‌ای بسیار بلند و نشئه‌ای فوق‌العاده روحانی فرو می‌برد و به مقام قرب الهی می‌رساند.

***

۷- برترین شراب بهشتی!

در آیات فوق «هفت نوع از شراب‌های بهشتی» مطرح شده، و از مجموع آنها به خوبی استفاده می‌شود که نوشیدن‌های بهشت انواع و اقسامی دارد، بعضی در نهرها جاری است، نهرهایی از شیر و عسل و آب و شراب، بعضی در ظرف‌های در بسته مهر شده، و بعضی از چشمه‌هایی است که از آسمان بهشت یا طبقات بالای آن فرو می‌ریزد، و به نظر می‌رسد که برترین شراب طهور بهشتی همین است که «شراب تسنیم» نام دارد و ویژه مقرّبان است.

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که: اشْرَفُ شَرابِ اهْلِ الْجَنَّةِ یَأْتیهِمْ فی عالی تَسْنیم وَ هِیَ عَیْنٌ یَشْرَبُ بِها الْمُقَرَّبُونَ، وَ المُقرَّبُونَ آلُ مُحمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم ... وَ الْمُقَرَّبُونَ یَشْرَبُونَ مِنْ تَسْنیمٍ بَحْتاً صِرْفاً وَ سائرُ

ص: ۱۹۳

الْمُؤْمِنینَ مَمْزُوجاً!:

«برترین شراب اهل بهشت، نوشیدنی خاصی است که از بالاـ (همچون آبشاری) به سوی آنها می‌آید، و آن چشمه‌ای است که مقربان از آن می‌نوشند، و مقرّبان همان آل محمداند ... آنها شراب تسنیم را بطور خالص می‌نوشند و دیگران ممزوج «با شراب طهور».(۱)

در مرحله بعد از آن، «شراب طهور» است که در آیه ۲۱ سوره انسان به آن اشاره شده بود، به قرینه اینکه تنها شرابی که در قرآن مجید ساقیش خدا شمرده شده است همین شراب طهور است!.

ناگفته نماند: که اینها همه اوصافی است که از دور می‌شنویم و می‌خوانیم، و شبحی کم رنگ از آنچه در آن عالم کبیر است در اذهان خود مجسّم می‌سازیم، وگرنه توصیف نعمت‌های بهشتی و شراب‌های طهور آن غیر ممکن و درکش برای زندانیان جهان ماده محال است: فَلاـ تَعْلَمُ نَفْسٌ ما اخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ اعْیُنٍ: «هیچ‌کس نمی‌داند نعمت‌های پنهانی که مایه روشنایی چشم است چگونه است؟» (الم سجده- ۱۷).

ناگفته نماند: که اینها همه اوصافی است که از دور می‌شنویم و می‌خوانیم، و شبحی کم رنگ از آنچه در آن عالم کبیر است در اذهان خود مجسّم می‌سازیم، وگرنه توصیف نعمت‌های بهشتی و شراب‌های طهور آن غیر ممکن و درکس برای زندانیان جهان ماده محال است: فَلاـ تَعتلَمُ نَفْسٌ ما اخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ اعْیُنٍ: «هیچکس نمی‌داند نعمت‌های پنهانی که مایه روشنائی چشم است چگونه است؟» (الم سجده- ۱۷).

جالب اینکه قرآن مجید برای رفع هرگونه ابهام در زمینه تفاوت واضحی که میان شراب‌های آلوده این دنیا و شراب‌های طهور بهشتی است تعبیرات مختلفی دارد، در یکجا می‌گوید: بَیْضاءَ لَذَّةٍ لِلشّارِبینَ: «شرابی است درخشان و سفید و لذت‌بخش برای نوشندگان» (صافات- ۴۷) نه همچون شراب‌های خونرنگ دنیا، تلخ و نامطبوع که حتّی نوشندگان آن در آغاز آن را با کراهت می‌نوشند، بلکه شرابی است که از همان آغاز، لذّت‌بخش است، و به دنبالش نشئه‌های معنوی و روحانی غیر قابل وصف می‌باشد.

سپس می‌افزاید: «نه در آن فساد عقل است و نه اسباب سستی تن» (لا فیها غَوْلٌ وَ لاهُمْ عَنْها یُنْزَفُونَ).

شراب‌های دینا عقل را فاسد می‌کند، و بدن‌ها را در حال مستی آنچنان سست می‌سازد که قادر به

۱- تفسیر علی بن ابراهیم، جلد ۲، صفحه ۴۱۲.

ص: ۱۹۴

حرکت و حفظ تعادل خویش نیستند، ولی شراب‌های طهور بهشتی شعله‌های عقل و هوش را فروزانتر می‌کند، و جذبه‌های عشق را شدیدتر، و جسم و جان را برای تمتّع از لذت معنوی و مادی آگاه‌تر و آماده‌تر می‌سازد.(۱)

و در جای دیگر بعد از اشاره به بعضی از شراب‌های بهشتی می‌فرماید: لایُصَدَّعُونَ عَنها وَ لا یُنْزِفُونَ «نه سردرد می‌گیرند و نه مست می‌شوند» (واقعه ۱۹).

«یُصَدَّعُونَ» از ماده «صُداع» (بر وزن غبار) به معنای سردرد است و ریشه اصلی آن «صَدْع» به معنای شکافتن می‌باشد، و از آنجا که وقتی انسان به سردردهای شدید مبتلا می‌شود گویی می‌خواهد از شدت درد، سرش بشکافد این واژه در سر دردهای شدید به کار رفته است.

خلاصه اینکه شراب‌های دنیا بدبو و بد طعم و دردسر آفرین و مایه مستی و ضعف عقل، و موجب انواع بیماری‌های جسمی و روحی است، و گاه به دنبال آن حالت تهوع و دل‌درد می‌باشد، در حالی که شراب‌های آخرت لذت‌بخش، عقل آفرین، نشاطانگیز، و مایه پرورش جسم و جان و توجه به خدا و نشئه روحانی و معنوی است.

***

۸- ظروف و جام‌ها

بدون شک مطلوب اصلی در مورد غذا و نوشیدنی‌ها خود آنهاست، نه ظرف‌ها، ولی تردید نیست که همیشه کیفیت عرضه غذا و چگونگی ظروف تأثیر عمیقی در لذت‌بخش بودن غذا و نوشیدنی‌ها می‌بخشد، و بسیار می‌شود که لذت حاصل از آن را چند برابر می‌کند.

به همین دلیل قرآن مجید در آیات متعددی روی ظرف‌های زیبای بهشتی اعم از ظروف غذا یا شراب طهور نیز تکیه نموده، و ترسیم جالبی از آنها در عبارات کوتاه و پر معنا ارائه کرده است، مسلماً اینها شبحی از وضع آنجا را از دور به ما نشان می‌دهند وگرنه همه چیز در آنجا مافوق تصور ماست!.

به هر حال در یکجا می‌فرماید: یُطافُ عَلَیْهِمْ بِصِحافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ اَکْوابٍ: «غذاهای بهشتی و شراب‌های

۱- غول(بر وزن قول) در اصل به معنای غافلگیر کردن است(و لذا« غیله» به معنای ترور آمده است) این واژه به فساد مخفیانه و پنهانی که در چیزی نفوذ می‌کند نیز اطلاق می‌شود- « ینزفون» از ماده« نزف»(بر وزن حذف) به معنای از بین بردن چیزی به صورت تدریجی است، لذا به خونریزی رگ‌ها« نزف الدم» می‌گویند، این همان کاری است که شراب دنیا در وجود انسان می‌کند که تدریجاً او را خراب می‌سازد.

ص: ۱۹۵

طهور در ظروف‌هایی از طلا و جام‌هایی (طلایی) گرداگرد آنها می گردانند» (زخرف ۷۱).

«صِحاف» جمع «صَحْفَه» (بر وزن صفحه) به معنای ظرف‌های بزرگ و وسیع است (زیرا این ماده در اصل به معنای گستردن است).

«اکواب» جمع «کَوْب» (بر وزن قوم) به معنای قدحی است که دسته نداشته باشد (معانی دیگر نیز برای آن ذکر کرده‌اند ولی مشهور همان است که گفته شد).

گرچه توصیف به «ذهب» (طلا) تنها در مورد ظرف‌های غذا ذکر شده، ولی عطف جام‌ها و قدح‌ها بر آن نشان می‌دهد که آنها نیز از طلاست.(۱)

و در جای دیگر می‌فرماید: بِاَکْوابٍ وَ اباریقَ وَ کَاْسٍ مِنْ مَعینٍ: «خدمتکاران بهشتی پیوسته گرداگرد آنها می گردند با قدح‌ها، کوزه‌ها و جام‌هایی از نهرهای جاری بهشتی و شراب طهور» (واقعه ۱۸)

«اباریق» جمع «ابریق» بنا به تصریح بعضی از ارباب لغت در اصل از ریشه فارسی «آبریز» گرفته شده، و به معنای ظرفی است که دارای دسته و لوله برای ریزش معایعات است.

«جوالیقی» در «المعرب من الکلام الأعجمی» می گوید: این واژه در فارسی یا به معنای راه عبور از آب است یا ریزش آب، و بعضی تصریح کرده‌اند که این واژه از ماده «برق» که عربی است گرفته نشده است (۲)، بنابراین آنچه در تفسیر مجمع‌البیان و قرطبی در ذیل همین آیه آمده که نامگذاری «ابریق» به این نام به خاطر درخشندگی و برق آن است صحیح نیست.

«کأس» به معنای جام لبریز از نوشابه است، بعضی از مفسّران گفته‌اند همان گونه که مایعات و شراب‌های دنیا را نخست در ظرف‌های بزرگ می‌ریزند، و بعد کوزه‌ها یا ابریق‌ها از آن بر می‌دارند، و سرانجام در جام می‌ریزند، همین سلسله مراتب در شراب طهور بهشتی نیز در آیه ملحوظ شده است که نخست «اکواب» را می گوید و سپس «اباریق» و بعد «کأس» را.(۳)

در اشعار شعرای قدیم نیز از این موضوع، تعبیر به «قدح» و «صراحی» و «ساغر» شده است.

این نکته نیز قابل توجه است که جنس ظرف‌های بهشتی طبق آیات قرآن مختلف می‌باشد بعضی از «طلا» که قبلًا به آن اشاره شد و بعضی از «نقره» و بعضی از «بلور» است، می‌فرماید: وَیُطافُ عَلَیْهِمْ بِآنِیَةٍ مِنْ

۱- در حقیقت جمله در اصل« اکواب من ذهب» بوده که برای پرهیز از تکرار« من ذهب» از آن حذف شده است مانند« الذاکرین اللَّه کثیراً و الذاکرات».

۲- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم.

۳- تفسیر فخررازی ذیل آیه مورد بحث.

ص: ۱۹۶

فِضَّةٍ وَ اکْوابٍ کانَتَ قَوارِیْرا: «و در گرداگرد آنها ظرف‌هایی از نقره و قدح‌های بلورین می‌گردانند (مملو از بهترین غذاها و نوشیدنی‌ها)» (دهر ۱۵).

و عجب اینکه بالافاصله می‌افزاید: قَواریرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوها تَقْدیراً: «ظرف‌های بلورینی از نقره! که آنها را به اندازه لازم آماده کرده‌اند» و این از ویژگی‌های بهشت است، چرا که در دنیا ظرف بلورینی که از نقره ساخته شده باشد وجود ندارد، بلور را از سنگ‌های مخصوص شیشه می‌سازند، در حالی که نقره یکی از فلزات است، ولی جای تعجب نیست که خداوند نوعی از نقره شفاف بیافریند، چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: یَنْفَذُ الْبَصَرُ فی فِضَّةِ الْجَنَّةِ کَما یَنْفَذُ فی الزُّجاجِ!: «نور چشم در نقره بهشتی نفوذ می‌کند آن گونه که در شیشه و بلور دنیا»!.(۱)

اینها دلیل بر آن است که همه چیز در جهان دیگر در سطحی بالاتر و والاتر از این جهان قرار دارد.

به هر حال همان‌گونه که در آغاز گفتیم ظرف‌های بهشتی آنچنان جالب و زیباست که لذّت مأکول و مشروب بهشتی را برای بهشتیان چندین برابر می‌کند.

***

۹- لباس‌ها و زینت‌ها

در زندگی دنیا «لباس» نقش مهمی را دارد، در درجه اوّل بدن را در برابر سرما و گرما و آسیب‌های مختلفی که از گوشه و کنار به آن می‌رسد حفظ می‌کند، و در درجه بعد زینت مهمی برای انسان است، و بسیار می‌شود که طرز لباس‌ها از جنس و رنگ گرفته تا نوع دوخت معرف طرز فکر و روحیه صاحب آن است.

در تمام طول تاریخ لباس نقش اصلی را در زینت آدمی داشته، و هم اکنون نیز به قوت خود باقی است.

بدون شک لباس‌های بهشتی برای دفع سرما و گرما یا حفظ از انواع آفات و آسیب‌ها نیست، چرا که در آنجا همه چیز در حد اعتدال است، و آفتی وجود ندارد بنابراین پوشش لباس در آنجا تنها جنبه تزیین دارد، و شاید به همین دلیل در آیات قرآن روی جنبه تزیینی لباس‌ها تکیه شده است، و با تعابیر مختلفی

۱- مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۱۰.

ص: ۱۹۷

که همه حکایت از زیبایی و جذابیّت بهشتی دارد از آنها یاد گردیده.

در یک تعبیر می‌فرماید: وَیَلْبَسُونَ ثِیاباً خُضْراً مِنْ سُنْدُسٍ وَ اسْتَبْرَقٍ: «آنها لباس‌های (فاخر و زیبایی) به رنگ سبز از حریر نازک و ضخیم در بر می‌کنند» (کهف ۳۱).

نظیر همین تعبیر با تفاوت مختصری در آیه ۵۳ دخان و ۲۱ دهر دیده می‌شود، در اولی می‌گوید:

یَلْبَسُون مِنْ سُنْدُسٍ وَ اسْتَبْرَقٍ: و در دوّمی می‌فرماید: عالِیَهُمْ ثِیابُ سُنْدُسٍ خُضْرٍ وَ اسْتَبْرقٍ «بر اندام آنها لباس‌هایی است از حریر نازک سبز رنگ و دیبای ضخیم».(۱)

و در تعبیر دیگر می‌خوانیم: وَ لِباسُهُمْ فیها حَریر «و لباس آنها در بهشت از حریر است» (حج ۲۳).

عین همین تعبیر در آیه ۳۳ فاطر، و شبیه آن در آیه ۱۲ دهر آمده است. واژه «سُنْدُس» به اتفاق مفسّران و علمای لغت به معنای پارچه‌های ابریشمین نازک (و گرانقیمت) است و ریشه آن غیر عربی است. (در بعضی از کتب لغت اصل آن را فارسی یا رومی شمرده‌اند(۲) هرچند در فارسی چیزی که به این معنا باشد نمی‌یابیم.

بعضی آن را از ریشه یونانی می‌دانند(۳) و بعضی آن را به پارچه ابریشمین زربافت که رشته‌های طلا در آن به کار رفته است معنا کرده‌اند.

و اما «اسْتَبْرَق» به تصریح اهل لغت و مفسّران به معنای «پارچه‌های ابریشمین ضخیم» است، و از ریشه فارسی «استبر» یا «ستبر» که به معنای ضخیم است گرفته شده.

آنها می‌گویند: دیباج (دیبا) و «حریر» پارچه‌ای است که تاروپود آن ابریشم است، و معنای جامعی دارد اگر بسیار لطیف و نازک باشد «سندس»، و اگر ضخیم باشد «استبرق» نامیده می‌شود، و این نشان می‌دهد که لباس‌های بهشتیان از ابریشم خالص به اشکالی مختلف و متفاوت است.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که پارچه‌های ابریشم به خاطر نرمی و لطافت و جذّابیت و حرکات زیبای آن و پذیرش رنگ‌های جالب، بهترین پارچه‌هاست، و چون در فرهنگ مردم دنیا پارچه‌ای از آن گرانبهاتر و جالبتر نیست در توصیف لباس‌های بهشتی از این واژه به کار رفته، و گرنه همه چیز بهشت مافوق تصور است.

۱- « عالیهم» از ماده« علوّ» به معنای این است که که در بالای آنها ... و درباره محل اعراب آن دو احتمال داده شده: نخست اینکه« ظرف» است، چون معنای« فوق» دارد، دیگر اینکه« حال» است برای ضمیر« هم» که در آیات قبل آمده است.

۲- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم.

۳- لغتنامه دهخدا.

ص: ۱۹۸

جالب اینکه در مورد لباس‌های بهشتی تنها سخن از رنگ سبز است، شاید به این دلیل که از شادترین و زیباترین رنگ‌هایی است که در عالم طبیعت و آفرینش پیدا می‌شود، گیاهان عموماً سبزند و دریاها و آب‌های متراکم گاه نیلگون و گاه سبز به نظر می‌رسد، به همین دلیل روح انسان آشنایی زیادی با این رنگ دارد و رنگ سبز روح را نوازش می‌دهد، بعضی از دانشمندان رنگ سبز را مسکن و آرامبخش می‌دانند.

در کتابی که در زمینه «بهداشت و لباس» نوشته شده، چنین می‌خوانیم: «رنگ سبز در درمان بیماری‌های عصبی و روانی و هیستری، خستگی، درک بهتر و تحمل‌پذیر بودن، امیدوار شدن، معتدل گشتن، برطرف شدن بی‌خوابی، پائین آمدن فشار خون، تسکین درد اعصاب و میگرن مؤثر است، کسانی که در برخورد اوّل رنگ سبز را انتخاب می‌کنند اغلب مهربان و صمیمی و از تعادل روحی برخوردارند.

کارگرانی را به سه دسته تسقیم کردند، به یکدسته صندوق‌های سبز و دسته دیگر سیاه و دسته سوم خاکستری رنگ دادند، اغلب مراجعین به درمانگاه از گروه دوّم و سوّم به علت درد کمر یا دردهای دیگر بوده‌اند.

پل سیاهی در لندن بود که زیاد به روی آن انتحار می‌شد، هنگامی که آن را به رنگ سبز در آوردند این مسأله کاهش زیادی یافت!.(۱)

و از قدیم معروف بوده است که سه چیز غم و اندوه را می‌برد: آب و سبزه و صورت زیبا!

این سخن را با گفتاری از یکی از مفسّران پایان می‌دهیم او نقل می‌کند که لباس‌های بهشتی به قدری زیباست که اگر یکی از آن را در دنیا بگسترانند اهل دنیا مدهوش می‌شوند!(۲)

زینت‌های بهشتی- از لباس بهشتیان سخن گفتیم از زینت‌های آنها نیز سخن بگوییم: زینت مناسب معمولًا اثر روانی دارد و به روح انسان نشاط و شادابی می‌دهد، و چنانچه از حد اعتدال خارج نشود امری پسندیده است، و به همین دلیل هم در قرآن، و هم در روایات اسلامی، تأکید شده که مسلمانان حتی در حال عبادت زینت‌های مشروع را فراموش نکنند: لباس‌های پاکیزه، رنگ‌های مناسب، شانه زدن موها به کار بردن عطریات و بوی خوش و استفاده از انگشترهای مخلتف. از آیات متعددی استفاده می‌شود که بهشتیان نیز خود را با انواع زینت‌ها تزیین می‌کنند و از این لذت روانی نیز بهره کافی می‌گیرند.

در سه آیه از آیات قرآن آمده است: يُحَلَّوْنَ فيها مِنْ اساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ: «آنها در بهشت با دستبندهایی از

۱- اولین دانشگاه و آخرین پیامبر از مرحوم شهید دکتر پاک نژاد، جلد ۱۸، صفحه ۱۳۳- ۱۳۴.

۲- روح المعانی، جلد ۱۵، صحفه ۲۴۹.

ص: ۱۹۹

طلا آراسته شده‌اند».(۱)

«اساور» جمع «اسْوِرَة» (بر وزن تجربه) و آن نیز جمع «سُوار» (بر وزن غبار و کتاب) به معنای دستبند، از کلمه فارسی «دستوار» گرفته شده است.

در دو آیه از این سه آیه علاوه بر عنوان ذهب (طلا) تصریح به لؤلؤ (مروارید) نیز شده است که به گفته بعضی از مفسّران اشاره به دستبندهای جواهر نشان و مروارید نشان است، ولی با توجه به این که لؤلؤاً عطف بر محل «مِنْ اساور» است و منصوب می‌باشد، به منزله مفعول برای «یحلّون» است، و در مجموع معنای آیه چنین می‌شود «آنها در بهشت بادستبندهایی از طلا و با تزییناتی از مروارید آراسته می‌شود» بنابراین ممکن است زینت مروارید مستقل از دستبندها باشد، و ممکن است جزئی از دستبندها.

بعضی نیز احتمال داده‌اند که آنها علاوه بر دستبندهای طلا دستبندی از مروارید یک‌پارچه و خالص دارند!.

در یک مورد از آیات قرآن نیز اشاره به دستبندهای نقره شده است، می‌فرماید: وَ حُلُّوا اساوِرَ مِنْ فِضَّةٍ: «آنها با دستبندهایی از نقره آراسته شده‌اند».

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که دستبند خواه از طلا- باشد یا غیر آن در عرف متداول ما زینت زنانه است، و مردان دستبند ندارند، آیا در بهشت مسأله طور دیگری است؟!

ولی باید توجه داشت اولًا در همین دنیا در بسیاری از محیطها دستبند زینت هر دو گروه است، و از اعتراض فرعون به موسی بن عمران که می‌گفت: فَلَوْلا الْقِیَ عَلَیْهِ اسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ: چرا به موسی دستبند طلا داده نشده است؟! (زخرف ۵۳) به خوبی پیداست که در عرف مردم مصر این موضوع عمومیت داشته است، و نشانه شخصیت مردان و عظمت آنها محسوب می‌شده.

از این گذشته بارها گفته‌ایم که قرآن در این مسائل با زبان ما سخن می‌گوید و مسلماً زینت‌های اهل بهشت حتی زینت‌های مادی آنها فراتر از آن است که به فکر اهل دنیا بگنجد.

۱- سوره کهف ۳۱، حج ۲۳، فاطر ۳۳.

ص: ۲۰۰

۱۰- همسران بهشتی

از مهمترین اسباب آرامش خیال و انس و نشاط در زندگی، داشتن همسری مناسب و از هر نظر صاحب کمالات است، وجود چنین همسری در زندگی انسان، خواه نسبت به مرد باشد یا زن، می‌تواند تحمل همه مشکلات را بر او آسان سازد، و به زندگی او شادابی و شیرینی و سرور و نشاط بخشد.

به عکس نداشتن چنین همسری (یا داشتن همسری نامناسب) کافی است که شهد شیرین زندگی را در کام انسان تلخ کند، هرچند وسائل دیگر از هر نظر برای او آماده باشد.

به تعبیر دیگر همسران مناسب و صاحب کمال و فضیلت و مهربان تنها مایه لذت جسم نیستند، بلکه اساس لذت روحانی را نیز تشکیل می‌دهند.

بی‌جهت نیست که قرآن مجید ضمن بیان نعمت‌های مختلف بهشتی در آیات مختلفی روی این مسأله تکیه کرده و درباره آن تعبیرات جالب و حساب شده‌ای دارد در یک‌جا پس از ذکر نعمت‌های دیگر می‌فرماید: «وَلَهُمْ فیها ازْواجٌ مُطَهَّرَةٌ: «برای بهشتیان در آنجا همسرانی پاک و پاکیزه است» (بقره ۲۵).

پاک بودن آنها مفهوم جامعی دارد که هم نقایص و آلودگی‌های جسمی و خلقی را شامل می‌شود، و هم آلودگی‌ها و نقایص معنوی و خلقی را، و مهمترین شرط یک همسر خوب در واقع همین مسأله پاکی اوست.

تعبیر به «مُطَهَّرَةٌ» از تعبیر به «طاهِرَةٌ» گویاتر و والاتر است، چرا که اشاره به این است که خداوند آنها را پاک گردانیده کسی که خدا او را پاک کرده و شهادت به پاکی او می‌دهد وضع حالش روشن است.

همین معنا در حدیثی آمده است که «آنها از هر عیب و مسأله ناخوشایندی پاکند».(۱)

در چندین آیه از قرآن مجید از همسران بهشتی تعبیر به «حور العین» شده است، در آیه ۵۴ سوره دخان می‌فرماید: وَزَوَّجْناهُمْ بِحورٍ عینٍ: «ما آنها را با حور العین تزویج می‌کنیم».

عین این تعبیر در ۲۲ طور نیز آمده است در ۲۲ واقعه از این هم فراتر رفته، می‌فرماید: وَحُورٌ عَینٌ کَامْثَالِ الُّلؤْلُؤ الْمَکْنُونِ: «آنها همسرانی از حور العین دارند همچون مرواریدی که در صدف پنهان

۱- تفسیر المیزان، جلد ۱ ذیل آیه مورد بحث، مرحوم علّامه مجلسی آن را در جلد ۸ بحار الانوار صفحه ۱۴۰ آورده است(ازواج مطهرة من انواع الاقذار و المکاره).

ص: ۲۰۱

است»!.(۱)

و در ۷۲ رحمن می‌فرماید: «حُورٌ مَقْصُوراتٌ فی الخِیامِ»: «زنان بهشتی حورانی هستند که در خیمه‌های بهشتی مستورند»!

و در ۵۶ و ۵۸ رحمن می‌خوانیم: «فیهِنَّ قاصِراتُ الطَّرْفِ لَمْ یَطْمِثْهُنَّ انْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لا جانٌّ ... کانهن الیاقوت و المرجان: «در باغ‌های بهشتی زنانی هستند که جز به همسرانشان عشق نمی‌ورزند و هیچ انس و جن با آنها تماس نگرفته. آنها همچون یاقوت و مرجانند»!.

***

«حور» جمع «حوراء» و «احور» به گفته بسیاری از ارباب لغت و مفسّران به معنای کسی است که سیاهی چشمش کاملًا سیاه، و سفیدیش کاملًا شفاف و سفید و درخشنده است، و این نهایت زیبایی چشمان است.

اینکه در قرآن مخصوصاً روی زیبایی چشمان آنها تکیه شده به خاطر این است که بیشترین زیبایی چشمان انسان در چشمان اوست!

بعضی نیز آن را به معنای سفیدی تمام اندام تفسیر کرده‌اند، و لذا «تحویر» به معنای شستن لباس و پاک و سفید کردن آن آمده.

جمع میان هر دو معنا ممکن است که آنان اندامی سفید و چشمانی زیبا، به توصیفی که در بالا گفته شد داشته باشند.

«حواریون» را نیز از این جهت به یاران خاص حضرت مسیح اطلاق می‌شد که لباس سفید می‌پوشیدند.

اما واژه «عین» جمع «اعین» (بر وزن افضل) و «عَیْناء» در اصل به معنای درشت چشم است و به زن یا

۱- در محل اعراب« حور عین» احتمالات متعددی داده شده از جمله اینکه مبتدا برای خبر مقدر است(لهم حور عین) یا عطف بر ولدان مخلدون می‌باشد ولی احتمال اوّل صحیح‌تر به نظر می‌رسد زیرا حور العین برای خدمت نیستند.

ص: ۲۰۲

مردی که دارای چشمان درشت جذاب و زیبا باشند اطلاق می‌شود.

ضمناً بایـد توجه داشت که هم واژه «حور» و هم واژه «عین» بر مـذکر و هم بر مؤنث هر دو اطلاـق می‌گردد لـذا مفهوم گسـترده‌ای دارد که همه همسـران بهشتی را شامل می‌شود، همسـران زن برای مردان با ایمان، و همسـران مرد برای زنان مؤمن (در این زمینه باز هم سخن خواهیم گفت).

تکیه بر زیبایی چشـمان آنها- همان‌گونه که قبلًا نیز اشاره شد- به خاطر آن است که زیبایی انسان قبل از هر چیز، و بیش از هر چیز، در چشمان اوست، و در واقع این تعبیر سمبلی برای زیبایی تمام جسمان و جان است.

«لُؤْلُؤْ» به معنای مروارید «مَکْنُونْ» به معنای پنهان در صـدف است که به هنگام خارج شـدن از صـدف زیبایی و شـفافیت و جذابیت فوق‌العـاده‌ای دارد، تشبیه «حور العین» به «لؤلؤ مکنون» اشـاره‌ای به لطـافت و زیبـایی بی‌حـد آنهاست و نیز ممکن است اشاره به این معنا باشد که آنها کاملًا از چشم دیگران مستورند، نه دستی به آنها رسیده، و نه چشمی بر آنها افتاده است!

بعضـی از مفسّـِران نیز گفته‌اند چون «حور» از ماده «حیرت» گرفته شده مفهومش این است که همسـران بهشتی چنان زیبا هسـتند که چشم از دیدنشان حیران می‌شود.(۱)

در توصـیف دیگری از «حـوران بهشـتی» بعـد از آنکه آنهـا را به عنـوان زنـانی نیکو خلق و زیبـا توصـیف می‌کنـد، می‌افزایـد: «آنها مقصورات در خیمه‌هـای بهشتی هسـتند» (حُورٌ مَقْصُوراتٌ فی الْخِیامِ) مقصور را به معنای مسـتور تفسـیر کرده‌انـد، و بعضـی گفته‌اند منظور مصون و محفوظ بودن آنها از دید دیگران و عدم ابتذال آنهاست، بعضی نیز در تفسیر آن گفته‌اند اشاره به این است که آنها تنها چشم به همسـرانشان دوخته‌انـد، و به غیر آنها عشق نمی‌ورزند و علاقه ندارند، همان چیزی که در تفسـیر «قاصِـِراتُ الطَّرْفِ» نیز گفتـه شـده اسـت، زیرا «طرف» (بر وزن حرف) بـه معنـای پلـک چشم‌هـاست و از آنجـا کـه هنگـام نگـاه کردن پلک‌هـا به حرکت درمی‌آیـد، این واژه به معنـای حرکت کردن چشم‌هـا به کـار می‌رود، بنـابراین قاصِـِراتُ الطَّرْفِ اشـاره به زنـانی است که نگاهشـان کوتاه، یعنی مخصوص همسـرانشان است، و این بزرگترین امتیاز همسـر است که جز به همسـرش نیندیشد، و به غیر او علاقه نداشـته باشد.

این نکته نیز قابـل توجه است که «خیمه» در لغت عرب تنهـا به معنـای خیمه‌های پارچه‌ای نیست، بلکه هر ساختمان مـدوری را خیمه می‌گوینـد، حتی بعضـی از ارباب لغت گفته‌اند هر ساختمانی که از سـنگ و آجر و غیر آن باشد خیمه است و ریشه اصـلی آن طبق گفته «مقاییس اللغه» به معنای اقامه و ثبات است.

۱- ابوالفتوح رازی در تفسیر خود آن را از بعضی مفسران پیشین نقل کرده است(جلد ۱۱، صفحه ۱۳).

ص: ۲۰۳

از روایات اسلامی استفاده می‌شود که خیمه‌های بهشت مانند سایر مواهب آن هیچ شباهتی به خیمه‌های دنیا ندارد، بعضی از آنها یک پارچه مروارید است.

در توصیف دیگر زنان بهشتی را به «یاقوت» و «مرجان» تشبیه کرده است: کَأَنَّهُنَّ الْیاقُوتُ وَ الْمَرْجانُ (رحمن ۵۸) (یعنی به سرخی و صفا و درخشندگی یاقوت و به سفیدی و زیبایی شاخه مرجان، و می‌دانیم هنگامی که این دو رنگ یعنی «سفید» و «سرخ» شفاف به هم بیامیزند، زیباترین رنگ را تشکیل می‌دهند.

«یاقوت» سنگی است معدنی و بسیار شفاف که معمولًا سرخ رنگ است، و «مرجان» شبیه به شاخه‌های درختانی است، و در دریاها یافت می‌شود، و رنگ‌های مختلف دارد، و در اینجا ظاهراً منظور نوع سفید آن است، بعضی آن را به معنای مرواریدهای کوچک تفسیر کرده‌اند(۱) زیرا این گونه مرواریدها سفیدتر و زیباتر و شفاف‌تر است.

ولی دانشمندان امروز «مرجان» را موجود زنده‌ای می‌دانند که شبیه شاخه‌های کوچک درخت است و در اعماق دریاها می‌روید، مدتها دانشمندان آن را نوعی گیاه فکر می‌کردند ولی بعد روشن شد که ویژگی‌های حیوان را دارد هرچند به صخره‌های کف دریا می‌چسبد!.

در بیان دیگر آنها را به عنوان «ابکار» و سپس «عُرُب» و «اتْراب» توصیف می‌کند می‌فرماید: فجعلناهن ابکارا- عربا اترابا (واقعه ۳۶ و ۳۷).

«ابکار» جمع «بکر» به معنای دوشیزه است و از بعضی از روایات و کلمات مفسّران استفاده می‌شود که این حالات در همسران بهشتی دائم و همیشگی است، و با آمیزش دگرگون نمی‌شود!.

«عُرُب» (بر وزن کُتُب) جمع «عَروب» (بر وزن صبور) به معنای زنی است فصیح و خوش زبان که با حرکات و سخنان شیرین علاقه خود را به همسرش اظهار می‌کند، و در اصل از ماده «اعْرابْ» به معنای اظهار گرفته شده است، و گاه به معنای کسی که ظاهر حال او از عفت و پاکیش حکایت می‌کند تفسیر شده.

بعضی نیز آن را به معنای ناز و کرشمه داشتن تفسیر کرده‌اند که با معنای فوق فاصله چندانی ندارد.

واژه «اتراب» در سه آیه از قرآن مجید نیز به عنوان توصیف برای همسران بهشتی ذکر شده.(۲)

۱- این معنا را« راغب» در« مفردات» و جمعی دیگر از اهل لغت و ارباب تفسیر ذکر کرده‌اند.

۲- نبأ ۳۳- سوره ص ۵۲ و واقعه ۳۷.

ص: ۲۰۴

این واژه جمع «تِرْب» (بر وزن حِزب) به معنای افراد هم سن و سال است، و بیشتر در مورد جنس مؤنث به کار می‌رود، و به گفته بعضی در اصل از «ترائب» که به معنای دنده‌های قفسه سینه است گرفته شده که شباهت زیادی با هم دارند.

بعضی نیز آن را از ماده «تُراب» (خاک) دانسته‌اند گویی همه با هم متولد شده، و بر خاک زمین گام نهاده‌اند.

به هر حال این هم سن و سال بودن زنان بهشتی ممکن است اشاره به شباهت سنی با همسرانشان باشد، چرا که همسران هم سن و سال غالباً احساسات یکدیگر را بهتر درک می‌کنند، و یا اشاره به هم سن و سال بودن و شباهت آنها با یکدیگر در جوانی و خوبی و حسن ظاهر و باطن است، درست شبیه تعبیر معروفی که می‌گوییم: آنها همه خوبند یک به یک از همه بهتر!.

ولی ذکر این وصف همراه اوصاف دیگر مانند «عرب» و «کواعب» و «قاصرات الطرف» درباره زنان بهشتی نشان می‌دهد که معنای اوّل مناسب‌تر است.

«کَواعِبْ» که در توصیف زنان بهشتی یکبار در قرآن مجید در سوره نبأ آمده، جمع «کاعب» به معنای دوشیزه کم سن و سال است، و از ماده «کعب» در اصل به معنای برآمدگی پشت پاست و در اینجا اشاره به کسی است که تازه بر آمدگی سینه او آشکار شده و این در آغاز جوانی است، این احتمال نیز داده شده که اشاره به دوران بلوغ جسمانی است که تمام بدن شروع به رشد سریعتری می‌کند.

به این ترتیب همسران بهشتی جامع تمام امتیازات و زیبایی‌ها و حسن ظاهر و باطن و فضائل جسمانی و روحانی و اخلاقی هستند و آنچه خوبان همه دارند آنها تنها دارند!.

بار دیگر تکرار می‌کنیم اینها همه اشارتی است به حقایق والای مادی و معنوی عالم دیگر که شرح و تفصیل آن بر ما پوشیده است.

***

۱۱- خادمان و ساقیان!

خداوند نعمت‌ها را بر اهل بهشت تمام کرده است، و همه چیز به آنها داده، و از جمله پذیرائی

ص: ۲۰۵

کنندگان خدمتکارانی است که از آنها به عالی‌ترین کیفیت پذیرائی می‌کنند، و ساقیانی که گرداگرد آنها می‌گردند، و آنها را از شراب‌های طهور بهشتی سیراب می‌سازند.

حسن ظاهر، و لطف باطن آنها، و خَلْق و خُلق نیکوی آنان، چنان بهشتیان را مجذوب خود می‌سازد که همه درد و رنج‌هایی را که در دنیا در مسیر اطاعت حق دیدند و کشیدند فراموش می‌کنند.

قرآن مجید در آیات بسیاری از آنها سخن گفته و چنان توصیف جالبی از آنان نموده که هر خواننده‌ای را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

تعبیرات در این زمینه همانند تعبیراتی که پیرامون سایر مواهب بهشتی است متنوع و گوناگون است.

در یک مورد از آنها تعبیر به «غِلْمان» کرده است می‌فرماید: وَیَطُوفُ عَلَیْهِمْ غِلْمانٌ لَهُمْ کَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَکْنُونٌ: «برگرداگرد آنها نوجوانانی برای (خدمت) آنان گردش می‌کنند که همچون مرواریدهای در صدفند» (طور ۲۴).

تعبیر به «یَطُوفُ» (با توجه به اینکه فعل مضارع غالباً معنای استمرار می‌بخشد) دلیل بر این است که گردش و طواف آنها بر گردن بهشتیان دائمی است.

«لُؤْلُؤٌ مَکْنُونٌ» (مروارید درون صدف) به قدری شفاف و زیبا و تازه است که حدی برای آن نیست، و لذا لحظه‌ای که آن را از صدف بیرون می‌آورند- با اینکه مروارید همیشه شفاف و زیباست ویژگی خاصی دارد، خدمتکاران بهشتی نیز آنقدر زیبا و سفید چهره و با صفا هستند که گویی مرواریدهای در صدف، یا تازه بیرون آمده از صدفند.

درست است که در بهشت طبق تعبیراتی که در آیات یا روایات آمده- نیازی به خدمتکار نیست، و هرچه بخواهند فوراً در اختیارشان قرار می‌گیرد، ولی این خود احترام و اکرام فوق‌العاده‌ای است که چنین خدمتکارانی از آنها پذیرائی کنند.

گرچه صریحاً در این آیه نیامده است که آنها برای چه کاری طواف می‌کنند، ولی آیات دیگری که بعداً به آن اشاره خواهد شد نشان می‌دهد که برنامه آنها پذیرائی از بهشتیان با انواع نوشیدنی‌ها گوارا شراب‌های طهور و انواع غذاهای بهشتی است.

تعبیر به «لَهُمْ» نیز نشان می‌دهد که هریک از بهشتیان خدمتگذارانی مخصوص خود دارند، و از آنجا که بهشت جای غم و اندوه نیست آن خدمتکاران نیز از خدمت به این بندگان خاص خدا لذت می‌برند.

جالب اینکه بسیاری از مفسّران از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند که از حضرتش سؤال شد

ص: ۲۰۶

وقتی خدمتگزار همچون مروارید در صدف باشد، مخدوم (یعنی مؤمنان بهشتی) چگونه‌اند؟! در جواب فرمود: وَالَّذی نَفْسی بِیَدِهِ انَّ فَضْلَ الْمَخْدُوم عَلَی الْخادِمِ کَفَضْلِ الْقَمَرِ لَیْلَةَ الْبَدْرِ عَلَی سائِرِ الْکواکِبِ!: «سوگند به کسی که جانم به دست اوست برتری «مخدوم» بر خدمتکار در آنجا همچون برتری ماه است در شب چهارده بر سایر ستارگان»!.(۱)

ذکر این نکته نیز لازم است که «غلمان» جمع «غلام» در لغت به معنای نوجوانان است، نه به معنای برده.(۲)

بدیهی است افرادی که در این سن و سال هستند چابک و جدی و فعالند و هم پرشور و پرنشاط.

قرآن در تعبیر دیگری از آنها به عنوان «ولدان» (نوجوانان) یاد کرده می‌فرماید: «یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ- بِاکْوابٍ وَاباریقَ- وَ کَأسٍ مِنْ مَعینٍ»: «پیوسته در اطراف آنها نوجوانانی جاودانی در طراوت و شکوه باقدحها و کوزه‌ها و جام‌هایی از نهرهای جاری بهشتی می‌گردند» (واقعه ۱۷ و ۱۸).

ولدان جمع «ولید» به معنای «مولود» (فرزند) می‌باشد، و در اینجا به معنای نوجوانان است، و این که بعضی احتمال داده‌اند اشاره به فرزندان مؤمنان است که از پدران خویش پذیرائی می‌کنند، بسیار بعید به نظر می‌رسد(۳) زیرا آنها اگر افرادی با ایمان باشند خود باید پذیرائی شوند، نه اینکه از دیگران پذیرائی کنند و اگر بدون ایمان باشند در آنجا راهی ندارند.

تعبیر به «مخلدون» اشاره به جاودانگی آنها از نظر طراوت و نشاط و زیبایی همیشگی آنهاست.

در آیه دیگری همین تعبیر با توضیح بیشتر و جالبتری به چشم می‌خورد، می‌فرماید: وَ یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ اذا رَأَیْتَهُمْ حِسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤاً مَنْثُوراً: «و بر گرد آنها نوجوانانی جاودانی (برای پذیرائی) می‌گردند که وقتی آنها را ببینی گمان می‌کنی مروارید پراکنده‌اند» (انسان ۱۹).

و این شاهد دیگری است بر این که منظور از «ولدان» همان «غلمان» است که در آیات قبل از آنها به عنوان «لؤلؤ مکنون» توصیف شده بود و در اینجا «لُؤْلُؤ مَنْثُور».

البته بسیاری از مفسران این احتمال را نیز داده‌اند که این نوجوانان بهشتی اطفال مشرکان یا مؤمنان فاقد حسنات هستند که خدا هرگز آنها را به خاطر پدرانشان مجازات نمی‌کند، بلکه به صورت

۱- مجمع‌البیان، ابوالفتوح رازی، روح‌البیان، قرطبی و تفسیر کشاف ذیل آیه مورد بحث.

۲- بسیاری از ارباب لغت در تفسیر آن نوشته‌اند« الغلام هو الطارّ الشارب»(یعنی کسی که تازه موهای پشت لبش روئیده»(مقاییس، مفردات، لسان العرب).

۳- فخررازی در تفسیر خود این احتمال را ذکر کرده و بعید شمرده است(جلد ۲۹، صفحه ۱۴۹).

ص: ۲۰۷

خدمتگزارانی در بهشت از مؤمنان پذیرائی می‌کنند، و از این پذیرائی کردن غرق سرورند.

ولی با توجه به آنچه در بالا گفته شد این احتمال ضعیف به نظر می‌رسد و روایتی که در این زمینه نقل شده روایت مرسله‌ای بیش نیست.

در تعبیر دیگر اشاره سربسته‌ای (به صورت فعل مجهول) به موضوع پذیرائی کنندگان بهشتی آمده، می‌فرماید: یُطافُ عَلَیْهِمْ بِکَأْسٍ مِنْ مَعینٍ: «در گرداگر آنها قدحهایی لبریز از شراب طهور گردانده می‌شود» (صافات ۴۵).

شبیه همین معنا با تفاوتی که نشانه تنوع پذیرائی‌های بهشت است در آیه ۱۵ دهر آمده، می‌فرماید:

وَیُطافُ عَلَیْهِمْ بِآنِیَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ اکْوابٍ کانَتْ قَواریرا: «و در گرداگرد آنها ظرفهایی از نقره و قدحهایی بلورین (مملو از بهترین غذاها و شراب‌های بهشتی) گردانده می‌شود».

و در تعبیر دیگری در ۷۱ زخرف می‌خوانیم: یُطافُ عَلَیْهِمْ بِصِحافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ اکْوابٍ: «در گرداگرد آنها ظرفهایی از طلا (پر از غذاهای بهشتی) و جامهایی (پر از شراب طهور) گردانده می‌شود».

«صِحاف» جمع «صَحْفه» به گفته زمخشری (طبق آنچه در مصباح اللغه آمده است) ظرف مستطیل (بزرگی) است و با توجه به اینکه ماده اصلی این واژه به معنای انبساط و مسطح شدن است به نظر می‌رسد اشاره به ظرفی شبیه سینی باشد، و «اکواب» جمع «کوب» (بر وزن خوب) به معنای ظرف نوشیدنی است که دسته نداشته باشد و گاه از آن تعبیر به «قدح» می‌شود.

قابل توجه اینکه به گفته بعضی از مفسّران «صحاف» به اصطلاح جمع «کَثْرت» است و «اکواب» جمع «قِلّت» یعنی اوّلی جمع بیشتری را می‌رساند، این به خاطر آن است که تنوع غذاها و ظروف آنها همیشه از تنوع مشروبات و ظروف آنها بیشتر است (۱) و فصاحت قرآن ایجاب می‌کند که حتی چنین ریزه‌کاریهایی را نیز در تعبیرات خود بیاورد! (دقت کنید).

ناگفته پیداست که اوصاف پذیرائی کنندگان گرچه در آیات اخیر با صراحت بیان نشده، ولی آیات گذشته می‌تواند آنها را تفسیر کند، و نشان دهد آنها کیانند وچه اوصافی دارند؟.

۱- تفسیر« روح المعانی»، جلد ۲۵، صفحه ۹۰.

ص: ۲۰۸

۱۲- پذیرائی کنندگان

در میهمانی‌ها برای تکمیل پذیرائی و احترام از میهمان‌ها فرد یا افراد محترمی حضور دارند که میهمان‌ها را دعوت به استفاده از غذا و نوشابه و سایر وسائل پذیرائی می‌کنند، و غالباً غیر از خدمتکارانند، و این خود احترام مضاعفی است که به میهمانی لطف و شکوه خاصّی می‌بخشد و احترام میهمان‌ها را بیشتر می‌کند.

از آیات قرآن استفاده می‌شود که این معنا در مورد بهشتیان (از سوی فرشتگان و خازنان بهشت) انجام می‌گیرد، و آنها بهشتیان را تعارف به بهره‌گیری از نعمت‌های بهشت می‌کنند.

در آیه ۱۹ سوره طور بی‌آنکه بگوید گوینده این سخن کیست بهشتیان را مخاطب ساخته می‌فرماید:

کُلُوا وَ اشْرَبُوا هنيئاً لَكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: «بخورید و بنوشید گوارا، در برابر اعمال (صالحی) که انجام می‌دادید».

عین این تعبیر در آیه ۴۳ سوره مرسلات نیز آمده است.

آیا گوینده این سخن خداست که به عنوان احترام و اکرام و عنایت و لطف خاص این چنین به بهشتیان تعارف می‌کند؟ یا خازنان و فرشتگان بهشتند؟ در هر حال بی‌شک همه نعمت‌های بهشتی گوارا است، اما اینکه به آنها گفته شود «گوارا باد بر شما» خود لطف و گوارائی دیگری به آن نعمت‌ها می‌بخشد.

شبیه همین تعبیر با تفاوت مختصری در آیه ۲۴ سوره حاقّه آمده: كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنيئاً بِما اسْلَفْتُمْ فِی الْاَيّامِ الْخالِيَةِ: «بخورید و بنوشید گوارا، در برابر اعمال (نیکی) که در ایام پیشین انجام دادید.(۱)

باز در اینجا به گوینده سخن اشاره‌ای نشده است، و مطلب همان گونه است که در آیه قبل گفته شد.

۱۳- پیش پذیرائی بهشتیان!

قابل توجه اینکه در چندین آیه از آیات قرآن به تعبیر پرمعنایی برخورد می‌کنیم که از نکته تازه‌ای پرده بر می‌دارد و آن تعبیر به «نُزُل» است که نخستین بار در سوره آل‌عمران آیه ۱۹۸ آمده است، می‌فرماید:

۱- در اینکه« هَنيئاً» در این آیات چه محلّی از اعراب دارد؟ گفتگو است، بعضی آن را وصف به جای« مفعول مطلق» می‌دانند، و در تقدیر چنین است كُلُوا اكْلًا هَنيئاً، و بعضی آن را وصف« مفعول به» شمرده‌اند و در معنا چنین است: كُلُوا وَ اشْرَبُوا مَاْكوْلًا وَ مَشْروُباً هَنيئاً، و در واقع گوارا همان مأکول و مشروب است، و در هر حال منظور از گوارا بودن غذا و نوشیدنی آن است که هیچ اثر سوئی در انسان نگذارد بلکه براحتی جذب بدن شود.

ص: ۲۰۹

لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّه وَ ما عِنْدَ اللَّه وَ ما عِنْدَ اللَّه خَیْرٌ لِلأبْرارِ: برای پرهیزگاران، باغ‌هایی از بهشت است، که از زیر درختانش نهرها جاری است، همیشه در آن خواهند بود.

و این «نخستین پذیرائی» است که از خداوند به آنها می‌رسد و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است.

شبیه این تعبیر در آیه ۱۰۷ کهف و آیه ۱۹ سجده، و آیه ۶۲ صافّات و آیه ۳۲ فصّلت آمده است.

برای روشن شدن مفهوم حقیقی این آیات باید معنای «نُزُل» دقیقاً روشن شود، «راغب» در «مفردات» می‌گوید: النُّزُلُ ما یُعَدُّ لِلنّازِلِ مِنَ الزّادِ: «نزل چیزی است که برای میهمانی که فرود می‌آید از زاد و توشه فراهم می‌کنند».

طبق این تفسیر تمام نعمت‌هایی که برای پذیرائی میهمان آماده می‌شود مصداق «نزل» است. همین معنا در «صحاح اللغه» و «مقاییس» نیز آمده است.

بعضی از مفسران گفته‌اند «نُزُل» به معنای پذیرائی سلطان از افرادی است که بر او وارد می‌شوند قبل از آنکه حقوق و شهریه‌ای برای آنها مقرر گردد.(۱)

ولی بعضی دیگر گفته‌اند «نزل» نخستین چیزی است که به وسیله آن از میهمان پذیرائی می‌شود (مانند شربت یا میوه‌ای که در زمان ما در آغاز ورود برای میهمان‌ها می‌آورند».(۲)

این معنا با مفهوم «نزول» که به معنای فرود آمدن است تناسب زیادی دارد.

بنابراین با توجه به اینکه قرآن می‌گوید: باغ‌های بهشتی (با تمام نعمت‌ها و مواهبش).

پیش پذیرائی الهی در آن میهمانسرای بزرگ است مفهومش این است که پذیرائی‌های سیار مهم‌تر و عالیتری در پی آنهاست و شاید اشاره به همان نعمت‌های معنوی و جذبه‌های روحانی و جلوه‌های ربانی باشد، به همین دلیل در آیه ۱۹۸ آل‌عمران بعد از جمله نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّه می‌فرماید: وَ ما عِنْدَ اللَّه خَیْرٌ لِلأبْرارِ: «آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است» (دقت کنید).

حتی اگر «نزل» به معنای مجموعه طعام و غذایی باشد که برای میهمان آماده می‌کنند (آن گونه که از کلمات جمعی از ارباب لغت استفاده می‌شود) باز هم نمی‌توان انکار کرد که پذیرائی شخص کریم و بزرگ منحصر به اطعام میهمان نخواهد بود، بلکه علاوه بر آن، خلعت‌ها و نعمت‌ها و جوائزی به آنان

۱- تفسیر فخررازی، جلد ۲۵، صحفه ۱۸۲.

۲- تفسیر المنار، جلد ۴، صفحه ۳۱۴- به این ترتیب برای« نزل» سه معنا متفاوت و در عین حال متقارب بیان کرده‌اند.

ص: ۲۱۰

هدیه می‌کنند که طعام در برابر آن ساده است، بنابراین نزل را هرگونه معنا کنیم اشاره لطیفی به مواهب معنوی روحانی بهشت خواهد داشت.

***

۱۴- نعمت‌هائی که به تصور نمی‌گنجد!

بی‌شک نعمت‌های مادی بهشت منحصر به آنچه گفته شد نیست، هرچند اینها نعمت‌های بسیار مهمی است، اصولًا طبیعت محدود این جهان به ما اجازه نمی‌دهد که تصور همه جانبه‌ای از نعمت‌های مادی و معنوی جهان دیگر داشته باشیم، و از سوی دیگر طبع تنوع طلب انسان خواهان انواع گوناگون نعمت‌هاست و لذا قرآن مجید نسبت به این مسئله عنایت خاصی نشان داده و با صراحت اعلام می‌کند که آنچه در آنجا بخواهید از مواهب رنگارنگ و گوناگون مادی و معنوی در اختیار شما قرار می‌گیرد.

یکجا می‌فرماید: وَ فیها ما تَشْتَهیهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّالْأَعْیُنُ: «در بهشت آنچه دل می‌خواهد و چشم از آن لذت می‌برد موجود است» (زخرف ۷۱).

این بالاترین و جامع‌ترین تعبیری است که درباره مواهب و نعمت‌های بهشتی ممکن است گفته شود، و به گفته مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» اگر تمام جهانیان جمع شوند تا توصیف نعمت‌های بهشتی را کنند هرگز قادر نخواهند بود چیزی بر آنچه در این آیه آمده است بیفزایند!(۱)

جالب اینکه جمله مزبور را بعد از ذکر بخش قابل ملاحظه‌ای از نعمت‌های بهشتی بیان فرموده، تا روشن سازد نعمت‌های بهشت منحصر به آنها نیست.

در اینکه چرا «لذت چشم» بعد از «لذت نفس» بیان شده احتمالاتی وجود دارد:

نخست اینکه جمله «تَشْتَهِیهِ الأَنْفُسُ» تمام لذات را شامل می‌شود اما لذات نگاه چون اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد به صورت «ذکر خاص بعد از عام» مورد توجه قرار گرفته.

دیگر اینکه جمله اوّل اشاره به لذت‌های حسّ شنوایی و لامسه و ذائقه و شامه است، اما جمله «تَلَذُّ الأعْیُنُ» تنها لذت بینایی را بیان می‌کند که معادل همه آنها یا بیشتر است!.

سوم اینکه جمله اوّل اشاره به تمام لذات مادی، و جمله دوّم اشاره به لذات روحانی و معنوی است،

۱- تفسیر مجمع‌البیان، جلد ۹، صفحه ۵۶.

ص: ۲۱۱

یعنی نگاه کردن با چشم دل به جمال بی‌مثال پروردگار و شهود باطنی صفات جمالی و جلالی حق که یک لحظه آن به تمام نعمت‌های مادی بهشت می‌ارزد.

البته پیداست که در آن میحط پاک، تقاضای روح و نفس بهشتیان چیزی جز پاکی‌ها و لذاتی که در شأن یک انسان پاک است نخواهد بود و بنابراین عمومیت آیه هیچ استثنایی ندارد، و نیازی به توجیهات این و آن نیست که آیا این آیه شامل تقاضای نامطلوب نفس نیز می‌شود؟!.

به هر حال شبیه همین معنا در آیه ۳۱ فصلت نیز آمده است می‌فرماید وَلَكُمْ فيها ما تَشْتَهى انْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فيها ما تَدَّعُونَ «برای شما هرچه بخواهید در بهشت فراهم است و هر چه طلب کنید به شما می‌دهند».(۱)

بعضی از مفسّران گفته‌اند که جمله اوّل اشاره به تمام نعمت‌های مادی بهشت است، و جمله دوّم اشاره به مواهب معنوی، به قرینه آیه ۱۰ سوره یونس دَعْواهُمْ فيها سُبْحانَكَ اللهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فيها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعْواهُمْ انِ الحَمْدُ للَّهِ‌رَبِّ العالَمينَ: «گفتار و دعای آنها در بهشت این است که «خداوندا منزهی تو» و تحیت آنها سلام است، و آخرین دعای آنها اینکه حمد مخصوص پروردگار جهانیان می‌باشد».

این تفسیر با توجه به اینکه شهوت نفس بیشتر در مورد مسائل مادی به کار می‌رود و دعا در مسائل معنوی بسیار مناسب به نظر می‌رسد.

و در تعبیر دیگر در آیه ۱۰۲ انبیاء می‌خوانیم: وَهُمْ فيما اشْتَهَتْ انْفُسُهُمْ خالِدُونَ: «بهشتیان در آنچه دلشان می‌خواهد جاودانه متنعم هستند».

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری نیز در قرآن مجید در این زمینه وارد شده که با تعبیر تازه‌ای از این مسأله یاد می‌کند و می‌گوید: «هرچه آنها بخواهند در آنجا هست» (لَهُمْ فيها ما يَشاؤُنَ) (نحل ۳۱).

عین این تعبیر در ۱۶ فرقان آمده است و با مختصر تفاوتی در سه سوره دیگر از قرآن نیز به چشم می‌خورد (زمر ۳۴، شوری ۲۲، و ق ۳۵).

از مجموع آنچه در این فصل گفته شد به خوبی روشن می‌شود که برای نعمت‌های بهشتی هیچگونه محدودیتی وجود ندارد، نه از نظر مقدار، نه کیفیت و نوع، و نه زمان و نه، مکان بنابراین آنچه در فصول گذشته بیان شد در واقع ذکر نمونه‌های روشنی از آن است که درک و تشخیص آن برای مردم این جهان به

۱- « يَدُعُون» از ماده« ادّعاء»(افتعال از دعاء) به معنای خواستن و طلب کردن چیزی است.

ص: ۲۱۲

طور اجمال ممکن است، و آنچه فراتر از فهم و درک ماست با عبارات جامعتر و کلی‌تری در آیات فوق به آنها اشاره شده است. در حقیقت بهشت و مواهبش مظهر کامل و نمونه اتم قدرت و لطف پروردگار است، و چون قدرت و لطف او را نهایتی نیست مواهب بهشتی را نیز نهایتی نمی‌باشد (دقت کنید).

ص: ۲۱۳

۳- لذات روحانی

اشاره

با توجه به اینکه «معاد» هم جنبه جسـمانی دارد و هم روحانی و نیز با توجه به اینکه روح به مراتب اعلا و اشرف از جسم است، نباید تردید داشت که نعمت‌های روحانی و معنوی بهشت به مراتب از نعمت‌های مادی و جسمانی برتر و والاتر و پرشکوه‌تر است!.

ولی از آنجا که این مواهب و نعمت‌ها معمولًا در وصف نمی‌گنجد، و دیدنی است (دیدن با چشم دل) نه گفتن و نه شنیدنی، لذا در آیات قرآن غالباً اشارات سر بسته‌ای به این بخش از نعمت‌های بهشتی می‌بینیم جز در مواردی که قابل شرح و بیان بوده که در آنجا قرآن به شرح و بیان آنها پرداخته است:

به تعبیر دیگر: لذّت درک معرفهٔ اللّه، و جذبه‌های جلال و جمال او، و انوار الطاف خفیّه پروردگار و مستی از جام عشق ذات مقدس او، آنچنان است که یک لحظه از آن از تمام نعمت‌های مادی جهان برتر است.

ما گاهی نمونه‌های بسیار کمرنگ این مطلب را در این دنیا تجربه کرده‌ایم که وقتی حالی برای عبادت و خلوقت با پروردگار دست دهـد و انسـان غرق مناجات با قاضـی الحاجات گردد، دنیا و آنچه در آن است به فراموشـی بسپرد و در لحظات کوتاهی محو جمال بی‌مثـال او شود مخصوصاً اگر این امر در مراکز حساسـی همچون جوار خانه کعبه، یا در عرفات و مشـعر و امثال آن از مراکز خاص عبادت باشد، آنچنان نشاط و لذت به انسان دست می‌دهد که با هیچ قلم و بیانی قابل شرح و تقریر نیست.

فکر کنیـد اگر این حالت هزاران هزار بار قوی‌تر و ساعت‌ها و شب‌ها و روزها و ماه‌ها و سال‌ها ادامه پیـدا کنـد، چگونه خواهد بود؟ به خصـوص اینکه در بهشت عـوالم غفلت و بیخبری از خداونـد، و گرفتاری‌هـایی که حضور قلب را بر هم می‌زنـد وجود نـدارد، و حجاب‌ها و موانع معرفت از مقابل دیدگان دل کنار رفته، درک و دید انسان به مراتب قوی‌تر می‌گردد، و از وسوسه‌های شیطانی که همیشه مزاحم رهروان این راه است مطلقاً خبری نیست.

آن گاه می‌توان تصور کرد که در آنجا چه خبر است؟ چه غوغایی از نعمت‌های معنوی برپاست؟ و چه جـذبه‌های نیرومندی روح را به جوار قرب حق می‌کشد، او را در انوار ذاتش مسـتغرق می‌سازد، و از خویشتن خویش غافل می‌کند و کارش به جایی می‌رسد که جز او نمی‌بیند، و جز او نمی‌خواهد، و هرچه

ص: ۲۱۴

دلش می‌خواهد همان می‌بیند، و هرچه ببیند دلش همان را می‌خواهد!

بـا توجه به این اشـارت کوتـاه به قرآن بـاز می‌گردیم و شـرح این مواهب را از لسان قرآن می‌شـنویم این مواهب را می‌توان در چند عنوان خلاصه کرد:

***

۱- احترام مخصوص

احترامـات ویژه بهشتیان از همان آغاز ورود در بهشت شـروع می‌شود، و خازنان بهشت نخستین تبریک پر معنا را به آنها می‌گوینـد، چنان‌که قرآن می‌فرمایـد: وَ سِیقَ الَّذینَ اتَّقوا رَبَّهُمْ الَی الجَنَّهِٔ زُمَراً حَتّی اذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ ابْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَیْکُم طِبْتُمْ فَادْخُلُوهـا خالِدینَ: «کسـانی که تقـوای الهی را پیشه کردنـد گروه گروه به سـوی بهشت سـوق داده می‌شونـد، تـا مـوقعی که به آن می‌رسـند در حالی که درهای آن گشوده شده، و خازنان بهشت به آنها می‌گویند: سـلام بر شما گوارا باد این نعمت‌ها برایتان، وارد شوید و جاودانه در آن بمانید»! (زمر ۷۳).

از این تعبیر اسـتفاده می‌شود که خازنان بهشت مشـتاقانه بر درهای بهشت انتظار پرهیز کاران را می‌کشند، درهای بهشت را قبلًا برای آنها گشوده‌اند، و به محض اینکه اینها به بهشت می‌رسـند با بهترین تحیات و احترامات به اسـتقبال آنها می‌شتابند و با تعبیراتی چنین زیبا آنها را به بهشت و زندگی جاویدان در آن فرا می‌خوانند.(۱)

آری چنین است راه و رسم پـذیرائی از یـک میهمان عزیز، نخست در را می‌گشاینـد، و میزبانان دم در انتظار می‌کشـند، و به محض ورود خیر مقدم می‌گویند، و این یکی از لذات باارزش معنوی است.

«خَزَنَه» جمع «خازن» به معنای حافظ و مأمور نگهبانی و تدبیر است، و در اینجا به معنای فرشـتگانی است که مأمور نگهداری و تدبیر بهشتند.

در مرحله بعـد که در بهشت وارد شدنـد ملائکه مقرب الهی مأمورنـد که از هر در بر آنها وارد شونـد و به آنها خوشآمـد و تبریک گویند، در آیه ۲۳ رعد می‌فرماید: وَ المَلائِکَهُٔ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ- سَلامٌ

۱- جالب اینکه قرآن در مورد بهشت با استفاده از« واو» حالیه(در جمله« وَفُتِحَتْ ابْوابُها» نشان می‌دهد که این درها از قبل گشوده و آمـده است(همان‌گونه که در آیه ۵۰ سوره ص آمـده است جَنّاتُ عَـدْنٍ مُفَتَّحهً لَهُمْ الْابْوابُ، ولی در مورد جهنم می‌گوید: هنگامی که دوزخیان می‌رسند درها گشوده می‌شود حَتّی اذا جاؤُها فُتِحَتْ ابْوابُها(بدون واو حالیه).

ص: ۲۱۵

عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدّارِ: • فرشتگان (الهی از هر دری بر آنان وارد می‌شوند، و به آنها می گویند: سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتتان، چه عاقبت خوبی بعد از دنیا نصیبتان شد»؟!.(۱)

از آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود که گروههایی از فرشتگان از هر دری به سوی آنها می‌آیند، و با توجه به اینکه درهای بهشت هر کدام نشانه یکی از اعمال صالحند (بابُ الصَّلاةِ بابُ الْجِهادِ بابُ الْحَجِّ) معلوم می‌شود که هر گروهی از این فرشتگان به خاطر یکی از اعمال صالح به سراغ آنها می‌آیند و جالب اینکه تمام این اعمال در معنای «صبر» خلاصه می‌شوند، صبر با تمام شاخه‌هایش، صبر بر اطاعت، صبر بر مصیبت، و صبر بر معصیت.

و از این مهم‌تر «سلام» و درودی است که خدا بر بهشتیان می‌فرستد، سلامی آکنده از محبت و مملو از لطف و رحمت، چنانکه در آیه ۵۸ پس می‌فرماید: سَلامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحيم «برای آنها سلام است سخنی از پروردگار مهربان».(۲)

این سلام و درود الهی، این ندای روحپرور و نشاط آفرین و مملو از لطف و احسان، چنان روح بهشتیان را مجذوب می کند و غرق نشاط می‌سازد که با هیچ نعمتی برابر نیست، آری یک لحظه شنیدن ندای محبوب که از لطف و عنایتش برخاسته، بر تمام دنیا و آنچه در آن است برتری دارد.

پیام دوستان شنیدن سعادت است و سلامت‌فدای خاک در دوست باد جان گرامی!

یا به گفته شاعر دیگر:

سلامت من دلخسته در سلام تو باشدزهی سعادت اگر دولت سلام تو یابم!

جذبه لقای محبوب، و دیدار لطف یار و سلامی که نشانه رفع حجاب است آنقدر لذت‌بخش و شوق‌انگیز و روحپرور است که اگر عاشقان او از این افاضه معنوی دور بمانند قالب تهی می کنند، چنانکه بعضی از مفسّران اهل سنت در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام این جمله پرمعنا را نقل کرده‌اند که فرمود: لَوْ حَجِبْتُ عَنْهُ ساعَةً لَمِتُّ: «اگر یکساعت از دیدار او محجوب بمانم می‌میرم».(۳)

به هر حال این آخرین آرزو، و والاترین افتخار، و دلپذیرترین ساعت بهشتیان است که پروردگار رحیم و مهربان بر آنها درود می‌فرستد.

۱- جمله تقدیری دارد و در تقدیر آن چنین گفته‌اند: فَنِعْمَ عاقِبَةُ الدُّنْيا الْجَنَةُ.

۲- در ترکیب این آیه چنین گفته‌اند:« سلام» خبر آن« لهم» در تقدیر است« قولًا» مفعول مطلق برای فعل محذوف، و در تقدیر« یقول قولًا» می‌باشد، پاره‌ای از احتمالات دیگر نیز داده شده، اما آنچه گفتیم از همه مناسب‌تر است.

۳- تفسیر روح‌البیان، جلد ۷، صفحه ۴۱۶.

ص: ۲۱۶

قابل توجه اینکه آیات متعدد دیگری در قرآن دیده می‌شود که متضـمن سلام و درود بر بهشتیان است، بی‌آنکه گوینده این سلام و درودها تعیین شده باشد (مانند ۴۶، حجر، ۷۵ فرمان و ۳۴ ق).

گوینده این سلام‌ها ممکن است فرشتگان باشند، و در بعضی از آنها محتمل است خود بهشتیان نسبت به یکدیگر باشند، و یا از همه بالاتر و والاتر گوینده خدا باشد.

***

۲- محیط صلح و صفا

آنچه روح انسان را در زندگی بیش از همه چیز دستخوش اضطراب و آشفتگی می‌کند، مسأله احساس ناامنی در جنبه‌های مختلف است.

گوارا نبودن زندگی دنیا غالباً به خاطر آن است که انسان نه نسبت به آنچه دارد اطمینان ندارد، نه از آینده مطمئن است، و نه از همنوعان خود، مخصوصاً اگر دارای نعمت بیشتری باشد کینه‌ها، حسادت‌ها، و تنگ چشمی‌ها، چنان طوفانی در اطراف او ایجاد می‌کند که فضای زندگی را در برابر چشمان انسان تیره و تار می‌سازد.

یکی از نعمت‌های روحانی بهشت این است که آنجا از هر نظر امن و امان است، نه بیمی از جنگ می‌رود، نه احتمالی از نزاع، نه کینه‌ای وجود دارد، و نه حسادتی، همه‌جا عشق و وفاست، همه جا محبت و برادری است.

در دو آیه از قرآن مجید تعبیر بسیار زیبا و پرمعنایی درباره بهشت به عنوان دار السّلام (خانه امن و امان) دیده می‌شود، در آیه ۱۳۷ سوره انعام می‌خوانیم: لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِیُّهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ: «برای بهشتیان خانه امن و امان است نزد پروردگارشان، و او ولی و یار و یاور آنهاست به خاطر اعمال (نیکی) که انجام می‌دادند».

و در آیه ۲۵ یونس می‌خوانیم: وَاللَّه یَدْعُوا الی دارِ السِّلامِ: «خداوند دعوت به سرای صلح و سلامت می‌کند».

مفسّران در تفسیر دار السّلام عمدتاً دو بیان دارند: نخست اینکه «سلام» که به معنای سلامت از هرگونه آفت و ناراحتی و بلا است از اوصاف «دار» (بهشت) می‌باشد، در آنجا نه از کشمکش‌های

ص: ۲۱۷

غـارتگران دنیـای مادی خبری است و نه از مزاحمت‌های احمقانه ثروت‌انـدوزان از خـدا بی‌خبر اثری، نه جنگ و خونریزی در آنجا راه دارد و نه استعمار و استثمار، آری آنجا خانه صلح و صفا و امن و امان است.(۱)

دیگر اینکه «سـلام» نـامی از نام‌هـای خـداست، و بنابراین دارالسـلام از قبیل مضاف و مضاف الیه است، اشاره به اینکه بهشت سـرای الهی است هر دو معنـا خوب است و هر چنـد معنـای اوّل منـاسب‌تر به نظر می‌رسـد، چرا که ریشه اصـلی این واژه به گفته راغب در مفردات به معنـای خـالی بودن از هرگونه آفت ظـاهری و بـاطنی است حتّی اطلاـق این واژه بر ذات پاک خداونـد به عنوان یکی از صفات ذات خداوند به خاطر آن است که ذات پاکش از تمام عیوب و آفات بر کنار است.

جمله لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ نیز نشان می‌دهد که دارالسّلام به معنای اوّل است (دقت کنید).

در حدیثی از ابن عباس آمده است که: «دار السـلام» همان بهشت است که اهل آن از جمیع آفات و عیوب و بیماری‌ها در سلامتند، همچنیـن از پیری و مرگ و دگرگـونی احـوال در امـن و امانــد، همیشـه مـورد احـترام و عزّتنــد، همـواره غنی و بی‌نیـاز، پیوســته سعادتمندند و همیشه خوشحال و مسرور، نه غم و اندوهی دارند و نه مرگ و میری.(۲)

بالاـخره آیه ۴۷ سـوره حجر ایـن مطلب را تکمیـل کرده، می‌فرمایـد: وَ نَزَعْنـا مـا فی صُـدُورِهِمْ مِنْ غِـلّ اخْوانـاً عَلَی سُـرُرٍ مُتَقَـابِلینَ- لایَمَسُّهُمْ فیها نَصَبٌ وَ ما هُمْ مِنها بِمُخْرَجینَ: هرگونه حسـد و کینه و عداوت و خیانت را از سـینه بهشتیان بر می‌کنیم، در حالی اسـت کـه همـه برادرنـد و برتخت‌هـا رو به روی یکـدیگر قرار گرفته‌انـد- نه خسـتگی و تعب به آنهـا می‌رسـد و نه هرگز از بهشت اخراج می‌شوند».(۳)

با توجه به اینکه «غِلّ» معنای وسیع و گسترده‌ای دارد که بسیاری از صفات زشت درونی را که بر هم زننده آرامش روح و جسم، و خانواده و جامعه است را در بر می‌گیرد از این آیه به خوبی اسـتفاده می‌شود که بهشتیان، سینه‌هایی بی‌کینه دارنـد، و دل‌هایی خالی از هرگونه عداوت و دشمنی و کبر و حسد خدا

۱- این جمله‌ها را در حالی می‌نویسـیم که خبر رسـید چند ساعت قبل حمله اسـتعمارگران به سـرکردگی آمریکا به عراق آغاز شده است و صـداها هواپیمـای آنهـا تمام مراکز حیاتی این کشور را مرتباً درهم می‌کوبنـد(۲۷/ ۱۰/ ۶۹ مطابق با ۳۰ جمادی الثانیه سال ۱۴۱۱).

۲- بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۹۴، حدیث ۱۷۶.

۳- « غِلّ» از ماده« غلل»(بر وزن ضـرر) در اصل به معنای نفوذ تدریجی چیزی است، و لذا به آب‌هایی که در لابلای درختان جریان و نفوذ دارد غلل می‌گوینـد، و نیز به کینه و عـداوت و حسـد« غل» گفته می‌شود چرا که نفوذ تدریجی و پنهانی در دل می‌کند، و به همین جهت به خیانت نیز« غلول» گفته می‌شود.

ص: ۲۱۸

همه این صفات زشت را از دل آنها ریشه کن ساخته، و به همین دلیل روح اخوت و برادری بر تمام آنها سایه افکنده است، و چه دلپذیر و روح افزاست محیطی که این صفات در آن وجود نداشته، و همه جا مهر و محبت و صلح و صفا باشد.

حتی در زندگی این دنیا هر قدر این امور از جامعه برچیده شود صلح و آرامش و امنیت بیشتر خواهد شد، و به عکس وجود این صفات در هر خانه وهر جامعه‌ای باشد سرچشمه‌ای نزاع‌های خونین و اسفبار و تزلزل امنیت و آرامش است.

جالب اینکه قرآن این آرامش درون را، با آرامش برون، نیز تکمیل می‌کند، و می‌گوید: در بهشت خستگی و تعب نیست، و بیم زوال نعمت‌ها که همیشه اندیشه آن فکر آدمی را هنگامی که غرق نعمت است آشفته می‌کند در آنجا وجود ندارد، و مجموعه این جهات، نعمت‌های بهشتی را گواراتر از گوارا می‌سازد.(۱)

***

۳- امنیت و زوال خوف

نعمت امنیت قطع نظر از ریشه‌های آن که به بعضی در بحث سابق اشاره شد در حد خود از بزرگترین نعمت‌های معنوی است که فقدان آن حتی برای یک لحظه دردناک است این حقیقت را کسانی در می‌یابند که در بیابان‌های خطرناک، یا در مناطق جنگی که هر آن بیم موشک و بمباران می‌رود قرار گرفته‌اند، آب زلال حیات در آنجا تیره و تار می‌شود و ساعت‌ها و دقیقه‌ها سخت و سنگین می‌گذرد و نقطه مقابل آن مناطق امن و امان است.(۲)

قرآن درباره پرهیزگاران می‌گوید: انَّ المُتقینَ فی مَقامٍ امینٍ «پرهیزگاران نه در جایگاه امن و امانند» (دخان ۵۱) نه ترسی از هجوم شیاطین، نه سلطه طاغوت‌ها، نه حمله آفات و بلا، و نه هجوم غم و اندوه‌ها!

و نیز به همین دلیل در جای دیگر می‌افزاید: ادْخُلُوا الجَنَّةَ لاخَوفٌ عَلَیْکُمْ وَ لا انْتُمْ تَحْزَنُونَ: «داخل

۱- شبیه همین مضمون با مختصر تفاوتی در آیات ۴۳ اعراف و ۳۵ فاطر آمده است.

۲- تعبیر« آمنین» درباره بهشتی‌ها در ۵۵ دخان و ۴۶ حجر و« آمنون» در ۳۷ نبأ آنجا که می‌گوید و هم فی الغرفات آمنون نیز همین حقیقت را دنبال می‌کند.

ص: ۲۱۹

بهشت شوید در حالیکه نه ترسی دارید و نه غمی» (اعراف ۴۹).

گاه تجربه کرده‌ایم تمام نعمت‌های مادی و وسائل پـذیرائی برای یک نفرآماده است، اما غم و انـدوهی که بر دل او سایه افکنده، یا ترس و خوفی که از درون او را آزار می‌دهـد، چنـان پریشـانش ساخته که مطلقاً به آن نعمت‌ها نگاه نمی‌کنـد، و کمترین اعتنایی به آن پذیرائی‌ها ندارد، اینجاست که حقیقت و عمق این تعبیرات قرآنی درباره بهشتیان را می‌توان لمس کرد.

البته بهشتیان حتی در این دنیا نیز گوشه‌ای از این امنیت و آرامش را در سایه ایمانشان احساس می‌کننـد، و با تکیه بر حقیقت توکل، و روح رضا و تسلیم در برابر اراده حق، حتی در سـخت‌ترین مشـکلات آرامش خاصـی برخوردارند: الا انَّ اوْلِیاءَ اللّه لاخَوفٌ عَلَیْهِمْ وَلاهُمْ یَحْزَنُونَ ... لَهُمُ البُشْری فی الحَیاةِ الدُّنْیا و فی الاخِرةِ: «آگاه باشـید دوسـتان خدا نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند ... برای آنها شادی و سرور است در زندگی دنیا و آخرت»! (یونس ۶۲ و ۶۴).

***

۴- دوستان موافق و رفیقان باوفا

یکی از بهترین لذات معنوی و روحانی بهره گیری از محضر دوستان با صفاست، یارانی که نور ایمان و صفات انسانی آراسته باشند، و عشق و محبت در وجودشان موج زند، گاه یک لحظه نشستن در کنار آنها آنچنان نشاطی می‌آفریند که با هیچ بیانی قابل توصیف نیست.

از آیات قرآنی به خوبی اسـتفاده می‌شود که بهشتیان از این موهبت ویژه بهره فراوان دارند، آنها در کنار یاران با صفا می‌نشینند و با هم سـخن می‌گوینـد، دقیقاً نمی‌توان گفت، از چه سـخن می‌گوینـد؟ شاید از مسائلی که درک آنها امروز برای ما غیر ممکن است، ولی قدر مسلم سخنانی است روحپرور و حیات‌بخش.

در آیه ۶۹ و ۷۰ نسـاء می‌خـوانیم: وَ مَنْ یُطِعِ اللّه وَ الرَّسُولَ فَاولئکَ مَعَ الـذینَ انْعَمَ اللّه عَلَیْهمْ مِنَ النَّبیِّیْنَ وَ الصِّدِّیقینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصّالِحینَ وَ حَسُنَ اولئکَ رَفیقاً(۱)- ذلِکَ الفَضْلُ مِنَ اللّه وَ کَفی بِاللّه عَلیماً: «کسی که

۱- بعضـی معتقدنـد« رفیقا» در اینجا تمیز است، لـذا به صورت مفرد آمـده، و بعضـی آن را حال می‌دانند و مفرد آمدن آن(با اینکه ذوالحال جمع است) یا به خاطر آن است که رفیق هم به معنای واحد هم جمعی می‌آید و یا به خاطر معنای جنس داشتن است.

ص: ۲۲۰

خدا و پیامبر را اطاعت کند (در قیامت) همنشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آنها تمام کرده، از پیامبران و صدّیقان و شهداء و صالحان، و آنها چه رفیقان خوبی هستند- این فضل و مرحمتی است از ناحیه خدا و کافی است که خدا (از حال بندگانش) آگاه است»!.

آری دوستان بهشتی، با فضیلت‌ترین افراد جهانند: پیامبران بزرگ الهی، پیروان ویژه آنان، راستگویان، و شهیدان و صالحان.

و اگر این موضوع را با وضع این دنیا مقایسه کنیم که بسیار اتفاق می‌افتد که انسان مجبور است مصاحبت با افراد ناجنس را که عذابی است الیم تحمل کند، آنگاه می‌توان فهمید که بهشت چه عالمی است؟!

قابل توجّه اینکه بسیاری از مفسران در شأن نزول این آیه روایتی نقل کرده‌اند که خلاصه‌اش (با مختصر تفاوتی که میان مفسّران در نقل آن است) چنین می‌باشد: «یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که عاشق دیدار او بود روزی پریشان حال خدمتش آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سبب ناراحتی او را سؤال فرمود، در جواب عرض کرد: وقتی از شما دور می‌شوم شدیداً احساس ناراحتی می‌کنم، امروز در این فکر فرو رفته بودم که فردای قیامت اگر من اهل بهشت هم باشم مسلماً در جایگاه شما نخواهم بود، بنابراین از دیدار شما برای همیشه محرومم! (و اگر اهل دوزخ باشم تکلیف روشن است) با این حال چرا افسرده نباشم؟ آیه فوق نازل شد و به او و امثال او بشارت داد که افراد با ایمان و مطیع فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بهشت همنشین اولیاء اللَّه و پیامبران خواهند بود».(۱)

تعبیر به «ذلِکَ» که معمولًا برای اشاره به دور است در این گونه موارد اشاره به عظمت این نعمت الهی است، گویی آنقدر والاست که از دسترس ما دور است و تعبیر به «الْفَضْلُ مِنَ اللَّه» نیز تأکیدی بر این معنا می‌باشد و اشاره‌ای به این معناست که این موهبت را تنها با عمل نمی‌توان به دست آورد، بلکه با فضل الهی می‌توان به آن رسید.

این نکته نیز قابل توجّه است که در آیه، چهار گروه به ترتیب به عنوان رفقای بهشتیان ذکر شده‌اند:

«انبیاء» و «صدیقین» و «شهداء» و «صالحین».

به نظر می‌رسد که این ترتیب دلالت بر سلسله مراتب آنها دارد، بعضی گفته‌اند انبیاء به این جهت در

۱- تفسیر مجمع البیان و فخر رازی و قرطبی و مراغی و روح المعانی و فی ظلال القرآن ذیل آیه مورد بحث.

ص: ۲۲۱

محله اوّل قرار گرفته‌انـد که در مقـام معرفت الهی به جـایی رسـیده‌اند که بـا چشم دل او را از نزدیـک می‌بیننـد، و صـدیقین کسانی هستند که در مرحله دوّم معرفتند مانند کسی که چیزی را از دور با چشم می‌بیند، و شهداء در مرحله سومند مانند: کسی که با دلائل عقلی به وجود چیزی پی می‌برد، و صالحان در مرحله چهارمنـد همچون کسانی که از طریق تقلید و پیروی از بزرگان اهل فن چیزی را پذیرا می‌شوند.(۱)

البته بسیار می‌شود که شهداء و صالحـان و صـدیقان بر خود انبیـاء نیز اطلاـق می‌شود، منتهـا ممکن است گفته شود وقتی این چهار وصف در مقابل هم قرار می‌گیرند چنین معنایی را می‌بخشند.

تفسیر جالب‌تری که برای این چهار وصف با این ترتیب به نظر می‌رسد این است که برای هدایت جامعه انسانی نخست نیاز به وجود انبیـاء (رهبران الهی) داریم و به دنبـال آن صـدیقان یعنی مبلغان صادق در قول و عمل که به نشر دعوت آنها بپردازنـد، و در مرحله بعد هنگامی که به مانع برخوردند باید افرادی به دفاع برخیزند و قربانی دهند تا سرانجام صالحان در آن جامعه حاکم شوند.

ضمناً بایـد توجه داشت که معنای همراه بودن با این گروه‌های چهارگانه وحـدت مقامات آنها نیست، بلکه به معنای امکان ارتباط با یکدیگر است همان گونه که یک شاگرد با استاد یا یک سرباز با فرمانده خود تماس می‌گیرد.

شـبیه همین معنـا- البته در لبـاس دیگری- در آیه ۴۷ حجر آمـده است می‌فرمایـد: وَنَزَعْنـا ما فی صُـدُورِهِمْ مِنْ غِلّ اخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلینَ: «هرگونه کینه و حسـد و خیانت را از سـینه آنها بر می‌کنیم، در حالی که همه برادرنـد و بر تخت‌ها روبه‌روی یکـدیگر قرار گرفته‌اند (شرح و تفسیر این آیه قبلًا گذشت).

در آیه ۳۱ کهف نیز اشاره‌ای به این معنا دیده می‌شود.

به هر حال وجود این دوستان والا مقام و صالح و تماس آنها از بزرگترین لذات معنوی بهشتیان است.

***

۵- برخوردهای مملو از محبت

آنچه فضای زندگی را روشن و پر از نشاط می‌کند سخنان محبت‌آمیزی است که میان انسان‌ها رد و

۱- اقتباس از تفسیر روح‌المعانی، جلد ۵، صحفه ۶۸.

ص: ۲۲۲

بدل می‌شود، اگر همه راست بگویند، درست بیندیشند، انصاف بدهند و دلسوزی کنند، و با یکدیگر صمیمی و مؤدب باشند، همه در آرامش و نشاطند، ولی هنگامی که پای حرف‌های زشت و ناموزون، دروغ و تهمت، بدگویی و سرزنش، حرف‌های خشن و خارج از حدود ادب، به میان می‌آید تنفس در چنان فضایی برای افراد یا شخصیت بسیار مشکل و رنج‌آور و طاقت‌فرساست.

یکی از ویژگی‌های بهشت همین است که بهشتیان در طول هزاران سال نه یک دروغ می‌شنوند، نه یک حرف رکیک، و نه یک سخن ناموزون و دور از صمیمیت، و این از مهمترین مواهب معنوی آنهاست.

قرآن می‌گوید: لایَسْمَعُونَ فیها لَغْواً وَ لا تَأْثیماً الّا قیلًا سَلاماً سَلاماً: «آنها در بهشت نه سخن لغو و بیهوده‌ای می‌شنوند، نه گفتار گناه آلود- تنها چیزی که می‌شنوند سلام است سلام»! (واقعه ۲۵ و ۲۶).

سلام و درود آنها به یکدیگر، سلام و درود فرشتگان بر آنها، و از همه بالاتر سلام خداوند بر آنان، و آنچه محتوای این سلام‌هاست صلح و صفا و دوستی و محبت است. آری در مجلس بهشتیان، محبت و صلح و صفا موج می‌زند، و هر جا چنین است نمونه‌ای از بهشت است!

در جایی دیگر می‌فرماید: لا یَسْمَعُونَ فیها لَغْواً وَ لا کِذّاباً: «در آنجا نه سخن لغو و بیهوده‌ای می‌شنوند و نه دروغی» (نبأ ۳۵).

«لغو» در لغت به معنای سخن بی‌ارزش است، یا به تعبیر دیگر سخنی است که از اندیشه و فکر سرچشمه نمی‌گیرد، و گویا در اصل از «لَغا» که سر و صدای گنجشکان است گرفته شده.

بسیاری از مفسّران درباره مرجع ضمیر «فیها» در این آیه دو احتمال داده‌اند: یکی اینکه به بهشت باز گردد، و دیگر اینکه به کأس (جام) که در آیه قبل از آن آمده، در صورت اوّل مفهومش روشن است و در صورت دوّم مفهومش این است که شراب‌های بهشتی مستی نمی‌آورد و سخنان لغو و بیهوده در آن نیست.

ولی تفسیر اوّل با معنای «فی» و آیات مشابه آن سازگارتر است، همین معنا در عبارت کوتاه و روشن دیگری نیز آمده، آنجا که می‌فرماید: فی جَنَّةٍ عالِیَةٍ- لا تَسْمَعُ فیها لاغِیَةً: «چهره‌های شاداب (مؤمنان) در بهشتی است عالی که در آن هیچ سخن بیهوده‌ای نمی‌شنوی» (غاشیه ۱۰ و ۱۱).(۱)

علاوه بر اینها بهشتیان سرگرمی‌های شادی آفرین و جلسات انس و سرور و سخنان شیرین و

۱- آیات دیگری در قرآن نیز تأکید بر همین معنا دارد از جمله ۶۲ مریم و ۱۰ یونس.

ص: ۲۲۳

مزاحم‌های جالب دارند، چنانکه قرآن می‌گوید: انَّ اصْحابَ الْجَنَّةِ الْیَوْمَ فی شُغُلٍ فَاکِهُونَ «بهشتیان در آن روز سرگرمی‌های مشغول کننده دارند، و خوشحال و خندان و مسرورند».

«شغل» (بر وزن شتر) به معنای هرگونه حادثه و حالتی است که انسان را به خود مشغول می‌دارد، ولی در اینجا به معنای حالات سرگرم کننده مسرت بخش است، قرینه «فاکهون» که جمع «فاکه» به معنای انسان مسرور و خوشحال است، از ماده «فُکاهه» به معنای مزاح است و «فاکه» به گفته لسان العرب به انسان مزّاح و خوش مشرب و شیرین سخن گفته می‌شود.

بدیهی است ما نمی‌دانیم در آنجا چه سرگرمی‌هایی برای بهشتیان وجود دارد، زیرا ما همه چیز را در این جهان با معیارهای محدود و کوچک و کمرنگ خودمان می‌نگریم، مسلماً نعمت‌هایی آنها را در آنجا به خود مشغول می‌دارد که حتی تصوّرش برای ما در این جهان غیر ممکن است.

به هر حال این مشغولیت‌ها سبب می‌شود که ناراحتی‌های این جهان، و هول آغاز محشر، یا از دست دادن بعضی از عزیزان را به فراموشی بسپارند، و اینکه بعضی از مفسّران اشتغالات بهشتیان را به هفت بخش یا ده بخش تقسیم کرده‌اند مسلماً به معیار تصورات آنها از سرگرمی‌های این جهان است، وگرنه اوضاع در آن عالم طور دیگری است.(۱)

۶- نشاط فوق‌العاده درون

گاه می‌شود انسان را به بهترین باغ‌ها دعوت می‌کنند، و انواع وسایل پذیرائی برای او فراهم می‌سازند، اما روحش چنان افسرده و گرفته است که از هیچیک از آنها لذت نمی‌برد، انسان هنگامی می‌تواند از مواهب الهی لذت برد که روح او دارای نشاط باشد.

از آیات مختلف قرآن استفاده می‌شود بهشتیان آنچنان غرق نشاطند که آثار آن به خوبی در چهره‌های آنان موج می‌زند، تعبیراتی که قرآن در این زمینه به کار برده بسیار جالب و پر جاذبه است: در یکجا می‌فرماید: ادْخُلُوا الْجَنَّةَ انْتُمْ وَ ازْواجُکُمْ تُحْبَرُونَ (به آنها گفته می‌شود) «وارد بهشت شوید شما و همسرانتان، در حالی که آثار نشاط و شادی در چهره شما کاملًا هویداست» (زخرف ۷۰).

«تُحْبَرُونَ» از ماده «حِبر» (بر وزن فکر) به گفته «مقاییس اللغه» در اصل به معنای آثار زیباست، و لذا به

۱- همین مضمون در آیه ۱۸ طور نیز آمده است.

ص: ۲۲۴

اشیاء تزیین شده «مُحَبَّر» (بر وزن مشجّر) گفته می‌شود، و به مرکب «حِبر» می گویند چون اثر جالبی از خود به یادگار می گذارد، و به علماء «احبار» می گویند چون آثار با ارزشی دارند، این واژه به معنای سرور و نشاطی که اثرش در چهره ظاهر باشد نیز اطلاق می‌شود، و در اینجا همین معنا مراد است.(۱)

این مطلب با تعبیر دیگری در آیه ۲۴ مطففین آمده است: تَعْرِفُ فی وُجُوهِهِمْ نَظْرَةَ النَّعیمِ «در چهره‌های آنها طراوت و نشاط نعمت را مشاهده می کنی»!

«نَظْرَة» در اصل به معنی زیبایی است، و منظور از «نظرة النعیم» طراوت و شادابی خاصی است که بر اثر وفور نعمت و زندگی مرفه به انسان دست می‌دهد و حکایت از نشاط درونی می کند، و چنان است که «رنگ رخساره خبر می‌دهد از سرّ درون».(۲)

بعضی از مفسّران این واژه را به معنای شادمان و خندان بودن تفسیر کرده‌اند، همان‌گونه که در آیه ۳۹ عبس نیز آمده: وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ مُسْفِرةٌ ضاحِکَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ: «صورت‌هایی در آن روز گشاده و نورانی و خندان و مسرور است».(۳)

ولی آیات قبل از آن را به معنای نورانیت و زیبایی و درخشندگی که با هیچ بیانی قابل توصیف نباشد تفسیر کرده‌اند(۴) و بالاخره بعضی هم آن را به معنای بشاشتی که از احساس رضای محبوب یعنی خداوند در چهره آنان نمایان می گردد می‌دانند.(۵)

در تعبیر دیگری در آیه ۸ غاشیه می‌خوانیم: وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناعِمَةٌ لِسَعْیِها راضِیَةٌ: «چهره‌هایی در آن روز شاداب و با طراوت است (زیرا) از سعی و تلاش خود خشنود است».

«ناعِمَةٌ» از ماده «نعمت» گرفته شده، و در اینجا به معنای غرق نعمت بودن است آن چنان که آثارش از خوشحالی و سرور و شادابی و طراوت در چهره ظاهر شود، بعضی نیز گفته‌اند از «نعومت» به معنای نرمی و لطافت گرفته شده که آن نیز نتیجه نعمت‌های گوناگون است.(۶)

بدیهی است این طراوت و شادابی و صورت‌های نورانی به گفته بعضی از مفسّران همچون ماه شب چهارده می‌درخشد تنها معلول نعمت‌های مادی نیست، چرا که نعمت‌های مادی به تنهایی نمی‌تواند

۱- همین معنا در سوره روم آیه ۱۵ آمده است.

۲- شبیه همین تعبیر در آیات ۲۲ قیامت و ۱۱ سوره دهر آمده است.

۳- تفسیر فخر رازی، جلد ۳۱، صفحه ۹۸(به عنوان یک قول نقل شده است).

۴- همان مدرک، صفحه ۹۹.

۵- روح البیان، جلد ۱۰، صفحه ۳۷۱.

۶- تفسیر المیزان، جلد ۲۰، صفحه ۲۷۴.

ص: ۲۲۵

چنین آثاری را به بار آورد، حتماً این اثر نتیجه نشاط معنوی فوق‌العاده روحانی آنهاست که در جسم آنان پرتوافکن می گردد، ذیل آیه نیز شاهد و گواه این معناست.

***

۷- احساس خشنودی خدا!

هیچ چیزی برای انسان لذّت بخش‌تر از این نیست که احساس کند محبوب عزیز و دلبند و والا- مقامش از او راضی است، این احساس رضایت آنچنان نشاطی به انسان می‌بخشد که با هیچ چیز برابر نیست.

آری لذّت درک رضای محبوب، از بزرگترین لذّات معنوی است، لذّتی است آمیخته با احساس شخصیت و ارزش وجودی، چرا که اگر ارزش و شخصیتی نداشت از سوی محبوب بزرگش پذیرفته نمی‌شد.

قرآن مجید کراراً به این نکته لطیف اشاره کرده و بر آن تکیه نموده است: در آیه ۱۵ سوره آل‌عمران بعد از ذکر باغهای سرسبز بهشتی و همسران پاک و پاکیزه، می‌افزاید: وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ «برای پرهیزکاران خشنودی خداوند است».

این نعمتی است برتر از همه آنها که در یک جمله کوتاه و سربسته بیان شده است.

در آیه ۷۲ توبه از این مسأله کمی پرده بالاتر می‌زند و بعد از بیان شمّه‌ای از نعمت‌های مادی بهشت از جمله باغهای پرطراوتی که نهرها از زیر درختانش جاری است و همچنین مسکن‌های پاکیزه بهشتی، می‌افزاید: وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ اكْبَرُ: «و رضا و خشنودی خدا از همه اینها برتر است»! سپس آیه را با این جمله پایان می‌دهد: ذلِکَ هُوَ الْفَوزُ الْعَظيمُ «پیروزی بزرگ همین است»!.

تعبیر به «اکبر» و همچنین ذلِکَ الْفَوزُ الْعَظيمُ به خوبی نشان می‌دهد که هیچ موهبتی از مواهب الهی به این پایه نمی‌رسد، به گونه‌ای که جمله اخیر که مفهوم حصر را در بردارد می گوید: «پیروزی بزرگ همین است و بس»!

بارها گفته‌ایم ما هیچیک از مواهب مادی جهان دیگر را نمی‌توانیم در یک قفس دنیا و محیط محدود در فکر خود ترسیم کنیم، تا چه رسد به آن نعمت بزرگ روحانی و معنوی یعنی «رضوان اللّه».

ص: ۲۲۶

البتّه تفاوت نعمت‌های مادی و معنوی و لذّت‌های ناشـی از این دو را به طور اجمال می‌توان دریافت، مثلًا می‌دانیم لذّتی که از دیدار یـک محبوب صـمیمی و مهربان بعـد از سال‌ها دوری و فراق به ما دست می‌دهـد، یا احساس لـذّتی که از درک یک مسأله پیچیـده علمی که سال‌هـا به دنبـال کشف آن بوده‌ایم برای مـا حاصل می‌شود، و از آن مهمتر جـذبه روحانی نشاط انگیزی که در حال یک عبادت خالص و مناجاتی توأم با حضور قلب و عشق داغ به ما دست می‌دهد هرگز با لذّت طعام و شـراب و خورد و خوراک و سایر لذّات مادی قابل مقایسه نیست.

در حدیثی از «ابو سـعید خدری» از رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم می‌خوانیم: «خداوند بهشتیان را مخاطب ساخته می گوید: آیا با این نعمت‌هایی که به شـما دادم راضـی شدید؟ عرضه می‌دارند چرا خشـنود نباشـیم در حالی که عطاأیی به ما بخشیدی که به احـدی از خلقت نـداده‌ای؟! می‌فرمایـد: آیـا چیزی که از همه اینها برتر است به شـما بـدهم؟ عرضه می‌دارنـد: پروردگارا چه از این بهتر؟، می‌فرماید: رضوان و خشنودی خودم را به شما بخشیدم، و هرگز بعد از این بر شما خشم نخواهم داشت». (۱)

همین معنا از امام علی بن الحسین علیه السلام با تعبیرات دیگری نقل شده است و در آخر آن می‌خوانیم:

فَیَقُولُ تَبارَکَ وَ تَعالَی: رِضایَ عَنْکُمْ وَ مَحَبَّتی لَکُمْ خَیْرٌ وَ اعْظَمُ مِمّا انْتُمْ فیهِ!: «خشـنودی من از شما و محبتم نسبت به شما بهتر و برتر است از آن نعمت‌هایی که در آن هستید، آنها نیز همگی این حقیقت را تصدیق می کنند». (۲)

«رضوان» معنای مصدری دارد به معنای راضـی شدن و خشـنود گشتن است، و چون به صورت نکره آمده در اینجا دلالت بر عظمت می کند، یعنی خشنودی عظیم پروردگار از همه چیز بالاتر است.

گـاه نیز گفته شـده که نکره بودن در اینجا به معنای قلّت و کمی است، یعنی مختصـری از رضای خـدا از تمام مواهب مادی بهشـت بالاتر است.

به هر حال هیـچ‌کس نمی‌توانـد آن جذبه روحانی و لذت مدام معنوی را که به انسان به خاطر احساس رضای خداوند دست می‌دهد توصـیف کنـد، آری حتی گوشه‌ای از این لـذت روحـانی از تمـام نعمت‌های بهشتی و مواهب بسـیار عظیم و جالب آن برتر و بالاتر است.

جالب اینکه در آیه ۱۱۹ مائده بعد از ذکر نعمت‌های مادی بهشت به مسأله رضا و خشنودی به

۱- تفسیر ابوالفتوح رازی، جلد ۶، صفحه ۷۰، روح‌المعانی، جلد ۱۰، صفحه ۱۲۲.

۲- تفسیر عیاشی ذیل آیه مورد بحث مطابق نقل المیزان، جلد ۹.

ص: ۲۲۷

صورت طرفینی خلق و خالق اشاره کرده می‌فرماید: رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ الْفَوزُ الْعَظِیمُ «هم خداوند از آنها خشنود است و هم آنها از خدا خشنود خواهند بود، و این است پیروزی بزرگ» و چه خوش باشد که این رضایت از هر دو سر باشد، آن قدر بر بندگان ببخشد که غرق رضا شوند، و آنقدر نیز به آنها محبت کند که رضایت کامل خود را به آنان اعلام دارد، کوتاه سخن اینکه پیروزی فراتر از این نیست که انسان احساس کند مولا و محبوب و معبودش از او راضی است، و نشانه این رضا و خشنودی آن است که هرچه از مواهب در تصور می‌گنجد یا نمی‌گنجد به او عنایت فرموده است.

تعبیر به راضِیَهً مَرْضِیَّهً در آیه ۲۸ سوره فجر که توصیف است برای روح مطمئنه بندگان خالص خدا که به جوار قرب محبوب راه می‌یابند نیز اشاره به همین معناست، می‌گوید: صاحب روح مطمئنه به سوی خدا باز می‌گردد در حالی که هم او از خشنود است، و هم خدا از او خشنود، و اینجاست که فرمان فَادْخُلی فی عِبادی (در سلک بندگانم درای) به صورت تاج کرامتی بر فرق او نهاده می‌شود، چه افتخار بزرگی که انسان مخاطب به خطاب عبادی (بنده خاص من) شود؟!

آری این است پاداش کسانی که از مرحله نفس «امّاره» و «لوّامه» فراتر رفته و به عالم «نفسه مطمئنه» گام نهاده‌اند، هوس‌های سرکش را رام کرده و شیطان را مهار زده، و بر مرکب تقوی و پرهیزکاری سوار شده‌اند.

آیات مربوط به رضا و خشنودی خداوند در قیامت به عنوان یک موهبت عظیم معنوی منحصر به آنچه در بالا آمد نیست، همین معنا در آیات مشابه دیگری نیز دیده می‌شود که حکایت از اهمیت فوق‌العاده این موضوع می‌کند.(۱)

***

۸- نظر خدا به آنها و نظر آنها به خدا!

یکی از با ارزش‌ترین لذائذ معنوی آن است که محبوب جامع کل کمالات نظر لطف به انسان بیفکند، و با او سخن بگوید، و از آن فراتر اینکه انسان بتواند به مقام شهود ذات پاک او برسد، یعنی با چشم دل او را ببیند، و غرق دریای جمال او گردد.

۱- به آیات ۷ قارعه، ۲۱ توبه، ۲۰ حدید، و ۸ بینه مراجعه فرمایید.

ص: ۲۲۸

قرآن روی این موهبت معنوی نیز کراراً تکیه کرده است، در یکجا ضمن بر شمردن عذاب‌های دردناك کتمان کنندگان آیات الهی می‌فرماید: وَ لا یُکَلِّمُهُمُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیامَهِٔ وَ لا یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ الیمٌ

«خداوند در قیامت با آنها سخن نمی‌گوید، و آنها را پاکیزه نمی‌کند، و برای آنها عذاب دردناکی است» (بقره ۱۷۴).

و در جای دیگر از این فراتر رفته، و درباره همین گونه افراد و امثال آنها که عهد و پیمان الهی را به بهای کمی می‌فروشند، می‌فرماید: وَ لا یُکَلِّمُهُمُ وَ لا یَنْظُرُ الَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیامَهِٔ وَ لا یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ الیمٌ

«خداوند در قیامت با آنان سخن نمی‌گوید، و به آنها می‌نگرد، و پاکشان نمی‌سازد، و برای آنها عذاب دردناکی است» (آل‌عمران ۷۷).

آری آنها از لذت سخن گفتن با خدا و نگاه رحمت و لطف او محرومند، و به همین دلیل پاك و پاکیزه نمی‌شوند، و از آنجا که بهشت جای پاکان است آنها در عذاب الیم جهنمند.

از این دو آیه به خوبی استفاده می‌شود که این مواهب فقط نصیب مؤمنان و بهشتیان خواهد شد، خدا با آنان از طریق لطف سخن می‌گوید، یعنی همان مقامی را که پیامبران الهی در این جهان داشتند و از آن لذت می‌بردند مؤمنان در آن جهان دارند، و چه لذتی از این بالاتر؟ و علاوه بر سخن گفتن نظر لطف خاص خود را به آنها می‌افکند، و چه موهبتی از این عظیم‌تر؟ که او با نگاهی آکنده از لطف به عاشق بی‌قرار و محبّ صادق خود نظر بیفکند.

بدیهی است نه آن تکلم با زبان است، ونه این نگاه با چشم که خدا برتر از جسم و جسمانیات است.

گاه می‌شود که انسان نسبت به فرزند خود خشمگین است، و در این هنگام نه با او سخن می‌گوید، و نه به او نگاه می‌کند، و اگر فرزند با معرفتی باشد این بی‌اعتنایی پدر بزرگترین شکنجه روحی برای او است، اما به هنگام خشنودی از او روبه‌روی او می‌نشیند، و به تمام قامت او می‌نگرد و با لطف و محبت با او سخن می‌گوید، و این بزرگترین افتخار اوست.

البته این در عالم ماده و جسم و صورت است همین مسأله در مقیاسی بسیار بالاتر در عالم معنا، میان مولای حقیقی و بندگان حاکم است.

و بالاخره در سوره قیامت سخن از لذت نگاه به جمال بی مثال آن محبوب حقیقی به میان آورده، می‌فرماید: وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَهٌٔ الی رَبِّها ناظِرَهٌٔ: «چهره‌هایی در آن روز شاداب و مسرور است، و به

ص: ۲۲۹

پروردگارش می‌نگرد» (قیامت ۲۲ و ۲۳).

جالب اینکه مقدم شدن الی رَبِّها که دلیل بر حصر است نشان می‌دهد که آنها در آن روز تنها به ذات پاك او می‌نگرند، و نه به غیر او، که اگر به غیر او نیز نگاه کننـد نگاهی است گذرا، و تازه در غیر او نیز او را می‌بینند، چرا که هرچه در عالم است جلوه‌های ذات پاك اوست، و آثار لطف و رحمت او، و مشاهده اثر در حقیقت مشاهده مؤثر است.

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شـده است که جمله الی رَبِّها ناظِرَةٌ اشاره به انتظاری است که مردم نسبت به لطف و رحمت خدا دارنـد چنـانکه گاه می‌گوییم فلانکس تنها به سوی تو نگاه می‌کنـد، یعنی انتظار کرم از تو دارد، یا می‌گوییم چشم امیـدمان فقط به توست.

هیچ مانعی ندارد که آیه مفهوم گسترده‌ای داشته باشد که هر دو معنی را در بر بگیرد.

غالب مفسّران اهل سنت به این آیه که رسیده‌اند به استناد پاره‌ای از روایات ضعیف در زمینه مشاهده حسی خداوند در قیامت، روی این مسأله تکیه کرده و گفته‌انـد یکی از مواهب بهشتیان این است که در قیامت خدا را با همین چشم معمولی می‌بینند، حتی بعضـی گفته‌اند خدا به صورت نوری در آسـمان ظاهر می‌شود! و آنها بالای سر خود نگاه می‌کنند و نور خیره کننده خدا را با همین چشـم تماشا می‌کنند و لذت می‌برند!

ما در جلد چهارم همین تفسیر بحث مشروحی درباره باطل بودن این گونه پندارهای شرك‌آلود که خدا را تا سر حد یک جسم که دارای مکان و جهت است تنزل می‌دهـد و ضـعیف بودن این گونه احادیث مشـروحاً بحث کرده‌ایم و نیازی به تکرار نمی‌بینیم ما این اشتباه بزرگ را نتیجه دور ماندن از تعلیمات اهل‌بیت علیهم السلام و فراموش کردن حدیث متواتر ثقلین می‌دانیم.(۱)

آنچه مسـلم است این است که هم آثار عظمت خداوند در آن روز بسـیار آشـکارتر از دنیاست، و هم حجاب‌های ظلمانی این جهان از قلـوب مؤمنـان کنـار می‌رود، بـه گـونه‌ای که در یـک مشاهـده قلـبی و روحـانی ذات پـاکش را می‌بیننـد، و گـاه که فیض شـهود عمیق‌تری به آنها دست می‌دهد چنان غرق جمال و دیدار او می‌شوند که همه نعمت‌های عظیم بهشت را به فراموشی می‌سپارند.

این بحث را با اشاره به آیه دیگری که مطلب بالا را با تعبیر تازه‌ای بیان می‌کند پایان می‌دهیم

۱- برای توضیح کامل این مطلب به تفسیر« پیام قرآن»، جلد ۴، صفحه ۲۳۲ تا ۲۵۴ مراجعه فرمایید.

ص: ۲۳۰

می‌فرمایـد: کَلّا انَّهُـمْ عَـنْ رَبِّهِـمْ یَوْمَئِـذٍ لَمَحْجُوبُونَ «چنیـن نیسـت کـه کـافران می‌پندارنـد، بلکه آنهـا در آن روز از پروردگارشـان محجوبند» (مطففین ۱۵).

چه مجازات دردناکی از این بالاتر که آنها حضور در بارگاه قرب پروردگار و لقای روحانی او را از دست می‌دهند.

مفهـوم این سـخن آن است که مؤمنـان در آن روز در حجـاب نیسـتند، آنهـا از مشاهـده جمـال حق بهره‌مندنـد، و از فیض لقـای آن محبوب بی‌نظیر برخوردارند، و اگر آن حجاب عذاب الیمی بود برای کافران، این دیدار برترین لذّت است برای مؤمنان.

۹- آنچه بخواهند به آنها می‌دهند

گاه می‌شود میزبان انواع نعمت‌ها را برای پـذیرائی میهمان عزیزش فراهم می‌کنـد، ولی این نعمت‌ها معمولًا از جهتی معین و محـدود است، امـا هنگـامی که به او وعـده دهـد که هرچه بخواهی- بـدون اسـتثناء- برای تو فراهم می‌کنم، اینجـاست که روح میهمان غرق آرامش می‌شود، چون می‌داند هیچ‌گونه محدودیتی در کار نیست.

این سـخن همـان طور که دربـاره مواهب مـادی بهشت صـادق است، در مورد مواهب معنوی آن نیز کاملًا صـدق می‌کنـد، و اتفـاقاً بعضی از تعبیرات آیات تناسب بیشتری با مواهب معنوی دارد.

مثلًا در آیه ۲۲ شوری بعـد از ذکر باغ‌هـای بهشتی می‌افزایـد: لَهُمْ مـا یَشـاؤُنَ عِنْـدَ رَبِّهِمْ ذلِـکَ هُوَ الْفَضْـلُ الْکَبیرُ: «برای آنهـا هرچه بخواهند نزد پروردگارشان فراهم است و این فضل بزرگی است».

تعبیر عنـد ربهم و تعبیر ذلِـکَ هُو الْفَضْلُ الْکَبیرُ همه تناسب با مواهب معنوی و روحانی بهشت دارد که بعـد از ذکر نعمت‌های مادی به آن اشاره شده است.

و در آیه ۳۴ زمر همین معنا بـدون اشاره به نعمت‌های مادی آمده، می‌فرماید: لَهُمْ ما یَشاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذلِکَ جَزاءُ الْمُحْسِـنینَ «هرچه بخواهند برای آنها نزد پروردگارشان موجود است، و این است پاداش نیکوکاران».

به این ترتیب هیچگونه محـدودیتی در نعمت‌های بهشتی مخصوصاً در جنبه‌های روحانی و معنوی وجود ندارد، و این تعبیرات علاوه بر اینکه نشان می‌دهد نعمت‌های بهشتی محدود به جنبه‌های مادی

ص: ۲۳۱

نیست، بیانگر این حقیقت است که در هیچیک از این دو بخش نیز محدودیتی نیست.

به تعبیر دیگر: در آنجا خداوند آنچنان قدرتی به انسان می‌بخشد که اراده او سبب پیدایش هرگونه موهبتی است، به خلاف دنیا که اراده انسان همیشه تابع وجود اسباب و فراهم بودن زمینه‌هاست، انسان هنگامی اراده گردش باغ و صحرا می‌کند که مناسب باشد و درختان سرسبز و خرم، هرگز اراده انسان بهار آفرین و طراوت بخش باغ و بستان نیست ولی در قیامت به محض اینکه چیزی را می‌خواهد و طلب می‌کند به فرمان پروردگار ایجاد می‌شود و این امتیاز عجیبی است.(۱)

بعضی از مفسّران که تعصّب خاصی روی مسأله رؤیت خداوند دارند باز در اینجا به سراغ این مسأله رفته‌اند که این آیه مسأله رؤیت را نیز شامل می‌شود چه کسی است که نخواهد خدا را ببیند؟!.(۲)

ولی اشتباه بزرگ آنها اینجاست که نمی‌خواهند این واقعیت را بپذیرند که مشاهده حسی درباره خداوند غیر ممکن است، چرا که جسم بودن و مکان و جهت داشتن از صفات ویژه مخلوقات است و این درباره ذات پاک خداوند محال است و بهشتیان هرگز تقاضای محال نمی‌کنند، اما مشاهده قلبی و باطنی هم در این جهان میسر است و هم در جهان دیگر.

جالب اینکه در تعبیر دیگری در این زمینه در آیه ۳۵ ق می‌خوانیم: لَهُمْ ما یَشاؤُنَ فیها وَ لَدَیْنا مَزِیدٌ:

«هرچه بخواهند، در بهشت برای آنها هست و نزد ما اضافات دیگری است»!

این تعبیر نشان می‌دهد که با تمام وسعتی که جمله لَهُمْ ما یَشاؤُنَ فیها دارد، و تمام آنچه را اراده کنند شامل می‌شود، خداوند افزون بر آن نعمت‌ها و مواهبی که هرگز به فکر هیچ انسانی نرسیده و نمی‌رسد، و به هیچ خاطری خطور نکرده و نمی‌کند، برای آنها فراهم ساخته است، و الطاف بی‌دریغش را به گونه‌ای که با هیچ بیانی قابل توصیف نیست شامل حال آنها می‌کند!

از بعضی از روایات استفاده می‌شود که جمله وَلَدَیْنا مَزِیدٌ اشاره به روزهای جمعه بهشتیان است که در آن روزها کرامات تازه، و عنایات ویژه‌ای، از سوی پروردگار نسبت به آنها می‌شود، که هفتاد بار از آنچه دارند برتر و بالاتر است (۳) آیات دیگری در قرآن نیز وجود دارد که کم و بیش با آیات فوق هماهنگ است.(۴)

۱- اقتباس از تفسیر المیزان، جلد ۱۷، صفحه ۲۶۰.

۲- تفسیر فخر رازی، جلد ۲۶، صفحه ۲۸۰.

۳- بحارالأنوار، جلد ۸، صفحه ۱۲۶، حدیث ۲۷.

۴- از جمله آیات ۵۷ یس و ۳۱ فصلت است که با تعبیر« و لهم ما یدّعون»(برای آنها هر چه طلب کنند خواهد بود) یا« و لکم فیها ما تدعون»(برای شما در آنجا هر چه طلب کنید خواهد بود) نیز شامل مواهب گوناگون معنوی می‌شود.

ص: ۲۳۲

***

۱۰- نعمت‌هائی که در تصوّر نمی‌گنجد!

در قرآن مجید پاره‌ای از تعبیرات دیده می‌شود که از تمام آنچه تاکنون گفته شد فراتر می‌رود، زیرا پا را در مرحله‌ای می‌گذارد که از افق افکار همه انسان‌ها و از دایره اندیشه و تصور و خیال و هم بیرون است، و از آنچه خوانده‌ایم و نوشته‌ایم بالاتر است!

تکیه آیات قرآن بر چنین امری عظمت نعمت‌های الهی را «به زبانی که شرح آن نتوان» بیان می‌کند، و این از آیات اعجاب‌انگیز قرآن است.

می‌فرماید: فَلاـ تَعْلَمُ نَفْسٌ ما اخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ اعْیُنٍ جَزاءً بِما کانُوا یَعْمَلُوْنَ «هیچکس نمی‌داند چه پاداش‌هایی که مایه روشنی چشم‌هاست برای آنها نهفته شده؟ این جزای اعمالی است که انجام می‌دادند» (الم سجده ۱۷).

در حدیث مشهوری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم: انَّ اللَّهَ یَقُولُ اعْدَدْتُ لِعِبادی الصّالِحینَ مالا عَیْنٌ رَأَتْ، وَ لا اذُنٌ سَمِعَتْ وَلا خَطَرَ عَلی قَلْبِ بَشَرٍ: «خدا می‌فرماید برای بندگان صالحم پاداش‌هایی فراهم کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده، و هیچ گوشی نشنیده، و بر فکر کسی نگذشته است».(۱)

جالب اینکه این بشارت عظیم در قرآن مجید به دنبال توصیف مؤمنان به قیام از بستر در شب‌ها برای مناجات با پروردگار (نماز شب) و نیز توصیف آنها به انفاق از تمام چیزهایی که در اختیار دارند آمده است، و این نشان می‌دهد که در این طاعات و عبادات و اعمال نیک «نماز شب» و «انفاق» از برترین آنها است، و جالب‌تر اینکه نماز شب عبادتی است مخفیانه و انفاق‌های مخلصانه نیز غالباً مخفیانه است و خداوند پاداش آن را نیز اینچنین مخفی نگه داشت!

این نکته نیز قابل توجه است که تعبیر قرّةَ اعْیُنٍ در اصل به معنای سردی و خنک شدن چشم‌ها است (۲) چرا که در میان عرب معروف بوده «اشک شوق» که به هنگام شادی فوق‌العاده از چشم سرازیر

۱- این حدیث را جمع زیادی از مفسّران اسلامی از جمله طبرسی در مجمع‌البیان، و آلوسی در روح المعانی، و قرطبی در تفسیر خود، و علامه طباطبایی در المیزان، نقل کرده‌اند،« بخاری» و« مسلم» نیز در کتاب خود آورده‌اند.

۲- « قرّ» در لغت(بر وزن حُرّ) به معنای سردی و خنکی است.

ص: ۲۳۳

می‌شود سرد و خنک است! در حالی که «اشک غم و اندوه» همواره داغ و سوزان است، و لذا عرب هنگامی که می‌خواست بگوید: فلان موضوع یا فلان حادثه شدیداً مایه سرور و خوشحالی است، تعبیر به «قرّة العین یا قرّة اعین» می‌کرد و از آنجا که این تعبیر در فارسی وجود ندارد معادل و شبیه آن را به کار می‌بریم، و می‌گوییم: «مایه روشنی چشم» است.

به هر حال بعضی از کلمات و آیات است که هرچه فکر انسان با آن اوج می‌گیرد و پرواز می‌کند به گرد آن نمی‌رسد و هرچه آن را کاوش می‌کند به مفاهیم بیشتری دست می‌یابد، تا آنجا که فکر باز می‌ایستد و اعتراف می‌کند که به اعماق مفهوم آن نرسیده است، و آیه مورد بحث که اشاره سربسته و بسیار پرمعنایی به مواهب عظیم و معنوی و روحانی بهشتیان است به راستی این گونه است، چرا که مفهوم آیه این است هیچکس حتی پیامبران مرسل، و فرشتگان مقرب الهی، نیز نمی‌توانند به این حقیقت پی برند که خداوند برای بندگان خاصش نهفته است؟!

مسلماً آنها درجاتی از قرب ذات پاک او، و مراحلی از وصال دیدار او، و مراتبی از عنایات و الطاف او می‌رسند که تا کس بدان نرسد نمی‌توان آن را درک کند!

و چه زیبا گفته است آن شاعر:

روزی که روم همره جانان به چمن‌نه لاله وکل بینم و نه سرو وسمن

رازی که میان من و او گفته شودمن دانم، واو داند، واو داند و من!

***

۱۱- ابدیت نعمت‌های بهشتی

چیزی که به نعمت‌های بهشتی ارزش معنوی فوق‌العاده‌ای می‌بخشد و آن را به کلی از نعمت‌های دنیا خارج می‌سازد این است که هرگز گرد و غبار نیستی و فنا بر آن نمی‌نشیند.

هرگز نگرانی زوال نعمت در آنجا نیست.

هرگز بیم و ترس از قطع آن نمی‌رود، و انسان از این نظر کاملًا آسوده خاطر است، و این احساس امنیت در برابر احتمال زوال و فنا لطف و شیرینی خاصی به این نعمت‌ها می‌بخشد.

این حقیقت را کسانی در می‌یابند که وقتی مشمول نعمت مهمی می‌شوند، ناگهان به فکر زوال آن افتاده و شهد نعمت در کامشان شرنگ می‌شود.

ص: ۲۳۴

آیات متعددی در قرآن مجید در این زمینه دیده می‌شود که همواره این حقیقت را یادآور می‌شود، و به انسان‌ها بشارت می‌دهد که بدانید و آگاه باشید که این الطاف بیکران الهی جاودانی و همیشگی است، شاد بمانید و شاد زندگی کنید، و از آن بهره گیری نمایید.

در آیه ۳۵ سوره رعد می‌خوانیم اُکُلُها دائمٌ وَ ظِلُّها: «میوه‌های آن همیشگی و سایه‌هایش جاودانی است».

ولی از آنجا که این بحث با مسأله خلود رابطه نزدیکی دارد ما آن را جداگانه در فصل دیگری مورد بررسی قرار خواهیم داد.

ص: ۲۳۵

۴- درهای بهشت

اشاره

اشاره:

معمولًا راه ورود به هر خانه و ساختمان و باغ محصوری، درهای آنهاست، بنابراین درهای بهشت راه ورودی آن را مشخّص می کند. گاه درها دارای قفل‌هایی است که بایـد با کلیـدهای ویژه خودش باز گردد، که عرب آن را «مفتاح» و جمع آن «مفاتیح» (یا مقلید و مقالید) می گوید.

ولی درهـا و کلیـدهای در مورد بهشت مفهوم دیگری به خود می گیرد و اشاره به امور و اعمال و کارهای مفیـد و مخلصانه‌ای اسـت که سـبب ورود در بهشت می‌شود، البتّه در آیات قرآن، اشاره سربسـته‌ای به درهای بهشت شده، ولی برداشت‌های گسترده‌ای که در اخبـار اسـلامی در این زمینه آمـده، فرهنگ اسـلامی را درباره ارزش‌هایی که می‌توانـد سـبب راه یافتن به این کانون بزرگ رحمت یعنی بهشت گردد به خوبی مجسّم می‌سازد، بـا این اشـاره به قرآن باز می گردیم، و به آیات مختلفی که در این زمینه رسـیده اسـت گوش جان فرا می‌دهیم:

۱- حَتّی اذا جاؤُها وَ فِتِحَتْ ابْوابُها وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَیْکُمْ

(زمر ۷۳)

۲- جَنّاتُ عَدْنٍ مُفَتَحَةً لَهُمُ الْابْوابُ

(ص- ۵۰)

۳- وَ الْمَلائِکَةُ یَدْخُلونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ- سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ

(رعد- ۲۳ و ۲۴)

ترجمه:

۱- هنگامی که به آن می‌رسند درهای بهشت گشوده می‌شود. و نگهبانان به آنها می گویند: سلام بر شما!

۲- باغ‌های جاویدان بهشتی که درهایش به روی آنان گشوده است.

ص: ۲۳۶

۳- و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می‌گردند- (و به آنها می‌گویند) سلام بر شما بخاطر صبر و استقامتتان.

تفسیر و جمع‌بندی

بهشت درانتظار است!

در نخستین آیه هنگامی که اشاره به حرکت بهشتیان به صورت دسته‌جمعی و گروه گروه به سوی بهشت می‌کند، می‌فرماید: «تا هنگامی که به آن برسند و درهای بهشت گشوده شود، و نگهبانان آن به آنها گویند: سلام بر شما» حَتّی اذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ ابْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَيْكُمْ

از این تعبیر استفاده می‌شود که به هنگام رسیدن بهشتیان به نزدیکی بهشت، درها گشوده می‌شوند، و گویی بهشت در انتظار آنهاست و آغوش باز می‌کند و آنها را به درون خود دعوت می‌نماید، حتّی زحمت گشودن درها برای آنها وجود ندارد.

در آیه بعد همین معنا به تعبیر دیگری منعکس است می‌فرماید: (آنها به سوی باغ‌های بهشت باز می‌گردند) «باغ‌های جاویدانی که درهایش به روی آنها کاملًا گشوده است» جَنّاتٌ عَدْنٍ مُفَتَّحةً لَهُمُ الْابْوابُ

تعبیر به «مفتّحه» با توجه به اینکه از باب تفعیل است و در این گونه موارد مفهوم کثرت و تأکید را دارد ممکن است به این معنا باشد که نه یک در، بلکه همه درها، نه به صورت نیم گشوده، بلکه کاملًا گشوده، در برابر آنها قرار دارد.

آیا این درها به خودی خود گشوده می‌شود گویی دارای روح و حیات است و با نزدیک شدن بهشتیان به عنوان ادای احترام خود به خود گشوده می‌شود؟

یا اینکه تنها با قصد و اراده و فرمان و بدون نیاز به هیچ واسطه دیگر باز می‌گردد، یا فرشتگان و خازنان بهشت به علامت احترام قبلًا آن را گشوده و بر کنار در ایستاده، و انتظار مقدم آنها را می‌کشند، همان‌گونه که ما نسبت به میهمانانی که بسیار عزیز و محترمند چنین می‌کنیم.

احتمال اوّل مناسب‌تر به نظر می‌رسد، و ذکر صیغه مجهول می‌تواند اشاره‌ای به آن باشد، و در عین

ص: ۲۳۷

حال انتظار فرشتگان و خازنان بهشت بر کنار درها نیز متناسب با آیه اوّل است.

***

بالاخره در سوّمین و آخرین آیه، سخن از ورود فرشتگان از درهای مختلف بهشت است، و این بعد از استقرار بهشتیان در بهشت می‌باشد، می‌فرماید: «فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می‌شوند، و به آنها می گویند: درود بر شما! به خاطر صبر و استقامتتان» وَ الْمَلائِکَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ

آیا معنای این سخن آن نیست که تمام اعمال صالح که در حقیقت درهای بهشتند در صبر و استقامت خلاصه می‌شوند؟ (دقت کنید).

توضیحات

۱- درهای بهشت در احادیث اسلامی

در هیچ آیه‌ای از قرآن مجید نیامده است که بهشت هشت در دارد، تنها درباره دوزخ می‌خوانیم: لَها سَبْعَةُ ابْوابٍ «برای آن هفت در است» (حجر- ۴۴).

ولی کراراً در احادیث اسلامی به این نکته اشاره شده که بهشت دارای هشت در است، اشاره به اینکه طرق وصول به سعادت که بهشت مظهر آن است از طرق سقوط در دامان بدبختی که جهنّم کانون آن است، بیشتر می‌باشد، و رحمت واسعه الهی بر غضبش پیشی گرفته سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ

از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: انَّ لِلْجَنَّةِ ثَمانِیَةَ ابْوابٍ: «بهشت دارای هشت در است» سپس به شرح این درها پرداخته، می‌فرماید: از بعضی از این درها صدیقان وارد می‌شوند، و از بعضی شهداء و صالحان، و از بعضی شیعیان و محبّان اهل بیت عصمت علیهم السلام و ...(۱).

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: احْسِنُوا الظَّنَّ بِاللَّهِ وَ اعْلَمُوا انَّ لِلْجَنَّةِ ثمانِیَةَ ابْوَابِ عَرْضُ کُلِّ بابٍ مِنْها مَسیرَةُ ارْبَعینَ سَنَةٍ: «به خدا گمان نیک داشته باشید و بدانید بهشت هشت در دارد، پهنای هر

۱- بحارالأنوار، جلد ۸، صفحه ۱۲۱، حدیث ۱۲.

ص: ۲۳۸

در به اندازه چهل سال راه است»!.(۱)

این در حالی است که از بعضی دیگر از احادیث استفاده می‌شود که عدد درهای بهشت هفتاد و یک در است، این مضمون در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده.(۲)

ممکن است همه این اعداد اشاره به عددهای تکثیری باشد که کثرت فوق‌العاده درها را نشان می‌دهد، منتها در یکجا در مقایسه با درهای جهنم هشت در شمرده شده، تا نشان داده شود که اسباب وصول به سعادت از اسباب بدبختی بیشتر است، و در جای دیگر اشاره به کثرت اقوامی شده که هر کدام از طریقی به این کانون رحمت الهی راه می‌یابند.

از تعبیرات مختلف این روایات به خوبی استفاده می‌شود که این درها هماهنگ است با اعمالی که نیکان و پاکان انجام می‌دهند، مثلا در حدیثی از امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم: لِلْجَنَّةِ بابٌ یُقالُ بابُ الْمُجاهِدینَ، یَمْضُونَ الَیْهِ فَاذا هُوَ مَفْتُوحٌ وَ هُمْ مُتَقَلِّدُونَ بِسُیُوفِهِمْ ... وَ الْمَلائِکَةُ تُرَحِّبُ بِهِمْ «برای بهشت دری است که به آن، در مجاهدان گفته می‌شود، هنگامی که به سوی آن می‌روند آن در گشوده می‌شود، در حالی که آنها شمشیرهایشان را بر کمر دارند و فرشتگان به آنها خوشامد می گویند»!.(۳)

همین معنا به شکل دیگری در نهج‌البلاغه آمده است: انَّ الْجِهادَ بابٌ مِنْ ابْوابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخاصَّةِ اوْلِیائِهِ: «جهاد دری از درهای بهشت است که خدا آن را به روی بندگان خاصش گشوده».(۴)

باز در حدیث دیگری از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: انَّ لِلْجَنَّةِ باباً یُدْعی الرَّیّانُ لا یَدْخُلُهُ الَّا الصّائِمُونَ: «بهشت دری دارد که سیراب (یا سیراب کننده) نامیده می‌شود، و از آن در فقط روزه‌داران وارد می‌شوند».(۵)

و نیز از همان حضرت آمده است: انَّ لِلْجَنَّةِ بابٌ یُقالُ لَهُ بابُ الْمَعْرُوفِ لا یَدْخُلُهُ الّا اهْلُ الْمَعْرُوفِ: «بهشت دری دارد به نام در نیکو کاری که جز نیکوکاران از آن وارد نمی‌شوند.(۶)

همچنین در احادیث دیگر اشاره به «بابُ الصَّبْرِ»، «بابُ الشُّکْرِ»، «بابُ الْبَلاءِ» نیز شده، حتی آمده

۱- بحارالأنوار، جلد ۸، صفحه ۱۳۱، حدیث ۳۲.

۲- همان مدرک، صفحه ۱۳۹، حدیث ۵۵.

۳- کافی، جلد ۵، صحفه ۲، حدیث ۲.

۴- نهج‌البلاغة، خطبه ۲۷.

۵- بحارالأنوار، جلد ۹۳، صفحه ۲۵۲، حدیث ۱۷.

۶- همان مدرک، جلد ۷۱، صفحه ۴۰۸، حدیث ۳.

ص: ۲۳۹

است که درهای بهشت در سایه شمشیرهاست! ا «انَّ ابْوابُ الْجَنَّهِٔ تَحْتَ ظِلالِ السُّیُوفِ»(۱) (اشاره به مسأله جهاد).

قابل توجه اینکه از بعضی از احادیث استفاده می‌شود که درهای بهشت مردان بزرگ الهی هستند! چنانکه در کافی از امام کاظم علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: ان عَلیّاً بابٌ مِنْ ابْوابِ الْجَنَّهِٔ: «علی علیه السلام دری از درهای بهشت است»(۲) اشاره به اینکه هرکس خلق و خو و ایمان و عمل خویش را از آن بزرگوار بگیرد، و در مسیر او گام نهد وارد بهشت خواهد شد.

با توجه به آنچه گفته شد معنا و مفهوم درهای بهشتی و چگونگی آنها به خوبی روشن می‌شود.

***

۲- کتیبه سردرهای بهشت!

کتیبه‌ها در هر ساختمان معمولًا بیانگر محتوی و هدف واقعی آن ساختمان است از روایات اسلامی استفاده می‌شود که درهای بهشتی کتیبه‌های قابل توجهی دارد، دقت در این روایات عمق بیشتری به آنچه در بالا در مورد تفسیر درهای بهشت گفتیم می‌بخشد و حقایق جالب‌تری از آن ارائه می‌دهد.

از جمله در حدیثی از «جابر بن عبداللّه» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم: مَکْتُوبٌ عَلَی بابِ الْجَنَّهِٔ لا الهَ الَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّه، عَلیٌّ اخوُ رَسُولِ اللَّهِ: «بر در بهشت نوشته شده است معبودی جز «اللَّه» نیست، محمد رسول خدا، و علی برادر رسول اللَّه است».(۳)

با توجه به اینکه حدیث فوق در بسیاری از کتب شیعه و اهل سنت با عبارات گوناگونی نقل شده

۱- میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۰۴(نقل از در المنثور جلد ۱، صفحه ۲۴۸.

۲- کافی، جلد ۲، صفحه ۳۸۹، حدیث ۲۱.

۳- بحارالأنوار، جلد ۸، صفحه ۱۳۱، حدیث ۳۴- این حدیث یا شبیه آن در بسیاری از کتب اهل سنت نیز آمده است از جمله حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیهٔ الأولیاء(ج ۷، ص ۲۵۶) و حافظ ابوبکر بغدادی در تاریخ بغداد(ج ۷، ص ۳۸۷) و ابن مغازلی در کتاب مناقب امیرالمؤمنین(مخطوط) و حافظ سمعانی نیشابوری در مناقب الصحابه طبری در ذخائر العقبی(ص ۶۶) و ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان(ج ۴، ص ۸۱) و گروه کثیر دیگری آن را نقل کرده‌اند(برای توضیح بیشتر به جلد ۴ احقاق الحق صفحه ۱۹۹ به بعد و ۲۸۰ به بعد و ۳۸۷ مراجعه فرمایید).

ص: ۲۴۰

است اهمیت این اصول سه گانه در دین اسلام روشن و آشکار می‌شود.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: عَلی بابِ الْجَنَّةِ مَکْتُوبٌ: الصَّدَقَةُ بِعَشَرَةٍ وَ الْقَرْضُ بِثَمانِیَةَ عَشْرٍ: «بر در بهشت نوشته شده است بخشش در راه خدا ده برابر پاداش دارد، و وام دادن هیجده برابر».(۱)

و این خود می‌رساند که یک اصل اساسی برای ورود در بهشت همان توجه به مشکلات مالی نیازمندان و محرومان جامعه و کمک به آنهاست.

و بالاخره در حدیث مفصل دیگری که شرح ماجرای معراج و مشاهده بهشت و دوزخ در آن سفر آسمانی آمده است می‌خوانیم: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بهشت هشت در داشت و بر هر دری چهار کلمه نوشته شده بود که از تمام دنیا و آنچه در دنیاست برای کسی که بداند و عمل کند بهتر است، و سپس کلمات چهارگانه هر یک از این درها را بیان می‌کند، با این قید که بر سر هر در قبل از ذکر این چهار کلمه جمله «لا الهَ الّا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللَّهِ» آمده است.

بر در اوّل نوشته شده ... اسباب زندگی صحیح، قناعت، حقشناسی، ترک کینه‌توزی، و همنشینی با اهل خیر است.

روی در دوّم نوشته شده ... اسباب سرور آخرت چهار چیز است: دست کشیدن بر سر یتیمان، محبت نسبت به مستمندان و بیوه زنان، کوشش در حوائج، مؤمنان، و تفقد از فقرا و مساکین.

روی در سوّم نوشته شده ... اسباب سلامت در دنیا چهار چیز است: کم گفتن، کم خوابیدن، کم راه رفتن، و کم خوردن.

روی در چهارم نوشته شده ... کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد باید میهمان را احترام، و همسایگان را گرامی، و پدر و مادر را محترم شمرد، و سخن نیک بگوید یا خاموش شود.

روی در پنجم نوشته شده ... هرکس می‌خواهد به او ستم نشود ستم نکند، هرکس می‌خواهد به او دشنام ندهند دشنام نگوید، هرکس می‌خواهد خوار نگردد دیگران را خوار نکند، و هرکس می‌خواهد در دنیا و آخرت به دستگیره محکمی چنگ زند بگوید: لا الهَ الَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِیٌّ وَلِیُّ اللَّه

و روی در ششم نوشته شده ... هرکس می‌خواهد قبر او گشاده باشد بنای مسجد کند، و هرکس می‌خواهد بدنش طعمه حشرات زیر زمین نشود در مسجد بسیار بماند، و هرکس می‌خواهد جسدش سالم بماند و پوسیده نشود مساجد را نظافت کند، و هرکس می‌خواهد جایگاه خویش را در بهشت ببیند

۱- همان مدرک، صفحه ۱۸۱، حدیث ۱۴۰(تعبیر به ۱۸ برابر ممکن است از این نظر باشد که در وام دادن دو کار خیر انجام می‌شود« رفع حاجت مؤمن» و« حفظ حیثیت او» و هر کدام ده حسنه دارد، و چون باز پس می‌گیرد دو حسنه کاسته می‌شود و هیجده حسنه می‌شود).

ص: ۲۴۱

مساجد را فرش کند.

و بر در هفتم نوشته شده .... نورانیت قلب در چهار چیز است: عیادت بیماران، تشییع جنازه، خرید کفن، و اداء دیون.

و بالاخره بر در هشتم نوشته شده ... هرکس می‌خواهد از این درها وارد بهشت گردد به چهار چیز چنگ زند: سخاوت، حسن خلق، صدقه، و ترک آزار بندگان خدا.(۱)

ابعاد تربیتی و انسانی این حدیث بسیار گسترده و روشن است، و نشان می‌دهد ورود در کانون رحمت الهی و بهشت جاودان در گرو چه اعمال و صفاتی است؟

۱- بحارالأنوار، جلد ۸، صفحه ۱۴۵، حدیث ۶۷(با کمی تلخیص).

ص: ۲۴۲

۵- وسعت بهشت

اشاره

اشاره:

کراراً گفته‌ایم جهانی که در آن زندگی می‌کنیم در برابر جهان دیگر بسیار محدود و حقیر است، و رستاخیز از نظر گستردگی و وسعت قابل مقایسه با محیط زندگی ما نیست، در حقیقت آنچه در روایات اسلامی راجع به مساکن اهل بهشت و وسعت آنها آمده است گواه صدقی بر این مدعاست، بدون شک آنهمه نعمت و مواهب عظیم و بی‌انتها در عالمی بس عظیم خواهد بود.

به قرآن باز می‌گردیم و توصیف این گستردگی را از زبان قرآن می‌شنویم:

۱- سابِقُوا الی مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُها كَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْارْضِ اعِدَّتْ لِلَّذينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ (حديد ۲۱)

۲- وَ سارِعُوا الی مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُها السَّمواتُ وَ الْارْضُ اعِدَّتْ لِلْمُتَّقين (آل‌عمران ۱۳۳)

۳- وَ اذا رَأَيْتَ ثَمّ رَأَيْتَ نَعيماً وَ مُلْكَاً كَبيراً (دهر ۲۰)

ترجمه:

بر یکدیگر سبقت گیرید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است، و آماده شده برای کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آورده‌اند.

۲- برای یکدیگر سبقت بجویید برای رسیدن به آمرزش پروردگار خود و بهشتی که وسعت آن آسمان و زمین است و برای پرهیزکاران آماده شده است.

۳- و هنگامی که آنجا را بینی نعمت‌ها و ملك عظیمی را می‌بینی.

***

ص: ۲۴۳

تفسیر و جمع‌بندی

به وسعت آسمان و زمین

نخستین آیه وسعت بهشت را همانند وسعت آسمان و زمین شمرده، می‌فرماید: «سبقت جویید به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن همچون پهنه آسمان و زمین است، و آماده شده برای کسانی که ایمان به خدا و رسولانش داشته باشند» سابِقُوا الی مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُها كَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْارْضِ اعدَّتْ لِلَّذين آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ

روشن است که منظور از «عرض» در اینجا عرض در مقابل طول نیست، بلکه منظور همان مفهوم لغوی یعنی وسعت پهنه است (۱) و اینکه جمعی از مفسّران در اینجا به خاطر پیدا کردن طول بهشت به زحمت افتاده‌اند به خاطر اشتباهی است که در مفهوم «عرض» مرتکب شده‌اند.

بعضی نیز گفته‌اند که این تعبیر جنبه کنایی دارد زیرا بالاترین وسعتی که به ذهن انسان می‌گنجد وسعت آسمان و زمین است و گرنه وسعت واقعی آن از اینها فراتر است.

قابل توجه اینکه، نخست سخن از موهبت و مغفرت و آمرزش الهی می‌گوید، و بعد سخن از بهشت با آن وسعتش چرا که مغفرت یعنی شستشوی از گناه و پاک شدن و لایق قرب پروردگار گشتن حتی از بهشت بالاتر است، بعلاوه تا آن پاکی و غفران حاصل نشود نوبتی به بهشت نخواهد رسید.

تعبیر به سابِقُوا از ماده «مسابقه» اشاره به این نکته لطیف است که بهشت و مغفرت آنچنان پر ارزش است که سزاوار است مؤمنان همانند قهرمانانی که سعی دارند برای رسیدن به یک هدف بر یکدیگر پیشی گیرند، تلاش کنند.

ضمناً این تعبیر نشان می‌دهد که این دنیا همچون «میدان مسابقه» است و هدف نهایی آن جهان دیگر می‌باشد.

در اینکه منظور «سبقت جستن» در چه چیز است؟ بسیاری از مفسّران انگشت روی مصداق‌های خاصی گذارده‌اند، مانند سبقت به سوی «اسلام» یا «هجرت» یا «نمازهای پنجگانه» یا «جهاد» یا «توبه».

ولی پیداست که مفهوم آیه مفهوم وسیعی است که تمام طاعات و اعمال صالح را شامل می‌شود، و

۱- بسیاری از ارباب لغت گفته‌اند« عرض» در مقابل« طول» است ولی انکار نکرده‌اند که عرض به معنای وسعت نیز آمده، و به گفته« التحقیق فی کلمات القرآن الکریم»« معنای اصلی عرض قرار دادن چیزی در برابر دیدگان است، و از آنجا که انسان در برخورد با اشیاء غالباً به عرض آن می‌نگرد نه طول آن، این واژه در معنای مزبور به کار رفته» بنابراین عرض آسمان‌ها و زمین در آیه مورد بحث به معنای تمام وجود آنهاست که قابل رؤیت و مشاهده می‌باشد.

ص: ۲۴۴

آنچه در کلمات این گروه از مفسّران آمده در واقع بیان مصداقی از این مفهوم گسترده است.

***

در دوّمین آیه همین مسأله با تعبیرات دیگری دنبال شده است، در آنجا سخن از «سبقت جستن» بود، و در اینجا «سرعت گرفتن» در آنجا می‌فرمود: وسعت بهشت مانند وسعت آسمان و زمین است، و در اینجا واژه معادل «مانند» حذف شده، و «آسمان» تبدیل به «آسمان‌ها» گردیده است، در آنجا می‌فرماید:

«آماده برای پرهیزکاران است» وَ سارِعُوا الی مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُها السَّماواتُ وَ الارَضُ اعِدَّتْ لِلْمُتَّقینَ

ناگفته پیداست که «سبقت گرفتن» از «سرعت در کار» جدا نیست و «پرهیزکاران» کسانی هستند که «ایمان واقعی به خدا و رسولانش دارند» چرا که «تقوی» بازتاب «ایمان» راسخ است و «سماء» نیز معنای جنس دارد که همه آسمان‌ها را شامل می‌شود، پس هر دو آیه در واقع یک حقیقت را دنبال می‌کند.

در اینجا سؤالی برای بسیاری از مفسّران مطرح شده که اگر وسعت بهشت به اندازه تمام وسعت آسمان‌ها و زمین است پس برای دوزخ جایی باقی نمی‌ماند؛

پاسخ این سؤال را می‌توان چنین بیان کرد که در آن روز جهان به مراتب گسترده‌تر از امروز است چرا که عالمی است برتر و کامل‌تر، و بهشت آن روز به اندازه پهنه آسمان‌ها و زمین امروز است، و دوزخ جدای از آن است، چرا که آن عالم از یکجا از هر جهت وسیع‌تر است.

پاسخ دیگری در اینجا نیز وجود دارد که خلاصه‌اش چنین است در این جهان نور و ظلمت نعمت و نقمت با هم متزاحمند و طبعاً در یکجا جمع نمی‌شوند، ولی در آنجا مزاحمتی در میان این امور نیست، ممکن است هر دو تمام جهان را فرا گرفته باشند اما چون دو مرحله از وجود و هستی هستند مزاحم یکدیگر نمی‌باشند!.

مثال ساده‌ای برای نزدیک ساختن این معنا به ذهن می‌توان بیان کرد، و آن اینکه: ممکن است صدای دلنواز و بسیار ملیح و زیبایی، از یک فرستنده رادیویی با موج مخصوصی در سراسر جهان پخش گردد، و در همان حال صدای بسیار گوش خراش توأم با آهنگ وحشتناکی از فرستنده دیگر برخیزد، این دو موج ممکن است سراسر کره زمین را فرا گرفته باشند، در عین حال برای افرادی عادی قابل درک نیستند،

ص: ۲۴۵

آنهایی که گیرنـده رادیوی خود را با موج اوّل تطبیق کرده از آن نغمه دلنواز غرق لذّت می‌شوند، و آنها که با دوّمی تطبیق کرده‌اند در عـذاب و ناراحتی خواهنـد بود، گروه اوّل گویی در بهشـتند و گروه دوّم در دوزخ! شـرح این سـخن را به خواست خدا به زودی خواهیم داد.

***

در سوّمین و آخرین آیه، تعبیر سربسته و پرمعنایی در مورد عظمت بهشت آمده است، روی سـخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلـم کرده می‌فرمایـد: «هنگـامی کـه آنجـا را می‌نگری نعمت‌هـا و ملـک عظیمی را می‌نگری: وَ اذا رَأَیْتَ ثُمَّ رَأَیْتَ نَعیماً وَ مُلْکاً کَبیراً.(۱)

در تفسیر ملک کبیر، مطالب بسیاری گفته شده است، این تفسیرها در دو محور عمدتاً قرار گرفته:

جمعی «ملـک کبیر» را اشـاره به وسـعت و عظمت بهشت و خانه‌ها و قصـرها و باغ‌های بهشتیان می‌داننـد، از جمله اینکه در تفسیری آمـده: پـائین‌ترین افراد بهشتی قلمرو ملکش به انـدازه‌ای است که وقتی نگاه می کنـد فاصلـه هزار سال راه را می‌بینـد و در بعضـی از روایات دو هزار سال آمده است!.(۲)

و گروهی آن را اشاره به عظمت معنوی بهشت و مقامات عالی بهشتیان می‌دانند از جمله اینکه:

فرشـتگان بـدون اجـازه بر آنها وارد نمی‌شونـد، و همیشه به آنها سـلام و تحیّت می گوینـد، یا اینکه فناء و زوال و نیستی در آنجا راه ندارد، و یا اینکه هریک از آنها هفتاد دربان دارد!.(۳)

بعضی «ملک» را به معنای «مالکیت» تفسیر کرده‌اند، و بعضی نیز به معنای «حاکمیّت».

بعضـی نیز «ملـک کبیر» را به معنای «قرب الی اللَّه و شـهود معنوی جلال و جمال او» دانسـته‌اند (جمع میان همه این معانی نیز ممکن است، زیرا تضادی در میان آنها نیست).

آنچه از مجموع این آیات به دست می‌آیـد این است که همان گونه که نعمت‌های بهشتی از نظر اهمیّت و گسترد گی و تنوّع، هر گز به وصف نمی‌آیـد، عظمت و وسـعت آن نیز چنین است، و هرچه در این زمینه سـخن گفته شود بـاز از ترسـیم و توصـیف آن عـاجز است.

۱- « ثَمَّ» در اینجـا ظرف مکان است و« رَأَیْتَ» فعل لازم است، بنابراین این مفهوم آیه چنین است: هنگامی که در آنجا نگاه می کنی نعمـت فراوان و ملـک عظیمی را می‌بینی، بنـابر تفسیر دیگری« رَأَیْتَ» فعـل متعـدی است و« ثَمَّ» اسم اشـاره به دور، و مفعول به آن می‌باشد، مفهومش این است« اذا رأیت ذلک المکان رأیت نعیماً و ملکاً کبیرا».

۲- تفسیر ابوالفتوح رازی، جلد ۱۱، صفحه ۳۵۲- قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۳۶۶۹- روح المعانی جلد ۲۹، صفحه ۱۶۱- مجمع‌البیان، جلد ۹ و ۱۰، صفحه ۴۱۱.

۳- تفسیر برهان، جلد ۴، صفحه ۴۱۵، تفسیر مجمع‌البیان، جلد ۹ و ۱۰، صفحه ۴۱۱.

ص: ۲۴۶

۶- آیا بهشت آفریده شده؟

اشاره

اشاره:

با اینکه وعـده الهی حق است، و هیچگونه تخلفی در آن امکان‌پـذیر نیست، و آنچه را از پاداش‌ها به مؤمنان، و از کیفرها و عذاب‌ها به مجرمان، وعده داده مسلم تحقق خواهد یافت، زیرا تخلف از وعده یا به سبب عجز و ناتوانی است، یا جهل و نادانی و پشیمانی، و مسلـم است که این امور به ذات پاک او راه نـدارد، و به همین دلیل همه می‌تواننـد به وعده‌های پاداش او دلگرم، و از تهدیدهای او نسبت به کیفرها بیمناک باشند اما با این حال آیات قرآن مجید بر این مسأله اصرار دارد که بهشت و جهنم هم اکنون آفریده شده و موجودند و آماده برای مستحقان!.

از روایـات مختلف نیز اسـتفاده می‌شود که اعمال نیک انسان‌ها بهشت را می‌سازد و این خود دلیل بر این است که بهشت هم اکنون وجود دارد.

این اصـرار به خاطر آن است که مسأله پاداش و کیفر وارد مرحله جـدی‌تر می‌شود، نیکوکاران نتائـج اعمال خود را در کنار خویش احساس کنند، و بدکاران کیفرها را لمس نمایند.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و به آیاتی که در این زمینه است گوش جان فرا می‌دهیم.

۱- ... وَجَنَّةٍ عَرْضُها السَّمواتُ وَ الارْضُ اعِدَّتْ لِلْمُتَّقینَ

(آل‌عمران ۱۳۳)

۲- ... وَ جَنَّةٍ عَرْضُها کَعَرْضِ السَّماءِ وَ الارْضِ اعِدَّتْ لِلَّذینَ آمَنوا بِاللَّه وَ رُسُلِهِ (حدید ۲۱).

۳- فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتی وَ قُودُها النَّاسُ وَ الحِجارَةُ اعِدَّتْ لِلْکافِرینَ (بقره ۲۴).

۴- وَ اتَّقُوا النّارَ التی اعِدَّتْ لِلْکافِرینَ (آل‌عمران ۱۳۱).

۵- وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً اخْری- عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهی- عِنْدَها جَنَّةُ المَأْوَی (نجم ۱۳ تا ۱۵).

۶- یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعذَابِ وَ انَّ جَهَنَّمَ لَمُحیطَةٌ بِالْکافِرینَ (عنکبوت ۵۴).

ص: ۲۴۷

۷- انَّ الابْرارَ لَفی نَعیم- وَ انَّ الفُجّارَ لَفی جَحیم- یَصْلَوْنَها یَوْمَ الدّینِ- وَ ما هُمْ عَنْها بِغائبینَ (انفطار ۱۳ تا ۱۶).

۸- کَلا لَوْ یَعْلَمُونَ عِلْمَ الیَقینِ- لَتَرَوُنَّ الجَحیمَ- ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَیْنَ الیَقینِ (تکاثر ۵ تا ۷).

ترجمه:

۱- ... و بهشتی که وسعت آن آسمان‌ها و زمین است، و برای پرهیزگاران آماده شده!.

۲- ... و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است و آماده شده برای کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آورده‌اند.

۳- از آتشی بترسید که هیزم آن بدن‌های مردم (گنهکار) و سنگ‌ها، است که برای کافران مهیا شده است.

۴- و از آتشی بپرهیزید که برای کافران آماده شده است.

۵- و بار دیگر (پیامبر) او را مشاهده کرد، نزد سدرة المنتهی که جنة المأوی در آنجا است!.

۶- آنها با عجله از تو تقاضای عذاب می‌کنند در حالی که جهنم به کافران احاطه دارد!.

۷- مُسلماً نیکان در نعمت فراوانی هستند، و بدکاران در دوزخند، روز جزا وارد آن می‌شوند و می‌سوزند و هیچگاه از آن غائب و دور نیستند!.

۸- چنان نیست که شما خیال می‌کنید، اگر شما علم الیقین داشتید قطعاً جهنم را مشاهده می‌کردید!.

سپس آن را به عین الیقین مشاهده خواهید کرد.

تفسیر و جمع‌بندی

ص: ۲۴۸

آماده برای پرهیزگاران!

در آیه اوّل و دوّم بعد از اشاره به عظمت و وسعت بهشت و اینکه به اندازه وسعت تمام آسمان‌ها و زمین است، می‌فرماید: «آن آماده برای پرهیزگاران شده است» اعِدَّتْ لِلْمُتَّقینَ

بسیاری از بزرگان مفسّران ذیل این آیه تصریح کرده‌اند که از آن استفاده می‌شود که بهشت هم اکنون آماده و موجود است.(۱)

قابل توجه اینکه قرطبی ذیل آیه مورد بحث می‌گوید: غالب علمای اسلام بر این عقیده‌اند که بهشت هم اکنون مخلوق و موجود است، و صریح و روایات معراج و روایات دیگری که در «صحیحین» و غیر آن آمده است همین معنا می‌باشد، هر چند معتزله این عقیده را نپذیرفته و معتقدند که بعد از پایان این جهان آفریده می‌شود، چرا که آنجا دار جزاست و اینجا دار تکلیف است و این دو با هم جمع نمی‌شوند!.(۲)

البته این استدلال معتزله مغالطه‌ای بیش نیست زیرا سخن از آفرینش فعلی بهشت است نه ورود مردم در بهشت.

***

در آیه سوّم و چهارم سخن از وجود فعلی «دوزخ» در میان آمده، می‌فرماید: «از آتشی بترسید که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌هاست و آماده برای کافران شده است» فَاتَّقُوا النّارَ الَّتی وَقُودُها النّاسُ وَ الحِجارَةُ اعِدَّتْ لِلْکافِرینَ

این آیات نیز گواه بر وجود فعلی آتش سوزان جهنم است، و جمعی از مفسّران نیز به آن تصریح کرده‌اند، و این تفسیر که گفته شود تعبیر «اعِدَّتْ» (آماده شده) هر چند فعل ماضی است ولی به معنای مستقبل و آینده است، چون گاه آینده حتمی را به صورت فعل ماضی بیان می‌کند، بر خلاف ظاهر آیه است، و چنین تفسیری بدون شاهد و قرینه ممکن نیست.

۱- مجمع‌البیان، جلد ۲، صفحه ۵۰۴ و فخررازی، جلد ۹، صفحه ۴، و روح‌البیان، جلد ۲، صفحه ۹۴ و ابوالفتوح رازی، جلد ۳، صفحه ۱۸۸، و قرطبی، جلد ۲، صفحه ۱۴۶ و روح‌المعانی، جلد ۴، صحفه ۵۱ و المنار، جلد ۴، صفحه ۱۳۲.

۲- قرطبی، جلد ۲، صفحه ۱۴۴۷.

ص: ۲۴۹

پنجمین آیه سخن از داستان معراج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می گوید: «بار دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را مشاهده کرد، نزد سدرهٔ المنتهی (درختی است پر برگ و پر سایه در اوج آسمان‌ها) همان که جنهٔ المأوی و بهشت برین نزد آن است» وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً اخْرى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهى عِنْدَها جَنَّةُ المَأْوَى

در اینکه آیا جَنَّةُ المَأوَى به معنای بهشت برزخی است یا بهشت جاویدان؟ در میان مفسّران گفتگو است، ممکن است تعبیر به مَأْوَى بهشت جاویدان را تداعی کند، هرچند بودن این بهشت در بخشی از آسمان‌ها تداعی معنای بهشت برزخی را می کند زیرا بهشت جاویدان به وسعت تمام زمین و آسمان‌ها است.

بنابراین استدلال به آیه فوق برای مخلوق بودن بهشت تنها مطابق تفسیر اوّل صحیح است، جمعی از مفسّران این تفسیر را ترجیح داده‌اند از جمله «طبرسی» در «مجمع‌البیان» و علّامه «طباطبایی» در «المیزان».

***

در آیه بعد سخن از احاطه دوزخ به کافران است در برابر اصرار لجاجت‌آمیزی که داشتند قرآن می‌فرماید: «آنها با عجله از تو تقاضای عذاب می کنند، در حالی که (هم اکنون) جهنم به کافران احاطه دارد»! يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالعَذابِ وَ انَّ جَهَنَّمَ لَمُحيطَةٌ بِالكَافِرِينَ آنها نه تنها جهنم دنیا را بر اثر شرک و آلودگی به گناه و عصیان و ظلم و ستم برای خود فراهم کرده‌اند، بلکه جهنم آخرت نیز هم اکنون آنها را احاطه نموده است، مخصوصاً با توجه به اینکه در آغاز آیه سخن از عجله کفار به میان آمده، مناسب این است که گفته شود چرا عجله می کنید شما هم اکنون در دوزخید! منتها حجاب‌های این جهان شما را از تأثیر مستقیم آن بر کنار داشته، ولی در قیامت این حجاب‌ها کنار می‌رود و احاطه جهنم را با چشم خود می‌بینید.(۱)

این احتمال در تفسیر آیه نیز گفته شده که آیه ناظر به قیامت است و آیه بعد از آن که می گوید يَوْمَ يَغْشاهُمُ العَذابُ مِنْ فَوْقِهِمْ به منزله قید برای احاطه دوزخ است.

۱- مرحوم علّامه شعرانی در حاشیه تفسیر ابوالفتوح نیز این معنا را پسندیده است، جلد ۹، صفحه ۳۰.

ص: ۲۵۰

به تعبیر دیگر این تعبیر اشاره به آینده حتمی است، زیرا همان‌گونه که گفتیم در ادبیات عرب آینده حتمی (مضارع متحقق الوقوع) را به صورت حال، و گاه به صورت ماضی بیان می‌کنند.

ولی از آیات سوره انفطار می‌توان برای تفسیر اول کمک گرفت آنجا که می‌فرماید: انَّ الابْرارَ لَفی نَعیم- وَ انَّ الفُجّارَ لَفی جَحیمٍ- یَصْلَوْنَها یَوْمَ الدِّینَ- وَ ما هُمْ عَنْها بِغائبینَ

«مسلماً نیکان در نعمت‌های (بهشتی) هستند- و بدکاران در دوزخند- روز جزا با آن می‌سوزند- و هرگز از آن غائب و دور نیستند»!.

این تعبیر نشان می‌دهد که «صَلْی» (به معنای سوختن با آتش) در قیامت است، ولی هم اکنون دوزخ فاجران را در بر گرفته، هرچند حجاب‌ها مانع سوختن آنها در دنیاست، مخصوصاً جمله «وَماهم عنها بغائبین» تأکید مجددی است بر این معنا (دقت کنید).

***

در آخرین آیه منکران قیامت را مخاطب ساخته می‌فرماید: این چنین نیست که شما می‌پندارید، اگر علم الیقین داشتید قطعاً دوزخ را می‌دیدید کَلا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الیَقینِ لَتَرَوُنَّ الجَحیمَ

بعد می‌افزاید: سپس (در قیامت) آن را به عین الیقین مشاهده خواهید کرد ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَیْنَ الیَقینِ

اگر آیه را به همین صورت که ظاهر آن است معنا کنیم (و به اصطلاح «لو» برای شرط و جزای آن لَتَرَوُنَّ الجَحِیمَ باشد) مفهومش این خواهد بود که صاحبان «علم الیقین» در همین جهان دوزخ را مشاهده می‌کنند، و لازمه این سخن آن است که دوزخ هم اکنون وجود داشته باشد.

مفسّران در تفسیر این آیات طوفانی به پاکرده و هریک راهی را برگزیده‌اند، گویا غالباً نتوانسته‌اند این معنا را هضم کنند که این آیات ممکن است اشاره به شهود دوزخ در دنیا، و سپس مشاهده آن در آخرت باشد.

از یک سو می‌بینند آیه را نمی‌توان تماماً ناظر به آخرت دانست، چرا که همه کافران و مجرمان در قیامت دوزخ را می‌بینند، این نیاز به شرطی ندارد، و لذا گروهی معتقدند که جزاء شرط در اینجا محذوف است، بلکه فخر رازی ادعای اتفاق مفسّران را بر این مطلب دارد.(۱)

۱- فخر رازی، جلد ۳۲، صفحه ۷۸.

ص: ۲۵۱

ولی مسلماً این سخن مبالغه است، چنین نیست که اتفاق نظری در این مسأله باشد، ولی به هر حال مفهوم آیه را گروهی از مفسّران چنین می‌دانند: لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقینِ لَما الْهاکُمْ التَّکاثُرُ اگر شما علم الیقین داشتید تفاخر و مباهات بر یکدیگر شما را به خود مشغول نمی‌داشت و از خدا و قیامت غافل نمی‌کرد.(۱)

بعضی دیگر که محذوف دانستن جزاء را نادرست دیده‌اند مشاهده و رؤیت را مشاهده علمی و قلبی دانسته‌اند، بنابراین تفسیر معنای آیه چنین می‌شود اگر شما علم الیقین داشتید به دوزخ ایمان پیدا می‌کردید.

روشن است که هم تفسیر اوّل و هم تفسیر دوّم مخالف ظاهر این آیات است، چرا که هم محذوف بودن جزاء بر خلاف قاعده است و هم تفسیر رؤیت به معنای علم.(۲)

بنابراین اگر آیه را صاف و بدون تقدیر و حذف معنا کنیم، و هم الفاظ آن را طبق معنای حقیقی تفسیر نماییم نتیجه همان تفسیر می‌شود که در بالا به آن اشاره کردیم و بعضی از مفسّران لااقل به عنوان یک احتمال این تفسیر را پذیرفته‌اند.

در روایات اسلامی نیز تعبیرات روشنی دیده می‌شود که با مفهوم این تفسیر هماهنگ است، از جمله داستان معروف جوان با ایمانی است که در کتاب کافی در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز صبح را با مردم خواند ناگهان نظرش به جوانی خواب‌آلود در مسجد افتاد، رنگ از چهره‌اش پریده، لاغر اندام و نحیف به نظر می‌رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نامش را برد و فرمود: حالت چگونه است ای جوان! عرض کرد: صبح کردم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که دارای نیروی یقینم! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (از این سخن در شگفتی فرو رفت و) فرمود: یقین نشانه‌ای دارد، نشانه یقین تو چیست؟

عرض کرد: ای رسول خدا! یقین من همان چیزی است که مرا در اندوه عمیق فرو برده، شب‌ها به عبادت مشغول داشته، و روزها به روزه، و به کلی نسبت به دنیا و آنچه در دنیاست بی‌اعتنا ساخته است، گویی عرش پروردگارم را می‌بینم که برای حساب برپا شده، و خلایق محشور شده‌اند، و من در میان آنها هستم، گویی بهشت را می‌بینم که اهلش در آن متنعمند، و بر تخت‌ها تکیه زده‌اند، گویی اهل جهنم را می‌بینم که

۱- مجمع‌البیان، جلد ۱۰، صفحه ۵۳۰.

۲- البته« رؤیت» به معنای علم می‌آید، ولی این در صورتی است که دو مفعول بگیرد در حالی که آیه چنین نیست، ضمناً باید توجه داشت که آیه بعد(ثُمَّ یَرَوُنَّها عَیْنَ الْیَقینِ) می‌تواند اشاره‌ای به قیامت باشد.

ص: ۲۵۲

در آتش سوزانش فریـاد می‌کشـند!، گویی الأن صـدای آتش افروخته دوزخ را می‌شـنوم که در گوش‌های من دور می‌زنـد!، رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم به اصـحابش فرمود، هـذا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّه قَلْبَهُ بِالایمانِ: «این بنده‌ای است که خدا دلش را به نور ایمان روشن سـاخته است»!. سـپس به او فرمود: الْزَمْ ما انْتَ عَلَیهِ: «بر این حال و برنامه‌ای که هستی بوده باش و از دست مـده» جوان عرض کرد: ادْعُ اللَّه لی یـا رَسُولَ اللَّه انْ ارْزَقَ الشَّهـادَةَ مَعَـکَ: «ای رسول خـدا برای من دعـا کن که شـهادت را در جهاد همراه تو نصـیبم کنـد»! پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم در حقّ او دعا کرد، چیزی نگـذشت که همراه پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم به یکی از غزوات رفت و بعد از نه نفر از مسلمانان شهید شد، و به آرزوی خود رسید».(۱)

جمله کَأَنِّی الانَ اسْـمَعُ زَفیرَ النَّارِ یَـدُورُ فی مَسامِعی «گویی الان می‌شـنوم صـدای آتش را که در گوشه‌های من دور می‌زند» دلیل بر این است که هم اکنون دوزخ وجود دارد، و او از طریق ایمان آمیخته با شهود آن را به چشم خود می‌بیند.

***

از مجموع آنچه در آیات بالا آمده است اسـتفاده می‌شود که بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده‌اند و موجودند، و اگر در دلالت بعضـی از این آیـات تردیـد شود لااقـل نمی‌توان در دلالت مجموع تردیـد کرد، به خصوص آیاتی که تعبیر به «اعِّدَتْ» (آماده شـده است) دارد.

***

توضیحات

۱- نظرات دانشمندان اسلامی درباره آفرینش بهشت و دوزخ.

همـان‌گونه که در بالاـ اشـاره شـد اکثریت دانشـمندان اسـلامی معتقدنـد که بهشت و دوزخ هم اکنون وجود دارد و برای اثبات این عقیـده به بعضـی از آیات گذشـته اسـتدلال کرده‌اند، ولی بعضـی از علمای کلام مانند ابو هاشم و عبد الجبار که دو نفر از متکلمان قدیمنـد عقیـده دارند که بهشت و دوزخ الان وجود خارجی ندارد و بعداً ایجاد می‌شود، آنها برای اثبات مدعای خود به آیه شـریفه کُلُّ شَیءْ هالِکٌ الا وَجْهَهُ

۱- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۵۳، باب حقیقهٔ الأیمان، حدیث ۲(با کمی تلخیص).

ص: ۲۵۳

«همه چیز جز ذات پاک او فانی می‌شود» (قصص ۸۸) استدلال کرده‌اند، که اگر آنها الان موجود باشند باید در پایان این جهان فانی شوند، و در این صورت این با آیه دیگر قرآن که می‌گوید اُکُلُها دائِمٌ «میوه‌های بهشت همیشگی است» (رعد ۳۵) منافات دارد (دقت کنید).

مرحوم علّامه حلّی در پاسخ این استدلال می‌گوید: «هلاک و فنا» که در آیه آمده است به معنای خارج شدن از قابلیت استفاده است و مسلم است هنگامی که انسان‌ها و عموم مکلفین فانی شوند بهشت بلا استفاده خواهد بود.

پاسخ دیگری که می‌توان به این سؤال داد این است که بهشت و دوزخ در ظاهر این جهان نیستند، بلکه در باطن این عالمند و فنا و هلاکت مربوط به ظواهر این جهان است (توضیح بیشتر در این زمینه به زودی خواهد آمد).

بعضی نیز گفته‌اند آیه کُلُّ شَیءٍ هالِکٌ الا وَجْهَهُ» می‌گوید ذات خداوند و آنچه بدون علل مادی و با عنایت او خلق شود جاودانی است، و کلمه «وَجْه اللَّه» همه آنها از جمله بهشت و دوزخ را شامل می‌شود، آنچه فانی و هلاک می‌شود این جهان ماده است که به وساطت علل مادی ایجاد شده (دقت کنید).

***

۲- وجود فعلی بهشت و دوزخ در روایات اسلامی

بسیاری از احادیث اسلامی نیز این معنا را تأیید و تأکید می‌کند که بهشت و دوزخ هم اکنون مخلوقند، از جمله در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است که یکی از اصحاب او از بهشت و دوزخ پرسید که آیا آنها هم اکنون مخلوقند؟ امام علیه السلام فرمود: وَ انَّ رَسُولَ اللَّه قَدْ دَخَلَ الجَنَّةَ وَرَأی النَّارَ لَمَّا عُرِجَ بِهِ الَی السَّماءِ «آری آفریده شده‌اند، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به هنگام معراج وارد بهشت شد و دوزخ را نیز مشاهده کرد».

راوی می‌گوید عرض کردم گروهی می‌گویند: آنها مخلوق نیستند، امام علیه السلام! فرمود: ما اولئِکَ مِنَّا وَلا نَحْنُ مِنْهُمْ، مَنْ انْکَرَ خَلْقَ الجَنَّةِ وَ النَّارِ فَقَدْ کَذَّبَ النَّبیَّ وَ کَذَّبَنَا ... «آنها از ما نیستند و ما از آنها نیستیم، کسی که

ص: ۲۵۴

آفرینش بهشت و دوزخ را انکار کند پیامبر را تکذیب کرده، و ما را نیز تکذیب نموده است ...».(۱)

در بسیاری از روایات مربوط به معراج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مسأله بهشت و دوزخ و وجود فعلی آنها اشاره شده، و اینها در حقیقت تأکیدی است بر آنچه در آیات فوق خواندیم که قرآن در سوره نجم در جریان معراج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز اشاره کرده است.

در تفسیر علی بن ابراهیم در شرح آیه وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى چنین آمده است: وَ امَّا الرَّدُّ عَلَى مَنْ انْكَرَ خَلْقَ الجَنَّةِ وَ النَّارِ فَقَوْلُهُ عِنْدَها جَنَّةُ المَأْوَى، اىْ عِنْدَ سِدْرَةِ المُنْتَهىً فسِدْرَةُ المُنْتَهى فى السَّماءِ السَّابِعَةِ وَ جَنَّةُ المَأْوَى عِنْدَها: «پاسخ کسانی که آفرینش بهشت و دوزخ را انکار می‌کنند، آیه عِنْدَها جَنَّةُ المَأْوَى» است یعنی در نزد سدرة المنتهی که در آسمان هفتم است، بهشت جاویدان قرار دارد».(۲)

روایات متعددی که در منابع شیعه و اهل سنّت درباره تولّد بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام آمده نیز گواه بر این معناست که می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج وارد بهشت شد و از میوه درختان بهشتی تناول فرمود، و از همان میوه، نطفه زهرا علیها السلام منعقد شد، و لذا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را بوسید و می‌گفت «از او بوی بهشت می‌شنوم».(۳)

در تفسیر آیه ۳۷ سوره آل‌عمران ... كُلَّما دَخَلَ عَلَيْها زَكَرِيَّا المِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً ...: «هر زمان زکریا وارد محراب مریم (س) می‌شد غذای مخصوصی در آنجا می‌یافت» (و هنگامی که سؤال می‌کرد از کجا آورده‌ای می‌گفت: از سوی خداست) در بسیاری از منابع اسلام اعم از شیعه و اهل سنت آمده است که این غذای میوه‌های بهشتی بود که در غیر فصل خداوند در اختیار مریم می‌گذاشت.(۴)

درباره بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام نیز در روایات اسلامی می‌خوانیم که خداوند مائده بهشتی بر آن

۱- بحارالأنوار، جلد ۸، صفحه ۱۱۹- حدیث ۶.

۲- تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، صفحه ۳۳۵.

۳- مضمون این حدیث را علاوه بر کتب شیعه در بسیاری از کتب اهل سنّت می‌توان یافت از جمله: ذخائر العقبی، صفحه ۳۶ و صفحه ۴۴، مستدرک الصحیحین، جلد ۶، صفحه ۱۵۶- الدرّ المنثور سیوطی در تفسیر آیه سبحان الذی اسری بعبده ... و کتب دیگر.

۴- تفسیر عیّاشی و تفسیر برهان و نور الثقلین و همچنین تفسیر درالمنثور ذیل آیه ۳۷ آل‌عمران.

ص: ۲۵۵

حضرت نازل کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و جمعی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و همسایگان از آن خوردند و پیامبر آن را تشبیه به جریان مریم کرده فرمود: الحَمْدُ للَّهالَّذی جَعَلَكِ شَبِيهَةً بِسَيِّدَةِ نِساءِ بَنی اسْرائِيلَ: «شکر می‌کنم خدایی را که تو را شبیه مریم بانوی زنان بنی اسرائیل قرار داد».(۱)

ممکن است گفته شود اینها مربوط به بهشت برزخی است همان بهشتی که ارواح شهدا نیز بعد از شهادت و قبل از قیامت در آن جای دارند، ولی پاسخ این سخن این است که بهشت برزخی مادی نیست بلکه بلکه جنبه مثالی دارد و ارواح در قالب‌های مثالی در آن بهشت متنعمند و مسلماً چنین بهشتی که جنبه مادی عنصری ندارد، میوه‌هایی همچون میوه‌های این جهان که قابل استفاده بر این جسم مادی باشد در آن نخواهد بود، بلکه از جهاتی شبیه به صحنه‌هایی است که انسان در خواب می‌بیند و لذّاتی که از آن بهره‌مند می گردد.

اضافه بر اینها در روایات متعددی می‌خوانیم که بهشت هم اکنون در حال شکل گرفتن و گسترش به وسیله اعمال انسان‌هاست و پاره‌ای از اعمال سبب غرس درختان تازه‌ای در بهشت می‌شود، این گونه اخبار تنها در صورتی مفهوم است که بهشت هم اکنون موجود باشد از جمله به چند خبر آموزنده زیر توجه کنید.

۱- در حدیثی از ابو ایوب انصاری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم که در شب معراج ابراهیم خلیل علیه السلام بر من عبور کرد و گفت: مُرْ امّتَکَ انْ یَکْثُروا مِنْ غَرْسِ الجَنَّةِ، فَانَّ ارْضَها واسِعَةٌ، وَ تُرْبَتَها طَيِّبَةٌ! قُلْتُ: وَ ما غَرْسُ الجَنَّةِ؟ قالَ: لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ الا بِاللَّه: «به امتت دستور ده در بهشت زیاد درختکاری کنند، چرا که زمینش گسترده و خاکش پاک و حاصلخیز است! گفتم: درختکاری بهشت چیست؟ گفت: ذکر لا حول و لا قوة الا باللَّه است».(۲)

۲- در حدیث دیگری از پیغمبراکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: مَنْ قالَ لا الهُ الا اللَّه غُرِسَتْ لَهُ شَجَرَةٌ فی الجَنَّةِ: «کسی که لا اله الا اللَّه بگوید درختی در بهشت برای او غرس می‌شود».(۳)

۳- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام از اباء گرامیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین آمده است: مَنْ

۱- این حدیث را زمخشری در کشاف و سیوطی در درّالمنثور، ذیل آیه ۳۷ آل‌عمران، و همچنین ثعلبی در قصص الأنبیاء، صفحه ۵۱۳ نقل کرده‌اند.

۲- بحارالانوار، جلد ۸، صفحه ۱۴۹،(حدیث ۸۳). ۰

۳- این حدیث در کتب زیادی از جمله محاسن، ثواب الاعمال بحارالانوار، و جلد ۲، اصول کافی، صفحه ۵۱۷ حدیث ۲ نقل شده است.

ص: ۲۵۶

قالَ سُبْحانَ اللَّه غَرَسَ اللَّه لَهُ بها شَجَرَةً فی الجَنَّةِ، وَ مَنْ قالَ الحَمْدُ للَّهغَرَسَ لَهُ بِها شَجرَةً فی الجَنَّةِ، وَ مَنْ قالَ لا الهَ الّا اللَّه غَرَسَ لَهُ بِها شَجرَةً فی الجَنَّةِ، وَ مَنْ قالَ اللَّه اكْبَرُ غَرَسَ اللَّه لَهُ بِها شَجَرَةً فی الجَنَّةِ: «کسی که سبحان اللَّه بگوید خداوند درختی در بهشت برای او می‌نشانـد و کسـی که الحمـد للَّهبگوید خداوند درختی در بهشت برای او می‌نشاند، و کسـی لا اله الا اللَّه بگوید خداوند درختی در بهشت برای او غرس می‌کند، و کسی که اللَّه اکبر بگوید خداوند درختی در بهشت برای او می‌نشاند».

مردی از قریش در آنجا بود و عرض کرد ای رسول خدا بنابراین درختان ما در بهشت زیاد است! پیامبر در جواب فرمود: نَعَمْ، وَلَكِنْ ایّاكُمْ انْ تُرْسِلُوا عَلَيْها نِيراناً فَتُحْرِقُوها: «آری! ولی بر حذر باشید از اینکه آتشی بر آنها بفرستید و آنها را بسوزانید».(۱)

۴- در حـدیث دیگری از پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم تعبیر لطیف‌تری در این زمینه دیـده می‌شود و آن اینکه می‌فرمـاید هنگامی که به معراج رفتم وارد بهشت شدم در آنجا فرشتگانی را دیدم که قصرهایی می‌سازند و گاه توقف می‌کنند از علت این امر سؤال کردم گفتند ما منتظر مصالح هستیم! گفتم مصالح شما چیست؟

گفتند: ذکر «سـبحان ا و الحمد اللَّه و لا اله الا اللَّه و اللَّه اکبر» که مؤمن می‌گوید: هنگامی که ذکر می‌کند بنا می‌کنیم و هنگامی که خودداری می‌کند دست نگه می‌داریم.(۲)

این بحث را با سخنی از مرحوم علّامه مجلسی پایان می‌دهیم او در بحار الانوار ذیل روایات مربوط به بهشت و دوزخ می‌گوید:

«بـدان ایمـان به بهشت و دوزخ آن گونه که در آیـات و اخبـار وارد شـده بـدون تأویل کردن آن به معنای دیگر از ضـروریات دین است

... اما اینکه آنها هم اکنون مخلوقنـد یا نه غالب علمای اسـلام مگر گروه انـدکی از معتزله معتقدنـد که هم اکنون مخلوق هسـتند، و آیـات و اخبار متواترهٔ سـخن آن گروه انـدک را نفی می‌کنـد، و مـذهب آنها را تضـعیف می‌نمایـد، و ظاهر این است که احـدی از علمای امامیّه قائل به این مذهب نادرست نیست مگر سخنی که به سید رضی نسبت می‌دهند.(۳)

۱- بحارالانوار، جلد ۸، صفحه ۱۸۶، حدیث ۱۵۴.

۲- همان مدرک، جلد ۱۸، صفحه ۳۷۵، حدیث ۸۰(با کمی تلخیص).

۳- بحارالانوار، جلد ۸، صفحهٔ ۲۰۵(ذیل حدیث ۶۲).

۲۹۹) (۱) و ۲. مرحوم طبرسـی در مجمع‌البیـان، و فخر رازی در تفسـیر کبیر و علّـامه طباطبایی در المیزان و بر سویی در روح‌البیان، ذیل آیهٔ ۲۲ ذاریات- یا- ذیل آیه ۱۵ و النجم و یا هر دو به این معنا تصریح کرده‌اند.

۳۰۰) (۲)

ص: ۲۵۷

۳- پاسخ به دو ایراد

منکران وجود فعلی بهشت و دوزخ ممکن است به دو اشکال عقلی و نقلی متوسل شوند.

اما اشکال عقلی اینکه ایجاد این دو قبل از قیامت لغو و بیهوده است، چرا که یقیناً قبل از حساب روز قیامت نه کسی وارد بهشت می‌شود و نه کسی وارد دوزخ، این درست به آن میماند که از هزار سال قبل خانه‌ای را برای ساکنان هزار سال بعد بسازند و آماده کنند، آیا این بیهوده نیست؟!.

پاسخ این ایراد روشن است و آن اینکه: این مسأله چنان که گفتیم اثر روانی و تربیتی فوق‌العاده‌ای در انسان‌ها دارد خداوند با این کار به انسان می‌فهماند که نه آن پاداش عظیم نسیه است و نه آن کیفر بزرگ هر دو از هم اکنون آماده شده‌اند، درست به این می‌ماند که ما جوائزی را از آغاز سال برای جمعی از دانش‌آموزان که در آخر سال بیشترین نمره‌ها را در امتحانات بیاورند آماده کنیم، و حتی در ویترین مدرسه در مقابل چشمانشان بگذاریم، و بگوییم این است پاداش کسانی که بیشترین تلاش را در تحصیل خود داشته باشند، یا اینکه زندان و چوبه دار را برا قاتلان و جانیان جلوتر آماده سازند.

مسلماً این کار نه تنها لغو نیست بلکه اثر عمیق فوق‌العاه‌ای دارد، منتها چون بهشت و دزوخ برای اهل دنیا با توجه به حجاب‌هایی که وجود دارد قابل مشاهده نیست اخبار خداوند و پیامبران معصوم و صادق در این زمینه همان اثر را دارد.

دیگر اینکه می‌دانیم در پایان این جهان همه چیز فانی می‌شود قرآن مجید می‌گوید: کُلُّ شَیءٍ هالِکٌ الا وَجْهَهُ «همه چیز جز ذات پاک او فانی می‌شود».

این اشکال نیز از چند طریق قابل پاسخ است.

نخست اینکه منظور از «کل شیء» تمام دنیاست، و آنچه مربوط به دنیای فانی است، ولی برای بهشت یا دوزخ که جزء سرای باقی است و در ماورای جهان ماده یا در باطن آن قرار دارد «هلاک» مفهومی ندارد، چرا که آنها از قلمرو دنیای فانی بیرون هستند.

دیگر اینکه استثنای «وجه» (ذات پاک خداوند) شامل کلیه اموری می‌شود که انتساب آن به او چنان قوی و نیرومند است که داخل در مفهوم «وجه» می‌شود، و از آنجا که بهشت و دوزخ مظهر رحمت و غضب او و کانون پاداش و کیفر اوست داخل در مستثناست.

سوم اینکه «هلاک» به معنای نبودن کسانی است که از آن بهره گیرند همچون خانه آبادی که اهل آن

ص: ۲۵۸

بمیرند و بی‌صاحب بماند در این مورد گاه تعبیر به هلاک می‌شود.

۴- بهشت کجا است؟

این سؤال با توجه به دو نکته به طور جدی مطرح خواهد شد نخست اینکه: بهشت هم اکنون موجود است (طبق شواهد زیادی که از آیات و روایات ذکر شد).

و دیگر اینکه وسعت بهشت به اندازه وسعت آسمان و زمین است (طبق آیات صریحی که در بحث قبل آمد).

اکنون ممکن است کسانی بگویند چنین موجودی که وسعتش به اندازه تمام آسمان و زمین است و هم اکنون وجود دارد دقیقاً کجاست؟ و اصولًا چگونه ممکن است چنین چیزی وجود داشته باشد، و از دسترس حسّ ما بیرون باشد؟.

جمعی در پاسخ این سؤال گفته‌اند از آیات قرآن استفاده می‌شود که بهشت در آسمان‌هاست، زیرا همان گونه که قبلًا نیز اشاره شده در آیه ۱۵ سوره نجم که خبر از معراج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آسمان‌ها می‌دهد می‌فرماید: عندها جنة المأوی (بهشت جاویدان نزد سدرة المنتهی است) (همان نقطه‌ای که برترین و بالاـترین محل آسمان است)(۲۹۹) هرچند بعضی آن را به بهشت برزخی که ارواح شهداء در آن است، یا بهشت آدم تفسیر کرده‌اند، ولی هر دو خلاف ظاهر تعبیر جنة المأوی است.

و نیز در آیه ۲۲ ذاریات آمده است: و فی السماء رزقکم و ما توعدون «روزی شما در آسمان است و (همچنین) آنچه به شما وعده داده می‌شود»، بسیاری از مفسّران معتقدند منظور از «ما توعدون» همان بهشت جاویدان است که خداوند به بندگانش وعده داده (۳۰۰) و جمعی نیز گفته‌اند هم بهشت و هم دوزخ را شامل می‌شود، هرچند بعضی آن را اشاره به عذاب‌های دنیوی دانسته‌اند که از آسمان بر کافران و جباران نازل شده و می‌شود (مانند عذاب قوم نوح و قوم لوط و امثال آن).

نتیجه این سخن آن است که بهشت جاویدان الهی در ماوراء آسمان دنیاست و وسعتش به اندازه پهنه زمین و آسمان دنیا، یا به مراتب و سیعتر است، چرا که بیانی از این فراتر نبوده است که قرآن درباره وسعت بهشت بگوید، و به این ترتیب هم موجود است، و هم در آسمان است، و هم وسعتش به اندازه

ص: ۲۵۹

وسعت زمین و آسمان دنیاست.

بعضـی بر این عقیـده خرده گرفته‌انـد که اگر بهشت فوق فلک نهم باشـد لازمه‌اش این است که در لامکان و لا جهت قرار گیرد؟ و اگر در طبقات آسـمان‌ها یا در میان دو فلک از این افلاک قرار گیرد، یا تـداخل لازم می‌آیـد، یا جـدایی افلاک از یکدیگر، و همه اینها محال است! و با تعبیر قرآن که می‌گوید وسعت بهشت به اندازه آسمان‌ها و زمین است سازگار نیست.

نـاگفته پیـداست که این ایراد در واقع بر اسـاس هیئت بطلمیوس و افلاـک نه گـانه‌ای است که به اعتقاد او ماننـد طبقات پوست پیاز روی یکـدیگر قرار داشـتند و کمترین فاصـله‌ای در میان آنها وجود نـداشت، ولی اکنون که با دلائل قطعی باطل بودن این عقیـده به ثبوت رسـیده، و حـتی بطلاـن آن در بعضـی از قسـمت‌ها جنبه حسـی پیـدا کرده است، دیگر جـایی برای این گونه اشـکالات وجود ندارد، هیچ مانعی ندارد که بر فراز این سـتارگان ثوابت و سیار و کهکشان‌ها، عوالم بزرگ دیگری باشد که از آسمان و زمین ما به مراتب گسترده‌تر است، و به این ترتیب تضادی با آیه فوق نیز ندارد.

نظریه دیگر اعتقـاد جمعی از فلاسـفه است که مـادی بودن بهشت و دوزخ را به کلی انکـار کرده‌انـد، بنابراین به عقیـده آنها بهشـت نیازی به مکان مادی ندارد، بلکه در ماوراء عالم ماده و حسّ است، صدر المتألهین در اسفار در این زمینه می‌گوید:

«بـدان که هر نفسـی از نفوس سـعادتمندان در عالم آخرت کشور پهناوری دارد و جهانی که عظیم و گسترده‌تر از تمام آسـمان‌ها و زمین‌هاست، ولی این کشور خارج از ذات خود او نیست! بلکه جمیع این کشور و مملوک‌ها و خادمان و بسـتگان و باغ‌ها درختان و حور و غلمان همه در درون ذات خود اوست، و قائم به او! و او نگهدارنده و ایجاد کننده آنها به اذن خداست.

سپس می‌افزاید: وجود اشـیاء اخروی هر چند شبیه صورت‌هایی است که انسان در خواب یا در آئینه می‌بیند لکن ذاتاً و حقیقتاً با آن متفاوت است، درست است که از این نظر با هم شبیهنـد که هیچکـدام از آنها در موضوع هیولا (ماده جسـمانی) و در مکان و جهتی که این مواد دارنـد موجود نمی‌باشـد ... امـا تفـاوت این دو بـاهم در این است که عـالم آخرت و صورت‌هایی که در آن واقع اسـت جوهری قویـتر، وجودی شدیـدتر، و تـأثیری بزرگـتر از نظر لـذت والم دارد، و قوی‌تر و شدیـدتر و مؤکـدتر از موجودات این جهـان است، تا چه رسد به صورت‌هایی که انسان در خواب یا آئینه می‌بیند، و نسبت آخرت به این دنیا

ص: ۲۶۰

مانند نسبت بیداری به خواب است».(۱)

گرچه او تعبیرات مختلفی درباره معاد دارد و تنها با این تعبیر نمی‌توان قضاوت کرد ولی روشن است که این تفسیر برای معاد با آنچه از ظاهر بلکه صریح قرآن استفاده می‌شود منطبق نخواهد شد و متناسب گفتار کسانی است که معاد را فقط روحانی می‌دانند چرا که در بیان بالاـ صریحاً آمده بود که بهشت در درون خود انسان، و در نفس و روح اوست و همه چیز در آنجا شکل مثالی دارد، و همه چیز روحانی است، بلکه ایجاد کننده آن روح انسان است!

ما در سابق نه یک آیه و ده آیه بلکه صدها آیه شاهد برای معاد جسمانی ضمن چندین گروه بیان کردیم که هر قسمت می‌تواند پاسخی به این گونه سخنان بوده باشد.

***

سومین نظری که در اینجا می‌توان مطرح کرد این است که بهشت و دوزخ هر دو در درون و باطن همین جهان قرار دارد و حجاب‌های عالم دنیا مانع از مشاهده آنها می‌شود ولی اولیاء اللّٰه میتوانند آن را ببینند، و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز به هنگام معراج که از هیاهوی مردم این جهان دور بود با چشم ملکوتی خود توانست گوشه‌ای از بهشت را در جهان بالا مشاهده کند، حتی برای اولیاء خدا ممکن است در جذبه‌های خاص معنوی در روی زمین نیز گهگاه آن را ببینند!

تعبیر وَ انَّ جَهَنَّمَ لَمُحیطَةٌ بِالکافِرینَ «دوزخ به کافران احاطه دارد» (عنکبوت ۵۴) و همچنین انَّ الأَبرارَ لَفی نَعیم وَ انَّ الفُجارَ لَفی جَحیم ... «نیکان در بهشتند و فاجران در دوزخند» (انفطار ۱۳ و ۱۴) و نیز کَلالَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الیَقینِ لَتَرَوُنَّ الجَحِیمَ: «اگر شما علم الیقین داشتید دوزخ را می‌دیدید» (تکاثر ۵ و ۶) ممکن است اشاره به همین معنا باشد.

از یک جهت می‌توان وجود بهشت را در باطن این جهان تشبیه به وجود گلاب در گل کرد، درست است هم گلاب مادی است و هم گل، ولی مانعی ندارد یکی در دیگری پنهان باشد و با هیچ چشمی مشاهده نشود.

تشبیه دیگری برای نزدیک ساختن این مطالب به ذهن می‌توان بیان کرد که قبلًا نیز اشاره‌ای به آن

۱- اسفار، جلد ۹، صفحه ۱۷۶ فصل دهم.

ص: ۲۶۱

داشتیم و آن اینکه:

در همین جهان ماده اشیاء زیادی وجود دارد که در شرائط عادی برای ما قابل درک و احساس نیستند، و بسیاری از آنها در باطن مادی این جهان قرار دارند، مثلًا در زمان واحد، امواج متعددی از فرستنده‌های رادیوئی و تلویزیونی جهان در فضا پخش می‌شود و گاه از طریق ماهواره‌ها به تمام دنیا می‌رسد، در هر خانه‌ای انواعی از این امواج وجود دارد، ولی هیچکس آن را احساس نمی‌کند، ممکن است بعضی از فرستنده‌ها صداهای دلنشین و روح پرور، و بعضی دیگر آژیرهای خطر و صداهای هول‌انگیز و نفرت زا پخش کنند، همچنین بعضی از فرستنده‌های تلویزیونی صحنه‌هایی زیبا و دل‌انگیز و مناظری روح پرور و نشاط آور نشان دهند درحالی که امواج دیگری صحنه‌های جنگ و خونریزی و ویرانی و آتش سوزی و جنایت را پخش کنند، تمام این صحنه‌ها و تصویرها و صداهای مختلف در همین دنیای مادی در همین فضای اطراف ما موجود است، و برای خود، بهشت و جهنم کوچکی در درون این جهان ساخته است.

بعضی از مردم امواج دستگاه‌های گیرنده خود را تطبیق بر صداهای زیبا و نغمه‌های دلپذیر، و صحنه‌ها و منظره‌های جالب و روح پرور می‌کنند، در حالی که بعضی دیگر گیرنده‌های خود را اختیاراً یا به حکم اجبار با صداها و صحنه‌های ضد آن منطبق می‌سازند، گروه اول در عالمی لذّت بخش، و گروه دوّم در جهانی شکنجه زا به سر می‌برند و اینها همه در حالی است که جهان ما جهانی است مادی، و این امور نیز همه در دل این جهان مادّی نهفته شده است.

اشتباه نشود هرگز نمی‌گوییم بهشت و دوزخ عیناً چنین است بلکه تنها می‌گوییم چه مانعی دارد که در عمق این جهان، عالم و عوالم دیگری باشد که ما در شرایط کنونی به هیچوجه نتوانیم از آن آگاه شویم؟! چون در میان ما و آنها حجاب‌های متعددی فرو افتاده است، ولی کسانی که توانائی کنار زدن این حجاب‌ها را داشته باشند چه بسا در همین جهان نیز آن عوالم را ببینند (دقت کنید).

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم در سفر آسمانی خود در آنجا که غوغای عالم مادّه کمتر، و عوامل سرگرم کننده ضعیف‌تر، و جلوه‌های جلال و جمال خدا بیشتر بود، پرده‌ها را کنار زد و در همانجا گوشه‌هایی از این دو عالم (بهشت و دوزخ) را که در باطن و درون این جهان بود مشاهده کرد.

این بدان معنا نیست که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یا سایر اولیاء اللّه در روی زمین نیز نتوانند بهشت یا دوزخ

ص: ۲۶۲

را ببینند، بلکه همانطور که از پاره‌ای از روایات بر می‌آید این مسأله گاهی در زمین هم اتفاق افتاده است.

در حدیثی که «راوندی» در «خرائج» آورده است می‌خوانیم: در آستانه عاشورا هنگامی که اصحاب و یاران حسین علیه السلام اعلام وفا داری کامل به آن حضرت کردند و از ترک میدان کربلا و نقض بیعت سر باز زدند «دَعالَهُمْ بِالخَیْرِ وَ کَشَفَ عَنْ ابْصارِهِمْ فَرَأَوا ما حَباهُمُ اللَّه مِنْ نَعیمِ الجِنانِ وَ عَرَّفهُم مَنازِلَهُم فیها»: «امام برای آنها دعای خیر کرد و پرده‌ها را جلو چشمان آنها کنار زد، آنها آنچه را خداوند از نعمت‌های بهشتی به آنان بخشیده بود با چشم خویش دیدند! و امام علیه السلام منازل و جایگاهشان را به آنها معرفی فرمودا!.(۱)

نویسنده «مقتل الحسین» بعد از این روایت می‌گوید: این در قدرت خداوند کم نظیر نیست، و در تصرفات امام علیه السلام عجیب به نظر نمی‌رسد، چرا که ساحران فرعونی هنگامی که ایمان به موسی آوردند.

و فرعون تصمیم بر قتل آنها گرفت موسی علیه السلام منازلشان را در بهشت به آنها نشان داد.(۲)

در بعضی از روایات نیز آمده است که امام صادق علیه السلام حوض کوثر را به بعضی از یارانش نشان داد.(۳)

این نظریه درباره محل بهشت ضمناً مسأله وسعت آن را که به پهنه آسمان‌ها و زمین است نیز حل می‌کند، و به اشکالات واهی بعضی از متکلمان در مورد لزوم تداخل، پاسخ می‌گوید.

به هر حال آنچه در اینجا درباره وجود بهشت و دوزخ در درون و باطن آن جهان گفتیم تنها به عنوان یک نظریه بود که برای اتخاذ عقیده نیاز به بررسی بیشتر و جمع دلائل و شواهدی فزونتری دارد.

۱- خرائج راوندی طبق نقل« مقتل الحسین مقرم»، صفحه ۲۶۱ و بحارالانوار، جلد ۴۴، صفحهٔ ۲۹۸.

۲- اخبار الزمان مسعودی، صفحه ۲۴۷(طبق نقل مقتل الحسین، صفحه ۲۶۱).

۳- بحارالانوار، جلد ۶، صفحه ۲۷۸(حدیث ۹).

ص: ۲۶۳

۷- مقامات بهشتی

اشاره

اشاره:

از تعبیرات مختلف قرآن مجید به خوبی استفاده می‌شود که باغ‌های بهشتی متعدد و گوناگون است، و با توجه به روایاتی که در تفسیر آیات مربوط به این قسمت آمده روشن می‌شود که این اشاره به مراتب و درجات و مقامات بهشتیان است که هر گروهی از آنها طبق شایستگی‌ها در این باغ‌های بهشتی که هریک از دیگری برتر و والاتر است جایگزین می‌شوند.

مثلًا در تفسیر آیات سوره «الرحمن» درباره باغ‌های بهشتی در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم: جَنَتانِ مِنْ ذَهَبٍ لِلمُقربینَ، وَ جَنتانِ مِنْ وَرَقٍ لِاصْحابِ الیمین «دو باغ بهشتی از طلا- برای مقربان و دو باغ بهشتی از نقره برای اصحاب الیمین است».(۱)

روشن است که تعبیر به طلا و نقره با توجه به تفاوت مرتبه از این دو بهشت می‌باشد.

این اشاره به آیات قرآن مجید در زمینه تعدد باغ‌های بهشتی باز می‌گردیم و به آیات زیر گوش جان می‌سپاریم.

۱- قُلْ اذْلِکَ خَیرٌ امْ جَنَّةُ الخُلْدِ التی وُعِدَ المُتْقُونَ کانَتْ لَهُمْ جَزاءً وَ مَصیرا (فرقان ۱۵).

۲- اولئِکَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهِمُ الأنْهارُ (کهف ۳۱).

۳- امّا الذَینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصالِحاتِ فَلَهُمْ جَنّاتُ المَأوی نُزُلًا بِما کانوا یَعْمَلُونَ (الم سجده ۱۹).

۴- انَّ الذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصالِحاتِ کانَتْ لَهُمْ جَنّاتُ الفردوسِ نُزُلًا (کهف ۱۰۷).

۵- وَ السَّابقونَ السَّابِقُونَ- اولئِکَ المُقَرَّبُونَ- فی جَنّاتِ النَّعیمِ (واقعه ۱۰ تا ۱۲).

۱- تفسیر درّالمنثور، جلد ۶، صفحه ۱۴۶.

ص: ۲۶۴

۶- وَلِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِهِ جَنَّتانِ ... ذواتا افنانٍ ... وَ مِنْ دونِهما جَنَّتانِ ... مُدهامّتانِ (رحمن آیات ۴۶ و ۴۸ و ۶۲ و ۶۴).

ترجمه

۱- بگو آیا این بهتر است یا بهشت جاویدان که به پرهیزگاران وعده داده شده؟

بهشتی که پاداش اعمال آنها و قرارگاهشان است.

۲- آنها کسانی هستند که بهشت جاودان برای آنان است، باغ‌هایی از بهشت که نهرها از زیر درختان و قصرهایش جاری است.

۳- امّا کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند باغ‌های بهشت جاویدان از آنها خواهد بود این وسیله پذیرائی (خداوند) از آنهاست، در مقابل اعمالی که انجام می‌دادند.

۴- امّا کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند باغ‌های فردوس منزلگاهشان است.

۵- سومین گروه، پیشگامان پیشگامند- آنها مقربانند- و در باغ‌های پر نعمت بهشت جای دارند!.

۶- و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد دو باغ بهشت است، آن دو باغ بهشتی که دارای انواع نعمت‌ها و درختان پر طراوت است- و پائین‌تر از آنها دو بهشت دیگر است- هر دو کاملًا خرم و سر سبزند.

تفسیر و جمع‌بندی

بهشت یا بهشت‌ها

در نخستین آیه اشاره به عذاب‌های دردناک دوزخیان کرده، و جایگاه بهشتیان را با آنها مقایسه می‌کند، و می‌فرماید: «آیا آنها (عذاب دردناک) بهتر است یا «جَنَةُ الخُلد» (بهشت جاویدان) که به پرهیزگاران وعده داده شده، هم پاداش آنهاست و هم قرارگاهشان»! قُلْ اذلِکَ خَیْرٌ ام جَنَّدُ الخُلْدِ الَّتی وُعِدَ

ص: ۲۶۵

المتَّقُون کانَتْ لَهُمْ جَزاءً وَ مَصیراً.

تعبیر به «جنهٔ الخلد» تنها در یک آیه از قرآن مجید آمده و اشاره به جاودانگی بهشت است.

«راغب» در «مفردات» می گوید: «خُلُود» به معنای دور ماندن چیزی از فساد و باقیماندن بر حال خویش است، و «مقاییس اللغهٔ» اصل آن را به معنا ثبات و ملازمت می‌داند، و «مصباح اللغه» آن را به معنا اقامت تفسیر کرده است، تعبیر «جنهٔ الخلد» هرچند به صورت اضافه ذکر شده معنا وصفی دارد، و ظاهراً توصیفی است برای بهشت به طور کلی، زیرا تمام نعمتهایش جاودانی، و بقای بهشتیان نیز در آن همیشگی است، بنابراین اختصاص به بخش معینی از بهشت ندارد، زیرا این وصف برای تمام باغ‌های بهشتی است.

بعضی از ارباب لغت مانند «ابن منظور» در «لسان العرب» «خُلْد» را یکی از اسماء بهشت می‌دانند، ولی بعید نیست که نظر آنها نیز بیان یک توصیف همیشگی باشد که تدریجاً به صورت نامی از نام‌های بهشت درآمده است.

***

در دومین آیه با تعبیر دیگری روبه‌رو می‌شویم، بعد از اشاره به ضایع نشدن پاداش مؤمنان صالح می‌فرماید: «برای آنها «جنات عدن» است که از زیر درختانش نهرها جاری است» اولئِکَ لَهُمْ جَنّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الانْهارُ.

تعبیر «جنات عدن» در یازده آیه از قرآن مجید آمده است (۱) این تکرار و تأکید دلیل بر اهمیت آن در توصیفات مربوط به بهشت می‌باشد.

«جنات» جمع «جنت» اشاره به باغ‌های متعدد بهشتی است و «عدن» (بر وزن عدل) به گفته «مقاییس» در اصل به معنا اقامت است، و یا به تعبیر راغب در مفردات به معنا استقرار و ثبات می‌باشد، و لذا به محل و قرارگاه فلزّات و مواد گرانقیمت «معدن» گویند، و در اینجا اشاره به جاودانگی بهشت است، نه همچون باغ‌های دنیا که درختانش خزان دارد، و بعد از چند سال می‌خشکد، و چشمه‌هایش کم آب می‌شود، و گاه به کلی خشک می گردد، گاهی آفت میوه‌ها را از بین می‌برد، و ساقه‌ها را از درون تهی

۱- توبه ۷۲، رعد ۲۳، نحل ۳۱، کهف ۳۱ مریم ۶۱ طه ۶۷ فاطر ۳۳ ص ۵۰ غافر ۸ صف ۱۲ بینه ۸.

ص: ۲۶۶

می کند، گاه بادهای داغ و سوزان یا بسیار سرد سبب خشکی آنها می‌شود، و گاهی صاعقه‌ها آنها را مبدل به خاکستر می کند، خلاصه هزار گونه آفت و بلا دارد، در حالی که باغ‌های بهشتی باغ‌هایی است جاویدان و همیشه باقی و برقرار است نه آفتی، نه خزانی، و نه خشکیدنی.

بعضی از مفسّران گفته‌اند منظور از «جنات عدن» وسط بهشت است، که در واقع باغی از باغ‌های بهشت محسوب می‌شود، امّا از بس گسترده است به طوری که هر گوشه‌ای از آن گویی بهشت مستقلی است به صورت جمع ذکر شده است (۱) ولی با توجه به آنچه گفته شد این معنا بعید به نظر می‌رسد.

***

سوّمین آیه همین مطلب را با تعبیر دیگری دنبال کرده، می‌فرماید: «اما کسانی که ایمان آوردندن و عمل صالح انجام دادند برای آنها جنات المأوی است این وسیله پذیرائی از آنهاست، در مقابل اعمالی که انجام می‌دادند» امّا الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَلَهُم جَنّاتُ المَأوی نُزُلًا بِما کَانُوا یَعْمَلُونَ

«مَأْوی» از ماده «اوِیّ» (بر وزن قوی یا «اوِیّ» (بر وزن قُمّی) به گفته راغب در مفردات به معنا انضمام چیزی به دیگری است (سپس به معنا اقامت نزد چیزی آمده است).

مقاییس اللغه نیز یکی از معانی اصلی آن را «تَجَمُّعْ» ذکر کرده است که لازمه آن سکونت نزد چیزی است، خلاصه اینکه مکان و مسکن و جایگاهی را که انسان روز یا شب در آن ساکن می گردد و استراحت می کند «مأوی» گویند، بنابراین «جنات المأوی» اشاره به همان وصف خلود و جاودانگی و ثبات بهشت است و مفهوم آرامش و اطمینان را نیز می‌رساند.

بعضی گفته‌اند این تعبیر اشاره لطیفی به این حقیقت است که سرای دنیا مأوی (جایگاه اصلی انسان) نیست، بلکه گذرگاهی است که از آن عبور می کند، یا به تعبیر روایت معروف الدنیا قنطرهٔ «دنیا پل است» که هرگز جای ثبات و استقرار نیست.

ناگفته پیداست که این وصف برای تمام بهشت است ولی با این حال از ابن عباس نقل شده که می گوید باغ‌های بهشتی هشت عددند، یکی از آنها جنهٔ المأوی است، و بقیه عبارتند از «دار الجلال» و «دار الجلال»، و «دار القرار»، و «دار السلام»، و «جَنَّةُ عدن»، و «جنهٔ الخلد»، و «جنهٔ الفردوس» و «جنهٔ

۱- مجمع‌البیان، جلد ۶، صفحه ۴۶۷ و تفسیر قرطبی، جلد ۶، صفحه ۴۰۱۳.

ص: ۲۶۷

النعیم».

سابقاً گفتیم بعضـی «نزل» را به معنا نخستین چیزی که با آن از میهمان پذیرائی می کنند دانسـته‌اند (همان‌گونه که امروز با شـربت یا آب سرد یا چایی پذیرائی می‌نمایند).

اگر چنین باشـد دلیل بر این است که جنات المأوی با آنهمه وسـعت و عظمتش کمترین پـذیرائی بنـدگان خالص خـداست! بنابراین پذیرائی اصـلی نعمت‌هایی است که جنات المأوی در مقابل آن کوچکاست، و آن چیزی جز «جنت قرب و لقای پروردگار و بهشت معرفت جلال و جمال او» نیست!.

***

تعبیر دیگر در قرآن مجید از این کانون بزرگ رحمت الهی همان «جنات الفردوس» است، می‌فرماید:

«کسـانی که ایمـان آوردنـد و عمـل صالـح انجام دادنـد جنات فردوس وسـیله پـذیرائی از آنان خواهـد بود» انَّ الـذَّینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ کانَتْ لَهُم جَنَّاتُ الفِرْدَوس نُزُلًا.

در اینکه واژه «فردوس» اصـلًا رومی است یـا سـریانی، یـا نَبَطی) یا حَبَشـی و یا عربی؟ در میان مفسـران و ارباب لغت گفتگو است و هریک احتمالی را برگزیده‌اند.

بعضی نیز آن را از ریشه فارسی می‌دانند که بعداً به صورت «پرادیزس» و «پرادیز» و سپس «فردایس» و «فِردوس» در آمده است!.

برای این واژه معانی زیادی ذکر کرده‌اند: باغ و بستان، باغ‌های انگور، باغ‌هایی که هرگونه گل و هرگونه میوه داشته باشد، باغ‌هایی که پوشیده از درخت و دارای آب فراوان و احیاناً دارای درختان انگور بسیار باشد.

آنها که آن را عربی می‌داننـد از ماده «الفَرْدسَه» به معنای وسـعت گرفته‌اند، این واژه که تنها دوبار در قرآن مجید آمده است (کهف ۱۰۷ و مؤمنون ۱۱) به معنای بهشت به کار رفته، و از روایات اسـلامی که از پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سلم و امامان اهلبیت علیه السلام نقل شده به خوبی استفاده می‌شود که این نام مربوط به بخش بسیار ممتازی از بهشت است.

در حـدیثی از پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم می‌خوانیم که فرمود: اذا سَـأَلْتُمْ اللَّه تَعالی فَاسْأَلُوهُ الفِردَوْسَ، فَانَّهُ وَسَطُ الجَنَّهُ وَ اعْلی الجَنَّهِ، وَفَوْقَهُ عَرْشُ الرّحمنِ، وَ مِنْها تَفُجَرَ انْهارُ الجَنَّهِ!: «هنگامی که از خداوند متعال

ص: ۲۶۸

تقاضـا می کنیـد، فردوس را تقاضـا کنیـد که وسط بهشت، و قسـمت اعلی و برتر آن است و بر فراز آن عرش خـداست و از فردوس نهرهای بهشتی سرچشمه می گیرد»!.(۱)

در حـدیث دیگری از امیر مؤمنـان علی علیه السـلام چنین می‌خوانیم: (لِکُـلِّ شَـیءٍ ذِروَهُ وَ ذِرْوَهُ الجنـهٔ الفردوس و هی لمحمّـد و آل محمّـد) «برای هر چیزی محـل اعلائی اسـت و محـل اعلای بهشـت فردوس اسـت و آن برای محمّـد صـلی الله علیه و آله و سـلم و آل‌محمّد علیه السلام است.(۲)

و بالاـخره در حـدیثی از امام صادق علیه السـلام می‌خوانیم که در تفسـیر این آیه فرمود: آیه درباره ابوذر و سـلمان و مقـداد و عمار یاسر نازل شده، (جَعَلَ اللَّه لَهُمْ جَناتُ الفِردوسِ نُزلًا ای مأوی و مَنزلًا): خداوند باغ‌های فردوس را منزلگاه آنها قرار داده».(۳)

روشن است که میـان حـدیث دوّم و سوّم تضـادی نیست، چرا که افراد بـا ایمـان و الا مقامی همچون ابوذر و سـلمان و ... که پیروان راستین محمّد و آل محمّد علیهم السلام هستند در واقع در زمره آنها قرار دارند.

در اینکه «نزلًـا» در اینجـا چه معنـا دارد؟ بعضـی آن را به معنـای منزلگاه و محل سـکونت دانسـته‌اند، همان گونه که در حـدیث امام صادق علیه السـلام به آن اشاره شده است. و بعضـی از مفسّران نیز گفته‌اند که نزل به معنای وسیله پذیرائی است و یا نخستین چیزی که میهمان را با آن پذیرائی می کنند، جمع میان این دو معنای نیز مانعی ندارد.

***

تعبیر دیگر از باغ‌هـای بهشتی که در سوره واقعه آمـده است «جنّـاتُ النَّعیم» است می‌فرمایـد: پیشـگامان پیشـگام (در ایمـان و اعمال صالح) مقربانند آنها در «جنّات النعیم» و باغ‌های پر نعمت بهشت قرار دارند.

«جنـات» جمع «جنت» است شایـد این تعبیر به خـاطر آن است که هریـک از بهشتیـان جنتی دارنـد که مجموعاً جنات می‌شود و نعیم جمع نعمت است چون بهشت همیشه انواع نعمت‌هـای معنوی و مـادی را در بر دارد، نه همچون باغ‌هـای دنیـا که گاه وسـیله زحمت است و رنج و درد سر و گاه راحت و نعمت، بعلاوه باغ‌های دنیا هر کدام نعمتی دارد نه تمام نعمت‌ها را.

۱- صحیح بخاری و مسلم(بنا به نقل روح‌المعانی، جلد ۱۶، صفحه ۴۷).

۲- تفسیر برهان، جلد ۲، صفحه ۴۹۵، حدیث ۲.

۳- تفسیر قمی(طبق نقل المیزان ذیل آیه مورد بحث).

ص: ۲۶۹

جالب اینکه نخست از مقام قرب آنها سخن می گوید (اولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ) و سپس از «جنات النعیم» و پیداست که جنات النعیم با آنهمه نعمت و با آنهمه عظمت در برابر مقام قرب الهی قطره‌ای در برابر دریا است.

این تعبیر (جنهٔ النعیم- جنات النعیم) ده بار در آیات قرآن مجید آمده و تکرار آن دلیل بر تأکید و اهمیت آن است.(۱)

قابل توجه اینکه در این جهان هر قدر انسان به مبادی قدرت نزدیک‌تر و مقرب‌تر می‌شود نگرانی او بیشتر است، زیرا دائماً در وحشت و اضطراب خواهد بود مبادا نظر آن مبدأ قدرت به خاطر پیش آمدی نسبت به او برگردد، و به بدترین عقوبتش گرفتار کند و لذا ارباب معرفت همیشه انسان‌های با شخصیت را از «قرب سلطان» بر حذر می‌داشتند، ولی قرب پروردگار درست عکس آن است، و ثمره محصولش، آرامش، لذت معنوی و روحانی و نات النعیم است.

این نکته نیز شایان دقت است که در روایات متعددی که در ذیل آیه شریفه ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَومَئِذٍ عَنِ النّعیمْ (تکاثر ۸) وارد شده «نعیم» به «نعمت ولایت» تفسیر شده است (۲) و از اینجاست که ممکن است جنات النعیم بهشت ولایت باشد، ولایت خدا و اولیای او، و عشق ورزیدن به آنان، و بهره گیری از نور معنویشان.

در اینکه «جنات نعیم» تمام بهشت را شامل می‌شود یا اشاره به بخش‌های مهمی از بهشت است دو احتمال وجود دارد، از یک سو وعده الهی در این قسمت به مقربان ممکن است دلیل بر احتمال دوم باشد به خصوص اینکه شبیه همین تعبیر در آیه ۸۸ و ۸۹ همین سوره به چشم می‌خورد فَامّا انْ کانَ مِنَ الْمُقَرَّبینَ فَروحٌ وَ رَیْحانٌ وَ جَنَّةُ نَعیمٍ» واقعه ۸۸ و ۸۹.

***

در ششمین و آخرین بخش از این آیات اشاره سربسته‌ای به چهار بهشت از بهشت‌های الهی شده و ویژگی‌های آنها را، دو به دو، بیان فرموده است، می‌فرماید: «برای کسانی که از مقام پروردگارشان بترسند

۱- مائده- ۶۵، یونس ۹، حج- ۵۶، شعراء- ۸۵، لقمان- ۸، صافات- ۴۳، واقعه- ۱۲ و ۸۹، قلم- ۳۴، معارج- ۳۸.

۲- برای آگاهی از این احادیث به جلد ۲۴ بحارالأنوار، صفحه ۴۸، به بعد مراجعه فرمایید(باب ۲۹).

ص: ۲۷۰

دو باغ بهشتی است» (وَلِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِهِ جَنَتانِ).

«آن دو دارای انواع نعمت‌ها و درختان پر شاخه و با طراوتند» (ذَواتا افَنانِ).

«و پائین‌تر از آنها دو باغ بهشتی دیگر است ... هر دو کاملًا خرم و سرسبزند» (وَ مِنْ دُونِهما جَنتانِ ... مُدهامّتانِ).

گاهی تصور کرده‌انـد که این چهار باغ بهشتی همه برای همه مؤمنان است و این تعـدد به عنوان تنوع است، چرا که طبع آدمی تنوع می‌طلبد و از آن لذت می‌برد.

ولی لحن آیات و همچنین روایاتی که در تفسـیر این آیات وارد شده به خوبی نشان می‌دهد که آنها برای دو گروه متفاوت است، و تعبیر به «من دونهما» همان معنی پائین‌تر را می‌رساند.

به این ترتیب دو بـاغ بهشتی نخست از آن «مقربان» و دو باغ بهشتی مرحله پائین‌تر از آن «اصـحاب الیمین» است، و در حقیقت اشاره به درجات و مقامات مختلف اهل بهشت می‌باشـد و باید همچنین باشد، چرا که بدون شک بهشتیان همه در یک سـطح و یک مقام و یک مرتبه نیستند، و باید درجات آنها متفاوت باشد.

این تفاوت مقام و درجه با تعبیر زیبایی در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم چنین بیان شده است: جَنَّتانِ مِنْ فِضَّةٍ آنِیَتُهُمـا وَ ما فیهما، جَنَّتانِ مِنْ ذَهَبٍ آنِیتُهما وَ ما فیهما!: «دو باغ بهشتی که بنای آنها و ظروف و هرچه در آنهاست از نقره اسـت و دو باغ بهشتی که بنای آنها و ظروف و هرچه در آنهاست از طلاست»!.(۱)

همین معنا با صـراحت بیشتری در حـدیثی از امام صادق علیه السـلام آمـده است، فرمود: لا تَقولَنَّ واحِـدَةٌ انَّ اللّه یقُولُ: وَ مِنْ دُونِهما جَنَّتانِ، و لا تَقولَنَّ دَرَجَةٌ واحِدَةٌ انَّ اللَّه یَقولُ: دَرَجاتٌ بَعْضُـها فَوْقَ بَعْضٍ، انّما تَفاضُلُ القَوْمُ بِالاعمالِ : «نگویید بهشت یکی است زیرا خداوند می‌فرماید: (پائین‌تر از آن، دو بهشت دیگر است) و نگویید درجه واحدی است، چرا که خدا فرموده: «درجاتی است بعضـی بالاتر از بعض دیگر) و این تفاوت به خاطر اعمال آنهاست».(۲)

در اینکه چرا هریک از این دو گروه دارای دو باغ بهشتی هسـتند مفسّـران احتمالات زیادی ذکر کرده‌اند که با هم تضادی ندارند و ممکن است در مفهوم آیه جمع باشد.

۱- تفسیر مجمع‌البیان، جلد ۹ و ۱۰، صفحه ۲۱۰.

۲- همان مدرک.

ص: ۲۷۱

از جمله اینکه یکی اشاره به جنت روحانی و دیگری اشاره به جنت جسمانی است، یا اینکه هریک از بهشتیان درای دو باغ بهشتی هستند یکی عمومی و برای دیدار دوستان، و دیگر خصوصی برای زندگی با همسران.

یا اینکه یکی به عنوان پاداش عقیده است و دیگری پاداش اعمال صالح.

یا اینکه یکی جزای عمل است و دیگری فضل الهی.

یا اینکه یکی برای اطاعت فرمان است و دیگری برای ترک گناه!.

***

از مجموع آنچه در بالا آمد به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که بهشت دارای مقامات و درجات و مراتبی است و می‌توان هر کدام را بهشتی دانست، و بدون شک تفاوت مقامات اولیاء اللّه ایجاب می‌کند که درجات آنها در بهشت متفاوت باشد بهشت مقربین با اصحاب الیمین متفاوت است، و بهشت کسانی که در قله‌های ایمان و معرفت و اعمال صالح قرار دارند با کسانی که در مراتب پائین‌ترند فرق دارد.

گرچه اوصاف هیچیک از آنها دقیقاً به فکر ما نمی‌گنجد ولی قطعاً می‌دانیم عوالم مختلفی است، و شاید حتی در قیامت کسانی که در مراحل و مقامات پائین‌ترند نتوانند به درستی دریابند که در عوالم بالا چه خبر است؟!.

قابل توجه اینکه «جنت» در آیات قرآن گاه به صورت مفرد آمده که مفهوم جنس را می‌رساند، و تمام باغ‌های بهشتی را شامل می‌شود، و گاه به صورت جمع، (جنات) که شامل تمام باغ‌های بهشتی و مراحل و مراتب مختلف آن است، و گاه به صورت تثنیه (جنتان) که اشاره به دو مرحله مختلف است که قبلًا شرح آن داده شد.

گاه از جاودانگی بهشت سخن می‌گوید، و تعبیر به «جنات عدن» یا «جنهٔ المأوی» و «جنهٔ الخلد» می‌کند، و گاه از تنوع نعمت‌های مادی و معنوت آن بحث می‌کند، و تعبیر به «جنات النعیم» دارد، و گاه به بخش بسیار ممتاز و عالی بهشت اشاره کرده و سخن از «جنات الفردوس» می‌گوید.

این تعبیرات پر معنا هر کدام به یکی از ابعاد آن کانون بزرگ رحمت الهی و مقامات قرب و وصال آن محبوب حقیقی است اللَهُمَّ ارْزُقْنا بِمَنِّکَ وَ رَحْمتِکَ یا ارْحَمَ الرَّاحِمینَ).

ص: ۲۷۲

۸- چند سئوال درباره بهشت

۱- آیا تکرار و یکنواختی ملالت بار نیست؟

بعضی ایراد می‌کنند و می‌گویند آنچه از آیات و روایات استفاده می‌شود این است که نعمت‌های الهی در این کانون بزرگ رحمت یکنواخت است، و می‌دانیم این مسأله مخصوصاً در دراز مدت آتش شور و شوق و نشاط را خاموش می‌کند، زیرا بهترین صحنه‌ها، زیباترین مناظر، و جالب‌ترین غذاها، با تکرار شکل عادی به خود می‌گیرد، تا آنجا که گاهی انسان برای برهم زدن این یکنواختی به زندگی ساده‌تر و مشقت بارتر تن در می‌دهد تا تنوعش آن را جبران کند!.

در پاسخ به سه نکته باید توجه داشت: نخست اینکه ما نباید با معیارهای جسمی و روانی این جهان درباره آن جهان قضاوت کنیم، ای بسا این حالت روانی که در این جهان در ما وجود دارد که با تکرار خسته و ملول که و بی‌تفاوت می‌شویم در آنجا بر عکس باشد، هرچه بیشتر انسان می‌بیند شوقش بیشتر می‌گردد، و هر قدر تکرار می‌کند لذتش افزون‌تر می‌شود، و به این ترتیب تکرارها مایه تشدید لذّات معنوی و مادی می‌گردد!.

چه دلیلی داریم که وضع روحی انسان در آنجا و در اینجا از این جهت یکی است.

ثانیاً در همین جهان نیز نعمت‌هایی وجود دارد که هیچگاه انسان از آن سیر نمی‌شود، ما هر قدر هوای تازه و پر اکسیژن را استنشاق کنیم از آن خسته و ملول نخواهیم شد، بلکه دائماً از آن لذت می‌بریم و برای ما مایه نشاط است.

آب یک نوشیدنی کاملًا ساده و یکنواخت است ما اگر صدها سال عمر کنیم نوشیدن آب گوارا به هنگام تشنگی از همه چیز برای ما لذت بخش‌تر است، و همان است که می‌گوییم آب طعم حیات دارد، نه خسته می‌شویم و نه بی‌اعتنا بلکه آب گوارا همیشه برای تشنگان فوق‌العاده و جالب و جذاب است.

چه مانعی دارد که در آنجا نیز خداوند حالتی شبیه تشنگی (تشنگی لذت‌بخش نه مزاحم و آزار دهنده، همچون تشنگی لقای محبوب) بر انسان مسلط سازد، و به خاطر آن دائماً از نعمت‌های روحانی و جسمانی بهشت فوق‌العاده درک لذت کند؟!.

ص: ۲۷۳

ثالثاً از آنجا که ذات و صفات خدا بی‌نهایت است، بدون شک جلوه‌های روحانی و معنوی او نیز پایان نمی‌گیرد، هر روز لطف و عنایت تازه‌ای و هر دم رحمت و هدایت جدیدی بر بهشتیان و مقربان درگاهش می‌فرستد، به گونه‌ای که اصلًا تکراری در آن نیست مگر بی‌نهایت ممکن است مکرر شود؟!.

نعمت‌های مادی نیز جلوه‌های رحمانیت و رحیمیت اویند، آنها نیز حد و نهایتی به خود نمی‌پذیرند.

چه مانعی دارد همان درختان بهشتی، همان نهرها، همان گل‌ها، همان رنگ و بوها، همان شراب‌های طهور، هر روز و هر ساعت رنگ و بوی تازه‌ای، و شکل و عطر جدیدی داشته باشند؟ دائماً رنگ عوض کنند، دائماً دگرگون شوند، دائماً چهره نو پیدا کنند، به گونه‌ای که یک غذا و یک منظره فقط یکبار در تمام عمر بهشتیان دیده شود و مورد استفاده قرار گیرد! (عجب صحنه‌ای!).

پاره‌ای از آیات قرآن و روایات اسلامی نیز این مطلب را تأیید می‌کند.

در آیه ۲۹ سوره رحمن می‌خوانیم: (کُلُّ یَوْمٍ هُوَ فی شَأْنٍ) «او هر زمان در شأن و کاری است»!.

مفسران در تفسیر این آیه بیانات بسیار متنوع و گوناگونی دارند که هر کدام به یکی از افعال خداوند مسأله آفرینش و مرگ انسان‌ها، یا رزق و حیات آنها یا عزّت و ذلت اقوام، یا آمرزش گناهای و برطرف ساختن اندوه‌ها، یا فراهم ساختن منافع و دفع زیان‌ها، اشاره می‌کند، ولی بدون شک آیه مفهوم گسترده‌ای دارد که هرگونه دگرگونی را در اوضاع جهان در بر می‌گیرد، و از آنجا که دلیلی بر تخصیص آیه به دنیا در دست نیست بلکه ذکر این آیه بعد از آیه «کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ وَ یَبْقی وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الجَلالِ وَ الاکْرام»:

«تمام کسانی که روی زمین هستند فانی می‌شوند و تنها ذات ذو الجلال و گرامی پروردگارت باقی می‌ماند» می‌تواند قرینه‌ای باشد بر اینکه دگرگونی‌ها و تنوع‌ها در سرای دیگر نیز ادامه دارد، و بهشتیان به اراده خداوند هر روز در شأن و در کاری هستند.

بعضی از مفسران نیز «کل یوم» را تعمیم داده و ایام دنیا و آخرت را هر دو مشمول آن دانسته‌اند.(۱)

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: انَّ اللَّه خَلَقَ جَنَّةً لَمْ یَرَها عَیْن، وَلَم یَطَّلِع عَلَیْها مَخْلُوقٌ، یَفْتَحُها الرَّبُّ تَبارَکَ وَ تَعالی کُلَّ صَباحٍ فَیَقُولُ ازْدادِی طِیْباً! ازْدادی ریحَ : «خداوند بهشتی آفریده که هیچ چشمی ندیده، و هیچ مخلوقی از آن آگاه نیست، پروردگار متعال هر صبحگاه آن را می‌گشاید و می‌گوید: بوی خوشت را افزون کن! و نسیمت را بیفزای»!.(۲)

۱- تفسیر روح‌المعانی، جلد ۲۷، صفحه ۹۶.

۲- بحارالأنوار، جلد ۸، صفحه ۱۹۹، حدیث ۱۹۸.

ص: ۲۷۴

در حـدیث دیگری از امام باقر علیه السـلام آمـده است: انَّ اهْلَ الجَنَّةِ تُوْضَعُ لَهُمْ مَوائِدُ عَلَيْها مِنْ سائِرِ ما يَشْتَهُونَهُ مِنَ الاطْعِمَةِ التى لا أَلَذَّ مِنْهـا و لاـ اطْيَبَ، ثُم يُرفَعُونَ عَنْ ذلِكَ الى غَيْرِهِ «برای اهـل بهشت سـفره‌هایی می‌گسترانند که بر آن آنچه مورد علاقه آنها از طعام‌هاست قرار داده می‌شود طعام‌هایی که از آن لذیذتر و خشبوتر نیست سپس آنها را از سر آن سفره بلند کرده و سفره دیگری برای آنها می‌گسترانند»!.(۱)

این تعبیرات به خوبی نشان می‌دهد که در آنجا تکراری وجود ندارد بلکه هر لحظه الطاف و عنایات تازه‌ای است!.

این سخن را با اشاره کوتاهی از سوی یکی از مفسّران پایان می‌دهیم که گفته است: «آیه فوق اشاره به تجلّی حق در هر زمان، و در هریک از نفوس انسانی بر حسب استعدادش دارد، و می‌دانیم تجلیات خداوند را نهایت و پایانی نیست!.(۲)

بدون شک این تمام مفهوم آیه نیست بلکه می‌تواند جزیی از مفهوم آیه باشد (دقت کنید).

***

۲- مگر لذت در مقایسه با فقدان نیست؟

معروف است که «فقدان‌ها» همیشه ارزش «وجدان‌ها» را آشکار می‌سازد، و به تعبیر دیگر نعمت‌ها و مواهب الهی را همیشه در مقایسه با زوال آنها می‌توان شناخت اگر بیماری‌در عالم وجود نداشت هیچ‌کس نمی‌دانست نعمت سلامتی چه گوهر گران‌بهایی است؟ و اگر ناامنی روی نمی‌داد قیمت نعمت امنیت هرگز شناخته نمی‌شد!.

روی این حساب در بهشت که فقدانی وجود ندارد نه ناآرامی است، نه بیماری و تعب، نه قحطی و خشکسالی و ... بنابراین ارزش آنهمه نعمت‌ها تدریجاً به فراموشی سپرده می‌شود و طبعاً در این حال لذّتی احساس نخواهد شد.

۱- همان مدرک، حدیث ۱۹۹.

۲- روح‌البیان، جلد ۹، صفحه ۳۰۰.

ص: ۲۷۵

پاسخ این سؤال چندان پیچیده نیست، زیرا بهشتیان از یکسو با اشرافی که بر اهل دوزخ دارند می‌توانند حال خود را با آنها مقایسه کنند، هنگامی که این تفاوت عظیم را ببینند از نعمت‌های بی‌پایانی که در آن هستند لذّت می‌برند.

قرآن مجید ناظر بودن بهشتیان را بر وضع دوزخیان کراراً یادآور شده، در آیه ۵۰ سوره اعراف می‌خوانیم: وَنادی اصْحابُ النَّارِ اصْحابَ الجَنَّةِ انْ افیضُوا عَلَیْنا مِنَ الماءِ اوْ مِمّا رَزَقَکُمُ اللَّه قالُوا انَّ اللَّه حَرَّمَهُما عَلَی الکافِرِینَ «اهل دوزخ بهشتیان را صدا می‌زنند که (محبت کنید و) مقداری آب یا از آنچه خدا به شما روزی داده به ما ببخشید، آنها می‌گویند خداوند این‌ها را بر کافران حرام کرده است».

و در آیات سوره صافّات می‌خوانیم: فَاقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَی بَعْضٍ یَتَساءلُونَ- قالَ قائِلٌ مِنْهُم انّی کانَ لی قَرینٌ ... فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فی سَواءِ الجَحیم- قالَ تَاللَّه انْ کِدْتَ لَتُرْدِینِ- وَلَوْ لا نِعْمَةُ رَبّی لَکُنْتُ مِنَ المُحْضَرِینَ

«بعضی از بهشتیان رو به بعضی دیگر کرده، سؤال می‌کنند- یکی از آنها می‌گوید: من همنشین (گنهکار و بی‌ایمانی) داشتم ... ناگهان نگاه می‌کند او را در وسط دوزخ می‌بیند- به او می‌گوید: به خدا سوگند چیزی نمانده بود که مرا نیز به هلاکت بکشانی!- و هرگاه نعمت پروردگارم نبود من نیز از احضار شدگان در دوزخ بودم» (صافات- ۵۰ و ۵۱ و ۵۵ و ۵۶).

باز در سوره اعراف می‌خوانیم: و نادی اصْحابُ الجَنَّةِ اصْحابَ النّارِ انْ قَدْ وَجَدْنا ما وَعَدنا رَبُّنا حَقّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدَ رَبُّکُمْ حَقّاً قالُوا نَعَمْ فَاذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَیْنَهُمْ انْ لَعْنَةُ اللَّه عَلی الظّالِمِینَ

«اهل بهشت، دوزخیان را صدا می‌زنند که ما آنچه را پروردگارمان وعده داده بود همه را حق یافتیم، آیا شما هم آنچه را پروردگارتان وعده داده بود حق یافتید؟ می‌گویند بله، در این هنگام ندا دهنده‌ای در میان آنها ندا می‌دهد که لعنت خدا بر ستمگران باد! (اعراف- ۴۴).

از مجموع این آیات به وضوح استفاده می‌شود که نه ساکنان بهشت از وضع حال دوزخیان بیخبرند و نه ساکنان دوزخ از حال بهشتیان، اطلاع بهشتیان سبب مزید سرور و نعمت آنهاست، که در آن عذاب‌های دردناک گرفتار نشدند، و در میان آنهمه نعمت غوطه‌ورند، و به عکس دوزخیان از این مقایسه رنج می‌برند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «هر انسانی منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ دارد، هنگامی که بهشتیان ساکن بهشت و دوزخیان ساکن دوزخ می‌شوند کسی صدا می‌زند ای اهل بهشت نگاه کنید آنها نگاه به دوزخ می‌کنند، در این حال منازل آنها را در دوزخ بالا می‌آورند و به آنها نشان می‌دهند و به آنها گفته می‌شود! این منازلی است که اگر معصیت پروردگارتان می‌کردید داخل آن

ص: ۲۷۶

می‌شدید! سپس امام فرمود: اگر ممکن بود کسی از خوشحالی بمیرد اهل بهشت در آن هنگام از خوشحالی می‌مردند! چرا که آنهمه عذاب از آنها باز گردانده شده (نظیر همین معنا در مورد دوزخیان در ذیل این روایت بیان شده که آنها با ملاحظه جایگاه خود در بهشت چنان غمگین می‌شوند که از غصه و اندوه می‌خواهند بمیرند).(۱)

نظیر همین مطلب به طور فشرده‌تر از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر درالمنثور نقل شده است.(۲)

وجود دو منزلگاه برای هر انسان اشاره به زمینه‌ها و استعدادهایی است که بالقوه در هر انسانی وجود دارد، و مطابق این استعدادها و زمینه‌ها محل‌هایی در دوزخ و بهشت برای آنان تعیین شده، این هیچ منافات با آنچه قبل گفتیم ندارد که با اعمال خود این منزلگاه‌ها را بسازند و از هر نظر تکمیل کنند و زمینه‌ها را به فعلیت کامل برسانند.

اینها همه از یکسو، از سوی دیگر بهشتیان هرگز خاطره دنیا را فراموش نکرده‌اند، و می‌توانند با مقایسه حال خود نسبت به وضع دنیا به ارزش آن همه نعمت‌ها و مواهب بیشمار الهی پی برند.

در آیات ۲۵ تا ۲۷ سوره طور می‌خوانیم: وَ اَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ یَتَسائَلُونَ قالُوا انّا کُنا قَبْلُ فی اهِلنا مُشْفِقینَ- فَمَنّ اللّه عَلَیْنا وَ وقینا عَذابُ السَّمُومِ «بعضی از بهشتیان رو به بعضی دیگر می‌کنند و از (گذشته) می‌پرسند- و می‌گویند ما در میان خانواده خود بیمناک بودیم- اما خدا منت بر ما نهاد و ما را از عذاب کشنده حفظ کرد».

این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که بهشتیان نگرانی‌ها و ناراحتی‌های دینا را به خاطر دارند و آن را با آنچه در آن هستند مقایسه می‌کنند، بدیهی است این مقایسه می‌تواند عظمت مواهبی را که از آن برخوردارند آشکار کند.

***

۳- آیا در بهشت تکاملی هم وجود دارد؟

گرچه پاسخ این سؤال از پاسخ سؤال اوّل اجمالًا روشن شد ولی لازم است در اینجا به سراغ پاسخ گسترده‌تری برویم، می‌گوییم: آری قطعاً تکامل در آنجا وجود دارد، و بهشتیان هرگز در جا نمی‌زنند، بلکه

۱- بحارالأنوار، جلد ۸، صفحه ۱۴۲، حدیث ۲۶.

۲- تفسیر درالمنثور طبق نقل المیزان، صفحه ۱۳۹(ذیل آیات سوره اعراف).

ص: ۲۷۷

در پرتو عنایات الهی، و الطاف ربانی، روز به روز به ساحت قدسش نزدیک‌تر می‌شوند، و در مسیر قرب الی اللَّه به پیشروی خود ادامه می‌دهند.

مفهوم این سخن آن نیست که در آنجا طاعات و عبادات و اعمالی دارند، چرا که بهشت دار تکلیف نیست، زیرا عناصر اولیه تکلیف در آنجا وجود ندارد، بلکه در پرتو اعمالی که در این جهان انجام داده‌اند همچنان به سیر تکاملی خویش ادامه می‌دهند.

درست همانند بعضی درختان پر باری که انسان یکبار آن را غرس می‌کند ولی مرتباً جوانه می‌زند و ریشه می‌دواند و از نقاط دیگر سر بر می‌آورد و دشت و صحرا را فرا می‌گیرد!

یا همانند سفینه‌های فضایی که برای آغاز حرکت و خارج شدن از محیط جاذبه زمین نیاز به نیروی عظیمی دارد ولی بعد از خروج از این محیط چنانچه به مانعی برخورد نکند بدون احتیاج به نیروی محرک جدید تا ابد به سیر خود ادامه می‌دهد!

در بعضی از آیات قرآن نیز اشاره‌ای به این مسأله دیده می‌شود.

در آیه ۶۲ مریم درباره بهشتیان می‌خوانیم: وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فیها بُکْرَةً وَعَشِیّاً: «هر صبح و شام روزی آنها در بهشت مقرر است».

از آیات قبل از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که این توصیف درباره بهشت آخرت است که از آن تعبیر به «جنات عدن» شده نه بهشت برزخی، حال این سؤال پیش می‌آید که مطابق آیات دیگر قرآن بهشتیان هرچه بخواهند از مواهب و روزی‌ها در هر ساعت و هر زمان برای آنها مهیاست، این چه موهبتی است که هر صبح و شام به آنها اعطا می‌شود؟.

مسلماً این مواهب جدید و تازه مادی و معنوی است که در این دو وقت به آنها داده می‌شود، و طبعاً به مقامات بالاتری سوق داده خواهند شد.

در این زمینه حدیث پرمعنایی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که مطلب را روشن می‌سازد، می‌فرماید: وَ تَأْتِیهِمْ طُرَفُ الهَدایا مِنَ اللَّه تعالی لِمَواقِیتِ الصّلاةِ التی کانُوا یُصَلُّونَ فیها فی الدُّنْیا، تُسَلّمُ عَلَیْهِمُ المَلائِکَةُ): «هدایای نخبه و جالب از سوی خداوند بزرگ در اوقاتی که در دنیا نماز می‌خواندند به آنها می‌رسد، و فرشتگان به آنها سلام و درود می‌فرستند».(۱)

۱- تفسیر روح‌المعانی، جلد ۱۶، صفحه ۱۰۳ و قرطبی، جلد ۶، صفحه ۴۱۶۶(ذیل آیه مورد بحث).

ص: ۲۷۸

سؤال دیگری که از تعبیرات آیه برانگیخته می‌شود این است که در بهشت شب و روزی وجود ندارد، و به همین دلیل صبح و شامی نیست.

این اشکال را نیز می‌توان چنین پاسخ گفت که بهشت گرچه دائماً کانون نور و روشنایی است، ولی این دو نور نوسان دارد که بانوسان و کم و زیاد شدن آن بهشتیان روز و شب را تشخیص می‌دهند، درست مانند مناطق قطبی که شش ماه متوالی روز است ولی با کم و زیاد شدن نور، روز و شب از هم تشخیص داده می‌شود.

از آنجا که این دو مشکل (مشکل روزی تازه و مشکل صبح و شام) برای بسیاری از مفسّران حل نشده توجیهاتی برای این آیه ذکر کرده‌اند که غالباً مخالف ظاهر آیه است مانند اینکه آیه کنایه از دوام نعمت است، زیرا در میان عرب معمول بوده که اگر کسی غذای صبحگاهان و شامگاهان را داشته او را غنی و بی‌نیاز می‌دانستند، یا اینکه منظور آن است که نعمت‌های الهی در فواصل زمانی که به مقدار شب و روز این دنیاست پی در پی به آنها می‌رسد.

روشن است همه اینها مخالف ظاهر آیه است چه بهتر به اینکه نوعی شب و روز که با تفاوت نور حاصل می‌شود و نوعی روزی تازه که از عنایات جدید الهی سرچشمه می‌گیرد و از پیمودن مسیر تکامل خبر می‌دهد قائل شویم که منطبق بر ظاهر آیه است و یا لااقل کمتر خلاف ظاهر می‌باشد.

جالب اینکه در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم که فرمود: (وَالَّذی انْزَلَ الکِتابَ عَلی مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم انَّ اهْلَ الجَنَّةِ لَیَزْدادونَ جَمالًا وَحَسَناً کَما یَزْدادُونَ فی الدُّنْیا قَباحَةً وَ هَرَماً): «سوگند به خدایی که قرآن را بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرده اهل بهشت (هر قدر زمان بر آنها می‌گذرد) جمال و زیبائیشان بیشتر می‌شود آن گونه که در دنیا (با گذشت زمان) زشتی و پیری آنها افزایش می‌یافت»!.(۱)

این حدیث نیز تکامل تدریجی بهشتیان را به خوبی آشکار می‌سازد، گرچه تنها اشاره‌ای به جنبه‌های جسمانی دارد ولی مسلماً به طریق اولی جنبه‌های روحانی را نیز در بر می‌گیرد.

۱- علم الیقین، صفحه ۱۰۳(طبق نقل معاد گفتار فلسفی).

ص: ۲۷۹

دوزخ و دوزخیان

اشاره

۱- دوزخ از آن کیست؟ (راهیان جهنم).

۲- ماهیت جهنم و فلسفه آن.

۳- درهای جهنم و درکات آن.

۴- عذاب‌های جسمانی اهل دوزخ.

۵- عذاب‌های روحانی اهل دوزخ.

۶- جاودانگی کیفرها.

۷- سَبُک اعمالان.

ص: ۲۸۰

۱- دوزخ از آن کیست؟

اشاره

اشاره:

گرچه قاعدتاً باید قبل از هر چیز سخن از ماهیّت و اوصاف دوزخ به میان آید و بعد دوزخیان، ولی از آنجا که روش و سنّت قرآن این است که همیشه بیشترین تأکید را در این گونه مباحث بر امور تربیتی و نتائج اخلاقی و اجتماعی و انسانی می‌نهد، ما نیز به پیروی از این روشن مثبت نخست به سراغ کسانی می‌رویم که مستحق این مجازات عظیمند تا از بررسی آیاتی که سخن از دوزخیان می گوید به منطق اسلام در این امر واقف شویم.

آیاتی که درباره دوزخیان وارد شده، بسیار زیاد است، و ما از هر بخش نمونه‌ای، و از هر قسمت شاهد و مصداقی را بیان می کنیم.

ضمناً از تعبیرات مختلف این آیات تفاوت گناهان، و درجات زشتی معاصی نیز روشن می گردد.

با این اشاره به قرآن باز می گردیم، و اصناف گوناگون دوزخیان را با الهام از آیات قرآنی مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- کافران و منافقان

نخستین گروهی که روانه دوزخ می‌شوند، کافران و منافقانند قرآن مجید در آیه ۱۴ نساء می‌فرماید:

انَّ اللَّه جامِعُ الْمُنافِقِینَ وَ الکافِرِیْنَ فی جَهَنَّمَ جَمِیعاً:

«خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می کند».

و در آیه ۴۹ توبه می‌خوانیم: وَ انّ جَهَنَّمَ لَمُحِیْطَةٌ بِالکافِرِیْنَ «جهنم کافران را احاطه کرده است».

و در آیه ۱۴۵ سوره نساء آمده است: انَّ الْمُنافِقِیْنَ فی الدَّرْکِ الاسْفَلِ مِنَ النّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِیراً:

«منافقان در پائین‌ترین مرحله دوزخند و هرگز یاوری برای آنها نخواهی یافت».

در حقیقت مهمترین و گسترده‌ترین سرچشمه گناه و آلودگی‌ها همین کفر و بی‌ایمانی و نفاق است، زیرا تا چراغ ایمان درون جان انسان را روشن نسازد و از شرک و کفر و نفاق خالص نگردد انگیزه مؤثری

ص: ۲۸۱

برای كـار خير نخواهـد داشت، و تنهـا انگيزه‌هـای مـادی و شـهوات بر او حـاكم خواهـد بود، و نتيجه حاكميت چنين انگيزه‌هايی كه نمونه‌های آن را در جنايات جنايتكاران دنيای امروز كاملًا با چشم می‌بينم بر كسی پنهان نيست.

«كفر» به معنای پوشاندن حق و «نفاق» به معنای دوگانگی ظاهر و باطن (تظاهر به ايمان و پنهان داشتن كفر) مهمترين سدّ راه اصلاح در جوامع انسانی است لذا بسياری از آيات مربوط به دوزخ دوزخيان ناظر به اين دو گروه است.

***

۲- صدّ عن سبيل اللّه (ممانعت مردم از راه يافتن به حق)

قرآن مجيد مردم را در برابر پيامبر اسلام صلی الله عليه و آله و سلم و آيات قرآن به دو گروه تقسيم می‌كند و می‌فرمايد: فَمِنْهُـمْ مَـنْ آمَـنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَـدَّ عَنْهُ وَ كَفى بِجَهنَّمَ سَعِيراً: گروهی از آنـان به او ايمـان آوردنـد، و جمعی ايجـاد مـانع در راه او نمودند، كه شعله فروزان آتش دوزخ برای آنها كافی است»! (نساء- ۵۵).

تهديـدات زيـادی در آيات قرآن نسبت به اين گروه (مانعان راه خـدا) ديـده می‌شود، همان گروهی كه نه تنها خودشان گمراهنـد، بلكـه اصـرار دارنـد تمـام مردم، را به گمراهی بكشاننـد، گـويی از اين كـار لـذّت می‌برنـد، بلكه منـافع نامشـروع خـود را در كفر و بی‌ايمـانی مردم می‌بيننـد، چرا كه يـك ملّت مؤمن و معتقـد به ارزش‌هـای والاـی الهی هرگز زير بار فراعنه و شـياطين و احزاب آنها نمی‌رود، پس تنهـا راه سـلطه بر مردم گرفتن گوهر ايمـان از آنهـاست، و تاريـخ امت‌ها همواره شاهـد گويای تلاش‌های پی‌گير اين گروه بی‌ايمـان در مسير گمراه سـاختن مردم است، امروز نيز دولت‌هـا و جمعيت‌هـای اسـتكباری دنيا تمام سـعيشان بر اين است كه ايمان به خدا و ارزش‌های الهی را از مردم بگيرند تا مانعی بر سر راه منافع آنها ايجاد نكنند.

۲- ترک اطاعت خدا وشق عصای مسلمين

در آيه ۲۳ سوره جن می‌خوانيم وَ مَنْ يَعْصِ‌ى اللَّه وَ رَسُولَهُ فَانَّ لَهُ نارُ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فيها ابَداً: «كسانی كه نافرمانی خدا و رسولش را كنند آتش دوزخ از آن آنهاست، هميشه در آن خواهند بود».

و در آيه ۱۱۵ نساء آمده: وَ مَنْ يُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ماتَبَيَّنَ لَهُ الهُدى وَ يَتَّبَعَ غَيْرَ سَبيلِ المُؤمِنينَ نُوَلِّهِ

ص: ۲۸۲

ما تَوَلَّی وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سائَتْ مَصِیراً: «کسی که بعد از آشکار شدن حق به مخالفت با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برخیزد، و راهی جز راه مؤمنان را پیروی کند، ما او را به همان راه که می‌رود می‌بریم، و به آتش دوزخ می‌سوزانیم، و چه جایگاه بدی دارد»؟!.

«یُشاقِقْ» از ماده «شقاق» به معنای مخالفت عمدی و توأم با عداوت است، جمله «من بعد ما تبین له الهدی» (پس از آنکه راه هدایت برای او روشن شد) نیز دلیل بر این است که این مخالفت از لجاج و عناد سرچشمه می‌گیرد، و به منظور ایجاد شکاف و تفرقه در میان صفوف مسلمین است.

روشن است این گونه افراد بارزترین گروه دوزخی‌اند.

***

۴- استهزاء آیات الهی

گرچه استهزاء کردن آیات خدا دلیل بر کفر و بی‌ایمانی است و کفر سبب سقوط در دوزخ است ولی در آیات قرآن مخصوصاً، تکیه شده است و یکی از عوامل عمده‌ای که انسان را به دوزخ می‌کشاند معرّفی گردید، در آیه ۱۰۶ کهف می‌فرماید: ذلِکَ جَزاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِما کَفَروا و اتَّخَذُوا آیاتی وَ رُسُلی هُزُواً:

«این گونه کیفر آنها دوزخ است به خاطر اینکه کافر شده‌اند و آیات من و پیامبرانم را به باد استهزاء و مسخره گرفتند»!.(۱)

استهزاء کردن حق معمولًا از جهل و عناد و تعصّب و لجاج و کفر آمیخته با عداوت و دشمنی سرچشمه می‌گیرد که هریک از این امور یکی از درهای دوزخ است، بنابراین جای تعجب نیست که سرنوشت گروه استهزاء کننده که غالب انبیاء و اولیاء اللّه با آنها درگیر بوده‌اند، دوزخ یا بدترین جاهای دوزخ باشد!.

***

۵- به کار نگرفتن عقل و چشم و گوش

گروه دیگری که به حق، مستحق دوزخند کسانی هستند که درهای شناخت و معرفت را به خود

۱- شبیه همین معنا، در آیه ۹ و ۳۵ سوره جاثیه نیز آمده است.

ص: ۲۸۳

می‌بندنـد، عقل خدا داد را تعطیل می‌کنند، چشم را بر هم می‌نهند، و گوش‌های خود را چنان می‌بندند که صدای حق را نشـنوند، و چهره زیبای حقیقت را نبیننـد و در آنچه موجب بیداری و هوشـیاری است نیندیشـند قرآن در آیه ۱۷۹ اعراف می‌فرماید: وَلَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهنَّمَ کَثِیراً مِنَ الجِنِّ وَ الانْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ، لایَفْقَهُونَ بِها وَلَهُمْ اعْیُنٌ لایُبْصِرُونَ بِها، وَلَهُمْ آذانٌ لایَسْمَعُونَ بها اولئِکَ کَالانْعامِ بَلْ هُمْ اضَلُّ اولئِکَ هُمُ الغافِلُونَ «ما به طور مسلّم گروه زیادی از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، آنها دل‌ها (عقل‌هایی) دارند که با آن تعقل نمی‌کنند، چشمانی دارند که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شوند!، آنها همچون چهار پایانند بلکه گمراهتر! آنها غافلانند».

پیداست این آفرینش هرگز آفرینش جبری نیست و اینکه بعضـی از طرفداران جبر همچون «فخررازی» برای اثبات مذهب خود یعنی مذهب جبر به آن استدلال کرده‌اند کاملًا بی‌پایه است، چرا که پاسخ آن در خود آیه آمده است، می‌فرماید ما همه اسباب معرفت را (عقـل برای درک امـور معقـوله، و چشم برای امـور محسوسه، و گوش برای علوم نقلی) در اختیـار آنهـا گـذارده‌ایم، ولی آنهـا این اسـباب را به کار نمی‌گیرنـد و از آن بهره‌منـد نمی‌شوند (دقت کنید) به همین دلیل می‌گوید آنها تا سـرحد حیوانات بلکه پائین‌تر از آنهـا سـقوط می‌کننـد، چرا که اگر حیوان چیزی نمی‌فهمـد و درک نمی‌کنـد از خود اختیاری نـدارد اسـباب آن دراختیار او نیست، گمراهـتر از حیوانـات کسـانی هسـتند کـه همـه این وسائـل را دارنـد و امکـان اسـتفاده از آن برای آنهـا فراهم است ولی از آن بهره نمی‌گیرند، سرچشمه همه این امور، غفلت و بی‌خبری است که در ذیل آیه به آن اشاره شده است (اولئک هم الغافلون). شبیه همین معنـا در آیه ۱۰ سوره ملـک آمـده است که دوزخیان در پاسخ مأموران دوزخ و فرشـته‌های عـذاب می‌گوینـد: «ما اگر گوش شـنوا داشتیم یا عقل خود را به کار می‌گرفتیم هرگز جزء دوزخیان نبودیم» وَ قالُوا لَوْ کُنا نَسْمَعُ اوْ نَعْقِلُ ما کُنّا فی اصحابِ السَّعِیرِ).

در حقیقـت ریشـه تمـام بـدبختی‌های انسـان وام المفاسـد همیـن است که عقـل و گـوش و چشم خـود را به کـار نمی‌گیرد و از این سرمایه‌هـای عظیم الهی برای معرفت و شـناخت بهره‌گیری نمی‌کنـد، نه اینکه خـدا سرچشـمه‌ها و منـابع معرفت را از او دریغ داشـته، بلکه همه را دارد اما از آنها بهره نمی‌گیرد.

***

ص: ۲۸۴

۶- پیروی از شیطان

از عوامل مهم سقوط در این کانون قهر و غضب الهی تسلیم شیاطین شدن و زمام اختیار خد را به دست آنها سپردن است، چنان که قرآن در ۱۸ اعراف می گوید: «هنگامی که شیطان رانده درگاه خدا شد خداوند به او خطاب کرد: قالَ اخْرُجْ مِنها مَذْمُوْماً مَدْحُوراً لِمَنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ لَامْلَئَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکُمْ اجْمَعینَ فرمود:

از آن (مقام) با ننگ و خواری بیرون رو، سوگند یاد می کنم که هرکس از انسان‌ها از تو پیروی کند جهنم را از همگی آنها پر می‌سازم».

گرچه در این آیه سخن از خصوص ابلیس رئیس شیاطین است، ولی می‌دانیم خط شیاطین که همه پیرو ابلیسند همه‌جا یکی است، و پیروی از شیاطین جن و انس پیروی از ابلیس محسوب می‌شود، و سرنوشت همه این پیروان سقوط در دوزخ است.

آنها با وعده‌های دروغین، تزیین شهوات، دعوت به گناهان، منع از خیرات، و تشویق به انحرافات، پیروان خود را از خدا دور ساخته و به آتش قهر و غضب او گرفتار می‌سازند.(۱)

***

۷- طغیانگری و استکبار

«تکبر» چه در برابر خالق باشد، چه در برابر خلق، و چه در مقابل حقایق (انسان از تسلیم در برابر حق روی گردان باشد) از اسباب سقوط در دوزخ است، «استکبار» (خود برتر بینی) که سرچشمه اصلی بسیاری از جنایات و ظلم‌ها و ستم‌ها و حق کشی‌هاست، نیز همانند تکبر است که آدمی را در این کانون قهر و غضب وارد می‌سازد.

قرآن مجید آیه ۶۰ زمر می‌فرماید: الَیْسَ فی جَهَنَم مَثْویً لِلمُتَکَبِّرینَ): «آیا در دوزخ جایگاهی برای متکبران نیست».

و در آیه ۳۶ اعراف می‌فرماید: وَ الَّذینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ اسْتَکْبَرُوا عَنْها اولئِکَ اصحابُ النارِ هُمْ فیها خالِدُونَ): «کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و در برابر آن تکبر ورزیدند، اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند».(۲)

۱- شبیه همین معنا در سوره لقمان آیه ۲۱ و سوره ابراهیم، آیه ۲۲ نیز آمده است.

۲- شبیه همین معنا در ۶۰ و ۷۲ و ۷۶ غافر و ۴۰ و ۴۱ اعراف و ۲۱ و ۲۲ نبأ و ۳۷ نازعات و ۵۵ و ۵۶ ص آمده است.

ص: ۲۸۵

همین معنا در آیات دیگر قرآن مجید نیز آمده، در آیه ۱۵ و ۱۶ سوره ابراهیم درباره جبّاران عنید می‌فرماید: وَاسْتَفْتَحُوا وَخابَ کُلُّ جَبّارٍ عَنیدٍ- مِنْ وَرآئِهِ جَهَنَّمُ وَ یُسقی مِنْ مآءٍ صَدیدٍ): «آنها (رسولان الهی) از خدا تقاضای پیروزی کردند (و دعایشان مستجاب شد) و هر جبار عنیدی نومید و زیانکار گشت، پشت سر او دوزخ است و از آب گندیده به او می‌نوشانند».

«جبّار» معانی مختلفی دارد: یکی از آنها قهر و غلبه و سلطه و نفوذ است، منتها این امر گاه جنبه رحمانی دارد مانند نفوذ خداوند و سلطه او بر عالم هستی بر همه چیز، و گاه جنبه شیطانی دارد، مانند سلطه و غلبه و نفوذ طغیانگران و جبّاران.

«عنید» به گفته لسان العرب «به معنای کسی است که از مسیر حق منحرف می‌گردد و آگاهانه حق را انکار می‌کند»، و اینها همه از آثار کبر و غرور و خود برتر بینی است، و اگر کمی دقت کنیم می‌بینیم این رذیله اخلاقی یکی از حجاب‌های مهم معرفت و از عوامل گمراهی انسان و حقکشی و تعدی و تجاوز نسبت به حقوق دیگران و انواع گناهان دیگر است.(۱)

***

۸- ظلم و بیدادگری

در آیات بسیاری از قرآن مجید ظالمان و بیدادگران به آتش سوزان جهنم تهدید شده‌اند، و تعبیراتی که درباره آنها وارد شده درباره کمتر گروهی دیده می‌شود، این نشان می‌دهد که تا چه حد اسلام برای ترک ظلم و ستم اهمیت قائل است.

در آیه ۲۹ کهف در شدیدترین تهدیدات می‌فرماید: (انّا اعْتَدْنا لِلظّالِمینَ ناراً احاطَ بِهِمْ سُرادِقُها و انْ یَسَتغیثُوا یُغاثُوا، بِماءٍ کَالْمُهْلِ یَشْوِی الْوُجُوهُ بِئْسَ الشَّرابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَفِقاً): «ما برای ستمگران آتش آماده کرده‌ایم که آنها را از هر سو احاطه کرده، و اگر تشنه شوند و تقاضای آب کنند آبی برای آنها می‌آورند همچون فلز گداخته که صورت‌ها را بریان می‌کند! چه نوشیدنی بدی! و چه بد محل اجتماعی؟!.

در تعبیر کوبنده دیگری در آیه ۱۵ جن می‌خوانیم: (وَ امَّا الْقاسِطُونَ فَکانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً): «اما ظالمان

۱- شبیه همین تعبیر در آیات ۲۴، ق و ۱۶ مدّثر آمده است.

ص: ۲۸۶

هیزم آتش دوزخند»!.

این تعبیر نشـان می‌دهـد که آتش دوزخ از درون جـان آنهـا زبانه می‌کشـد، و همان گونه که در این عالم آتش سوزانی بر مظلومان بودنـد در آنجا که عالم تجسم اعمال است وجودشان یک پارچه آتش می‌شود، و تعبیری از این گویاتر و رساتر درباره قوم سـتمگر و ظالم وجود ندارد.(۱)

***

۹- تکیه کردن بر ظالمان

نه تنهـا ظلم و سـتم، ظالمـان را به دوزخ آن کـانون قهر و غضب الهی می‌فرسـتند، بلکه به گفته قرآن مجیـد کسانی که بر آنها تکیه کنند (و یا جزء اعوان و انصار آنان باشـند) نیز مشمول همین حکم خواهند بود، می‌فرماید: وَلا تَرْکَنُوا الَی الَّذینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النّارُ وَ مـالَکُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ اوْلِیـاءَ ثُمَّ لاتُنْصَـرُونَ: «تکیه بر ظالمان نکنیـد که آتش شـما را فرو می‌گیرد، و جز خـدا ولیّ و سـرپرستی نخواهید داشت و از سوی هیچ‌کس یاری نمی‌شوید» (هود- ۱۱۳).

«تراکنوا» از مـاده «رکون» به گفته ارباب لغت به معنای اعتماد و تمایل به چیزی است، که لازمه آن قوّت و قـدرت است، زیرا انسان به چیزی اعتماد می‌کند که دارای قوّت است، و لذا واژه «رکن» به سـتون یا دیواری که ساختمان یا اشیاء دیگر را سرپا نگه می‌دارد اطلاق می‌شود.(۲)

بـا توجه به اینکه آیه فوق هم از نظر عنوان ظالمـان مطلق است، و هم از نظر تعبیر به «رکون» شامل هرگونه وابسـتگی و اعتماد به هر ظالم و ستمگری می‌شود «و می‌گوید سرانجام همه آنها گرفتاری در چنگال عذاب الهی است، بلکه در این دنیا نیز غالباً نتیجه‌ای جز بدبختی و ناکامی نمی‌گیری زیرا هنگامی که ظالم قوی شد بر آنها نیز رحم نمی‌کند.

به هر حـال جـایی که تکیه بر آنهـا این گونه مایه بـدبختی است، مسـلماً کمک کردن به آنها و تقویت ظالمان و سـتمگران به طریق اولی، انسـان را به دوزخ می‌کشانـد، و به همین دلیـل قرآن بـا صـراحت تعاون و همکاری بر هرگونه گناه و ظلم را ممنوع شـمرده و می‌فرماید: وَلا تَعاوَنُوا عَلَی الاثِمِ وَ العُدوانِ (مائده- ۲) در روایات اسلامی نیز شدیدترین عذاب و مجازات برای کسانی که به نحوی از انحاء، ظالمان را تقویت

۱- شبیه همین معنـا در سوره‌های سـبأ آیه: ۴۲ زخرف: ۶۵، آل‌عمران: ۱۵۱، مائده: ۱۲۹، ابراهیم: ۲۲، مریم: ۷۲، اعراف: ۴۱ انبیاء: ۲۹، و شوری: ۴۵ نیز آمده است.

۲- مصباح اللّغه- صحاح اللّغه و التحقیق فی کلمات القرآن الکریم.

ص: ۲۸۷

کننـد، و حتی قلم یا دواتی برای نوشـتن یک حکم ظالمانه در اختیارشان بگذارنـد بیان شـده است که شـرح آن به خواست خدا در جای خود خواهد آمد.

***

۱۰- فراموش کردن آخرت

آیه ۳۴ سوره جاثیه در این زمینه می‌فرماید: (وَ قیلَ الْیَوْمَ نَنْساکُمْ کما نَسیتُم لِقآءَ یَوْمِکُمْ هذا وَ مأوآکُم النّارُ وَ مالَکُمْ مِنْ ناصِرینَ): «به آنهـا (از سـوی خداونـد) گفته می‌شـود امروز شـما را فراموش می‌کنیم همـان‌گونه که شـما دیـدار امروز را به فراموشـی سپردیـد، و جایگاه شما آتش است و هیچ یاوری ندارید»!.

به فراموشـی سپردن دادگـاه عـدل الهی در قیامت، سرچشـمه انواع آلودگی‌ها و سـبب فرو ریختن در لجنزار گناه و عصـیان و ظلم و فساد است، و این اعمال موجب می‌شود که خداونـد با آنها معامله فراموشـکاران کنـد، مسـلّماً حضور و احاطه علمی خداوند بر همه چیز و در همه حال چنان است که فراموشـی در مورد او مفهومی ندارد، ولی با این انسان‌های فراموشـکار، معامله فراموشـی می‌کند، یعنی لطف و رحمت و عنـایت خویش را از آنهـا به کلی قطع می‌نمایـد و در این صورت هرگونه راه نجات آنها بسـته می‌شود و جز سقوط در دوزخ (کانون غضب الهی) راهی ندارند.(۱)

***

۱۱- دنیا پرستی

حبّ دنیـا سرچشـمه اصـلی همه گناهان است و از عوامل مهمی است که گروه کثیری از انسان‌ها را به دوزخ می‌کشانـد، چنانکه در آیه ۱۸ سوره اسـراء می‌خوانیم: مَنْ کانَ یُرْیـدُ العاجِلَةَ عَجَّلنا لَهُ فیها ما نَشآءُ لِمَنْ نُریدُ ثُمَّ جَعَلْنا لَهُ جَهَنَّمَ یَصْـلیها مَذْمُوماً مَدْحُوراً: «آن کس که فقط زندگی زود گذر (دنیای مادی) را بطلبد، آن مقدار که بخواهیم به هرکس اراده کنیم از آن می‌دهیم، سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد که در آتش می‌سوزد در حالی که نکوهیده و رانده (درگاه خدا) است»!.

یعنی چنان نیست که دنیا پرستان به تمام مقصود و منظور خود برسند، بلکه ممکن است با هزار گونه

۱- نظیر همین معنا در سوره ص آیه ۲۶، و سوره الم سجده آیه ۱۴ آمده است.

ص: ۲۸۸

تلاش و تن دادن به انواع گناهان و جرائم سنگین به قسمتی از منظور خود نائل گردند، ولی کانون قهر و غضب الهی دوزخ در انتظار آنهاست، هم جسم آنها را می‌سوزاند و هم به حکم اینکه «مذموم» و «مدحور» و رانده شده درگاه خدایند روح آنها را.(۱)

***

۱۲- زر اندوزی

گرچه زر اندوزی یکی از مظاهر دنیاپرستی است ولی روی این موضوع بالخصوص در قرآن مجید، به عنوان یکی از اسباب گرفتاری در آتش دوزخ تکیه شده، آنجا که می‌فرماید: وَالَّذینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الفِضَّةَ وَ لا یُنْفِقُونَها فی سَبیلِ اللَّه فَبَشرهُم بِعذابٍ الیم- یَومَ یُحْمی عَلَیْها فی نارِ جَهَنَمَ فَتُکْوی بِها جباهُهُم وَ ظُهورُهُم هذا ما کَنَزْتُمْ لانْفُسِکُم فَذُوقوا ما کُنْتُم تَکْنِزُونَ «آنها که طلا و نقره را گنجینه می‌سازند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند، آنها را به مجازات دردناک بشارت ده- در آن روز که آن (سکّه‌های طلا و نقره) را در آتش دوزخ می‌گذراند و به وسیله آن صورت‌ها و پهلوها و پشت‌هایشان را داغ می‌کنند (و به آنها می‌گویند) این همان چیزی است که برای خود گنجینه ساختید، پس بچشید (عذاب) آنچه را برای خود اندوختید» (توبه ۳۴- ۳۵).(۲)

این آیه دارای نکات و بحث‌های زیادی است که در جای خود مطرح خواهد شد اما آنچه در اینجا لازم است به آن اشاره کنیم، دو نکته است: نخست اینکه جمع ثروت تا چه اندازه کنز محسوب می‌شود؟

این مطلبی است که در میان مفسّران سخت مورد گفتگو است، آنچه در بسیاری از روایات در منابع شیعه و اهل سنت آمده، و بسیاری از مفسّران آن را برگزیده‌اند این است که: هر مالی که زکات آن پرداخته شود کنز محسوب نمی‌شود (ایُ مالٍ ادِّیَتْ زَکاتُه فَلَیسَ بِکَنْزٍ).(۳)

البته ممکن است در مواقع فوق‌العاده و هنگامی که حفظ مصالح جامعه اسلامی ایجاب کند از سوی حکومت اسلامی محدودیت‌هایی برای جمع ثروت بیان شود- (چنانکه در بعضی از روایات از علی علیه السلام نقل شده) و یا از این فراتر در یک مقطع خاص اعلام گردد که همه اندوختها و ذخائر برای حفظ

۱- شبیه هیمن معنا در سوره نازعات آیه ۳۸ آمده است که هرکس دنیا را بر آخرت مقدم دارد جایگاهش دوزخ است.

۲- شبیه همین معنا در سوره همزه آیه ۲ تا ۶ و سوره مسد آیه ۲ و ۳ و سوره حاقه آیه ۲۸ تا ۳۱ آمده است.

۳- برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، جلد ۷، صفحه ۳۹۴ به بعد مراجعه کنید.

ص: ۲۸۹

موجودیت جامعه اسلامی مصرف گردد (آن گونه که در بعضی از روایات در مورد قیام حضرت مهدی علیه السلام آمده است) ولی اینها هیچکدام ضابطه کلّی نیست، ضابطه اصلی کنز همان است که در بالا گفته شد.

دیگر اینکه چرا می‌گوید پیشانی و پشت و پهلوهایشان را داغ می‌کنند؟

ممکن است به خاطر واکنش‌هایی باشد که آنها در برابر محرومان و مستمندان انجام می‌دادند نخست چهره و پیشانی درهم می‌کشیدند، سپس بابی اعتنایی از آنها منحرف می‌شدند و بعد به کلّی پشت کرده و روی می‌گردانیدند، لذا به ترتیب پیشانی و پهلوها و پشت آنها را با همان سکّه‌ها داغ می‌کنند آن گونه که قلب محرومان را داغ و سوزان کردند.

***

۱۳- فرار از جهاد

می‌دانیم از دیدگاه اسلام یکی از بزرگترین گناهان همین گناه است، گناهی است که مایه شکست و ذلّت و زبونی و بدبختی مسلمین است، و مجازات آن از شدیدترین مجازات‌هاست، قرآن می‌گوید: یا ایها الَّذینَ آمَنُوا اذا لَقیتُم الَّذینَ کفروا زَحْفاً فلا تُوَلّوُهُمْ الأَدْبارَ- وَ مَنْ یُولِّهِم یَوْمئِذٍ دُبُرَهُ الّا مُتَحَرِّفاً لقتال او مُتحیّزاً الی فِئَةٍ فَقَدْ بآءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّه وَ مأواه جَهَنَّمَ وَ بِئَسْ المَصیرُ: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که با انبوه جمعیت کافران در میدان نبرد روبرو شوید به آنها پشت نکنید- و هرکس در آن هنگام به آنها پشت کند- مگر در صورتی که هدفش کناره‌گیری از میدان برای آمادگی جهت حمله مجدّد یا به قصد پیوستن به گروهی (از مجاهدان) بوده باشد- گرفتار غضب الهی خواهد شد و جایگاه او جهنّم است و چه بد جایگاهی است؟! (انفال ۱۵- ۱۶).

«زحف» به گفته ارباب لغت (۱) در اصل به معنای حرکت کردن توأم با کشیدن پاها به روی زمین است، مانند حرکت کودک در آغاز راه رفتن، یا شتر به هنگام خستگی زیاد، سپس این واژه در معنا حرکت یک جماعت عظیم به کار رفته چرا که به خاطر کثرت جمعیت چنان به نظر می‌رسد که گویی روی زمین می‌لغزند و به پیش می‌روند.

۱- مقاییس اللّغه- مفردات راغب و التحقیق فی کلمات القرآن الکریم.

ص: ۲۹۰

به هر حال ذکر این جمله اشاره به آن است که جمعیت دشمن هر قدر زیاد و فشرده باشد باز سبب نمی‌شود که مسلمانان بدون دستور فرمانده لشگر عقب نشینی کرده یا از رویارویی با دشمن فرار کنند.

روشن است این یک دستور کلی اسلامی است، و اینکه بعضی از مفسران آن را مخصوص جنگ بدر دانسته‌اند کاملًا بدون دلیل است همان‌گونه که در تفسیر المیزان نیز به آن اشاره شده است (۱) به خصوص اینکه این آیه بعد از جنگ بدر نازل شده است (۲) پس فرار از جهاد از اسباب سقوط در دوزخ است.

***

۱۴- ریختن خون بی‌گناهان

احترام به خون انسان‌ها در اسلام به حدی است که ریختن خون یک انسان برابر با کشتن همه انسان‌ها شمرده شده «مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ اوْ فَسادٍ فی الأَرْضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعاً» (مائده- ۳۲).

و ریختن خون مؤمن سبب عذاب ابدی و غضب الهی و عذاب عظیم شمرده شده است، می‌فرماید:

وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمَ خالِداً فیها وَ غَضِبَ اللَّه عَلَیْهِ وَ لَعَنَهُ وَاعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظیماً: «هرکس مؤمنی را عمداً به قتل برساند، مجازات او دوزخ است، جاودانه در آن می‌ماند و خدا بر او غضب می‌کند، و او را از رحمتش دور می‌سازد، و عذاب بزرگی برای او آماده کرده است»! (نساء- ۹۳).

و به این ترتیب قاتل مؤمن به چهار مجازات بزرگ اخروی تهدید شده است: ۱- خلود در دوزخ ۲- غضب الهی ۳- لعن خداوند ۴- عذاب عظیم، و این حدّاکثر احترام اسلام را به خون مؤمن می‌رساند چرا که در هیچ مورد از قرآن مجید چنین مجازاتی بیان نشده است.(۳)

***

۱۵- ترک نماز

فریضه بزرگ نماز به قدری اهمیت دارد آیات و روایات بیشماری در کتب معروف اسلامی درباره

۱- المیزان، جلد ۹، ص ۳۷.

۲- شبیه همین معنا از بعضی جهات در سوره توبه آیه ۸۱.

۳- همین معنی به صورت دیگر در آیه ۲۱ آل‌عمران نیز آمده است.

ص: ۲۹۱

اهمیّت آنها وارد شده، و قرآن با صراحت ترک این فریضه را از اسباب سقوط در دوزخ شمرده است، آنجا که می‌فرماید: گروهی از بهشتیان (اصحاب الیمین) در ارتباطی که از جایگاه خود با مجرمان دوزخی می‌گیرند از آنها سؤال می‌کنند: ما سلککم فی سقر: «چه چیز شما را به دوزخ فرستاد»؟!.

آنها در پاسخ می‌گویند، ما از نمازگزاران نبودیم، و مستمندان را اطعام نمی‌کردیم، و پیوسته با اهل باطل همنشین بودیم، و همواره روز جزا را انکار می‌کردیم» (قالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلّینَ- وَلَمْ نَکُ نُطْعِمُ المِسْکِینَ- وَ کُنّا نَخُوضُ مَعَ الخائِضِینَ- وَ کُنّا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ الدِّینِ) (سوره مدّثر آیات ۳۹ تا ۴۶).

گرچه در این آیه علاوه بر ترک نماز اشاره به سه گناه دیگر نیز شده است ولی ذکر ترک نماز به عنوان اوّلیه گناه به خوبی نشان می‌دهد که تا چه حدّ ترک این فریضه الهی خطرناک است، به علاوه این امور چهارگانه هر کدام مستقلًا می‌تواند یکی از اسباب سقوط در دوزخ گردد (ترک اطعام مستمندان ظاهراً اشاره به منع حقوق واجبه است).

مسأله نماز آنقدر از نظر اسلام مهم است که طبق بعضی از روایات معروف، نخستین چیزی که از نامه اعمال به آن نگاه می‌شود نماز است، اگر در نامه اعمال (به طور صحیح) وجود داشت به سایر اعمال نیک نگاه خواهد شد، و الا به بقیه نگاه نمی‌شود و چنین کسی روانه دوزخ می‌گردد».(۱)

این مطلب شاید به خاطر آن باشد که نماز سرچشمه زاینده ایمان و ضامن بقای آن است، با ترک نماز اصل ایمان به تزلزل می‌افتد و می‌دانیم یکی از شرائط قبولی اعمال ایمان است که بدون ایمان چیزی پذیرفته نیست.

***

۱۶- منع زکات

زکات یکی از ارکان مهم اسلام است و ترک آن از بزرگترین گناهان کبیره محسوب می‌شود، و از آنجا که در قرآن مجید هم ردیف شرک و تکذیب معاد شمرده شده، به وضوح روشن می‌شود که این عمل از اسباب سقوط در دوزخ است می‌فرماید: فَوَیْلٌ لِلْمُشْرِکِینَ- الَّذینَ لایُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ بِالاخِرَةِ هُمْ کافِرُونَ «وای بر مشرکان!- همان‌ها که زکات را ادا نمی‌کنند و نسبت به آخرت کافرند» (فصّلت- ۷).

۱- به کتبا وسائل الشیعه جلد سوّم کتاب الصّلوة باب ششم و هفتم و هشتم و مخصوصاً صفحه ۲۲ حدیث ۱۰ و صفحه ۱۹، حدیث ۶.

ص: ۲۹۲

این آیه در میان مفسّران گفتگوهای زیادی را بر انگیخته، و در تفسیر آن احتمالات زیادی را داده‌اند سخن در این است که زکات یکی از فروع دین است، چگونه ترک آن دلیل بر کفر و شرک شمرده شده؟.

بعضی ظاهر آیه را معیار قرار داده و گفته‌اند ترک زکات هرچند توأم با انکار حکم آن نباشد به خودی خود نشانه کفر است، بعضی دیگر ترک توأم با انکار را دلیل بر کفر دانسته‌اند، زیرا وجوب زکات از ضروریات اسلام است و منکر آن کافر است.

نکته‌ای که می‌تواند به روشن شدن تفسیر آیه کمک کند این است که زکات در میان دستورات اسلام موقعیت خاصی را دارد، زیرا پرداختن آن نشانه به رسمیت شناختن حکومت اسلامی و ترک آن، غالباً نوعی طغیان و سرکشی و قیام بر ضدّ حکومت محسوب می‌شده، و می‌دانیم قیام بر ضد حکومت اسلامی موجب کفر است (شرح بیشتر در این زمینه را در تفسیر نمونه جلد ۲۰، صفحه ۲۱۴ تا ۲۲۰ مطالعه فرمایید).

آیه کنز (توبه- ۳۵) که قبلًا به آن اشاره شد نیز از آیاتی است که می‌تواند دلیلی بر این مطلب باشد که ترک زکات از اسباب ورود در دوزخ است.

***

۱۷- خوردن مال یتیمان

خوردن مال همه‌کس بدون مجوز شرعی حرام است، ولی این حکم در مورد یتیمان بسیار مؤکدتر است، چرا که نیاز شدید آنها از یکسو و نداشتن سرپرست از سوی دیگر، و عدم امکان دفاع از خویش، از سوی سوّم، سبب می‌شود که مسأله از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار گردد.

به همین دلیل قرآن مجید با صراحت کسانی که اموال یتیمان را به ناحق می‌خورند تهدید به آتش دوزخ کرده، می‌فرماید: انَّ الَّذینَ یَأْکُلُونَ امْوالَ الیَتامی ظُلْماً انَّما یَاکُلُونَ فی بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَیَصْلَوْنَ سَعیراً: «کسانی که اموال یتیمان را از روی ظلم می‌خوردند فقط آتش می‌خورند، و به زودی به آتش سوزان (دوزخ) خواهند سوخت (نساء ۱).

در اخبار اسلامی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود: شَرُّ المَأْکَلِ اکْلُ مالر الیَتِیمِ ظُلماً

ص: ۲۹۳

بدترین خوردن‌ها، خوردن مال یتیم از روی ستم است.(۱)

آیا اینکه قرآن می گویـد کسانی که مال یتیم را می‌خورند آتش می‌خورند یک تعبیر مجازی است؟ آن گونه که جمعی از مفسّران گفته‌انـد، یا اینکه می‌توا آن را بر معنای حقیقی حمل کرد، زیرا این تعبیر نشان می‌دهـد که اعمال ما علاوه بر چهره ظاهر یک چهره بـاطن نیز دارد که در این جهـان از نظر مـا پنهـان است، و در قیـامت ظـاهر می‌شود، و مسأله تجسم اعمال نیز از همین جا سرچشـمه می گیرد، روی این حساب حمل آیه بر مفهوم حقیقی بعید به نظر نمی‌رسد (دقت کنید).

***

۱۸- رباخواری

این کار نیز از اموری است که قرآن صریحاً مرتکبان آن را تهدید به عذاب دوزخ کرده، می‌فرماید.

فَمَنْ جائَهُ مَوْعِظَهٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهی فَلَهُ ما سَلَفَ، وَ امْرُهُ الَی اللَّه، وَ مَنْ عادَ فَاولئِکَ اصْحابُ النّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ «هرگاه کسـی (از ربا خواران) اندرز الهی به او رسد و خودداری کند، سودهایی که قبلًا (قبل از نزول حکم تحریم ربا) به دست آورده مال او است و کار او به خـدا واگذار خواهد شد، اما کسانی که باز گردند (و مرتکب این گناه شوند) اهل آتش خواهند بود و همیشه در آن می‌مانند» (بقره- ۲۷۵).

نظیر همین معنا در آیه ۱۳۰ و ۱۳۱ سوره آل‌عمران آمده که رباخواران را تهدید به عذاب آتش می کند، جالب اینکه می گوید: این همان عذاب و آتشی است که در انتظار کافران است! یا ایُّها الَّذینَ آمَنُوا لا تَأْکُلُوا اضْعافاً مُضاعَفَهً وَ اتَّقُوا اللَّه لَعَلَّکُمْ تُفْلِحونَ- و اتَّقُوا النَّارَ التی اعِدَّتْ لِلْکافِرینَ

وقتی رباخواران اعلان جنگ با خدا داده‌اند یا خدا به آنها اعلان جنگ داده که تا سـر حد کافران سـقوط کنند، و این تعبیری اسـت بسیار تکان دهنده در مورد این معصیت عظیم.

از بعضـی از روایات اسـتفاده می‌شود که رباخواری در تمام کتب آسمانی و در تمام شرایع پیامبران خدا حرام بوده است، همان‌گونه که در فقه الرّضا آمده است: (وَ هُو مُحَرَّمٌ عَلی لِسانِ کُلِّ نَبِیٍّ وَ فی کُلِ

۱- بحارالأنوار، جلد ۷۶، صفحه ۲۶۷، حدیث ۱.

ص: ۲۹۴

کِتابٍ).(۱)

***

۱۹- کفران نعمت‌های الهی

کفران نعمت‌های خـدا نیز از گناهان بزرگی است که وعـده دوزخ درباره آن داده شـده، می‌فرماید: اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذینَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّه کُفْراً وَ احَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ البَوارِ- جَهَنَّمَ یَصْلَوْنَها وَ بِئْسَ القَرارِ: آیا ندیـدی کسانی را که نعمت خـدا را تـدبیل به کفران کردند، و قوم خود را به دار البوار کشاندند- (دار البوار همان) دوزخ است، که آنها به آتشش می‌سوزند و بد قرارگاهی است» (ابراهیم ۲۸- ۲۹).

در اینکه منظور از نعمت خدا در این آیه چیست؟ جمعی از مفسّـران بزرگ به پیروی از بعضـی از روایات که در منابع اسلامی وارد شده این نعمت را به وجود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر کرده‌اند در روایتی از امام صادق علیه السلام نیز می‌خوانیم: نَحْنُ وَ اللَّه نِعْمَهُ اللَّه الَّتی انْعَمَ بِها عَلی عِبادِهِ وَ بِنا یَفُوزُ مَنْ فازَ: «به خـدا سوگنـد ما نعمت الهی هستیم که خدا به بندگانش داده و به وسیله ما رستگاران رستگار می‌شوند».(۲)

تعبیر به «نحن» (ما) اشاره به تمام خاندان پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم است و اگر اشاره به معصومین علیهم السلام باشد به طریق اولی شـخص پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سلم را نیز شامل می‌شود و با توجه به روایات ثقلین، اهمیت این نعمت روشن‌تر می‌گردد به هر حـال وجود پیـامبر الهی صـلی الله علیه و آله و سـلم و امامان معصوم اهلبیت علیهم السـلام گرچه از بزرگترین نعمت‌های الهی هستند، ولی مفهوم آیه را محدود نمی‌توان کرد، و ظاهر این است که همه نعمت‌های بزرگ الهی را شامل می‌شود.

مفسّـران در مورد کفران کنندگان، این نعمت بزرگ گاهی بنی‌امیه، یا بنی‌امیه و بنی‌مغیره یا عموم کفار عصـر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ذکر کرده‌اند، ولی آن هم از قبیل ذکر مصداق روشن است نه اینکه جنبه انحصاری داشته باشد.

به هر صورت در برابر نعمت‌های بزرگ خـدا باید شـکر گزار بود، و از آنها به نحو احسن بهره‌گیری کرد، و اگر این شـکر مبدل به کفران شود مجازات آن دوزخ است.(۳)

***

۲۰- کم فروشی

۱- فقه الرضا علیه السلام طبق نقل مستدرک الوسائل، جلد ۱۳، صفحه ۳۳۱، حدیث ۷(چاپ جدید).

۲- تفسیر علی بن ابراهیم، جلد اوّل، صفحه ۳۷۱.

۳- در تفسیر المیزان آمده: که در این آیه تقدیری است و آن چنین است: بدّلوا شکر نعمهٔ اللَّه کفراً.

ص: ۲۹۵

قرآن روی عذاب این گناه بزرگ نیز تأکید خاصی دارد و اهمیت فوق العاده‌ای برای آن قائل است، یک سوره قرآن به نام «مطففین» (کم فروشان) است، و در آغاز آن سوره می‌خوانیم: وَ یْلٌ لِلْمُطَفِّفینَ ... الا یَظُنَّ اولئِکَ انَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِیَومٍ عَظیمٍ ... کَلّا انَّ کِتابَ الفُجّارِ لَفِی سِجّینٍ «وای بر کم فروشان ... آیا آنها گمان ندارند بر انگیخته می‌شوند در روزی بزرگ؟ ... چنین نیست که آنها می‌پندارند مسلّماً نامه اعمال فاجران در سجّین است» (سوره مطفّفین آیه ۱ و ۴ و ۵ و ۷).

بعضی از مفسّران (ویل) را به معنای شدّت عذاب قیامت، و بعضی به معنای وادی مخصوصی در جهنّم دانسته‌اند.(۱)

در حدیثی نیز از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «خداوند ویل را درباره هیچکس در قرآن نداده مگر اینکه او را کافر نامیده است می‌فرماید: فویل للذین کفروا ... «ویل برای کافران است».(۲)

در حدیثی نیز از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: «ویل، وادی مخصوصی است در دوزخ که کافران در آن سقوط می کنند».(۳)

از این تعبیرات استفاده می‌شود که کم فروشی در سر حدّ کفر است یا نوعی کفر محسوب می‌شود.

البته «ویل» در لغات معنای گسترده‌ای دارد و مفهوم آن با شرّ، غم و اندوه، هلاکت یا عذاب دردناک مساوی است و آنچه در بالا گفته شد می‌تواند مصداقی از آن باشد.

قابل توجه اینکه: الفاظ آیه گرچه مخصوص به کم فروشان و اجناسی که با پیمانه و وزن قابل خرید و فروش است می‌باشد، ولی بعید نیست روح آیه وسعت بیشتری داشته باشد و تمام کسانی را که در انجام وظائف الهی و اجتماعی و اخلاقی خود کم و کسر می‌گذارند شامل گردد، چرا که هرکس از کار خود کم می‌گذارد و از انجام وظیفه می‌دزدد در واقع نوعی کم فروش است، و لذا از «عبداللَّه بن مسعود» صحابی معروف نقل شده که هرکس از نماز کم بگذارد، درباره او همان جاری می‌شود که خداوند درباره «مطففین» (کم فروشان) فرموده است.(۴)

۲۱- عیبجویی و غیبت

۱- قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۷۰۴۱.

۲- اصول کافی، جلد ۲، ص ۳۲، حدیث ۱.

۳- روح المعانی، جلد ۳۰، صفحه ۶۸.

۴- مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۵۲.

ص: ۲۹۶

این دو نیز از گناهـان کبیره است، زیرا آبرو و حیثیت افراد بـا ایمـان را بر بـاد می‌دهـد، همـان سـرمایه‌ای که هم وزن خون انسان، و احیاناً از آن بالاتر است، و لـذا قرآن و عـده عذاب دوزخ درباره آن داده و می‌فرماید: وَیْلٌ لِکُلِّ هُمَزَهٍ لُمَزَهٍ- الَّذی جَمَعَ مالًا وَعَدَّدَهُ- یُحْسَبُ انَّ مـالَهُ اخْلَـدَهُ- کَلَّا لَیُنْبَذَنَّ فی الحُطَمَـهِ: «وای بر هر عیبجوی غیبت کننـده‌ای، همان کس که اموالی را جمع آوری و شـماره کرده (بی‌آنکه حلال و حرام آن را حسـاب کنـد) گمان می‌کنـد اموالش او را جاودانه می‌سازد، چنین نیست، بزودی در آتش خرد کننده پرتاب می‌شود» (هُمَزه- ۱ تا ۴).

در تفسیر معنای «هُمزَهٔ» و «لُمَزَهٔ» در میان مفسّران گفتگو بسیار است، این دو واژه صیغه مبالغه است که از ماده هَمْز» و «لَمْز» (بر وزن رمز) گرفته شده، بعضـی هر دو را به یک معنا یعنی عیبجویی و غیبت تفسـیر کرده‌اند در حالی که بعضی اوّلی را به معنای عیبجویی آشـکار و دوّمی را به معنـای عیبجویی پنهان و با اشاره چشم و ابرو وماننـد آن دانسـته‌اند، و بعضـی اوّلی را به معنای غیبت کردن و دوّمی به معنای عیبجویی روبرو، دانسته‌اند.

به هر حال به نظر می‌رسـد تمام کسانی که دیگران را به باد اسـتهزاء می‌گیرند و با نیش زبان و حرکات چشم و ابرو در پشت سـر، و پیش رو، در جسـتجوی عیب افراد یـا پرده برداشـتن از عیوب پنهـانی و اشـکار ساختن آنها هسـتند تا حیثیت اشـخاص را بر باد دهند مشـمول این آیه خواهند بود، و همان گونه که آنها شخصیت دیگران را در هم می‌شکنند در قیامت آتش دوزخ که «حُطَمَه» (درهم شکننده) است، تمام وجود آنها را در هم می‌کوبد و می‌شکند!.

این افراد در حقیقت شـرورترین خلق خـدا هسـتند چنان که در حـدیثی از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم آمده است فرمود: «شـما را از شـریرترین افرادتـان خبر بـدهم»؟! عرض کردنـد آری ای رسـول خـدا! فرمود: (المَشَّائُونَ بِانَّمِیمـهِ، المُفَرِّقُونَ بَیْنَ الا‌حِبَّهِ، البـاغُونَ لِلْبُرَئاءِ المَعایِبَ) «آنها که بسـیار سـخن چینی می‌کننـد و در میان دوسـتان جـدایی می‌افکننـد و در میان افراد پاک و بی گناه عیب‌جویی می‌کنند».(۱)

***

۲۲- اسراف و تبذیر

۱- اصول کافی، جلد ۲ باب النمیمهٔ، حدیث ۱، تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۷۲ و ۷۱.

ص: ۲۹۷

اسراف و تبذیر به معنای وسیع کلمه نیز از گناهان بزرگ است که قرآن با اهمیت زیاد از آنها یاد کرده است در مورد اسراف می‌فرماید: وَ انَّ الْمُسْرِفینَ هُمْ اصْحابُ النَّارِ: «مسرفان اهل آشتند» (مؤمن- ۴۳).

گرچه این سخن در سوره مؤمن از زبان مؤمن آل فرعون نقل شده، ولی قرآن بر آن صحه نهاده است.

و در مورد تبذیر می‌فرماید: انَّ الْمُبَذِّرِیْنَ کانُوا اخْوانَ الشَّیاطینِ «تبذیر کنندگان همیشه برادران شیاطین بوده‌اند» (اسراء- ۲۷) روشن است سرنوشت شیاطین و برادرانشان جز گرفتار شدن در کانون- قهر و غضب اهلی یعنی دوزخ نیست. «اسراف» و «سرف» بر وزن (هدف) به گفته بعضی از ارباب لغت به معنای تجاوز از حد و مرز در هر کاری است، هرچند این واژه بیشتر در مورد تجاوز از حد در هزینه‌ها اطلاق می‌شود.(۱)

به همین دلیل مشرکان و گناهکارانی که از حد و مرز الهی تجاوز کرده‌اند در آیات قرآن مسرف شمرده شده‌اند، و حتی کشتار افراد بی گناه نیز نوعی اسراف تلقی شده است.

«تبذیر» از ماده «بذر» در اصل به معنای پراکنده ساختن است، و معمولًا در مواردی که اموال را بدون هدف پراکنده می‌سازند و به اصطلاح ریخت و پاش می‌کنند که نتیجه‌اش اتلاف و تضییع است اطلاق می‌شود.(۲)

اگر دقیقاً در وضع دنیای امروز و اسراف تبذیری که بر آن حاکم است که نه تنها در مواد غذایی و امکانات مادی بلکه در همه چیز از حد و مرز تجاوز می‌شود بیندیشیم می‌بینیم این اسراف و تبذیرها قبل از آنکه جهنم آخرت را موجب گردد جهنم سوزانی در همین دنیا فراهم ساخته است که صغیر و کبیر در آتش آن می‌سوزند و فریادشان به جایی نمی‌رسد، آنگاه تصدیق خواهیم کرد که مجازات اسراف و تبذیر باید آتش دوزخ باشد.

***

۲۳- جرم و گناه

در قرآن مجید تعبیرات کلی و جامعی نیز درباره اوصاف دوزخیان دیده می‌شود از جمله جرم و گناه است، می‌فرماید: وَنَسُوقُ الْمُجْرِمینَ الی جَهَنَّمَ وِرْداً: «روز قیامت مجرمان را (همچون شتران تشنه‌ای که

۱- مفردات راغب کلمه سرف.

۲- التحقیق فی کلمات قرآن الکریم ماده بذر.

ص: ۲۹۸

به آبگاه می‌روند) به سوی جهنّم می‌رانیم» (مریم: ۸۶).

«مجرم» از ماده «جرم» در اصل به معنای قطع کردن است، لذا در مورد قطع کردن میوه از درختان یا قطع خود درختان به کار می‌رود و از آنجا که گنهکاران خود را با اعمال خویش، از خدا و از نجات و سعادت محروم می‌سازند این واژه در مورد آنها به کار رفته است.

آیا مفهوم آیه این است که هر گناهی الزاماً سبب ورود در دوزخ است، یا به نظر به مجرمان خاصّی دارد؟ ظاهر آیه گرچه اطلاق دارد ولی از آیات دیگر ممکن است استفاده شود که منظور جرمی است که آمیخته با کفر و بی‌ایمانی باشد، در آیه ۷۴ زخرف می‌خوانیم: انَّ الْمُجْرِمینَ فی عَذابِ جَهَنَّمَ خالِدُونَ

«مجرمان در عذاب دوزخ جاودانه می‌مانند».

مسلّم است که خلود در دوزخ مخصوص کفار است نه هر گنهکاری، و در آیه ۴۱ مدّثر می‌خوانیم یَتَساءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمینَ ما سَلَکَکُمْ فی سَقَرَ: «بهشتیان از مجرمان می‌پرسند چه چیز سبب شد که شما دوزخی شوید»؟ و آنها در پاسخ گناهانی را می‌شمرند از جمله تکذیب روز قیامت که مساوی با کفر است.

نظیر این معنا که سخن از جرم آمیخته با کفر است در آیات متعدد دیگری نیز آمده است (۱) این احتمال نیز وجود دارد که مراد از مجرمان در آیه مورد بحث گنهکارانی است که کاملًا در گناه فرو رفته‌اند به گونه‌ای که نه شایسته شفاعتند، و نه در خور عفو خدا، اینها عموماً وارد دوزخ می‌شوند.

***

۲۴- تعدّی از حدود الهی

این عنوان نیز یکی از عناوین کلیّه‌ای است که در قرآن مجید وعده دوزخ درباره آن داده شده است، می‌فرماید: وَ مَنْ یَعْصِ اللَّه وَ رَسُولَهُ وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ یُدْخِلْهُ ناراً خالِداً فِیها وَ لَهُ عَذابٌ مُهِینٌ «و آنکس که نافرمانی خدا و پیامبر را کند، و از حدود الهی تجاوز نماید او را در آتشی وارد می‌کند که جاودانه در آن خواهد ماند و برای او مجازات خوار کننده‌ای است (نساء- ۱۴).

منظور از حدود الهی قوانین و احکام و مقررات اوست، گرچه ارباب لغت برای واژه «حدّ» سه معنای

۱- به آیات اعراف ۴۰ و ۸۴ و ۱۳۳ و حجر- ۱۲ و ۵۸ و فرقان- ۳۱ و نمل- ۶۹ و غیر اینها که درباره اقوامی همچون‌قوم لوط، قوم فرعون، و دشمنان انبیاء است که همه کافر بودند، وارد شده، و کلمه« مجرم» در مورد آنان به کار رفته است.

ص: ۲۹۹

متفاوت نقل کرده‌انـد: منع، انتهای هر چیزی، و شدّت (۱) ولی ظـاهراً هر سه معنـا به مفهوم «منع» باز می‌گردد چرا که انتهای چیزی مـانع از آمیختن آن به اشـیاء دیگر است، همان گونه که حـدود خانه و زمین و کشورها، مانع از اشـتباه با اراضـی و کشورهای دیگر می‌شود، و از آنجا که در مفهوم «منع» نوعی شدّت نفهته شده گاه به معنای شدّت نیز آمده است:

احکام الهی از این رو «حدود الهی» شمرده است که برای انسان «مناطق ممنوعه‌ای» ایجاد می‌کند که وارد آن نگردد، و مجازات‌های مخصوص شرعی را از این جهت حدّ گفته‌اند که در بسیاری از اوقات مانع از تکرار آن می‌گردد.

به هر حال تعبیر به «تلک حـدود اللَّه» در چنـدین مورد از آیات قرآن مجید آمده است که همه آنها بعد از بیان یک رشـته از احکام الهی است.

در آیه مورد بحث بعـد از بیـان احکـام ارث، و در آیات ۲۲۹ و ۲۳۰ بقره و آیه ۱ سوره طلاق بعـد از بیان قسـمتی از احکام طلاق، آمده و در آیه ۱۸۷ بقره بعد از بیان ممنوع بودن آمیزش جنسـی در اعتکاف، و بعضـی احکام روزه، و در آیه ۴ مجادله بعد از بیان کفّاره ظهار، و از مجموع اینها استفاده می‌شود که حدود الهی مفهوم گسترده‌ای دارد که همه این گونه احکام را شامل می‌شود.

از طرفی می‌دانیم که ارتکـاب هر گنـاهی سـبب خلـود و جـاودانگی در دوزخ نخواهـد بود، بنـابراین ممکن است منظور از آیه فوق کسانی باشـند که حدود الهی را به خاطر طغیان و سرکشـی و دشمنی و انکار آیات خدا درهم می‌شکنند، و یا کسانی است که تمام این حدود را نادیده می‌گیرند و چنان غرق گناهند که سـرانجام بی‌ایمان از دنیا می‌روند، و گرنه می‌دانیم گروهی از معصـیت‌کاران مشـمول عفو الهی، و گروهی مشـمول شـفاعت می‌شونـد، و گروه دیگری که گناهان صـغیره دارند بخشوده خواهند شد، و همچنین توبه کاران.(۲)

گروهی از وعیـدیّه که معتقدند که مرتکبان کبیره، خلود در آتش دوزخ دارند به آیه فوق و امثال آن اسـتدلال کرده‌اند ولی جواب آن از آنچه در بالا گفتیم روشن شد و شرح به خواست خدا در جای خود خواهد آمد.

۱- مقائیس اللّغه و مفردات راغب و التحقیق فی کلمات القرآن الکریم(ماده حدّ).

۲- مرحوم علّامه مجلسـی بحث مشـروحی در بحارالأنـوار در این زمینه که اهل ایمان خلود در دوزخ نخواهنـد داشت، آورده است، علاقه‌مندان می‌توانند به جلد هشتم بحار، صفحه ۳۵۱ به عبد(باب ۲۷ باب من یخلد فی النار و من یخرج منها) مراجعه نمایید.

ص: ۳۰۰

***

نتیجه

این گروه‌های بیست و چهارگانه عمده‌ترین کسانی هستند که به گفته قرآن مجید راهیان دوزخند، بعضی جاودانه در آن می‌مانند، و بعضی برای مدّتی محدود و معیّن، و از مجموع این آیات به خوبی روشن می‌شود که دیدگاه‌های اسلام در مسائل اجتماعی و حقوقی و انواع انحرافات اخلاقی چیست و برای چه اموری اهمیت فوق‌العاده قائل است.

این گونه آیات، پیام‌های تربیتی نیرومندی دارد و همه انسان‌ها را نسبت به عواقب و خطرات این گناهان بزرگ آگاه می‌سازد هشدار می‌دهد، و هدف نهایی همین است.

ص: ۳۰۱

۲- ماهیّت دُوزخ

اشاره

اشاره:

مسلّم است که «جهنّم» کانون قهر و غضب الهی است، و مطابق ظاهر یا صریح آیات قرآن مشتمل بر عذاب‌های جسمانی و روحانی می‌باشد، و آنها که اصرار دارند آن را تنها به مجازات‌های روحی و معنوی تفسیر کنند، باید بخش عظیمی از آیات قرآن را نادیده گرفته و انکار نمایند یا بدون دلیل بر معنایی مجازی عمل کنند.

اما در اینکه ماهیت «دوزخ» چیست؟ و عذاب‌ها و کیفرهای آن چگونه است؟ بهترین راه آن است که از نام‌ها و اوصافی که در آیات مختلف قرآن برای آن ذکر شده کمک بگیریم تا بتوان پرده از روی اسرار این کانون قهر و غضب برداشت، هرچند همان گونه که بارها گفته‌ایم شناخت و معرفت ما درباره مسائل مربوط به جهان دیگر هر قدر زیاد هم باشد محدود است، تنها شبحی از دور برای ما نمایان است، اما جزئیات و خصوصیات آن روشن نیست چرا که عالم آخرت به طور کلّی جهانی است بالاتر از این عالم، درست مانند عالم جنین نسبت به زندگی بیرون شکم مادر.

بنابراین احاطه کامل بر اسرار آن برای مردم دنیا غیر ممکن است، ولی این امر هرگز مانع معرفت و شناخت اجمالی نخواهد بود.

به هر حال برای پی بردن به ماهیت دوزخ به سراغ نام‌ها و اوصاف و اشارات قرآن در این زمینه می‌روی و به آیات زیر که نمونه‌هایی از اسماء و اوصاف دوزخ را بیان می‌کند، گوش دل می‌سپاریم:

۱- وَ انَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ اجْمِعینَ لَها سَبْعَةُ ابْوابٍ (حجر ۴۳- ۴۴).

۲- سَاصْلِیهِ سَقَرَ- وَ ما ادْراکَ ما سَقَرُ- لاتُبْقی وَ لا تَذَرُ- لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ (مدثر ۲۶- ۲۹).

۳- فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتی وَ قُودُها النَّاسُ وَ الحِجارَةُ اعِدَّتْ لِلْکافِرِیْنَ (بقره- ۲۴).

۴- فَریقٌ فِی الجَنَّةِ وَ فَریْقٌ فِی السَّعیرِ (شوری- ۷).

ص: ۳۰۲

۵- فَامَّا مَنْ طَغی- وَ اثَرَ الحَیاةَ الدُّنْیا- فَانَّ الجَحِیمَ هِیَ المأوی (نازعات ۳۷- ۳۹).

۶- کَلَّا لَیُنْبَذَنَّ فِی الحُطَمَةِ- وَ ما ادْراکَ ما الحُطَمَةُ- نارُ اللَّه المُوقَدَةُ الَّتی تَطَّلِعُ عَلَی الافْئِدَةِ (همزه ۴- ۷).

۷- وَ امَّا مَنْ خَفَّتْ مَوازِینُهُ فَامُّهُ هاوِیَةٌ- وَ ما ادْراکَ ماهِیَه- نارٌ حامِیَةٌ (قارعه ۸- ۱۱).

۸- کَلَّا انَّها لَظْی- نَزّاعَةً لِلشَّوی- تَدْعُوا مَنْ ادْبَرَ و تَوَلَّی (معارج ۱۵- ۱۷).

ترجمه:

۱- و جهنم میعادگاه همه آنهاست. هفت در دارد.

۲- (امّا) به زودی او را وارد دوزخ می‌کنیم و تو نمی‌دانی دوزخ چیست؟ (آتشی است که) نه چیزی را باقی می‌گذارد، و نه چیزی را رها می‌سازد! پوست تن را به کلی دگرگون می‌کند!.

۳- از آتشی بترسید که هیزم آن بدن‌های مردم (گنهکار) و سنگ‌هاست! و برای کافران آماده شده است.

۴- گروهی در بهشتند و گروهی در سعیر (آتش).

۵- امّا آن کسی که طغیان کرده، و زندگی دنیا را مقدم داشته مسلماً «جحیم» جایگاه اوست.

۶- چنین نیست که او می‌پندارد به زودی در «حطمه» پرتاب می‌شود و تو چه می‌دانی «حطمه» چیست؟ آتش برافروخته الهی است، آتشی که از دل‌ها سربر می‌زند!.

۷- و اما کسی که ترازوهایش سبک است پناهگاهش «هاویه» و تو چه می‌دانی «هاویه» چیست؟ آتشی سوزان.

۸- امّا هرگز چنین نیست (که آنها می‌پندارند) شعله‌های سوزان آتشی است که دست

ص: ۳۰۳

و پا و پوست سر را می‌کند و می‌برد، و کسانی را که به فرمان خدا پشت کردند صدا می‌زنند!.

***

تفسیر و جمع‌بندی

تعبیرات مختلف قرآن درباره دوزخ

در نخستین آیه به یکی از معروفترین نام‌های دوزخ که ۷۷ بار در قرآن مجید تکرار شده- یعنی جهنم- برخورد می‌کنیم، این آیه اشاره به پیروان ابلیس کرده، می‌گوید: «جهنّم وعده گاه همه آنهاست- و برای آن هفت در است!» وَ انَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُم اجْمعِينَ- لَها سَبْعَةُ ابْوابٍ

در معنای واژه «جهنَّم» میان ارباب لغت و مفسّران گفتگو بسیار است، بعضی آن را به معنای «آتش»، و بعضی آن را به معنای «عمیق و ژرف» دانسته‌اند، در لسان العرب آمده «جِهِنّام» به معنای عمق زیاد است، و لذا «بئرٌ جَهَنَّم و جِهِنّام» به معنی چاه عمیق آمده است.

در همان کتاب از بعضی نقل شده است که این واژه در اصل عبرانی است و «کِهِنّام» بوده است، و عربی آن به صورت جهنّم ذکر شده، (و به همین دلیل از الفاظ مالا ینصرف است، چرا که هم معرفه و هم عجمی است).

جمعی آن را در اصل واژه عبری «جهینون» دانسته‌اند(۱) و بعضی آن را عربی می‌دادند (و علّت ما لا ینصرف بودن آن تأنیث و تعریف ذکر کرده‌اند).

بعضی نیز آن را از ریشه فارسی دانسته‌اند.

به تونل زیر زمینی که حرارت در آن می‌دمند و زمین حمام را گرم می‌کند نیز جهنّم می‌گویند.(۲)

به هر حال ریشه آن هر چه بوده باشد (عربی، فارسی، و عبرانی) این واژه در قرآن مجید نامی است برای محلی که مملو از انواع عذاب‌هاست و کانون قهر و غضب الهی است، و دارای درکات و مراتب مختلف است.

ضمناً در آیه آمده بود جهنم هفت در دارد که بعداً به خواست خدا درباره آن بحث خواهیم کرد.

۱- لغتنامه دهخدا ماده« جهنَم».

۲- لغتنامه دهخدا ماده جهنّم- التحقیق، لسان العرب- المنجد و اقرب الموارد.

ص: ۳۰۴

***

در دومین آیه به یکی دیگر از نام‌های دوزخ برخورد می کنیم و آن «سقر» است، بعد از اشاره به داستان یکی از مشرکان لجوج و سرسخت (ولید به مغیره) می‌فرماید به زودی او را وارد «سقر» می کنیم، و تو نمی‌دانی سقر چیست (آتشی است که) چیزی را (به حال خود) باقی نمی گذارد، و نه چیزی را رها می کند، پوست تن را به کلی دگرگون می‌سازد سَاصْلیه سَقَرَ- وَ ما ادْراكَ ما سَقَرُ- لاتُبْقی وَ لا تَذَرُ- لَوّاحَةٌ لِلْبَشَرِ.

به هر حال «سقر» یکی از نام‌های دوزخ است که در اصل از ماده «سَقْر» (بر وزن فقر) به معنای درگرگون شدن و ذوب شدن بر اثر تابش آفتاب گرفته شده.(۱)

بعضی آن را نام یکی از طبقات وحشتناك دوزخ می‌دانند چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: درّه‌ای است به نام سقر که جایگاه متکبران است و هرگاه نفس بکشد دوزخ را می‌سوزاند.(۲)

در صحاح اللغه آمده است که «سقرات الشمس» به معنای شدت تابش افتاب است، «یَوْمٌ مُسَقَّرٌ» به معنای روز داغ و سوزان است.

در التحقیق آمده که اصل این ماده به معنای حرارت شدیدی است که رنگ اشیاء یا صفات آنها را دگرگون می‌سازد.

ولی تدریجاً این واژه به و صورت نامی از نام‌های آتش دوزخ درآمده است، آتشی شدید و سوزان که همه چیز را دگرگون می‌سازد.

اوصافی که در همین آیات آمده نیز شاهد این مدّعی است، چرا که از یکسو می گوید: پوست تن را به کلّی دگرگون می کند، و از سوی دیگر می‌فرماید: چیزی را به حال خود باقی نمی گذارد.

***

دیگر از اسامی دوزخ که در قرآن مجید به طور گسترده به کار رفته است «نار» است این واژه ۱۴۵ بار در قرآن مجید آمده که در غالب موارد به معنای آتش دوزخ است، هرچند در مواردی نیز به معنای آتش

۱- مقاییس اللّغه و مفردات راغب.

۲- تفسیر صافی ذیل آیه ۴۸ سوره قمر.

ص: ۳۰۵

دنیا آمده است، از جمله خطاب به معارضان قرآن کرده، می گوید: «اگر شما سوره‌ای همانند قرآن نمی‌آورید- و هرگز نخواهید توانست- از آتشی بپرهیزید که هیزم آن مردم (گنهکار) و سنگ‌هاست که برای کافران آماده شده است.

واژه «نار» به معنای هرگونه «آتش» است، راغب در مفردات می گوید: «نار» به معنای شعله‌ای است که در برابر حسّ انسان ظاهر می‌شود، و به حرارت تنها نیز «نار» گفته می‌شود، بعضی معتقدند «نار» و «نور» از یک ریشه گرفته شده و هر دو باهم همراهند.

به هر حال کثرت استعمال این واژه در خصوص آتش دوزخ در آیات قرآن به حدّی است که به صورت نامی از نام‌های دوزخ درآمده.

قرآن مجید در آیه ۱۰ آل‌عمران، اشاره به گروهی از مجرمان کرده می گوید: وَ اولئکَ هُمْ وَقُودُ النّارِ: «آنها هیزم آتشند» یعنی هیزم دوزخند.

تعبیر به «اصحاب النار» در آیات متعدد نیز در مورد دوزخیان به کار رفته است و لذا اصحاب النار در مقابل اصحاب الجنّه قرار داده شده.(۱)

ضمناً از اوصافی که در این آیه برای آتش دوزخ شمرده شده این است هیزم و آتشگیره آن خود انسان‌ها به اضافه سنگ‌ها (بت‌ها) هستند، بنابراین آتش دوزخ از این نظر هیچ شباهتی به آتش دنیا ندارد.

***

در چهارمین آیه به نام و توصیف درباره این کانون قهر الهی یعنی (سعیر) برخورد می کنیم.

بعد از اشاره به هدف نزول قرآن که انذار مردم و بیم دادن آنها از روز قیامت است می‌فرماید: «در آن روز) گروهی در بهشتند و گروهی در سعیرند (فَرِیْقٌ فی الجَنَّةِ وَ فَرِیقٌ فِی السَّعِیْرِ).

واژه «سعیر» شانزده بار، و جمع آن «سُعر» دو بار در قرآن مجید آمده است، این واژه در اصل از ماده «سَعْر» (بر وزن قعر) گرفته شده که به معنای بر افروختن آتش است، و به معنای شدّت فروزندگی آن نیز آمده، لذا «سعیر» به معنای آتشی است که بسیار سوزان و ملتهب و شعله‌ور باشد. و گاه به معنای «جنون»

۱- اعراف- ۴۴ و حشر- ۲۰.

ص: ۳۰۶

نیز آمده است، چرا که در این حالت شخص شعله‌ور می‌گردد و هیجان به او دست می‌دهد، به شتر دیوانه، ناقه مسعوره می‌گویند.(۱)

از اینکه «سعیر» در آیه فوق در مقابل «جنّت» قرار گرفته، چنین استفاده می‌شود که آن هم یکی از نام‌های دوزخ است، تعبیر به «اصحاب السعیر» در چند آیه از قرآن نیز قرینه دیگری بر این نامگذاری است.(۲)

ولی نمی‌توان انکار کرد که در پاره‌ای از آیات قرآن به همان معنای وصفی به کار رفته، و اشاره به فروزندگی آتش دوزخ است.

***

پنجمین تعبیر که در بیست و پنج مورد در قرآن مجید آمده است همان جحیم است، در آیه مورد بحث می‌فرماید: «اما کسی که طغیان کند و زندگی دنیا را (بر آخرت) مقدم دارد جحیم جایگاه اوست» (فَامّا مَنْ طَغی وَ آثَرَ الحَیاةَ الدُّنیا فَانَّ الجَحیمَ هِیَ المَأوی).

واژه «جحیم» که از تعبیرات قرآن استفاده می‌شود یکی از نام‌های دوزخ است، از ماده «جَحُم» به گفته مفردات به معنای «شدت بر افروختگی آتش» گرفته شده است.

در «مقاییس اللغه» نیز بر همین معنا تأکید شده، ولی «صحاح اللغه» آن را به معنی آتش عظیم تفسیر کرده که طبعاً با شدت حرارت و التهاب همراه است.

ولی در یک مورد در قرآن مجید این واژه در مورد آتش‌های سوزان دنیا به کار رفته در آنجا که از قول مشرکان زمان ابراهیم علیه السلام نقل می‌کند: قالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْیاناً فَالْقُوهُ فی الْجَحیمِ «گفتند بنای مرتفعی برای او (ابراهیم) بسازید و او را در جحیم (کانونی پر از آتش سوزان شعله‌ور) بیفنکنید» (صافات- ۹۷).

اما این تعبیر مانع از آن نیست که واژه مزبور از نام‌های جهنم بوده باشد.

***

در ششمین تعبیر به واژه «حُطَمَة» مواجه می‌شویم که دوبار در سوره هُمزه» تکرار شده است، ضمن

۱- مقاییس، صحاح اللّغه و التحقیق و مفردات راغب.

۲- ملک- ۱۰ و ۱۱- فاطر- ۶.

ص: ۳۰۷

اشاره به وضع کسانی که عیبجویی و غیبت می‌کنند و حرص برای جمع‌آوری اموال دارند می‌فرماید:

«چنین نیست که او می‌پندارد، به زودی در حطمه پرتاب می‌شود، تو چه می‌دانی حطمه چیست؟! آتش الهی برافروخته است که از دل‌ها سر می‌کشد»!.

(کَلَّا لَیُنْبَذَنَّ فی الحُطَمَةِ- وَ ما ادْراکَ مَا الحُطَمَةُ- نارُ اللَّهِ المُوقَدَةُ الْتی تَطَّلِعُ عَلَی الافْئِدَةِ).

واژه «حطمه» که به گفته «صحاح اللغه» و «مجمع البحرین» نامی از نام‌های دوزخ است، صیغه مبالغه از ماده «حطم» به معنای «درهم شکستن» است، و بعضی آن را به معنای «درهم شکستن اشیاء خشک» می‌دانند، لذا به سال‌های قحطی «حُطمة» (بر وزن لقمه) گفته می‌شود، زیرا همه چیز را درهم می‌شکند و انسان‌ها را متلاشی می‌سازد و «حطیم» به محلّی از کعبه که میان حجر الاسود و در خانه کعبه واقعه شده گفته می‌شود، زیرا مردم سخت در آنجا ازدحام می‌کنند گویی از شدت فشار می‌خواهد استخوان‌ها درهم بشکند.

بنابراین نامگذاری دوزخ به عنوان «حطمه» به خاطر آن است که آتش سوزانش همه چیز را در هم می‌شکند و متلاشی می‌سازد، و تفسیری که قرآن در آیات مورد بحث برای آن آورده (می‌گوید: آتش افروخته الهی است، که از دل‌ها سر می‌کشد) نیز شاهد بر این مدّعی است.

ولی از بعضی از روایات استفاده می‌شود: که هریک از نام‌های «جهنم» از جمله حطمه اشاره به بخش خاصی از دوزخ می‌باشد.(۱)

در هفتمین تعبیر سخن از «هاویه» است، که فقط یکبار در قرآن مجید دیده می‌شود، می‌فرماید: وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِینُهُ- فَأُمُّهُ هَاوِیَةٌ- وَمَا أَدْرَاکَ مَا هِیَهْ- نَارٌ حَامِیَةٌ «اما آن کس که ترازوهای (عمل) او سبک است پناهگاهش هاویه است. و تو چه می‌دانی هاویه چیست؟ آتشی است داغ و سوزان». (قارعه- ۸ تا ۱۱).

«هاویه» به گفته ابن منظور در لسان العرب یکی از نام‌های «جهنم» است بنابراین «امّه هاویةٌ» مفهومش این است که مسکن و قرارگاه او دوزخ می‌باشد.(۲)

در «مقاییس اللغه» و «مفردات راغب» نیز اشاره به این نامگذاری شده است، این ماده در اصل از ماده «هُوِیّ» به معنای افتادن و سقوط کردن است، زیرا کافران و مجرمان در آن سقوط می‌کنند، ضمناً اشاره به

۱- به تفسیر نورالثقلین، جلد ۳، صحفه ۱۷ و ۱۹ حدیث ۶۰ و ۶۴ مراجعه فرمائید.

۲- لسان العرب، ماده هوی.

ص: ۳۰۸

عمق دوزخ نیز می‌باشد.

واژه «امّ» در اینجا به معنای جایگاه و قرارگاه تفسیر شده و گاه به معنای مادر، یعنی همان گونه که مادر فرزند خویش را در آغوش می‌کشد دوزخ نیز افراد را در آغوش می‌گیرد!

بعضی نیز «ام» را در اینجا به معنای «مغز سر» تفسیر کرده‌اند، و می‌گویند «هاویه» توصیفی است برای دوزخیان زیرا با سر، در آن سقوط می‌کنند، ولی تفسیر اوّل صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

***

در هشتمین و آخرین تعبیر به واژه (لَظی) برخورد می‌کنیم، که آن نیز یک بار در قرآن آمده، در سوره معارج پس از اشاره به حال مجرمانی که در قیامت دوست دارند همسر و برادر و فرزندان خود را برای نجات خویش قربانی کنند می‌فرماید: کَلّا انَّها لَظی- نَزّاعَهً لِلشَّوی- تَدْعُو مَنْ ادْبَرَ وَ تَولّی: «آن گونه نیست که آنها می‌پندارند (بلکه) آن لظی (آتش سوزان) است- که دست و پا و پوست سر را می‌کند!- و کسانی را که به فرمان خدا پشت کرده‌اند فرا می‌خواند» (معارج ۱۵- ۱۷).

«لظی» در اصل به معنا آتش یا شعله خالص آتش است، ولی به گفته «لسان العرب» و «مفردات راغب» این واژه نامی از نام‌های «جهنم» است (لذا به خاطر عَلَم بودن و تأنیث غیر منصرف است).

«نزّاعه» به معنای چیزی است که پی در پی جدا می‌سازد، و «شَوی» به معنای دست و پا و اطراف بدن است (هر چند گاهی به معنای بریان کردن نیز آمده، ولی در اینجا مناسب همان معنای اوّل است چرا که وقتی چیزی را در آتش می‌افکند اوّل شاخ و برگ و اطراف آن می‌سوزد).

بعضی نیز «شوی» را به معنای پوست تن یا پوست سر معنی کرده‌اند.

و از عجائب این آتش سوزان اینکه دوزخیان را به سوی خود فرا می‌خواند! آیا واقعاً دوزخ از نوعی حیات و درک و شعور برخوردار است و چنین می‌کند؟ و یا جاذبه مرموزی در دوزخ است که مستحقان را به خود جذب می‌نماید؟.

هر دو احتمال امکان‌پذیر است، ولی ظاهر آیه همان معنای اوّل می‌باشد.

این نکته قابل توجه است که در روایات اسلامی «نار» از نام‌های دوزخ ذکر نشده، بلکه هفت نام دیگر آمده، و هر کدام به عنوان یکی از طبقات دوزخ معرفی شده، نه اینکه این نام‌های هفتگانه هر کدام

ص: ۳۰۹

مجموعه دوزخ را شامل شود.

از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «جهنم هفت در دارد و این درها طبقاتی هستند که هریک بالای دیگری است سپس حضرت یک دست خود را بر دیگری نهاد و فرمود:

این چنین! ... پائین‌ترین طبقه، «جهنم» است، و بالای آن «لظی» و بالاتر از آن «حطمه» و بالای آن «سقر»، و بالاتر از آن «جحیم»، و بالای آن «سعیر» و بالای آن «هاویه» است (ولی در بعضی از روایات آمده که پائین‌ترین نقطه آن «هاویه» و بالاترین نقطه آن «جهنم» است).(۱)

مانعی ندارد که اسامی هفتگانه فوق، گاه بر تمام جهنم اطلاق گردد و گاه بر بخشی از دوزخ، همان‌گونه که در نام‌های دنیا نیز دیده می‌شود که گاه یک نام بر مجموعه یک استان و گاه بر خصوص شهری که بخشی از استان است اطلاق می‌شود.

***

اوصاف جهنم

در مجموع، از آیات مربوط به دوزخ و نام‌ها و اوصاف آن استفاده می‌شود که دوزخ یک کانون هولناک مجازات است، آتشی سوزان آن را پر کرده، و دارای درها و طبقات گوناگون است، ولی نه آتشی همچون آتش دنیا، بلکه آتشی با مشخصات زیر:

۱- هیزم و آتشگیره آن سنگ‌ها و انسان‌هاست!.

۲- آتشی است که از دل‌ها سر می‌زند و نخستین جرقه‌هایش در قلوب ظاهر می‌گردد!.

۳- آتشی است درهم شکننده و در هم کوبنده.

۴- آتشی است دارای درک که گنهکاران را به سوی خود فرا می‌خواند!.

۵- هنگامی که این آتش مستحقان خود را از دور می‌بینند صدای وحشتناک و خشم آلودش که با نفس زدن‌های شدید همراه است شنیده می‌شود (اذا رَاَتْهُمْ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ سَمِعُوا لَها تَغَیّظاً وَ زَفِیراً) (فرقان- ۱۲).

۶- آتشی است متحرک چنانکه می‌فرماید: «در آن روز جهنم را حاضر می‌کنند، و آن روز انسان متذکر

۱- مجمع‌البیان، جلد ۵ و ۶، صفحه ۳۳۸- نورالثقلین، جلد ۳، صفحه ۱۹ حدیث ۶۴- در حدیث ۶۰ نیز در همین زمینه حدیث مبسوطی از امام باقر علیه السلام نقل شده است.

ص: ۳۱۰

می‌شود، ولی این تذکر برای او سودی ندارد» (وَجِیئَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ یَوْمَئِذٍ یَتَذَکَّرُ الأنْسانُ وَ انِّی لَهُ الذِّکْری) (فجر- ۲۳).

۷- این آتش سوزان هم اکنون کـافران را احـاطه کرده هر چنـد حجاب‌ها مانع از مشاهـده آن است (وَ انَّ جَهَنَّمَ لَمُحیطَهٌ بِالکافِرینَ) (توبه- ۴۹).

شایـد مجموع این جهـان سـبب شـده که بعضـی برای دوزخ تفسـیر روحـانی کننـد، و آتش آن را آتش سوزان معنوی بداننـد، ولی بی‌شک این تفسیر با ظاهر آیات قرآن هرگز سازگار نیست، و با روایاتی که در شرح آنها آمده نیز هماهنگی ندارد.

بنابراین بایـد گفت جهنم کانون آتش سوزانی است که با آتش‌های این جهان بسـیار متفاوت است همان‌گونه که نعمت‌های بهشتی نیز با مواهب این دنیا بسیار تفاوت دارد.

***

توضیحات

فلسفه وجود دوزخ

بسـیاری سؤال می‌کنند اصـلًا وجود جهنم چه لزومی دارد؟ خداوند که انتقامجو نیست، وانگهی مجازات‌ها معمولًا برای این است که افراد بار دیگر مرتکب خطا نشونـد و یا درس عبرتی برای دیگران باشـد در حالی که می‌دانیم بعد از این جهان بازگشتی به این عالم نخواهـد بـود، و در آنجـا تکلیـف و اطـاعت و گنـاهی مطرح نیست، بنـابراین مجـازات سـنگینی، همچون دوزخ چه مفهومی خواهد داشت؟.

از سوی دیگر هـدف از تمـام برنامه‌هـای دینی، تعلیم و تربیت و تکامل انسان است، اگر کسانی نپذیرنـد مجازاتشان همین بس که از رسیدن به آن درجات عالی محروم می‌مانند.

بنابراین چه نیازی به وجود دوزخ و آن کانون مجازات و قهر و غضب می‌باشد؟

در برابر این سؤال باید به دو نکته توجه داشت:

۱- بارها گفته‌ایم که بسـیاری از مجازات‌های الهی، چه در این جهان و چه در جهان دیگر در حقیقت نتیجه اعمال خود انسان‌هاست که به عنوان مسـبب الأسباب بودن خداوند به او نسبت داده می‌شود بسیاری از مواهب بهشتی تجسّم اعمال نیک آدمی، و بسیاری از عذاب‌های دوزخی تجسّم اعمال سوء

ص: ۳۱۱

اوست و می‌دانیم نتیجه و آثار عمل چیزی نیست که بتوان بر آن خرده گرفت.

مثلًا به کسی که سراغ موادّ مخدّر و مشروبات الکلی می‌رود تا به پندار خویش لحظاتی آسوده خاطر در پناه این دو مادّه مخدر بگذراند و از لذّت بی‌خبری حاصل از این عوامل تخدیر بهره گیرد، هشدار داده می‌شود که این دو عامل فساد سرانجام وجود تو را به تباهی می‌کشد، الکل بیماری‌های قلب و عروق و اعصاب و کبد را به دنبال دارد، و مواد مخدّر تمام اعصاب بلکه تمام هستی تو را در هم می‌کوبد.

حال اگر کسی گوش به این هشدار نداد و به دنبال این امور رفت، به عذاب و کیفر و مجازاتش مبتلًا خواهد شد، این چیزی نیست که نیاز به فلسفه و دلیلی جز قانون علیّت داشته باشد، نتیجه قهری عمل خود انسان است و از آن گریزی نیست!.

گناهان غالباً چنین هستند و پی آمدهایی در این زندگی، و زندگی جهان دیگر دارند که به صورت عذاب‌های دوزخی نمایان می‌شوند.

لذا در بسیاری از آیات قرآن، این تعبیر دیده می‌شود که می‌فرماید: «جزای شما همان اعمال شما است»! در آیه ۹۰ سوره نمل می‌خوانیم: وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَةِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ الّا ما کُنْتُم تَعْمَلُونَ): «آنها که اعمال بد با خود بیاورند به رو در آتش افکنده می‌شوند، آیا جزایی جز آنچه عمل می‌کردید خواهید داشت»؟ یعنی این همان اعمال شماست که دامانتان را گرفته، نه غیر آن.

و در آیه ۷ تحریم می‌خوانیم: (یا ایُّها الَّذینَ کَفَرُوا لاتَعْتَذِرُوا الیَوْمَ انَّما تُجْزَوْنَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ): «ای کسانی که کافر شده‌اید امروز عذر خواهی نکنید چرا که جزای شما همان اعمالی است که انجام می‌دادید!.

عذر خواهی جایی سود می‌بخشد که مسأله علّت و معلول و نتیجه طبیعی اعمال مطرح نباشد.

آیاتی که سخن از تجسّم اعمال می‌گوید، و مثلًا خوردن مال یتیم را به عنوان خوردن آتش معرّفی می‌نماید همه گواه بر این معنا است و همچنین روایاتی که می‌گوید خلق و خوی حیوانی انسان‌ها، در قیامت از دورن به برون کشیده می‌شود، و چهره‌های اشخاص شبیه حیواناتی می‌گردد که به این خلق و خو معروفند!.

کوتاه سخن اینکه: این دنیا مزرعه است و سرای آخرت هنگام درو کردن است، اگر انسان تخم گل بکارد محصولش شاخه‌های با طراوت و زیبا و عطر آگین گل است، و اگر بذر خار بیفشاند چیزی جز خار

ص: ۳۱۲

درو نخواهد کرد.

در حدیثی می‌خوانیم: مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و از حضرتش تقاضا کرد نصیحتی به او بفرماید، فرمود: احْفَظْ لِسانَکَ: «زبانت را حفظ کن» او به این مسأله زیاد اهمیّت نداد، باز تقاضای خود را تکرار کرد، در مرتبه دوّم و سوّم نیز همین پاسخ را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنید، سپس حضرت برای اینکه اهمیت این موضوع را به خوبی نشان دهد در مرتبه سوّم افزود: (وَیْحِکَ وَ هَلْ یَکُبُّ النَّاسُ عَلی مَناخِرِهِمْ فِی النَّارِ الا ـ حَصائِدُ السِنَتِهِمْ): «آیا جز این است که مردم را به صورت در آتش دوزخ می‌افکند آنچه محصول و درو شده زبان‌های آنهاست».(۱)

۲- شک نیست که بشارت و انذار هر دو پشتوانه مهمّی برای پیاده کردن برنامه‌های تربیتی محسوب می‌شوند، همان گونه که بشارت به آن پاداش‌های عظیم بهشتی تأثیر نیرومندی در دعوت به اطاعت خدا و ترک گناه دارد، تهدید به مجازات‌های دردناک دوزخی نیز از عامل نیرومندی است، بلکه تجربه نشان داده که مجازات‌ها تأثیر قوی‌تری دارند.

به همین دلیل تمام قوانین که از سوی مراکز قانون‌گزاری دنیا وضع می‌شود در کنار خود، مجازات‌هایی برای متخلفان دارد که در اصطلاح حقوق دانان از آن به ضمانت اجرایی تعبیر می‌شود، مسأله ضمانت اجرا به قدری مهم است که یکی از عناصر اصلی تشکیل دهنده قانون است، به گونه‌ای که اگر قانونی وضع شود و برای متخلفان هیچگونه مجازاتی (نه زندان نه شلاق نه جریمه مالی نه پاره‌ای از محرومیت‌های اجتماعی) در بر نداشته باشد نام قانون نمی‌توان بر آن نهاد.

با این حال چگونه ممکن است قوانین الهی خالی از ضمانت اجرا باشد؟ زیرا در این صورت ارزش قانونی خود را از دست می‌دهد، و متخلّفان دلیلی بر اطاعت نمی‌بینند، و طبعاً هدف قانون عقیم می‌ماند.

درست است که آثار وضعی و طبیعی تخلّف از قوانین الهی می‌تواند عامل باز دارنده‌ای در برابر تخلّف‌ها باشد، ولی مسلّماً به تنهایی کافی نیست، و لذا خداوند علاوه بر این آثار، یک سلسله کیفرها و مجازات‌ها برای متخلّفان قرار داده، و همان گونه که اقوامی را تهدید به مجازات‌های دنیا می‌کند (و نمونه‌های زیادی از آن نیز در خارج واقع شده که در شرح حال اقوام پیشین در قرآن مجید آمده است)

۱- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۵، حدیث ۱۴.

ص: ۳۱۳

کیفرهایی در جهان دیگر برای متخلّفان مقرّر فرموده است.

این نکته نیز روشن است که هر قدر تشویق و تهدیدی قوی‌تر و شدیدتر باشد تأثیر آن نیز بیشتر است.

این امر یکی از فلسفه‌های وجود بهشت و دوزخ را روشن می‌سازد.

در اینجا ممکن است گفته شود تمام این آثار که گفته شد بر وعده کیفر و مجازات مترتّب می‌شود، بنابراین چه مانعی دارد که این تهدیدها و اندارها از سوی خداوند مطرح شود ولی در قیامت تحقق نیابد، چون ضرورتی برای آن نیست، زیرا در آنجا نه عبرت دیگران مطرح است و نه عدم تکرار گناه از سوی گناهکاران.

ولی لازمه این سخن این است که خداوند حکیم مرتکب قبیح گردد، و العیاذ باللَّه سخن به دروغ بگوید، و تخلف از وعده خویش بنماید، سخن از کیفر بدکاران بگوید و حتی سوگند بر انجام آن یاد کند، ولی در عمل خبری نباشد، مسلّماً این کار زشتی است که نه تنها لایق ذات پاک خداوند نیست بلکه هیچ فرد مهذّب و حکیمی نمی‌تواند مرتکب آن گردد.

نتیجه اینکه: از یکسو تهدید و انذار به کیفرها به عنوان ضمانت اجرایی لازم است، و از سوی دیگر عمل به این وعده‌ها برای دفع هرگونه قبیح از ذات خداوند ضروری است.

این است فلسفه تحقّق دوزخ و کیفرهایش.

و لذا در آیه ۴۷ سوره ابراهیم می‌خوانیم: فَلا تَحْسَبَنَّ اللَّه مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسَلَهُ انَّ اللَّه عَزِیزٌ ذُو انْتِقام

«گمان مبر که خداوند وعده‌ای را که به پیامبرانش داده تخلّف کند، چرا که خداوند قدرتمند و دارای مجازات است» (سپس به دنبال این آیه بخشی از عذاب‌های روز قیامت را شرح می‌دهد).

ص: ۳۱۴

۳- درهای دوزخ و درکات آن

اشاره

اشاره:

از آیات متعددی در قرآن مجید استفاده می‌شود که جهنّم دارای درهای متعدد است و در یک آیه تصریح به هفت در شده است.

آیا این درها اشاره به اعمالی است که انسان را به دوزخ می‌کشاند و در حقیقت راه ورود انسان‌ها به جهنّم است؟ همان گونه که درباره درهای بهشت گذشت.

یا اشاره به طبقات جهنم و درکات آن است، که در روایات متعددی به آن اشاره شده است؟ و یا هر دو معنا در مفهوم این آیات جمع است؟.

بهتر این است نخست به سراغ تفسیر آیات مربوط به این قسمت برویم تا پاسخ سؤال بالا را در یابیم.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و به آیات ذیل گوش جان فرا می‌دهیم:

۱- وَ انَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ اجْمَعینَ- لَها سَبْعَةُ ابْوابٍ لِکُلِّ بابٍ مِنْهُم جُزْءٌ مَقْسُومٌ (حجر ۴۳- ۴۴).

۲- فَادْخُلُوا ابْوابَ جَهَنَّمَ خالِدینَ فیها فَلَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرینَ (نحل- ۲۹).(۱)

۳- وَسیقَ الَّذینَ کَفَرُوا الی جَهَنَّمَ زُمَراً حَتَّی اذا جائُواها فُتِحَتْ ابْوابُها (زمر- ۷۱).

۴- انَّ الْمُنافِقِینَ فی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدلَهُمْ نَصیراً (نساء- ۱۴۵).

ترجمه:

۱- و جهنم میعادگاه همه آنهاست، هفت در دارد، و برای هر دری گروه معینی از آنها

۱- شبیه همین معنا در آیات ۷۲ زمر و ۷۶ غافر آمده است.

ص: ۳۱۵

تقسیم شده‌اند.

۲- اکنون از درهای جهنم وارد شوید در حالی که جاودانه در آن خواهید بود، چه جای بدی است جایگاه مستکبران؟!

۳- و کسانی که کافر شدند گروه گروه به سوی جهنم رانده می‌شوند، وقتی به دوزخ می‌رسند درهای آن گشوده می‌شود.

۴- منافقان در پائین‌ترین مرحله دوزخ قرار دارند و هرگز یاوری برای آنها نخواهی یافت.

تفسیر و جمع‌بندی

منظور از درهای جهنم چیست؟

در نخستین آیه، با اشاره به پیروان شیطان که در آیات قبل از آنها سخن گفته شده است، می‌فرماید:
«جهنّم وعده‌گاه همه آنهاست- هفت در دارد و برای هر دری گروهی از آنها تقسیم شده‌اند» (وَ انَّ جَهَنَّمَ لَمْوْعِدُهُمْ اجْمَعین لَها سَبْعَةُ ابْوابٍ لِكُلِّ بابٍ مِنْهُم جُزْءٌ مَقْسُومٌ).
در اینکه منظور از ابواب جهنم (درهای دوزخ) چیست؟ مفسّران احتمالات گوناگونی ذکر کرده‌اند.
ست اینکه: اشاره به درهای ورودی دوزخ است که همه به یک کانون منتهی می‌گردد همانند درهای متعدد ساختمان‌های معمولی این جهان، و در حقیقت اشاره به کثرت وارد شوندگان در این مرکز قهر الهی است.
این احتمال با توجه به روایات متعددی که در تفسیر این آیه آمده است بعید به نظر می‌رسد.
دیگر اینکه منظور طبقات مختلف دوزخ است که از نظر شدت عذاب با همدیگر متفاوت می‌باشند، بنابراین هریک از این درهای هفتگانه در واقع به یکی از این طبقات گشوده می‌شود.
روایات متعددی که از طرق اهلبیت علیهم السلام و اهل سنت رسیده گواه این تفسیر است.
در حدیثی که در دُرّ المنثور از علی علیه السلام آمده می‌خوانیم که فرمود: اتَدْرُونَ كَيْفَ ابوابُ جَهَنَّمَ؟ قُلْنا كَنَحْوِ هذهِ الأبْوابِ! قالَ: لا ولكنّها هكذا و وَضَعَ يَدَهُ فَوقَ يَدِهِ وَبَسَطَ يَدَهُ عَلى يَدِهِ: «آیا می‌دانید درهای دوزخ چگونه است، گفتیم مانند همین درها، فرمود: نه، آنها این چنین است، سپس امام علیه السلام یک دست خود را

ص: ۳۱۶

بر دیگری گذارد و آن را گشود (اشاره به اینکه آنها طبقاتی روی همدیگر قرار دارد).(۱)

در حدیث دیگری از همان حضرت علیه السلام آمده سَبْعَهُ ابْوابِ النَّارِ مُتطابقاتِ «هفت در در دوزخ است که روی یکدیگر قرار دارد».(۲)

و نیز در حدیث دیگری از همان حضرت نقل شده که بعد از تفسیر درهای هفتگانه دوزخ به طبقاتی که بعضی بالای بعض دیگر قرار دارند، نام‌های این طبقات را چنین شمرد: از همه پائین‌تر «جهنم»، و بالای آن «لظی»، و بالای آن «حطمه»، و فوق آن «سقر»، و بالای آن «جحیم» و فوق آن «سعیر» و برتر از آن «هاویه» است (ولی در بعضی از روایات پائین‌ترین «هاویه» و بالاترین «جهنم» شمرده شده.(۳)

سوّمین احتمال اینکه تعدد این درها به خاطر تعدد اقوام مختلفی است که از آنها وارد می‌شوند.

در تفسیر روح‌المعانی از پاره‌ای از منابع خبری نقل شده که: در اوّل ویژه مسلمانان موحّد گنهکار است، و در دوّم از آن یهود، در سوّم از آن نصاری، و در چهارم مخصوص ستاره‌پرستان، و در پنجم از آن مجوس، و در ششم از آن مشرکان و آخرین در مخصوص منافقان است!.(۴)

چهارمین تفسیر اینکه: منظور از این درها همان اعمال و گناهانی است که سرچشمه ورود در دوزخ است.

شاهد این سخن اوّلًا مقابله‌ای است که با درهای بهشت وجود دارد، و در مورد درهای بهشت در بعضی از روایات صریحاً آمده بود که «جهاد» یکی از درهای بهشت است، و یا اینکه یکی از درهای بهشت به نام «باب المجاهدین» است (۵) و در روایت دیگر اشاره به درهای دیگری شده که رابطه‌ای با اعمال آدم همچون «صبر» و «شکر» و مانند آن دارد.

ثانیاً: روایاتی است که نشان می‌دهد که از بعضی از درهای جهنم فرعون و هامان و قارون، و از بعضی مشرکان، و از بعضی دشمنان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد می‌شوند(۶) اینها نیز دلیل رابطه درهای جهنم با گناهان مختلف است.

ولی سه تفسیر اخیر قابل جمع با یکدیگر است، چرا که طبقات جهنّم یکی از دیگری دردناک‌تر، و

۱- الدّرالمنثور، جلد ۴، صفحه ۹۹.

۲- نورالثقلین، جلد ۳، صفحه ۱۸، حدیث ۶۲.

۳- همان مدرک، صفحه ۱۹، حدیث ۶۴.

۴- روح‌المعانی، جلد ۱۴، صفحه ۴۸- تفسیر قرطبی، جلد ۵، صفحه ۳۶۴۶.

۵- کافی، جلد ۵، صفحه حدیث ۲.

۶- بحار، جلد ۸، صفحه ۲۸۵، حدیث ۱۱.

ص: ۳۱۷

گروه‌هایی که وارد آنها می‌شوند یکی از دیگری گنهکارترند، و اعمالی که آنها انجام می‌داده‌اند یکی از دیگری بدتر است، و به این ترتیب هر سه تفسیر در یک مفهوم جمع می‌شود، و در نتیجه درهای جهنّم در واقع پیام آور این حقیقت است که همان‌طور که اعمال آدمی با هم متفاوت و اصناف مجرمان و کفّار با هم مختلفند، مجازات آنها نیز در جهان دیگر یکسان نیست و با یکدیگر فرق بسیار دارد.

***

در دوّمین آیه کفّاری را که با انتخاب این راه غلط بر خود ظلم و ستم کردند مخاطب ساخته می‌فرماید «اکنون (در قیامت) از درهای جهنّم وارد شوید، در حالی که همیشه در آن خواهید بود، و چه جای بدی است جایگاه متکبران»؟! (فَادْخُلُوا ابوابَ جَهَنَّمَ خالدینَ فیها فَلَبِئْسَ مَثْوی المُتَکَبِرینَ).

قابل توجّه اینکه در اینجا «ابواب جهنّم» به صورت جمع ذکر شده، در حالی که هر گروهی از یک در وارد می‌شوند نه از درهای متعدد (دقت کنید).

این تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که مخاطب‌ها در این آیه جمعند، و طبعاً هنگامی که یک جماعت می‌خواهد وارد مکانی شود که درهای متعدد دارد هر گروهی از دری وارد می‌شوند، پس مجموعاً از درهای متعدد وارد شده‌اند.

یا اینکه هر گروه از آنان، تحت عنوان خاصّی از یکی از درها، که ویژه آن گروه است وارد دوزخ می گردند.

این احتمال نیز وجود دارد که مخاطبین این آیه در طبقات پایین دوزخ قرار دارند و طبعاً باید از درها و طبقات متعددی بگذرند تا به آنجا برسند.

به هر حال در این آیه فقط سخن از درهای دوزخ است، اما توضیحی درباره تعداد آنها نیست، به تعبیر دیگر دوزخ همانند بعضی از زندان‌های وحشتناک و تو در تو است که از بندهایی تشکیل شده، گروهی از گمراهان سرسخت که باید در «درک اسفل» یا «قعر جهنم» یا طبقات نزدیک به آن باشند طبعاً باید از همه این طبقات عبور کنند.

***

ص: ۳۱۸

در سوّمین آیه همین موضوع با تعبیر دیگری عنوان شده است، می‌فرماید: «و کسانی که کافر شدند گروه گروه به سوی دوزخ رانده می‌شوند، هنگامی که به آن می‌رسند درهایش گشوده می‌شود» (وَیَسْقَ الذَّینَ کَفَرُوا الی جَهَنَّمَ زُمَراً حَتَّی اذا جائُوها فتِحَتْ ابوابُها).

این تعبیر گویا اشاره به این است که «جهنم» حضور آنها را درک می کنـد، هنگامی که آنان نزدیک می‌شونـد ناگهان درها گشوده می‌شود، و این مشاهده ناگهانی وحشت بیشتری در آنها ایجاد می کند در حالی که همین معنا در مورد بهشتیان نیز آمده و آن سبب مزید سرور و خوشحالی آنهاست باز در اینجا به تعدد درها دوزخ برخورد می کنیم بی‌آنکه تعداد آنها بیان شده باشد، و باز در اینجا سخن از گشوده شـدن تمـام درهاست در حالی که هرگروهی از دری وارد می‌شونـد، انتخاب این تعبیر ممکن است به دلائلی باشـد که در آیه قبل به آن اشاره شد.

***

در چهارمین آیه سـخن از درها نیست، بلکه تنها سخن از طبقه پائین جهنم است که نشان می‌دهد جهنم دارای طبقات مختلفی است، می‌فرمایـد: «منافقان در طبقه پائین دوزخ قرار دارنـد، و هرگز یاوری برای آنها نخواهی یافت» (انَّ المُنافِقِین فی الـدَرْکِ الأسْـفَلِ مِن النار وَلَنْ تجِد لَهُمْ نصیراً).

در لسـان عرب به پله‌هـایی که به طرف بالاـ می‌رود «درجه» و به پله‌هـایی که سـمت پـایین می‌رود (ماننـد پله‌هـای سـرداب) «درکه» می گویند.

این واژه از ماده «درک» (بر وزن مرگ) به معنای رسـیدن به چیزی است، لـذا به طناب‌هایی که به یکـدیگر متصل می کنند تا به قعر چاه یا دریا برسد، «دَرَک» (بر وزن فلک) می گویند.

عمیـق‌ترین نقطـه دریـا یـا مکان‌هـای دیگر، «دَرک» (بر وزن مرگ) نامیـده می‌شـود، نبـابراین توصـیف «الـدرک» در آیه شـریفه به «الأسفل» از قبیل تأکید و قید توضیحی است.

به هر حـال این آیه تنهـا آیه‌ای است که اشاره به طبقات جهنم دارد، و می‌توان آیات سابق را که از درهای جهنم سـخن می گفت با آن تطبیق کرد، و نتیجه آن همـان چیزی است که از روایـات سابق اسـتفاده شـد، که درهای جهنّم در عرض هم نیست بلکه در طول هم است، بعضی بالای دیگری قرار دارد.

فخر رازی در تفسیر خود، بعد از آنکه «درک» را به معنای دورترین نقطه قعر چیزی تفسیر می کند،

ص: ۳۱۹

می گوید: «ظاهر این تعبیر قرآنی این است که جهنّم دارای طبقاتی است، و ظاهر این است سخت‌ترین طبقات جهنّم همان طبقه پائین است».(۱)

قابل توجه اینکه در این آیه پائین‌ترین قعر دوزخ برای منافقان! ذکر شده، این به خوبی نشان می‌دهد که «نفاق» بدترین گناه و پست‌ترین نقطه دوزخ است، دلیل آن هم روشن است، خطری که از ناحیه منافقان دامان جامعه اسلامی را می گیرد به مراتب از خطر کفار و دشمنانی که با صراحت، کفر و عداوت خود را آشکار می‌سازند بیشتر است.

در حدیثی نیز درباره علمای فاسد می‌خوانیم: انَّ مِنَ العُلماءِ مَنْ یُحِبُ انْ یَخْزُنَ عِلْمَهُ وَ لا یُؤخَذُ عَنْه، فذاکَ فی الدَرْکِ الأسْفَلِ مِنَ النارِ: «بعضی از دانشمندان هستند که دوست دارند علم خود را احتکار کنند و کسی از آنها بهره نگیرند، اینها در پایه اسفل از آتشند»!.(۲)

چنانکه گفتیم از بعضی روایات نیز استفاده می‌شود که برای هریک از درهای هفتگانه دوزخ اصحاب خاص است، مثلًا از یک در فرعون و هامان و قارون وارد می‌شوند، و از در دیگری بنی‌امیه، و از در دیگری مشرکان، و همینطور.(۳)

بدیهی است ورود فرعون و هامان و قارون، یا بنی امیه، از این درها، به خاطر اعمال و عقائد آنها است و به همین دلیل کسانی که در خط آنها و پیرو مکتب عقیدتی و علمی آنان باشند قاعدتاً از همان درها وارد می‌شوند، و بنابراین رابطه میان «درها» و «اعمال و عقائد» انسان‌ها روشن می‌شود.

۱- تفسیر فخر رازی، جلد ۱۱، صفحه ۸۷.

۲- بحار، جلد ۸، صفحه ۳۱، حدیث ۷۶.

۳- ، بحار، جلد ۸، صفحه ۲۸۵، حدیث ۱۱.

ص: ۳۲۰

۴- عذاب‌های جسمانی دوزخیان

اشاره

اشاره:

همان گونه که پاداش‌های الهی و مواهب بهشتی در قیامت دو گونه است «روحانی» و «جسمانی» که شرح مبسوط آن گذشت، عذاب‌های دوزخی نیز بر دو گونه است: روحانی و جسمانی، زیرا می‌دانیم معاد دو جنبه دارد و هر کدام مجازات و پاداش مناسب خود را می‌طلبد.

به علاوه اعمال انسان در این جهان نیز دو گونه است «اعمال قلبی و روحی» و «اعمال جسمی و مادی» بنابراین ممکن نیست در آنجا تنها یک نوع پاداش یا کیفر وجود داشته باشد.

آیات مختلف قرآن و روایات اسلامی نیز گواه روشنی بر این مدعاست.

با این اشاره نخست به سراغ مجازات‌های جسمانی دوزخیان می‌رویم، و به آیاتی که در این زمینه وارد شده گوش جان فرا می‌دهیم، و آنها را تحت عناوین زیر مطالعه می‌کنیم.

الف- شدت فوق‌العاده عذاب‌های دوزخیان.

ب- غذای دوزخیان.

ج- نوشیدنی‌های آنها.

د- لباس دوزخیان.

ه- سایر عذاب‌های جسمانی آنان.

۱- شدت عذاب در دوزخ.

۱- یَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْیَفْتَدی مِنْ عَذابِ یَوْمَئِذٍ ببنیه- وَ صاحِبَتِهِ وَ اخیهِ وَ فَصیلَته الَّتی تُؤْویه- وَ مَنْ فی الأرْضِ جَمیعاً ثُمَّ یُنْجیهِ (معارج ۱۱- ۱۴).

۲- فَیُومَئِذٍ لا یُعذِبُ عَذابَهُ احَدٌ- وَ لا یُوثِقُ وَ ثاقَهُ احَدٌ (فجر ۲۵- ۲۶).

۳- فَیُعَذِبُهُ اللَّه العذابَ الأکْبَرَ (غاشیهٔ- ۲۴).

۴- انْطِلِقُوا الی ظِّلٍ ذی ثلاث شُعَبٍ- لاظَلیلٍ وَلا یُغْنی مِنَ اللَّهَبِ- انّها

ص: ۳۲۱

تَرْمی بِشَررٍ کَالقَصْرِ- کَأنَّهُ جِمالَةٌ صُفْرٌ (مرسلات ۳۰- ۳۳).

۵- و یتَجنَّبُها الأشْقی- الَّذی یصْلی النَّارَ الکُبری- ثُمَّ لا یَمُوتُ فیها وَ لا یَحیی (اعلی ۱۱- ۱۳).

ترجمه:

۱- گنهکار دوست می‌دارد فرزنـدان خود را در برابر عـذاب آن روز فـدا کنـد، و همسـر و برادرش را، و قبیله‌اش را که همیشه از او حمایت می‌کردند و تمام مردم روی زمین را، تا مایه نجاتش شود.

۲- در آن روز هیچ‌کس عذابی همانند عذاب او نمی‌کند و هیچ‌کس همچون او کسی را به بند نمی‌کشد.

۳- خداوند او را به عذاب بزرگ مجازات می‌کند.

۴- برویـد به سوی سایه سه شاخه! (از دودهای خفقان بار آتش!) سایه‌ای که نه آرام بخش است و نه از شـعله‌ها جلوگیری می‌کنـد، جرقه‌هـایی از خود پرتـاب می‌کنـدماننـد یـک کـاخ! گویی (در سـرعت و کثرت) همچون شتران زرد رنگی هسـتند (که به هر سـو پراکنده می‌شوند).

۵- اما بدبخت‌ترین افراد از آن (تذکر الهی) دوری می‌گزیند، همان کسـی که در آتش بزرگ وارد می‌شود، سـپس در آن آتش نه می‌میرد و نه زنده می‌شود!.

تفسیر و جمع‌بندی

شدت عذاب دوزخ در قیامت به اندازه‌ای است که قرآن در نخستین آیات مورد بحث می‌فرماید:

«شـخص گنهکار دوست می‌دارد که فرزنـدان خود را در برابر عـذاب آن روز فـدا کنـد- (حتی) همسـر و برادرش، و قبیله‌اش را که همیشه از او حمـایت می‌کردنـد» و تمـام مردم روی زمین را تـا سـبب نجـاتش شود (یَودّ المُجْرِم لَو یفْتَدی مِن عَذاب یَوْمَئِذٍ بِبَنیهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ اخِیه وَ فصیلَتِهِ التِی تُؤْویهِ- وَ مَنْ فِی الأرْضِ جَمیعَاً

ص: ۳۲۲

ثُمَّ یُنْجیهِ).(۱)

این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که عذاب الهی در آن روز به قدری هولناك است که مجرم حاضـر می‌شود تمام سـرمایه‌های خود، و همه عزیزانش، بلکه تمام مردم جهان را برای نجات خودش فدا کند، (و تعبیری از این گویاتر و رساتر نیست) امّا چه سود که هیچ یک از اینها از او پذیرفته نمی‌شود او گرفتار اعمال خویش و عواقب دردناك آن است.

***

همین معنا در سومین آیه با تعبیر دیگری منعکس شـده است، اشاره به کافرانی که به حق پشت می‌کننـد نموده، می‌فرماید: «خداوند او را به عذاب اکبر مجازات می‌کند» (فَیُعَذِبَهُ اللَّهُ العذابَ الأکْبَرَ).

عـذاب اکبر (سـخت‌ترین عـذاب‌ها) اشاره به عـذاب روز قیامت است در برابر مجازات‌های دنیا که از آن تعبیر به «عذاب ادنی» شده چنانکه در آیه ۲۱ سوره الم سـجده می‌خوانیم (وَلَنُذِیقَنَّهُمْ مِنْ العذابِ الأدنی دونَ عذابِ الاکْبَرِ): «ما به آنها از عذاب ادنی (عذا این دنیا) پیش از عذاب اکبر می‌چشانیم».

قابل توجه اینکه گاهی عـذاب‌های الهی در دنیا نسبت به اقوام گنهکار- مانند قوم لوط چنان شدید بوده که تمام شـهر و آبادی‌ها و زندگی و اجساد آنها را درهم کوبیده است، ولی باز هم اینها در برابر عذاب قیامت عذاب اصـغر است و این امر از شدت فوق‌العاده مجازات‌های قیامت خبر می‌دهد.

***

در چهـارمین آیه گوشه‌ای از عـذاب شدیـد دوزخیـان در عبـارات دیگری بیـان شـده، به منکران قیـامت و دادگـاه عـدل الهی گفته می‌شود: برویـد به سوی همان چیزی که پیوسـته آن را انکار می‌کردیـد «برویـد به سوی سایه سه شاخه (از دودهای خفقان بار آتش دوزخ) سایه‌ای که نه آرام بخش است و نه جلو

۱- « فصیله» از مـاده« فصـل» به معنـای جـدا شـدن است، و در اینجا به معنای عشیره و قبیله‌ای است که انسان از آن به وجود آمـده است.

ص: ۳۲۳

شعله‌های آتش را می‌گیرد (بلکه بر آثار مرگبار آن می‌افزاید) جرقه‌هایی از خود به بیرون پرتاب می‌کند مانند یک کاخ! گویی همچون شتران زرد رنگی هستند» (که با سرعت به هر سو پراکنده می‌شوند) (انْطَلِقُوا الی ظِلٍ ذی ثَلاثِ شُعَبٍ- لاظَلیلٍ وَ لا یُغنی مِنَ اللَّهَبِ- انها تَرْمی بِشَرَرٍ کالقصرِ- کَانَهُ جِمالَةٌ صُفْرٌ).

در این آیات نکته‌های عجیبی پیرامون شدت آتش دوزخ بیان شده: نخست اینکه به منکران این دادگاه بزرگ و آلوده‌گان به انواع گناه گفته می‌شود بروید به سوی سایه، امّا کدام سایه؟! سایه ناشی از دودهای خفقان باری که سه شاخه دارد. شاخه‌ای برفراز سر و شاخه‌ای از سمت راست و چپ، خلاصه سایه مرگباری که از هر سوی آنها را احاطه می‌کند، سایه‌ای نه همچون سایه‌های آرامبخش درختان با طراوت بهشتی یا سایه سقف‌ها و قصرها سایه‌ای داغ و سوزان!.

دیگر اینکه سایه چند شاخه‌ای که پر از جرقه‌های آتشین است، جرقه‌هایی عظیم همچون کاخ‌ها! یا همچون شترانی زرد رنگ که با سرعت به هر سو می‌دوند!.

جائی که سایه‌اش چنین باشد آتشش چگونه است؟!.

چه تعبیرات حساب‌شده و تکان‌دهندای؟ مردم همیشه برای نجات از گرما به سراغ سایه‌ها می‌روند، در حالی که در اینجا سایه‌ای جز سایه دودهای آتش زا چیز دیگری نیست، که اگر در زمان نزول آیات تصور آن مشکل بود امروز میدان‌های جنگ‌های جنایت بار که بمب‌ها چند تنی بر آن فرو می‌ریزند و همه چیز در دود و آتش فرو می‌رود می‌تواند تصویر کوچکی از آن عذاب بزرگ داشته باشد، با آن جرقه‌های عظیم و ترکش‌های آتشین که تا شعاع وسیعی اطراف خود را پر از شراره می‌کند تازه این سایه آن آتش است.(۱)

تعبیر به «قصر» ممکن است اشاره‌ای به کاخ‌های ستمگران باشد، و تشبیه جرقه‌های آتش دوزخ به این کاخ‌ها که همیشه قلوب محرومان را آتش زده بسیار پرمعناست، همچنین تشبیه به شتران زرد رنگ یکدست، که از نشانه ثروت بی‌حساب مستکبران بوده، تعبیر پر معنا دیگری در این زمینه است.

ممکن است بعضی چنین پندارند که تشبیه این شراره‌ها گاهی به قصر و گاهی به شتران زرد رنگ با هم سازگار نیست، چون یکی بسیار بزرگ و دیگری به نسبت کوچک است.

ولی باید توجه داشت که هریک از این دو تشبیه ناظر به جنبه‌های خاصی است، تشبیه اوّل برای عظمت این شراره‌هاست و تشبیه دوّم برای کثرت و سرعت و پراکنده شدن به هر سو، همچون پراکنده شدن شتران در بیابان‌هاست، یا اشاره به تفاوت این جرقه‌هاست، جرقه‌های بزرگ آن همچون کاخ‌های

۱- بعضی معتقدند ضمیر« انّها» به آتش(النار) باز می‌گردد که مؤنث مجازی است گرچه« نار» در آیه ذکر نشده، امّا به قرینه سایه دودها می‌توان آن را استفاده کرد، ولی بهتر این است که ضمیر به شاخه‌های سه گانه این سایه خفقان بار باز گردد، چون هدف آن است که آثار مرگبار این سایه معلوم شود تا موضوع آتش به طریق اولی روشن گردد.

ص: ۳۲۴

ستمگران است، و جرقه‌های کوچک آن همچون شتران زرد رنگ آنها! ..

«جِمالَة» جمع «جَمَلْ» به معنای «شتر» است، مانند حجر و حجاره، و «صُفْر» بر وزن «قُفل» جمع «اصفر» به معنی شیءِ زرد رنگ است، و گاه به رنگ‌های تیره مایل به سیاه نیز اطلاق شده، ولی در اینجا مناسب معنای اوّل است.

***

در پنجمین و آخرین آیات، تعبیر دیگری دیـده می‌شود که حکایت از شـدّت عـذاب‌های دزوخی می کنـد، می‌فرمایـد: «بـدبختترین مردم از آن (تذکّرات بیدار کننده الهی) دوری می کنند- همان کسـی که در آن آتش بزرگ وارد می‌شود- سپس در آن می‌میرد و نه زنده می‌شود» (وَیَتَجَنَّبُها الأشْقی- الَّذی یَصْلَی النَّارَ الکُبْری- ثُمَّ لا یَمُوتُ فیها وَ لا یَحْیی).

این ترسیمی است از شـدّت عـذاب دوزخ، که دوزخیان همیشه در حالتی بین موت و حیات گرفتارنـد، نه می‌میرند که چیزی درک نکننـد، و آسوده شونـد، و نه آن حالت را می‌توان زنـدگی نام نهاد همان‌گونه که در عذاب‌های شدید دنیاست که انسان حالتی بین مرگ و حیات و به این ترتیب دائماً میان مرگ و زندگی دست و پا می‌زنند.

تعبیر به «النارِ الکُبْری» (آتش بزرگ) در برابر آتش کوچک است که اشاره به عذاب‌های این دنیا می‌باشد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: (انَّ نارَکُمْ هذهِ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِینَ جَزأً مِنْ نارِ جَهَنَّم، وَ قَدْ اطْفِئَتْ سَبْعینَ مَرَّةً بِالماءِ ثُمَّ التَهَبَتْ! وَ لَوْلا ذلِکَ ما اسْتَطاعَ آدَمِیُّ انْ یُطِیقَها)!:(۱) «این آتش شما جزیی از هفتاد جزء از آتش دوزخ است که هفتاد مرتبه با آب خـاموش شـده بـاز شـعله ورگردیـده، و اگر چنین نبود هیـچ انسانی قـدرت تحمل آن را نـداشت یعنی نمی‌توانست در کنار آن قرار گیرد».

همین معنا از علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز نقل شده است.

بعضـی از مفسّران احتمال دادهانـد که «نار کُبری» اشاره به قسـمتی از دوزخ است که عذابش شدیدتر است (یعنی پایین‌ترین طبقات دوزخ).(۲)

۱- تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام طبق نقل بحارالأنوار، جلد ۸ صفحه ۲۸۸، حدیث ۲۱.

۲- المیزان، جلد ۲۰ ذیل آیه مورد بحث.

ص: ۳۲۵

ولی تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

این بود گوشه‌ای از ابعاد وسیع و گسترده آتش دوزخ و شدّت عذاب دردناك آن.

***

۲- غذاها و نوشیدنی‌های مرگبار دوزخیان

اشاره

بارهـا گفته‌ایم معاد جنبه جسـمانی و روحانی هر دو دارد، به همین دلیل کیفرها و پاداش‌ها نیز دو گانه است، و در این میان از جمله اموری که می‌توانـد مایه لـذّت جسم و یا سـبب عـذاب آن باشـد، مسأله غـذاها و نوشـیدنی‌هاست، یک غذای نامناسب و گلوگیر و ناگوار و بدبو و بد طعم و داغ و سوزان، عذاب دردناکی است، و در مقابل، یک نوشیدنی یا غذای لذیذ و گوارا، مایه لذت جسم و راحت تن است، حتّی در روح انسان تأثیر می‌گذارد، به او نشاط و انبساط می‌بخشد، به عکس غذاها و نوشـیدنی‌های ناگوار که هم عذاب جسم است، و هم سبب ناراحتی جان.

قرآن مجیـد برای اینکه بار تربیتی دوزخ را مضاعف سازد، به مجرمان و بدکاران شدیداً هشدار دهد، و آنها را از اعمال زشـتشان بر حذر دارد، پرده از روی کیفیّت غذاها و نوشیدنی‌های دوزخیان برداشته و گوشه‌ای از آن را به نمایش گذارده است.

تعبیراتی که در این زمینه وارد شده به قدری هولناك و تکان دهنده است که می‌تواند هر انسانی را تحت تأثیر قرار دهد.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و به آیات زیر گوش دل می‌سپاریم:

۱- انَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ- طَعامُ الأثِیمِ- کَالمُهْلِ یَغْلِی فِی البُطُونِ- کَغَلْیِ الحَمیمِ (دخان ۴۳- ۴۶).

۲- اذلِکَ خَیْرٌ نُزُلًا امْ شَجَرةُ الزَّقُّومِ انَّها شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فی اصْلِ الجَحیمِ- طَلْعُها کَانَّهُ رُؤُسُ الشَّیاطِینِ- فَانَّهُمْ لاکِلُونَ مِنْها فَمالِئُونَ مِنْها البُطُونَ (صافات ۶۲- ۶۶).

ص: ۳۲۶

۳- فَلَیْسَ لَهُ الیَوْمَ ههُنا حَمِیمٌ- وَ لا طَعامٌ الا مِنْ غِسْلینٍ- لایَأْکُلُهُ الا الخاطِئُونَ (حاقّه ۳۵- ۳۷).

۴- تَصْلی ناراً حامِیَةً- تُسْقی مِنْ عَیْنٍ آنِیَةٍ- لَیْسَ لَهُمْ طَعامٌ الا مِنْ ضَرِیْعٍ- لایُسْمِنُ وَلا یُغْنی مِنْ جُوْعٍ (غاشیه ۴- ۷).

۵- انَّا اعْتَدْنا لِلظّالِمِینَ ناراً احاطَ بِهِمْ سُرادِقُها وَ انْ یَسْتَغیثُوا یُغاثُوا بِماءٍ کَالمُهْلِ- یَشْوِی الوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرابُ وَساءَتْ مُرْتَفَقاً (کهف- ۲۹).

۶- انَّ جَهَنَّمَ کانَتْ مِرْصاداً- لِلطّاغِینَ مَآباً- لابِثِینَ فِیها احْقاباً- لایَذُوقُونَ فِیها بَرْداً وَ لا شَراباً- الا حَمِیماً وَ غَسّاقاً (نبأ ۲۱- ۲۵).

۷- وَ خابَ کُلُّ جَبّارٍ عَنِیدٍ- مِنْ وَرائِهِ جَهَنَّمُ وَیُسْقی مِنْ ماءٍ صَدیدٍ- یَتَجَرَّعُهُ وَ لا یَکادُ یُسِیْغُهُ وَ یَأْتِیهِ المَوْتُ مِنْ کُلِّ مَکانٍ وَ ما هُوَ بِمیِّتٍ وَ مِنْ وَرائِهِ عَذابٌ غَلِیظٌ (ابراهیم ۱۵- ۱۷).(۱)

ترجمه:

۱- درخت زقوم- غذای گنهکاران است همانند فلز گداخته در شکم‌ها می‌جوشد- جوششی همچون آب سوزان.

۲- آیا این (نعمت‌های جاویدان بهشت) بهتر است یا درخت (نفرت‌انگیز) زقوم- ما آن را مایه درد و رنج ظالمان قرار دادیم- درختی است که از قعر جهنم می‌روید شکوفه آن مانند کله‌های شیاطین است!- آنها (مجرمان) از آن می‌خورند و شکم خود را از آن پر می‌کنند!.

۳- امروز در اینجا یار مهربانی ندارد- و نه طعامی جز از خونابه!- غذایی که جز خطا کاران آن را نمی‌خورند.

۴- و در آتش سوزان وارد می‌گردند- از چشمه‌ای فوق العاده داغ به آنها می‌نوشانند- طعامی جز از ضریع (خارخشک تلخ و بدبو) ندارند- غذائی که نه آنها را فربه می‌کند و نه گرسنگی را فرو می‌نشاندند!.

۱- در آیات متعدّد دیگری تعبیراتی شبیه آیات فوق به چشم می‌خورد، از جمله در آیه ۱۳ مزمل، ۷۰ انعام ۴، یونس، ۵۷، ص، ۴۶ محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ۵۲ تا ۵۷ واقعه.

ص: ۳۲۷

۵- ما برای ستمگران آتشی آماده کرده‌ایم که سراپرده‌اش آنها را از هر سو احاطه کرده است، و اگر تقاضای آب کنند آبی برای آنها می‌آورند همچون فلز گداخته که صورت‌ها را بریان می‌کند، چه بد نوشیدنی است، و چه بد محل اجتماعی؟.

۶- جهنم کمینگاهی است بزرگ! و محل بازگشتی برای طغیانگران! مدت‌های طولانی در آن می‌مانند- در آنجا نه چیز خنکی می‌چشند و نه نوشیدنی گوارایی- جز آبی سوزان و مایعی از خونابه!.

۷- آنها (از خدا) تقاضای فتح و پیروی کردند، و هر گردنکش منحرفی نومید و نابود شد- و به دنبال او جهنم خواهد بود و از آب بدبوی متعفی نوشانده می‌شود- به زحمت جرعه جرعه آن را سر می‌کشد و هرگز به میل خود حاضر نیست آن را بیاشامد و مرگ از هر مکانی به سراغ او می‌آید، ولی با اینهمه نمی‌میرد! و به دنبال آن عذاب شدیدی است.

تفسیر و جمع‌بندی

زقوم- حمیم- غسلین- ضریع- غسّاق- صدید

در نخستین آیه با نخستین تعبیر درباره غذای دوزخیان روبه‌رو می‌شویم و آن درخت زقّوم است، می‌فرماید: مسلّماً درخت زقّوم طعام گنهکار است که همانند فلز گداخته در شکم‌ها می‌جوشد، جوششی همچون آب سوزان (انَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ طَعامُ الأَثِیمِ- کَالمُهْلِ یَغْلِی فِی البُطُونِ- کَغَلْیِ الحَمِیم).

مفسّران و ارباب لغت درباره واژه «زقّوم» و معنای آن که سه بار در قرآن مجید آمده (۱) سخنان زیادی دارند، بعضی آن را واژه عربی از ماده «زقم» به معنای بلعیدن می‌دانند، و بعضی گفته‌اند این واژه در عربی وجود نداشته و از نقاط آفریقایی (حبشه) به محیط عرب آمده است.

جمعی از مفسّران و اهل لغت آن را نام گیاهی تلخ و بدبو می‌دانند که دارای برگ‌های کوچکی است، و در سرزمین تهامه از جزیره عرب می‌روئیده، و مشرکان با آن آشنا بوده‌اند، گیاهی که شیره‌اش بسیار تلخ و تند است، به گونه‌ای که وقتی به بدن اصابت کند متورم می‌شود.(۲)

۱- آیات ۶۲، صافات و ۴۳ دخان و ۵۲ واقعه.

۲- تفسیرهای مجمع‌البیان، روح المبیان و روح المعانی.

ص: ۳۲۸

راغب در مفردات معتقد است که «زقوم» به معنای هرگونه غذای تنفّرآمیز دوزخیان است.

بعضی از مفسّران گفته‌اند: هنگامی که این واژه در قرآن مجید نازل شد، جمعی از کفّار قریش گفتند: ما گیاهی به نام «زقوم» در اراضی خود سراغ نداریم!، مردی از سرزمین آفریقا بر آنها وارد شد، از او سؤال کردند: آیا زقوم را می‌شناسی؟ او گفت: این لغت نزد ما به معنای کره و خرما است! (آیا او به عنوان سخریّه این سخن را گفت، و یا واقعاً این واژه در میان آنها چنین مفهومی داشت، معلوم نیست به هر حال مسلّماً در قرآن به عنوان یک درخت یا یک گیاه معرّفی شده).

هنگامی که این معنی به ابو جهل رسید از روی استهزا به کنیز خود گفت: زقّمینا!: «زقّوم برای ما بیاور»! و منظورش کره و خرما بود، و به یارانش می‌گفت: شما هم زقوم بخورید! این همان چیزی است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم ما را به آن تهدید می‌کند، گمان می‌برد آتش درخت می‌روياند در حالی که آتش سوازننده درخت است!.(۱)

این معنا سبب شده که بعضی از ارباب لغت و مفسّران به گمان اینکه تفسیر مزبور یک تفسیر جدّی و واقعی است، یکی از معانی زقّوم را همین معنا بدانند، چنانکه در لسان العرب از جوهری نقل شده:

(الزّقوم اسم طعام لهم فيه تمر و زبد)!: «زقوم اسم غذایی است برای عرب‌ها که در آن خرما و کره باشد».

***

دومین آیات توضیح بیشتری درباره اوصاف «زقوم»، این غذای ناگوار دوزخی بیان می‌دارد، می‌فرماید: «آیا آن (نعمت‌های جاویدان بهشت) برای پذیرایی بهتر است یا درخت (نفرت‌انگیز) «زقوم» ... آن درختی است که از قعر جهنّم می‌روید!- شکوفه‌هایش همچون سرهای شیاطین است!- آنها (مجرمان) از آن می‌خوردند و شکم خود را پر می‌کنند» (اذلِکَ خَیْرٌ نَزُلًا امْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ ... انَّها شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِی اصْلِ الجَحِیم- طَلْعُها کَانَّهُ رُؤُسُ الشَّیاطِینِ- فَانَّهُم لَاکِلُونَ مِنْها فَمالِئُونَ مِنْها البُطُونَ).

در اینجا نخست به اشکال «ابو جهل» برخورد می‌کنیم که او از روی سخریه می‌گفت مگر درخت در آتش می‌روید؟ آتش دشمن درخت است، آن را می‌سوزاند؟

۱- تفسیر قرطبی، جلد ۸، صفحه ۵۵۲۹(ذیل آیه ۶۲ صافات).

ص: ۳۲۹

ولی این مغروران ظالم و تبهکار از این نکته غافل بودند که اصول حاکم بر زندگی جهان دیگر با اصول حاکم بر این جهان تفاوت بسیار دارد، گیاه یا درختی که از قعر جهنّم می‌روید به رنگ جهنّم است، و در شرائط دوزخی پرورش می‌یابد، نه همچون گیاهی که در باغ‌های ما می‌روید، حتی در زندگی دنیا نیز عجائبی از این قبیل دیده می‌شود که موجودات زنده‌ای در لابلای طبقات یخ و برف پرورش می‌یابند که نشان می‌دهد شرائط حیات موجودات زنده لازم نیست همیشه همانند موجودات زنده اطراف ما باشد، اصولًا مگر زنده ماندن انسان دوزخی در دوزخ عجیب نیست، چه تفاوتی میان انسان و گیاه است؟!.

اما تشبیه شکوفه‌های این درخت به سرهای «شیاطین» با اینکه هیچکدام از مخاطبین این آیات، نه شیطان را دیده بود، و نه کلّه شیاطین را، شاید از این نظر باشد که هر چیز زشت و وحشتناکی را به «شیطان» تشبیه می کنند، همان‌گونه که هر موجود زیبایی را به «فرشته» تشبیه می‌نمایند با اینکه هیچ‌کس «فرشته» را نیز ندیده است، زنان مصر درباره قیافه یوسف گفتند: «صورتش درست مانند فرشته»! (انَّ هذا الّا مَلَکٌ کَرِیْمٌ) (یوسف- ۳۱).

و در استعمالات روز مره می گوییم فلان شخص قیافه «دیو» دارد، با اینکه کسی دیو را ندیده، بلکه اصولًا دیو یک موجود موهوم است.

اینها همه تشبیهاتی است که براساس ذهنیتی که ما از مفهوم کلمه «فرشته» و «شیطان» داریم آمده است، و عموماً تشبیهاتی است رسا و گویا و زیبا.

به این ترتیب «زقوم» نه تنها ناگوار و بد طعم و بدبو است، بلکه از نظر ظاهر نیز بسیار بد منظر است، به خلاف بسیاری از گیاهان سمّی دنیا که ظاهر زیبایی دارند!.

بعضی از مفسّران نیز گفته‌اند یکی از معانی شیطان نوعی مار بدقیافه است که شکوفه زقّوم به آن تشبیه شده است، ولی این تفسیر بعید به نظر می‌رسد، چرا که استعمال شیطان در چنین مفهومی بسیار نادر است.

***

در سوّمین بخش از آیات، از طعام دیگری به نام «غسلین» برای دوزخیان نام می‌برد، می گوید: (به خاطر اعمالشان) امروز در اینجا یار مهربانی ندارند و نه طعامی جز از غسلین- غذایی که جز خطاکاران آن را نمی‌خورند (فَلَیْسَ لَه الْیَوْمَ ههُنا حَمِیمٌ- وَ لا طَعامٌ الّا مِنْ غِسْلِینٍ- لا یَأْکُلُهُ الّا الخاطِئُونَ).

ص: ۳۳۰

«غسلین» که تنها یک بار در قرآن مجید آمده از ماده «غسل» (بر وزن نسل) به معنای شستشو است، راغب در مفردات می گوید: «غسلین» آبی است که از شستشوی بدن کفّار در دوزخ می‌ریزد، ولی معروف در میان مفسّران و ارباب لغت این است خونابه‌ای است که از بدن دوزخیان فرو می‌ریزد، و چون شبیه آبی است که انسان با آن شستشو می کند «غسلین» نامیده شده، و شاید منظور راغب در مفردات نیز همین معنا باشد، ولی بعضی «زقوم» و «غسلین» را به یک معنا دانسته‌اند، و چنانکه گفتیم گیاه بد طعم و بدبوئی است که غذای اهل دوزخ است، اما مشهور همان معنای اوّل است.

در چهارمین آیه باز به تعبیر دیگری در مورد طعام دوزخیان به نام «ضریع» مواجه می‌شویم اشاره به گروهی از مجرمان کرده می‌فرماید: «آنها وارد آتش داغ و سوزان می‌شوند- و از چشمه بسیار سوزانی به آنها می‌نوشانند- طعامی جز از «ضریع» ندارند- طعامی که نه فربه می کند و نه گرسنگی را فرو می‌نشاند (تَصْلی ناراً حامِیَةً- تُسْقی مِنْ عَیْنٍ آنِیَةٍ- لَیْسَ لَهُمْ طَعامٌ الّا مِنْ ضَرِیْعٍ- لایُسْمِنُ وَ لا یُغْنِی مِنْ جُوعٍ).

درباره «ضریع» تعبیرات گوناگون و تفسیرهای مختلفی ذکر شده است، که قریب المعنا است: بعضی گفته‌اند گیاه سبز بدبویی است که از دریا بیرون می‌افتد.(۱)

بعضی دیگر می گویند: ضریع نوعی خار است که به زمین می‌چسبد، هنگامی که‌تر است قریش آن را «شبرق» می‌نامیدند، و هنگامی که خشک می‌شود آن را «ضریع» می گفتند، گیاهی سمّی که هیچ حیوان و چهارپایی به آن نزدیک نمی‌شود.(۲)

بعضی نیز آن را از ماده «ضرع» که به معنای «ضعف و ذلّت» است می‌دانند و می گویند: طعامی است ذلّت بار که دوزخیان برای رهایی از آن به درگاه پروردگار تضرع می کنند.(۳)

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین آمده است: (الضَّرِیعُ شَیْءٌ یَکُونُ مِنْ النارِ یُشْبِهُ الشَّوکَ، اشَدُّ مِرارَةً مِنَ الصَّبْرِ، وَ انْتَنُ مِنَ الجِیْفَةِ، و احَرُّ مِنَ النّارِ، سَمّاهُ اللَّه ضَرِیْعاً): «ضریع چیزی است در آتش دوزخ می‌روید، شبیه خار، تلخ‌تر از صبر (صبر گیاهی است که دارای گل زرد رنگ بسیار تلخی است) و بد بوتر از مردار و سوزانتر از آتش، که خداوند آن را «ضریع» نام نهاده است».(۴)

از جمله «لایسمن و لا یعنی من جوع»، به خوبی استفاده می‌شود که چنین غذایی نه موجب تقویت

۱- خلیل بن احمد در کتاب العین.

۲- تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۷۱۱۹.

۳- همان مدرک، صفحه ۷۱۲.

۴- مجمع البیان، جلد ۹ و ۱۰، صفحه ۴۷۹ ذیل آیه مورد بحث.

ص: ۳۳۱

جسم است و نه آرامبخش در برابر گرسنگی، غذایی است گلوگیر که خود نوعی عذاب محسوب می‌شود، چنان که در آیه ۱۳ مزمّل می‌خوانیم: (وَطَعاماً ذا غُصَّةٍ وَ عَذاباً الِیْماً): «نزد ما غذاهایی است گلوگیر و عذابی دردناک».

البته نباید تعجب کرد که چگونه این عذاب‌های شدید و دردناک در انتظار گروهی از مجرمان است، آنها که در این جهان شکم‌های خود را از انواع غذاهای لذیذ و چرب و شیرین که از تجاوز به حقوق دیگران، و انواع مظالم و ستم‌ها پُر می‌کردند، در حالی که در اطراف آنها شکم‌های گرسنه‌ای بود که حتّی در عمر یک وعده غذای سیر نخورده بود، هر سال میلیون‌ها انسان از گرسنگی در اطراف آنها یا کشورهای دیگر می‌مردند ولی آنها غذاهای اضافی خود را به زباله دان‌ها می‌ریختند، آنها باید در آن جهان چنین غذاهایی داشته باشند که مایه درد و رنج و عذابشان گردد.

باز لازم می‌دانیم در اینجا سخنی را که بارها گفته‌ایم تکرار کنیم که این تعبیرات همه اشاراتی است به عذاب‌های دردناک جهان دیگر، و الّا نه نعمت‌های بهشتی و نه عذاب‌های دوزخی برای ما محبوسان زندان دنیا به طور دقیق قابل درک نیست، تنها شبحی از دور مشاهده می‌کنیم!.

در اینجا اشکال معروفی است و آن اینکه از آیه ۶ سوره غاشیه استفاده می‌شود که طعام دوزخیان فقط «ضریع» است (لَیْسَ لَهُمْ طَعامٌ الا مِنْ ضَریْعٍ) در حالی که در آیات بالا دو چیز دیگر به عنوان طعام دوزخی معرفی شده «زقوم» و «غسلین» حتی در مورد غسلین در آیه ۳۶ حاقه نیز به صورت طعام منحصر به فرد ذکر شده.

در پاسخ این سؤال جواب‌های گوناگونی داده شده، که عمدتاً سه جواب زیر است:

۱- کلمات «ضریع» و «زقوم» و «غسلین» هر سه به یک معناست، و آن گیاه خشن و ناگوار و بد بو و بد طعمی است که در جهنم می‌روید (ولی این تفسیر با آنچه درباره غسلین در بسیاری از کتب تفسیر و لغت آمده سازگار نیست).

۲- بعضی «زقوم» و «ضریع» را به یک معنا می‌دانند که در بالا اشاره شد و آن غذای دوزخیان است، امّا «غسلین» نوشیدنی آنها می‌باشد و تعبیر به طعام در مورد نوشیدنی‌ها بی‌سابقه نیست.

۳- طعام‌های سه گانه فوق هر کدام مخصوص گروهی از دوزخیان است که در یک طبقه از جهنم قرار دارند، و این پاسخ از همه مناسب‌تر است.

ص: ۳۳۲

***

در پنجمین آیه باز، سخن از نوشابه ناگوار اهل جهنم است، می‌فرماید: «ما برای ستمگران آتشی آماده ساخته‌ایم که سرا پرده‌اش آنها را از هر سو احاطه کرده است، و اگر تقاضای آب کنند، آبی برای آنها می‌آورند همچون فلز گداخته که صورت‌ها را بریان می‌کند، چه بد نوشیدنی است؟ و چه بد محل اجتماعی»؟ (انّا اعْتَدْنا لِلظّالِمینَ ناراً احاطَ بِهِمْ سُرادِقُها وَ انْ یَسْتَغیثُوا یُغاثُوا بِماءٍ کَالمَهْلِ یَشْوِی الوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرابُ وَ سائَتْ مُرْتَفَقاً).

قابل توجه اینکه این مجازات دردناک برای ظالمین در نظر گرفته شده است، آنها که در این جهان در سراپرده‌های پر زرق و برق اشرافی، مشغول به باده گساری و نوشیدن انواع مشروبات رنگارنگ و مختلف بوده‌اند، و ساقیان ماه رو بزم آنها را رونق می‌دادند، اما در دوزخ در سراپرده‌های آتشین قرار دارند و هنگامی که تقاضای آب می‌کنند، ساقی دوزخی آبی همچون فلز گداخته، آبی به داغی اشک سوزان یتیمان، و آه آتشین مستمندان، برای آنها می‌آورد، زیرا آنچه در آنجاست تجسّمی از آنچه در اینجاست!

آبی که حرارتش صورت را بریان می‌کند آیا قابل نوشیدن است؟ این نشان می‌دهد که ساختمان وجودی انسان در آنجا با اینجا تفاوت بسیار دارد و چنان است که می‌تواند این گونه امور را تحمّل کند، درد و رنج عذابش را بچشد بی‌آنکه نابود گردد، یا آنکه اشاره به این است که وقتی چنین آبی را مشاهده می‌کنند از نوشیدنش چشم می‌پوشند و همچنان در آتش عطش می‌سوزند.

«مُهْل» (بر وزن قفل) به گفته جمعی از مفسّران و ارباب لغت به معنای دردی است که در ظرف روغن ته نشین شده، که معمولًا کثیف و بد طعم است.

مرحوم «طبرسی» در «مجمع‌البیان»، آن را به معنای «فلز ذوب شده» تفسیر کرده، در حالی که بعضی آن را به «مس ذوب شده» اختصاص داده‌اند، و بعضی گفته‌اند به معنای آب سیاه رنگی است، چون جهنّم خودش سیاه است و حتی آب و درخت و اهلش نیز همه سیاهند.(۱)

بعضی نیز آن را به نوعی قیر، یا یک مادّه سمّی تفسیر کرده‌اند.(۲)

۱- مجمع‌البیان، جلد ۵، صفحه ۴۶۶ و تفسیر قرطبی، جلد ۶، صفحه ۴۰۱۱.

۲- قرطبی، ج ۶، ص ۴۰۱۱.

ص: ۳۳۳

گرچه این معانی متفاوت است، ولی نتیجه آنها که درد و رنج فوق‌العاده و بی‌نظیر دوزخیان است یکسان می‌باشد.

***

در ششمین بخش از آیات دو تعبیر دیگر درباره نوشابه‌های آنها دیده می‌شود «حمیم» و «غساق» که در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند، می‌فرمایـد: «آنها در آنجا نه چیز خنکی می‌چشـند و نه نوشـیدنی گوارایی- جز «حمیم» و «غساق»!. (لایَذُقُونَ فِیها بَرْداً وَ لا شَراباً الّا حَمِیماً وَ غَسّاقاً).

«حمیم» را غالب مفسّران و ارباب لغت به معنای آب داغ سوزان تفسیر کرده‌اند، از ماده «حَمَّ» که به معنای حرارت است، و «غسّاق» از مـاده «غَسَق» که گاه به معنای تاریکی و گاه به معنای سیلان و روانی آمـده است گرفته شـده، و در اینجا غالباً آن را به خونابه‌ای که از تن دوزخیان روان است تفسیر کرده‌اند.

نـاگفته پیـداست کسـی که در کنار آتش یا درون آتش باشـد شدیـداً تشـنه می‌شود، حتّی در هوای گرم تابسـتانی چنان عطش غلبه می‌کنـد که چیزی جز یک نوشابه بسـیار خنک نمی‌توانـد آن را فرو نشاند، اما دوزخیان نوشابه خنک ندارند، بلکه به عکس نوشابه آنان نیز آتشین است، و بر شدّت عطش آنها می‌افزاید.

آیا مفهوم این سخن آن است که آنها با مشاهده چنین نوشابه‌ای به کلّی از نوشیدن چشم‌می پوشند، و در آتش عطش می‌سوزند؟ یا اینکه به اجبار می‌نوشند و پیش از پیش گرفتار عطش می‌شوند؟.

تعبیر به «ذوق» (چشیدن) مناسب تفسیر دوّم است.

گرچه بعضـی مایلند تمام این تعبیرها و تهدیدها را در مورد دوزخیان به عذاب‌های معنوی و روحانی تفسـیر کنند که نتیجه دوری از خـدا و نزدیکی به افق شـیاطین است، ولی چنـانکه بارها گفته‌ایم ما حق نـداریم الفاظ را بـدون قرینه روشـنی حمل بر معانی خلاف ظاهر کنیم.

***

در هفتیمن و آخرین بخش از این آیات بار دیگر به نوشابه دوزخیان با تعبیر دیگری اشاره کرده،

ص: ۳۳۴

می‌فرماید: «هر گردن‌کش گمراهی که از حق روی گردان است نومید شد- و به دنبال او دوزخ است و از «صدید» به او نوشانده می‌شود- آنرا به زحمت جرعه جرعه سر می‌کشد، او حاضر نیست آنرا بنوشد (به اجبار به او می‌نوشانند) و مرگ از هر سو به سراغ او می‌آید و با این همه نمی‌میرد، و به دنبال او عذاب شدیدی است» (وَخابَ کُلُّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ- مِنْ وَرائِهِ جَهَنَّمُ وَ یُسْقی مِنْ ماءٍ صَدِیْدٍ- یَتَجَرَّعُهُ وَ لا یَکادُ یُسِیغُهُ- وَ یَأْتیهِ المَوْتُ مِنْ کُلِّ مَکانٍ وَ ما هُوَ بِمَیِّتٍ وَ مِنْ وَرائِهِ عَذابٌ غَلِیظٌ).

«صدید» از ماده «صدّ» در اصل به معنای اعراض و عدول و انصراف از چیزی است، سپس به چرک‌ها و خونابه‌ای که میان پوست و گوش بدن به هنگام جراحت جمع می‌شود اطاق شده، شاید به این دلیل که نشانه انحراف مزاج و عدول آن از سلامت به بیماری است، راغب در مفردات می‌گوید: این تعبیر به عنوان مثالی برای نوشابه دوزخیان (که سخت ناگوار و بد طعم و بد بو است) ذکر شده است.

گواه این ناگواری آن است که دوزخیان هرگز با میل خود آن را نمی‌نوشند، بلکه به اجبار و اکراه، جرعه جرعه سر می‌کشند، وضع آنها به قدری دردناک است که گویی مرگ از هر سو به سراغشان می‌آید: اما چنان آفریده شده‌اند که نمی‌میرند تا به مجازات خویش برسند!.

جالب اینکه: این عذاب‌های دردناک در آیه مورد بحث و آیات متعدد دیگر برای ظالمان و ستمگران و جبّاران و طاغیان ذکر شده (گاه تعبیر به «طاغین» و گاه «جبار» و گاه «ظالمین» و چنین است عاقبت ظلم و جور و بیدادگری و در واقع تجسّمی است از شکنجه‌هایی که در این دنیا نسبت به بیگناهان داشتند، گاه در زندان‌های خود، آنها را با بدترین غذا و ناگوارترین آب، سالیان دراز نگه می‌داشتند و شکنجه می‌کردند، به گونه‌ای که بعد از مدّتی قیافه‌های زندانیان چنان دگرگون می‌شد که حتّی مادر نمی‌توانست فرزند خود را بشناسد (همان‌گونه که در داستان‌های وحشتناک زندانیان حجّاج آمده است، و در عصر خود نیز نمونه‌هایی از آن را در مورد زندانیان طاغیان عصر دیده یا شنیده‌ایم).

آیا چنین کسانی مستحق چنان عذابی نیستند؟!.

***

از مجموع آنچه در این آیات آمد به خوبی روشن می‌شود که یکی از بدترین مجازات‌های دوزخیان غذا و آب نوشیدنی آنهاست، یعنی درست همان چیزی که انسان باید از آن لذّت ببرد مایه درد و رنج شدید او می‌شود، در مورد غذاها گاه تعبیر به «زقوم» و گاه «ضریع» و گاه «غسلین» شده، و در مورد

ص: ۳۳۵

نوشابه‌ها گاه «حمیم» و گاه «مهل» و گاه «صدید»، و گاه «غساق» که عموماً اشاره به غذاها و نوشیدنی‌های داغ و سوزان ناگوار، بدبو، بد طعم و تنفرآمیز است، و هرگاه اعمال این تبه کاران را در دنیا در نظر بگیریم که با مظلومان دنیا چه کردند، از این مجازات‌های شدید تعجب نخواهیم کرد.

خداوند همه ما را به لطف و کرمش از آلوده شدن به گناهانی که چنین عواقبی را به دنبال دارد حفظ فرمایید.

***

۳- لباس دوزخیان

اشاره:

در دوزخ همه چیز رنگ عذاب و کیفر دارد، حتی «لباس» که معمولًا پوششی است در برابر سرما و گرما، و مانعی است در برابر انواع آسیب‌هایی که ممکن است به تن برسد، و وسیله‌ای است برای زینت و زیبایی، آری آن نیز در آنجا یکی از اسباب درد و رنج و کیفر و عذاب است.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و به دو آیه زیر گوش جان می‌سپاریم:

۱- فَالَّذین کَفَرُوا قُطّعَتْ لَهُمْ ثِیابٌ مِنْ نارٍ یُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمْ الحَمیمُ- یُصْهَرُ بِهِ ما فی بُطُونِهِمْ وَ الجُلُودُ- وَ لَهُمْ مَقامِعُ مِنْ حَدیدٍ کُلَّما ارادُوا انْ یَخْرُجُوا مِنْها مِنْ غَمٍّ- اعیدُوا فیها وَ ذُوقُوا عَذابَ الحَریقِ (سوره حج ۱۹- ۲۲).

۲- وَتَرَی المُجْرِمینَ یَوْمَئِذٍ فِی الأَصْفادِ- سَرابیلُهُمْ مِنْ قَطِرانٍ وَ تَغْشی وُجُوهَهُمُ النَّارُ (ابراهیم ۴۹- ۵۰).

ترجمه:

۱- کسانی که کافر شدند لباس‌هایی از آتش برای آنها بریده می‌شود، و مایع سوزان و جوشان بر سر آنها فرو می‌ریزند- آنچنان که هم درونشان را ذوب می‌کند و هم برونشان را!- و بر آنها گرزهائی از آهن است- هرگاه بخواهند از غم و اندوه‌های دوزخ خارج شوند آنها را به آن باز می‌گردانند و (به آنها گفته می‌شود) بچشید عذاب سوزان را!.

ص: ۳۳۶

۲- و در آن روز مجرمـان را همراه هم در غـل و زنجیر می‌بینی (غـل و زنجیری که دست‌ها و گردنهایشان را بهم بسـته) لباسـشان از قطران (ماده چسبنده بدبوی قابل اشتعال) است، و صورتهایشان را آتش می‌پوشاند!.

تفسیر و جمع‌بندی

در نخستین آیه به گروهی از کفّار که پیوسـته درباره پروردگار به مخاصـمه و جـدال مشـغولند اشاره کرده، می‌گویـد: «کسانی که کافر شدند لباس‌هایی از آتش برای آنها بریده می‌شود» (وَالَّذینَ کَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِیابٌ مِنْ نارٍ).

آیا مفهوم این سـخن آن است که آتش از هر سوی آنها را ماننـد لباس احاطه می‌کند؟ یا اینکه به راستی قطعاتی از آتش به صورت لباس برای آنها بریده و دوخته می‌شود، ظاهر آیه معنای دوّم است.

و از آن دردناکتر اینکه «مایع سوزان و جوشان بر سر آنها می‌ریزند» (یُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الحَمیمُ).

سپس می‌افزایـد: «این آب سوزان در درون آنها چنان اثر می‌کنـد که «هم درونشان را ذوب می‌کند و هم برونشان را»! (یُصْهَر بِهِ ما فی بُطُونِهِمْ وَ الجُلُودُ).

«یصـهر» از مـاده «صَهْر» (بر وزن قَهْر) به معنـای آب کردن پیه وماننـد آن است، و نیز هر چیزی که با تابش آفتاب، داغ و دگرگون شود، اطلاق می‌گردد.

سپس از مجازات دیگر آنها خبر می‌دهد و می‌گوید: «برای آنها تازیانه‌ها یا گرزهایی (آتشین) است» (وَلَهُمْ مَقامِعُ مِنْ حَدیدٍ).

«مقامع» جمع «مِقْمَعْ» (بر وزن منبر) گاه به معنای تازیانه، و گاه به معنای عمودی که بر کسی می‌کوبند، تفسیر شده.

و در پایـان وضع کلّی فوق‌العـاده دردنـاک آنهـا را چنین ترسـیم می‌کنـد: «هر زمان بخواهنـد از دوزخ و غم و انـدوه‌های آن خارج شونـد، بلافاصله به آن بـاز گردانـده می‌شونـد، و به آنهـا می‌گوینـد بچشـید عـذاب سوزان را»! (کُلَّما ارادُوا انْ یَخْرُجُوا مِنْها مِنْ غَمٍّ اعیدُوا فیها وَ ذُوقُوا عذابَ الحَریقِ).

بـدون شـک این گونه مجازات‌هـای دردنـاک و حتّی کمتر از آن در دنیا باعث مرگ انسان می‌شود، ولی ساختار وجود مجرمان در آنجا چنان است که این مجازات‌ها آنها را از پای در نمی‌آورد، تا کیفر سنگین

ص: ۳۳۷

اعمالشان را ببیند، اینها نشان می‌دهد که قوانین حاکم بر زندگی آن جهان با این جهان بسیار متفاوت است (دقت کنید).

***

در دوّمین آیه تعبیر تازه‌ای درباره لباس‌های دوزخیان شده، می‌فرماید: «لباس‌های آنها از «قطران» است، و صورت‌هایشان را آتش می‌پوشاند»! (سَرابیلُهُمْ مِنْ قَطِرانٍ وَ تَغْشی وُجُوهَهُمُ النّارُ).

«سرابیل» جمع «سربال» (بر وزن مثقال) به گفته راغب در «مفردات» به معنای پیراهن است از هر جنسی که باشد.

همین معنا در «لسان العرب» و «صحاح اللغه» نیز آمده است، بعضی نیز آن را به معنای هرگونه لباس تفسیر کرده‌اند.

در کتاب التحقیق آمده است که سربال به معنای لباسی است که قسمت بالای بدن را می‌پوشاند و «سروال» به معنای چیزی است که قسمت پایین بدن با آن پوشانده می‌شود، این واژه (سربال) به پارچه ندوخته‌ای که بر بدن می‌افکنند و زره که در جنگ می‌پوشند، نیز اطلاق شده است.

امّا «قَطِرانْ» (در لغت گاه قَطْرانْ و قِطْرانْ نیز تلفّظ می‌شود) به معنای مادّه سیاه رنگ قابل اشتعال بدبویی است که از درخت بنام «ابْهَلْ» می‌گرفتند و می‌جوشانیدند تا سفت شود، و برای درمان بیماری «جَرَب» به بدن شتر می‌مالیدند، و معتقد بودند این ماده سوزنده، بیماری جرب را از بین می‌برد.(۱)

این «قطران گیاهی» است، نوعی قطران دیگر نیز داریم که به هنگام تقطیر زغال‌سنگ برای تهیه گاز حاصل می‌شود.

از بعضی نوشته‌ها استفاده می‌شود که قطران را که مایع روغنی شکل و چسبنده‌ای است از چوب‌های صمغ دهنده درختان دیگر نیز می‌گیرند، از این ماده برای ضدّ عفونی کردن در دامپزشکی استفاده می‌کنند.(۲)

به هر حال از آیه فوق استفاده می‌شود که به جای لباس، بدن‌های دوزخیان را با نوعی مادّه سیاهرنگ قابل اشتعال می‌پوشانند که همه چیزش بر ضدّ انتظاری است که انسان از لباس دارد، لباس زینت است،

۱- تفسیر فخر رازی، جلد ۱۹، صفحه ۱۴۸.

۲- فرهنگ معین ماده قطران.

ص: ۳۳۸

و از گرما و سرما و خطرات انسان را حفظ می‌کند، ولی این لباس دوزخی هم زشت و بد منظر است، هم بدبو است و هم ماده‌ای است که در آتش دوزخ شعله‌ور می‌گردد!.

این است سزای کسانی که در برابر کودکان یتیم و مستضعفان برهنه از انواع تجملات و لباس‌های زینتی و زر بفت بهره می‌گرفتند و بر آنها فخر فروشی می‌کردند، قلب آنها را می‌سوزاندند این است سهم ظالمان و مجرمان، از لباس در قیامت.

***

۴- سایر عذاب‌های جسمانی دوزخی

اشاره:

اصولًا دوزخ کانون قهر و غضب الهی است و همه چیز در آنجا رنگ عذاب و کیفر دارد و الوان و اشکال گوناگون، چه در تصور بگنجد یا نگنجد، برای ظالمان و ستمکاران و مجرمان پیش بینی شده است.

قرآن مجید در جای جای آیات خود به گوشه‌ای از این مجازات‌ها (سوای آنچه گفته شد) اشاره کرده که نمونه‌هایی از آن را در آیات زیر با هم می‌خوانیم:

۱- وَ اصْحابُ الشِّمالِ ما اصْحابُ الشِّمالِ- فی سَمُوم وَ حَمیم- وَ ظِلٍّ مِنْ یَحمُوم- لابارِدٍ وَ لا کریم (واقعه- ۴۱ تا ۴۴).

۲- انَّ الَّذینَ کَفَروا بِآیاتِنا سَوفَ نُصْلیهِمْ ناراً کُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَیْرها لِیَذُوقُوا العَذابَ انَّ اللَّه کانَ عَزیزاً حَکیماً (نساء- ۵۶).

۳- وَ الَّذینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الفِضَّةَ وَ لایُنْفِقُونها فی سَبیلِ اللَّه فَبَشِّرهُمْ بِعذابٍ الیم- یَوْمَ یُحْمی عَلَیْها فی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوی بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ هذا ماکَنَزْتُمْ لانْفُسِکُمْ فَذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَکْنِزُونَ (توبه- ۳۴- ۳۵).

۴- وَ اذا الْقُوا مِنْها مَکاناً ضَیِّقاً مُقَرَّنینَ دَعَوا هُنالِکَ ثُبوراً- لاتَدْعُوا الیَوْمَ ثُبوراً واحِداً وَ ادْعُوا ثُبورا کَثیراً (فرقان- ۱۳- ۱۴).

۵- تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ وَ هُمْ فیها کالِحُونَ (مؤمنون- ۱۰۴).

ص: ۳۳۹

۶- اذ الأَغْلالُ فی اعْناقِهِمْ وَ السَّلاسِلُ یُسْحَبُونَ فی الحمیمِ ثُمَّ فی النَّارِ یُسْجَرُونَ (مؤمن- ۷۱- ۷۲).

۷- وَ قالَ الـذَّینَ فی النَّارِ لِخَزَنَـةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّکُمْ یُخَفِّفْ عَنَّا یَوْماً مِنَ العَذابِ- قالُوا اوَلَمْ تَکُ تَأتِیکُمْ رُسُلُکُمْ بِالبیِّناتِ قالُوا بَلی قالُوا فَادْعُوا وَ ما دُعاءُ الکافِرینَ الّا فی ضَلالٍ (مؤمن- ۴۹- ۵۰).

ترجمه:

۱- و اصحاب شمال چه اصحاب شمالی؟ (که نامه اعمالشان به نشانه جرمشان به دست چپ آنها داده می‌شود). آنها در میان بادهای کُشنده و آب سوزان قرار دارند- و در سایه رودهای متراکم و آتش زا! سایه‌ای خنک است و نه مفید.

۲- کسانی که به آیات ما کافر شدند به زودی آنها را در آتشی وارد می‌کنیم که هرگاه پوست‌های تن آنها (در آن) عریان گردد پوست‌های دیگری به جای آن قرار می‌دهیم تا کیفر را بچشند! خداوند توانا و حکیم است (و روی حساب، کیفر می‌دهد).

۳- ای کسانی که ایمان آورده‌اید بسیاری از علمای (اهل کتاب) و رهبانان اموال مردم را به باطل می‌خورند و (آنان را) از راه خدا باز می‌دارند، آنان که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می‌سازند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند به مجازات دردناک بشارت ده. در آن روز که آن را در آتش جهنم گرم و سوزان کرده و با آن صورت‌ها و پهلوها و پشت‌هایشان را داغ می‌کنند (و به آنها می‌گویند) که این همان چیزی است که برای خود گنجینه ساختید پس بچشید چیزی را که برای خود اندوختید!

۴- و هنگامی که در مکان تنگ و محدودی از آن دوزخ افکنده می‌شوند د رحالی که در غل و زنجیرند فریاد واویلای آنها بلند می‌شود!- امروز یکبار واویلا نگویید بلکه بسیار واویلا سر دهید.

۵- شعله‌های سوزان آتش همچون شمشیر به صورت‌هایشان نواخته می‌شود و در دوزخ چهره‌ای درهم کشیده دارند.

ص: ۳۴۰

۶- در آن هنگام که غل‌ها و زنجیرها بر گردن آنها قرار گرفته و آنها را می‌کشند، و در آبی سوزان وارد می‌کنند سپس در آتش دوزخ افروخته می‌شوند! ...

۷- و آنها که در آتشند به خازنان جهنم می‌گویند: از پروردگارتان بخواهید یک روز عذاب ما را تخفیف دهد، آنها می‌گویند آیا پیامبران شما با دلائل روشن به سراغتان نیامدند؟ می‌گویند: آری، آنها می‌گویند: پس هرچه می‌خواهید دعا کنید، ولی دعای کافران به جایی نمی‌رسد.

تفسیر و جمع‌بندی

بادهای کشنده و سایه‌های سوزان!

در نخستین بخش از این آیات، بعد از آنکه مردم را در قیامت به سه گروه تقسیم می‌کند: «مقربان» و «اصْحابُ الْیَمینِ» و «اصْحابُ الشِّمالِ»، درباره اصحاب الشمال (کسانی که نامه اعمالشان به نشانه مجرم بودن به دست چپشان داده شده) چنین می‌گوید: «آنها در میان بادهای کشنده و آب سوزان قرار دارند» (فی سَمُومٍ وَ حَمیمٍ).

«و در سایه دودهای متراکم آتش‌زا» (وَ ظِلٍّ مِنْ یَحْمومٍ).

«سایه‌ای که نه خنک است و نه برطرف کننده ناراحتی» (لابارِدٍ وَ لا کَریمٍ).

در حقیقت دوزخ نیز مانند بهشت دارای آب و هوا و نسیم و سایه‌ای است، امّا چه نسیمی، نسیمی که قرآن آن را «سَمُومْ» نام نهاده است.

سموم از ماده سم به معنای باد سوزانی است که در «مسام» (روزنه‌های بسیار کوچک بدن) وارد می‌شود و او را هلاک می‌کند (اصولًا اسم «سَمّ» را به این جهت «سم» گفته‌اند که در تمام روزنه‌های و ذرّات بدن نفوذ می‌کند، زیرا سَمّ و سُمّ به گفته راغب به معنای هر سوراخ ریز مانند سوراخ سوزن و سوراخ بینی و گوش است).(۱)

آب دارند اما سوزان و کشنده، و سایه دارند، امّا از دود غلیظ سیاه و داغ!.

۱- در« قاموس اللّغه» آمده است که« سَمُوم» به بادهای داغی گفته می‌شود که در روز می‌وزد، در مقابل« حرور» که باد داغ شبانه را گویند- در تفسیر فخررازی آمده است که« سموم» هوای متعفّنی است که وقتی انسان آن را استنشاق کند، قلب را متعفن ساخته و انسان را هلاک می‌کند(تفسیر کبیر، جلد ۲۹، صفحه ۱۹۸.

ص: ۳۴۱

در این جهان هنگامی که انسان گرفتار گرما می‌شود، گاه تن خویش را به نسیم می‌سپارد، گاهی درون آب می‌رود، و گاه به سایه پناه می‌برد، و این هر سه در آنجا داغ و سوزان و کشنده است، به عکس بهشت که هریك از دیگری خنك‌تر و روحپرورتر است.

***

در دوّمین آیه به یکی دیگر از مجازات‌های دردناك کافران اشاره کرده، می‌گوید: «کسانی که به آیات ما کافر شدند به زودی آنها را در آتش (هولناکی) وارد می‌کنیم (انَّ الَّذینَ کَفَروا بِآیاتِنا سَوْفَ نُصْلِیهِمْ ناراً).(۱)

سپس می‌افزاید: «هر زمان که پوست‌های آنها بریان گردد (و بسوزد) آن را به پوست‌های دیگری تبدیل می‌کنیم تا عذاب (الهی) را بچشند، خداوند توانا و حکیم است (بر همه این امور قدرت دارد و در عین حال روی حساب کیفر می‌دهد) (کُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَیْرهَا لِیَذوقُوا العَذابَ انَّ اللَّه کانَ عَزیزاً حَکیماً).

جمله اخیر در حقیقت پاسخی است به این سؤال، آیا چنین عذابی امکان دارد؟ و اگر امکان دارد آیا عادلانه است؟! قرآن می‌گوید: این کار در برابر قدرت خداوند آسان است، و هم با حکمتش سازگار می‌باشد.

در اینجا سؤال معروفی در میان مفسّران پیدا شده، و آن اینکه اگر آن پوست‌ها به پوست‌های دیگری تبدیل شود، گناه پوست‌های تازه چیست که آنها بسوزند؟.

مفسّران بزرگ پاسخ‌های متعددی از این سؤال داده‌اند که از همه بهتر پاسخی است که عیناً در حدیث امام صادق علیه السلام در جواب «ابن ابی العوجاء مادی» که پس از تلاوت آیه فوق سؤال کرد «ما ذنب الغیر» گناه آن پوست‌های دیگر چیست؟» آمده است:

امام در پاسخی کوتاه و پر معنا فرمود: «هی هی و هی غیرها»: «پوست‌های نو همان سابق است و در عین حال غیر آن است»!.

ابن ابن العوجاء چون نتوانست به عمق این سخن برسد تقاضای توضیح بیشتری با ذکر مثال کرد، امام فرمود: «این مانند آن است که کسی خشتی را بشکند و دو مرتبه آن را در قالب بریزد و به صورت خشت

۱- نکره بودن ناراً در اینجا ظاهراً برای بیان عظمت آن آتش است.

ص: ۳۴۲

تازه‌ای در آورد، این خشت دوّم همان خشت اوّل است و در عین حال خشت تازه‌ای است»!.(۱)

طبق این روایت، پوست‌های جدید از همان مواد پوست‌های گذشته تشکیل می‌شود که در عین تازه بودن صورت، وحدت ماده محفوظ است.

جمعی نیز گفته‌اند: اگر صورت و ماده نیز غیر از صورت و مادّه پوست‌های پیشین باشد مشکلی ایجاد نمی‌شود، چرا که عذاب را در قیامت روح انسان می‌چشد نه پوست‌های تن تعبیر به لِیَذُوقُوا العَذابَ (تا آنها یعنی کفّار عذاب را بچشند) نیز گواه این مدّعا دانسته‌اند، به همین دلیل بسیار می‌شود که انسان گناهی را با عضوی انجام می‌دهد و مجازات بر عضو دیگر واقع می‌شود، مثلًا شراب می‌نوشد، و هشتاد ضربه تازیانه بر پشت او می‌زنند، این به خاطر آن است که آزار دادن جسم، وسیله‌ای است برای آزار روح.

***

در سوّمین آیه اشاره به کیفر دیگری درباره گروهی‌از بدکاران می‌کند که درهم و دینار و طلا- و نقره را به صورت گنج در می‌آورند و حقّ آن را ادا نمی‌کنند، می‌فرماید: «آنها که طلا- و نقره را گنجینه (ذخیره و پنهان) می‌سازند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند به مجازات دردناک بشارت ده) (وَ الَّذینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الفِضَّةَ وَ لا یُنْفِقُونها فی سَبیلِ اللَّه فَبَشِّرهُمْ بِعذابٍ الیم»

سپس به گوشه‌ای از این «عذاب الیم» اشاره کرده، می‌فرماید: «در آن روز که آن سکّه طلا و نقره را در آتش جهنّم داغ و سوزان کرده و با آن صورت‌ها و پهلوها و پشتهایشان را داغ می‌کنند» (یَوْمَ یُحْمی عَلَیْها فی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوی بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ).

و به آنها گفته می‌شود: «این همان چیزی است که برای خود گنجینه ساختید پس بچشید چیزی را که برای خود اندوختید»! (هذا ما کَنَزْتُمْ لِانْفُسِکُمْ فَذُوقُوا ما کُنْتُم تَکْنِزُونَ).

این تعبیر به سؤال مهمّی که در زمینه تمام آیات مربوط به عذاب شدید الهی در قیامت است پاسخ می‌دهد.

و آن اینکه این مجازات‌ها محصول اعمال مردم و نتیجه کارهای خود آنهاست که در آن روز به این

۱- نورالثقلین، جلد اوّل، صفحه ۴۹۴، حدیث ۳۱۴.

ص: ۳۴۳

صورت مجسّم می‌شود، و در حقیقت اعمال خویش را می‌چشند، درست مثل اینکه کسی به خاطر چند روزی افراط در نوشیدن شراب گرفتار بیماری‌های دردناک و شدیدی شود و یک عمر از آنها رنج ببرد.

چون درباره آیه فوق قبلًا شرح کافی داده‌ایم از تکرار آن خودداری می‌شود.

***

زندان‌های انفرادی دوزخ

در چهارمین آیه باز به نمونه دیگری از عذاب‌های گوناگون دوزخیان برخورد می کنیم می‌فرماید:

«هنگامی که در مکان تنگ و محدودی از جهنم افکنده می‌شوند در حالی که در غل و زنجیرند، واویلای آنها بلند می‌شود» (وَ اذا الْقُوا مِنْها مَکاناً ضَیِّقاً مُقَرَّنینَ دَعَوا هُنالِکَ ثُبُوراً).

در این حال به آنها گفته می‌شود این داد و فریادها بیهوده است، و هیچ مشکلی را حل نمی کند «امروز نه یک بار واویلا بگویید، بسیار واویلا سر دهید» که مصائب شما زیاد است و در خور واویلاها! (لاتَدْعُوا الیَوْمَ ثُبُوراً واحِداً وَ ادْعُوا ثُبُوراً کَثیراً).

از این تعبیر به خوبی روشن می‌شود که آنها در دوزخ نیز آزاد نیستند، محلی همچون سلول‌های انفرادی دارند، و در آن نیز در بند و زنجیرند، آنچنان که فریادشان بلند می‌شود، فریادی که هیچ مشکلی را حل نمی کند.

«مقرّنین» از ماده «قَرْن» (بر وزن قدر) به گفته راغب در مفردات در اصل به معنای اجتماع دو یا چند چیز در جهتی از جهات است، و به همین دلیل طنابی را که اشیاء را با آن می‌بندند «قَرَن» (بر وزن نظر) می گویند، و «قَرْنَ» به قوم و جمعیتی می گویند که در زمان واحدی زندگی می کنند، و گاه به خود آن زمان نیز اطلاق می‌شود، و هنگامی که این واژه به باب تفعیل برده شود دلالت بر کثرت و شدت دارد.

لذا «مقرّنین» در آیه مورد بحث، گاه به این تفسیر شده که دست و پای دوزخیان را بهم می‌بندند، بعضی نیز گفته‌اند: دوزخیان را در آن روز گروه گروه با غل و زنجیرها در یک سلسله طولانی به هم می‌بندند، و این تجسّمی از پیوند فکری و عملی گنهکاران است که در این جهان دست به دست یکدیگر می‌دادند و به ظلم و فساد و تجاوز بر حقوق مظلومان می‌پرداختند، و توطئه می کردند.

ولی با توجه به تعبیر «مَکاناً ضَیِّقاً»، تفسیر اوّل از همه مناسب‌تر است.

ص: ۳۴۴

این نیز تجسمی است از اعمال آنها که در این جهان بیگناهان را به سلول‌های انفرادی می‌فرستادند، و به زنجیر می‌کشیدند، و یا در زندگی اجتماعی چنان محدودیتی برای آنها ایجاد می‌کردند که مانند افراد زندانی و در بند قدرت حرکت از آنها سلب می‌شد.

«ثُبور» در اصل به معنای هلاکت است هر چند «مقاییس اللغة» سه معنای اصلی برای آن ذکر کرده:

هلاکت، مراقبت، و سهولت، لذا زمین نرمی را که خاک‌های آن مانند آهک روی هم ریخته «ثَبِرَة» می‌گویند.

ولی ممکن است همه این معانی به همان معنای هلاکت باز گردد، زیرا پیمودن چنین زمین‌ها خالی از خطر نیست، و از آنجا که در موارد خطرناک انسان کاملًا از خود و اموال خود مواظبت می‌کند این واژه به معنای مواظبت نیز به کار رفته، و به هر حال عرب هنگامی که با چیز خطرناکی روبرو می‌شد فریاد «واثبورا!» بلند می‌کرد یعنی ای وای که هلاک شدم، و این حکایت از شدت ناراحتی و احساس درد و رنج می‌کند.

تعبیر به «لاتَدْعُوا الیَوْمَ ثُبوراً وَاحِداً وَ ادْعُوا ثُبوراً کَثیراً» ممکن است اشاره به عوامل متعدد هلاکت و یا شدت یا طول مدت این عوامل در دوزخ بوده باشد، و به هر حال این نیز تجسّمی است از اعمال آنها که در این جهان به انواع گناهان روی آوردند و انواع گرفتاری‌ها و بلاها را بر خلق فرو ریختند، و درهای هلاکت را از هر سو به روی آنها گشودند.

***

در پنجمین آیه چهره دیگری از این عذاب‌های دردناک دیده می‌شود، می‌فرماید: «ضربه‌های شعله سوزان آتش بر صورت‌هایشان نواخته می‌شود» (تَلْفَحُ وُجوهَهُنْ النَّارُ).

به همین دلیل «آنها در دوزخ چهره‌هایشان در هم کشیده است»! (وَهُمْ فیها کالِحُونَ).

«تَلفح» از مادّه «لَفْح» (بر وزن فتح) به گفته بسیاری از ارباب لغت و تفسیر در اصل به معنای تأثیر گرمی آفتاب و آتش و بادهای سموم بر صورت و دگرگون ساختن آن است، و گاه به ضربه شمشیر هم اطلاق می‌شود که همانند ضربه تابش آفتاب و شعله آتش و بادهای سموم است.

گاه نیز به جای «لفح» «نفح» گفته می‌شود، ولی به عقیده بعضی «لفح» به مرحله شدیدتر و «نفح» به

ص: ۳۴۵

مرحله خفیف‌تر اطلاق می گردد.

«کالحون» از مادّه «کلوح» (بر وزن کلوخ) به گفته بسیاری از اهل لغت و ارباب تفسیر به معنای عبوس شدن و درهم کشیدن صورت است، به طوری که لب‌ها از هم باز ماند، و این حالتی است که در دوزخیان به خاطر شدّت تابش شعله‌های آتش بر صورت‌هایشان پیدا می‌شود، و در مجموع ترسیمی است از تأثیر ضربات شعله‌های آتش بر چهره‌های آنها که بسیار دردناک است، همان چهره‌هایی که در این جهان در برابر مستضعفان درهم کشیده می‌شد، و لب‌هایی که برای تمسخر و نیشخند نسبت به آنها از یکدیگر باز می‌ماند، این اعمال زشت و رنج آور سرانجام در قیامت به آن عذاب‌های دردناک برای خودشان مبدل می‌شود.

***

در ششمین بخش از این آیات باز به شکل دیگری از مجازات‌های دردناک آنان برخورد می کنیم، می‌فرماید: به زودی از نتیجه اعمال خود با خبر می‌شوند: «در آن هنگام که غل و زنجیرها بر گردنشان افکنده شده» (اذِ الأغْلالُ فی اعْناقِهِمْ وَ السَّلاسِلُ).

سپس می‌افزاید: «آنها را در آب جوشان می کشند، سپس در آتش دوزخ به آتش کشیده می‌شوند»! (یُسْحَبُونَ فی الحَمیمِ ثُمَّ النَّارِ یُسْجَرُونَ).

«اغلال» جمع «غل»، و «سلاسل» «جمع سلسله» است، و تفاوت آنها در این است که غل طوقی است که بر گردن یا دست و پای زندانیان می‌نهادند، و سلسله زنجیری است که آنها را با آن می‌بستند، و یا مستقیماً بر دست و پا و گردن می‌نهادند.

«یُسْحَبُون» از مادّه «سَحْب» (بر وزن سَهْل) به معنای کشیدن است، و ابرها را از این جهت «سحاب» می گویند که به طور گسترده به صفحه آسمان کشیده می‌شوند.(۱)

بعضی نیز این واژه را به معنای کشیدن بر زمین تفسیر کرده‌اند(۲) در حالی که نه با آیه مورد بحث سازگار است، و نه با بعضی از مشتقات این واژه مانند سحاب.

«یُسْجَرُونَ» از ماده «سَجْر» (بر وزن زجر) در مقاییس اللغه برای آن سه معنا ذکر شده: پر کردن،

۱- مقاییس اللّغه و مصباح اللّغه و مفردات راغب.

۲- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم و المیزان ذیل آیه مورد بحث.

ص: ۳۴۶

آمیختن، و بر افروختن، ولی بعضی این اصول سه گانه را به یک اصل باز گردانده و گفته‌اند معنای اصلی، هیجان و ریزش از شدّت امتلاء است، لـذا به آتش بر افروخته و دریای مملو و موّاج و دوستان نزدیک پر از هیجان و محبّت «مسجور» و «سجیر» اطلاق شده است.

بنابراین نخست آنها را در غل و زنجیر می‌کنند، سپس در آب سوزان وارد می‌سازند و بعد آتش می‌سوزانند و معلوم است که ورود آنها در آتش بعد از آب داغ و سوزان دردناکتر خواهد بود.

این تجسّمی است از اعمال آنها که در این جهان با افراد بی‌گناه داشتند و آنها را با انواع شکنجه‌ها آزار می‌دادند، آزادی را از آنها سلب کرده و به غل و زنجیرشان می‌کشیدند!.

***

از مجموع این آیات به وضوح این نکته به دست می‌آید که مجازات‌ها و کیفرهای دوزخیان نه آنچنان است که به وصف بگنجد، یا برای نیرومندترین افراد قابل تحمّل باشد، مجازات‌هایی است بسیار دردناک و شدید.

***

توضیحات

چرا عذاب الهی این قدر شدید است؟

شدّت و تنوّع و طول مدت این مجازات‌های دردناک، برای بسیاری از افراد، این سؤال را مطرح می‌کند که این عذاب‌های شدید از یک سو چگونه با لطف الهی سازگار است؟ و از سوی دیگر چگونه با اعمال دوزخیان تناسب دارد؟ و شاید عدم توانایی بر حلّ این مشکل سبب شده که گروهی آنها را بر معانی مجازی یا مجازات‌های روحانی حمل کنند.

ولی با توجّه به نکته‌ای که کلید حلّ این گونه مشکلات است و بارها بر آن توجّه داده شد این معمّا گشوده می‌شود، و آن اینکه: این عذاب‌ها غالباً تجسّمی است از اعمال انسان‌ها و محصول و نتیجه آن است، و نمونه‌های آن را در این جهان می‌بینیم.

افرادی هستند که برای یک لذّت خیالی چند روزه گرفتار اعتیادهای خطرناکی می‌شوند و این

ص: ۳۴۷

اعتیادها تمام قوای آنها را تحلیل می‌برد و به زودی به صورت موجوداتی ناتوان با انواع بیماری‌های جانکاه که یک عمر در میان آن دست و پا می‌زنند در می‌آیند.

یا اینکه بر اثر انحرافات جنسی به بیماری‌های غیر قابل علاجی همچون بیماری «ایدز» مبتلا می‌شوند، همان بیماری که وقتی انسان مبتلایان به آن را می‌بیند راستی به حال آنها رقّت می‌کند و سخت تأسّف می‌خورد.

آیا می‌توان گفت چرا محصول آن اعتیاد با این انحراف این قدر شدید و دردناک و طولانی است، و میان آنها تناسب منطقی وجود ندارد؟!.

اگر کسی چنین سخنی بگوید فوراً به او می‌گویند این خاصیت عمل آنهاست و قبلًا نیز به آنان اخطار شده است.

همین معنا در عذاب‌های دوزخیان نیز صدق می‌کند.

بسیار دیده شده که افرادی به خاطر سهل‌انگاری در امر رانندگی در یک حادثه خطرناک دست و پا یا ستون فقراتشان شکسته، و یک عمر از آن رنج می‌برند، در حالی که می‌توانستند با مراقبت صحیح از مقررات از آن نجات یابند. هنگامی که سخن به آثار طبیعی عمل می‌رسد، دیگر جایی برای سؤالات فوق باقی نمی‌ماند.! اضافه بر این در میان دوزخیان افرادی هستند که دیگران را به این گونه شکنجه‌ها مبتلا ساختند، اگر انسان اخباری را که در مورد شکنجه‌ها حتی در دنیای امروز تا چه رسد به تاریخ گذشته ثبت شده بررسی کند، باور می‌کند که واقعاً افرادی مستحق این کیفرهای شدید هستند، بلکه گاهی ظلم ظالمان آن قدر بالا می‌گیرد و آن قدر جنایت‌های رنگارنگ و بی‌حساب از آنها سر می‌زند که انسان فکر می‌کند، هیچ گونه مجازاتی جوابگوی جنایات آنها نیست.

ص: ۳۴۸

۵- عذاب‌های روحانی

اشاره

اشاره:

همان‌گونه که در مورد بهشت، نعمت‌های فوق العاده لذت‌بخش جسمی و روحی هر دو وجود دارد و اصولًا این دو مکمل یکدیگرند و به دلیل توأم بودن معاد جسمانی و ورحانی نمی‌توانند از هم جدا شوند، درباره دوزخ نیز مجازات‌هایی از هر دو قسم دیده می‌شود، و آیات قرآن در این زمینه نیز گواه این مطلب است.

به آیات زیر گوش جان فرا می‌دهیم:

۱- وَالَّذینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا فَاولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ (حج ۵۷).

۲- رَبَّنا اِنَّکَ مَنْ تُدْخِلِ النّارَ فَقَدْ اخْزَیْتَهُ وَ ما لِلظّالِمینَ مِنْ انْصارِ (آل‌عمران ۱۹۲).

۳- کُلَّما ارادُوا انْ یَخْرُجُوا مِنْها مِنْ غَمٍّ اعیدُوا فیها وَ ذُوقُوا عَذابَ الحَریق (حج ۲۲).

۴- رَبَّنا اخْرِجْنا مِنْها فَانْ عُدْنا فَانّا ظالِمُونَ- قالَ اخْسَئُوا فیها وَ لا تُکَلِّمُونِ (مؤمنون ۱۰۷ و ۱۰۸).

۵- وَ قالَ الَّذینَ فی النّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّکُمْ یُخَفِّفْ عَنّا یَوْماً مِنَ العَذابِ- قالُوا اوَلَمْ تَکُ تَأتیکُمْ رُسُلُکُمْ بِالبَیِّناتِ قالُوا بَلی قالُوا فَادْعُوا وَ مما دُعاءُ الکافِرینَ الا فی ضَلالٍ (مؤمن ۴۹- ۵۰).

۶- اذا رَاتْهُمْ مِنْ مَکانٍ بَعیدٍ سَمِعُوا لَها تَغَیُّظاً وَ زَفیراً (فرقان ۱۲).

۷- یا ایُّها الَّذینَ آمَنُوا قُوا انْفُسَکُمْ وَ اهْلیکُمْ ناراً وَ قُودُها النّاسُ وَ الحِجارَةُ عَلَیْها مَلائِکَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لایَعصُونَ اللّه ما أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ (تحریم ۶).(۱)

۱- آیات دیگری نیز همین مضامین را تعقیب می‌کند مانند مجادله ۵، سجده ۲۰، اعراف ۵۰، حاقّه ۳۵.

ص: ۳۴۹

۸- وَ نادی اصْحابُ الجَنَّةِ اصْحابَ النَّارِ انْ قَدْ وَجَدْنا ما وَعَدَنا رَبُّنا حَقّاً فَهَلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدَ رَبُّکُمْ حَقّاً قالُوا نَعَمْ فَاذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَیْنَهُمْ انْ لَعْنَةُ اللَّه عَلَی الظَّالِمینَ (اعراف ۴۴).

ترجمه:

۱- و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند عذاب خوار کننده‌ای برای آنها است.

۲- پروردگارا! هر که را تو (به خاطر اعمالش) به آتش افکنی او را خوار و رسوا ساخته‌ای و این چنین افراد ستمگر یاوری ندارند.

۳- هرگاه بخواهند از غم و اندوه‌های دوزخ خارج شوند آنها را به آن باز می‌گردانند و (به آنها گفته می‌شود) بچشید عذاب سوزان!.

۴- پروردگارا! ما را از آن بیرون بر، اگر بار دیگر تکرار کردیم قطعاً ستمگریم (و مستحق عذاب) می‌گوید دور شوید در دوزخ، و با من سخن مگویید!.

۵- و آنها که در آتش‌اند به خازنان جهنم می‌گویند: از پروردگارتان بخواهید یک روز عذاب را از ما بردارد. آنها می‌گویند: آیا پیامبران شما با دلائل روشن به سراغتان نیامدند؟

می‌گویند: آری، آنها می‌گویند: پس هرچه می‌خواهید دعا کنید ولی دعای کافران (به جایی نمی‌رسد).

۶- هنگامی که آتش آنها را از دور می‌بیند صدای وحشتناک و خشم آلود او را که با نفس زدن شدید همراه است می‌شنوند!.

۷- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌هاست نگهدارید، آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سختگیرند، هرگز مخالفت فرمان خدا نمی‌کنند و دستورات او را دقیقاً اجرا می‌نمایند!

۸- و بهشتیان، دوزخیان را صدا می‌زنند که آنچه را پروردگارمان به ما وعده داده بود همه را حق یافتیم، آیا شما هم آنچه را پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافتید؟!

ص: ۳۵۰

آری در این هنگام ندا دهنده‌ای در میان آنها ندا می‌دهد که لعنت خدا بر ستمگران باد!.

تفسیر و جمع‌بندی

غم و اندوه جانکاه و حسرت بی‌پایان

منظور از آلام و کیفرهای روحانی مجموعه اموری است که روح و جان انسان را در فشار قرار می‌دهد، هرچند تأثیری در جسم او ظاهراً نداشته باشد، و یا آنکه تأثیر دوگانه دارد هم جسم را مستقیماً آزار می‌دهد و هم روح را.

در نخستین آیه به نمونه‌ای از قسم دوّم برخورد می‌کنیم، می‌فرماید: «کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، عذابی خوار کننده برای آنها خواهد بود» (وَ الَّذینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا فَاولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ).

قرآن اینجا در این باره توضیحی نمی‌دهد که چگونه این عذاب، دوزخیان را به ذلّت و خواری می‌کشد، همین اندازه اشاره‌ای کلّی به آن نموده است و بسیاری از جنبه‌های تحقیرآمیز عذاب‌های دوزخ را شامل می‌شود که مستکبران گردنکش و خودبین را به پایین‌ترین مرحله ذات می‌کشاند.

بعضی از مفسران مانند «قرطبی» احتمال داده است که این عذاب خوار کننده اشاره به سرنوشتی باشد که مشرکان در میدان جنگ بدر با آن مواجه شدند ولی با توجه به آیه قبل از آن که سخن از «جنات نعیم» برای مؤمنان می‌گوید روشن است که این آیه اشاره به عذاب خوار کننده دوزخ دارد.

به هر حال این تعبیر که در آیات متعددی از قرآن مجید آمده نشان می‌دهد که عذاب‌های دوزخی آمیخته با انواع اهانت‌هاست که مایه آزار روح و جان نیز می‌شود، و این تجسّمی است از تحقیرها و اهانت‌هایی که آنان نسبت به انبیاء الهی و مؤمنان پاکدل و مستضعفان پاکدل و و مستضعفان با ایمان داشتند و باید در آن روز نتیجه کار خود را به این صورت ببینند.

***

در دوّمین آیه سخن از رسوایی دوزخیان است که آن نیز یک عذاب دردناک معنوی است، این سخن را از زبان اندیشمندان با ایمان (اولوا الألباب) نقل می‌کند می‌فرماید: آنها می‌گویند: «پروردگارا! هر که را

ص: ۳۵۱

تو (به سبب اعمالش) به آتش افکنی، او را رسوا ساخته‌ای و برای ظالمان یاوری نیست» (رَبَّنا انَّکَ مَنْ تُدْخِلِ النّارَ فَقَدْ اخْزَیْتَهُ وَ مالِلظّالِمینَ مِنْ انصارٍ).

«اخزیته» از ماده «خزی» در کتب لغت، معانی مختلف برای آن ذکر شده است، مانند، بد حالی، دور شدن، ذلّت، رسوایی، و تحقیر، همین معانی نیز در کلمات مفسّران آمده است.(۱)

لحن این آیه نشان می‌دهد که مجازات‌های روحانی قیامت، دردناکتر است، چرا که «اولوا الألباب» به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارند کسانی را که در دوزخ وارد کنی رسوایشان کرده‌ای، اشاره به اینکه از آتش دوزخ بالاتر همان رسوایی است، درست مثل اینکه بعضی از رفتن به زندان، زیاد ناراحت نیستند، بلکه اصرار دارند این مسأله فاش نشود، زیرا فاش شدنش، مایه رسوایی آنها در سطح جامعه می گردد، و آن دردناکتر از خود زندان است.

جمله جمله «وَ ما لِلظّالِمینَ مِنْ انْصارٍ»، اشاره لطیفی به این حقیقت است که آنها آنچه می کشند به خاطر ظلم و ستمشان است، و طبیعی است که آنها در آنجا رسوا شوند و یار و یاوری نداشته باشند (البته این تعبیر منافاتی با مسأله شفاعت در مورد کسانی که لایق آنند ندارد، چرا که منظور، نفی یاروانی است که با زور و قدرت خود، ظالمان را یاری کنند، نه از طریق استمداد از قدرت الهی.

***

در سوّمین آیه سخن از غم و اندوه دامنه‌دار دوزخیان است که از آلام روحی آنها حکایت می کند، می‌فرماید: «هر زمان اراده کنند از غم و اندوه‌های دوزخ خارج شوند آنها را به آن باز می گردانند و (به آنها گفته می‌شود) بچشیده عذاب سوزان را»! (کُلَّما ارادُوا انْ یَخْرُجُوا مِنْها مِنْ غَمٍّ اعیدُوا فیها وَ ذُوقُوا عَذابَ الحَریقِ).

بسیاری از مفسّران گفته‌اند هنگامی که آنها می‌خواهند از این غم و اندوه جانکاه رهایی یابند و به اطراف دوزخ نزدیک می‌شوند مأموران دوزخی با تازیانه‌ها یا گرزهای آتشین آنها را باز می گردانند، زیرا در آیه قبل از آن جمله (وَلَهُمْ مَقامِعُ مِنْ حَدیدٍ) اشاره به این معناست.

جمله «ذُوقُوا عَذابَ الحَریقِ» (بچشید عذاب سوزان را) که به عنوان سرزنش و تحقیر به آنها گفته

۱- مقاییس اللّغه، مصباح اللّغه، صحاح اللّغه لسان العرب، و التحقیق فی کلمات القرآن الحکیم- در تفسیر مجمع البیان، دو معنای دیگر نیز برای خزی نقل کرده و آن هلاکت و قرار گرفتن در محل شرم‌آور است.

ص: ۳۵۲

می‌شود نیز نمونه دیگری از این عذاب روحانی است.(۱)

***

تحقیر و سرزنش فراوان

در چهارمین آیه به تعبیر تازه‌ای در مورد تحقیر و اهانت به دوزخیان که نوعی عذاب الیم روحی است برخورد می کنیم، آنجا که می‌فرماید: «دوزخیان می گویند) پروردگارا ما را از دوزخ بیرون بر اگر به اعمال گذشته بازگشتیم قطعاً ستمگریم (و مستحق عذاب)» (رَبَّنا اخْرِجْنا مِنْها فَانْ عُدْنا فَانَّا ظالِمُونَ).

ولی از سوی پروردگار به آنها گفته می‌شود «دور شوید در دوزخ! و با من سخن مگویید»! (قالَ اخْسَئُوا فيها وَ لاتُكَلِّمُونِ).

تقریباً همه ارباب لغت و مفسّران تصریح کرده‌اند که تعبیر به «اخسأ» تعبیری است که درموقع دور ساختن سگ به کار می‌رود و به کارگیری آن در اینجا برای تحقیر این ظالمان گنهکار و مستکبر است.

بلکه می‌توان جمله لاتُكَلِّمُونِ (با من سخن نگویید) از آن دردناکتر و غم‌انگیزتر است که مولای کریم و رحیم بنده‌ای را از خود براند و به او بگوید هرگز با من سخن مگو! این همان چیزی است که در تعبیر بسیار لطیفی در دعای کمیل به آن اشاره شده: فَهَبْنی یا الهی وَ سَیِّدی وَ مَوْلایَ وَ رَبّی صَبَرْتُ عَلَی عَذابِکَ فَکَیْفَ اصْبِرُ عَلَی فِراقِکَ «گیرم ای خدا و آقا و مولا و پروردگار من، بر عذاب تو صبر کنم، چگونه می‌توانم بر فراق و دوریت شکیبا باشم»؟!

چرا آنها به چنین عذاب دردناک روحی در آنجا مبتلا می‌شوند آیات بعد از آن پرده از روی این مسأله برداشته، می گویند: «این به خاطر آن است که گروهی از بندگان من می گفتند: پروردگارا ما ایمان آورده‌ایم، ما را ببخش و بر ما رحم کن، و تو بهترین رحم کنندگانی، اما شما آنها را به باد مسخره گرفتید تا شما را از یاد من غافل کردند، و پیوسته به آنها می‌خندید»! (انَّهُ كانَ فَريقٌ مِنْ عِبادي يَقُولُونَ رَبَّنا آمَنَّا فاغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا وَ انْتَ خَيْرُ الرَّاحِمينَ- فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيّاً حَتّى انْسَوكُمْ ذِكْرى وَ كُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ).(۲)

نتیجه آن سخریه و استهزاء و خندیدن به افراد با ایمان این است که امروز مورد تحقیر قرار گیرید و این

۱- « حریق» گرچه اسم مصدر است، ولی در اینجا معنای فاعلی دارد اما به گفته بعضی دیگری صیغه مبالغه(یا صفت مشبهه) است، و به گفته مفردات« حریق» به معنای آتش است، این تفسیر با توجه به اضافه عذاب به حریق در اینجا مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

۲- مؤمنون- ۱۱۰.

ص: ۳۵۳

در حقیقت تجسّمی است از اعمال خودتان!.

***

در پنجمین آیه به چهره دیگری از ملامت و سرزنش و تحقیر دوزخیان از سوی خازان دوزخ و مأموران عذاب و کیفر برخورد می کنیم می‌فرماید: «کسانی که در آتش دوزخند به خازنان جهنم می گویند از پروردگارتان بخواهید (لااقل) یک روز عذاب را از ما بردارند- آنها می گویند: آیا پیامبرانتان با دلائل روشن به سراغ شما نیامدند؟! می گویند: بلی (آمدند) می گویند: پس هر چه می‌خواهید دعا کنید ولی (بدانید) دعای کافران جز در ضلالت نیست (و هرگز به اجابت نمی‌رسد) (وَ قالَ الـذَّینَ فی النَّارِ لِخَزَنَهِٔ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّکُمْ یُخَفِّفْ عَنَّا یَوْماً مِنَ العَذابِ- قالُوا اوَ لَمْ تَکُ تَأتیکُمْ رُسُلُکُمْ بِالبَیِّناتِ قالُوا بَلی قالُوا بَلی فَادْعُوا وَ ما دُعاءُ الکافِرینَ الّا فی ضَلالٍ).

این تعبیرات همچون شلاقی بر روح آنها نواخته می‌شود، و آنها را شکنجه می‌دهد، آنها فقط تقاضای یکروز نجات از عذاب کردند اما پذیرفته نشد، آنها از خازان تقاضای دعا کردند، ولی خازنان در پاسخ گفته‌اند: خودتان دعا کنید، به خاطر اینکه آنها لایق دعا نبودند که این خود نوعی تحقیر استع و یا دعا کردن برای آنها باید به اذن خدا باشد و خدا هرگز چنین أذنی نداده، و یا اینکه چون این دعا به اجابت نمی‌رسد بیهوده است، لذا حتی از دعا کردن نیز مضایقه می کنند، و می گویند خودتان دعا کنید (و بدانید به جایی نمی‌رسد) و این نیز تعبیر دردآور دیگری است.

***

در ششمین آیه، گوشه دیگری از عذاب روحی دوزخیان نشان داده، می گوید: «هنگامی که دوزخ، آنها را از دور می‌بیند، صدای وحشتناک و خشم آلود او را که با نفس زدن شدید همراه است می‌شنوند» (اذا رَأَتْهُمْ مِنْ مَکانٍ بَعیدٍ سَمِعُوا لَها تَغَیُّظاً وَ زَفیراً).

در اینجا برای دوزخ تمام اوصاف یک حیوان درنده وحشتناک بیان شده که وقتی طعمه خود را می‌بیند، صدای وحشتناک و خشم آلودش را که با تنفس شدید همراه است بلند می کند، صحنه‌ای که تمام وجود او را در وحشت فرو می‌برد و از پای در می‌آورد.

ص: ۳۵۴

تغیّظ از ماده «غیظ» به گفته راغب در مفردات به معنای «شدّت غضب» است، و «تغیظ» به معنای اظهار آن است، گرچه حالت خشم شنیدنی نیست، ولی اوصافی همراه دارد مانند صداهای وحشتناک که قابل شنیدن است.

«زفیر» به معنای رفت و آمد نفس در شش‌هاست به گونه‌ای که سینه بالا آید و غالباً با صدای وحشتناکی همراه است که قابل شنیدن می‌باشد.

بعضی از مفسّران که نتوانسته‌اند باور کنند جهنّم یک موجود زنده است، می‌بیند و درک می‌کند، و مجرمان را می‌شناسد!، ناچار شده‌اند که چیزی در تقدیر بگیرند و بگویند: منظور، دیدن خازنان دوزخ است! در حالی که می‌دانیم «تقدیر» خلاف قاعده است و در اینجا نیاز به آن نیست، چه مانعی دارد که بهشت و دوزخ دارای روح باشند، و حوادثی را که در آنها واقع می‌شود، درک کنند؟ حتّی از بعضی از روایات استفاده می‌شود که جهنّم چشم و گوش و زبان دارد، و مجرمان را به خوبی می‌شناسد و بر می‌گیرد، بهتر از شناخت پرندگان نسبت به دانه‌های غذایی!.(۱)

ما امروز شاهد نمونه‌های کوچکی از این مسأله در دنیا هستیم که چشم و گوش‌های الکترونیکی با کمک کامپیوترها که در ساختمان‌های مختلف به کار می‌گذارند بسیاری از مسائل را می‌بینند و می‌شنوند و عکس العمل مناسب نشان می‌دهند، هرچند ساختمان درک ندارد، ممکن است عکس العمل جهنم در برابر مجرمان از همین گونه یا بالاتر از آن یعنی توأم با درک باشد.

***

در هفتمین آیه چهره دیگری از آلام روحی دوزخیان را مشاهده می‌کنیم، در این آیه مؤمنان را مخاطب ساخته، می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌هاست نگاه دارید» (یا ایُّها الَّذینَ آمَنُوا قُوا انْفُسَکُمْ وَ اهْلیکُمْ ناراً وَقُودُها النَّاسُ وَ الحِجارَةُ).

این تعبیر نشان می‌دهد که آتش دوزخ با آتش این جهان بسیار متفاوت است، خواه منظور از «حجاره» بت‌های سنگی باشد، و یا اعم از آن، و خواه منظور آتشی باشد که از درون اتم‌های این سنگ‌ها بیرون می‌آید و یا چیز دیگر، هرچه هست آتشی است که بخشی از آن از درون وجود خود انسان‌ها شعله

۱- تفسیر قرطبی و روح‌المعانی ذیل آیه مورد بحث.

ص: ۳۵۵

می گیرد، از اعتقادات و نیّات باطنی آنها و از اعضای آلوده به گناه آنها، یا سنگ‌هایی که معبود آنها یا وسیله افتخار و مباهات آنها در ساختن کاخ‌ها و مانند آن بوده است.

سپس می‌افزاید: «بر این آتش فرشتگانی خشن و سختگیر گمارده شده‌اند که هرگز فرمان الهی را مخالفت نمی کنند و دستورات او را (دقیقاً) اجرا می‌نمایند» (عَلَیْها مَلائِکَهٌ غِلاظٌ شِدادٌ لایَعْصُونَ اللَّه ما امَرهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرونَ).

وجود این فرشتگان خشن و سختگیر، بر آلام روحی آنها می‌افزاید، و راه‌های نجات را از هر سو بر آنان می‌بندد.

اینها کسانی بودند که در زندگی خود، پیوسته با زیردستان خشونت داشتند ماموران خشن آنها مردم را به سختی می‌راندند و سختگیری و بیرحمی و عدم شفقت، جزء برنامه زندگی آنان بود، اکنون خودشان به چنین سرنوشتی گرفتار می‌شوند.

جالب اینکه در آیه بعد از آن خطاب به کافران می گوید: «امروز عذر خواهی نکنید، جزای شما همان اعمال شماست»! (لاتَعتَذِرُوا الیَوْمَ انَّما تُجْزَونَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

بعضی از مفسّران که نتوانسته‌اند بیرون آمدن آتش را از درون سنگ تصور کنند، گفته‌اند منظور از این سنگ‌ها همان سنگ‌های گوگردی است که هنگام بر خوردن با آهن جرقّه می‌دهد!، در حالی که امروز می‌دانیم: نیروی اتم نهفته شده درون هر موجود مادّی می‌تواند، شعله‌های عظیم آتش را ظاهر کند.

«غِلاظٌ» جمع «غلیظ» و «شِدادٌ» جمع «شدید» هر دو دارای یک معناست و ممکن است ذکر این دو با هم برای تأکید باشد، ولی بعضی گفته‌اند «غلاظ» اشاره به خشونت در قول است و «شداد» اشاره به خشونت در عمل، یا اولی اشاره به خشونت خلقی است و دومی خشونت خَلْقی، به هر حال آن فرشتگان سر بر فرمان خدا دارند و از اوامر او منحرف نمی‌شوند.

گاه گفته‌اند که اصولًا انسان را به منزله هیزم و همردیف سنگ‌ها قرار دادن خود نوعی تحقیر و مجازات روحی و معنوی برای آنهاست.(۱)

۱- فی ظلال القرآن، جلد ۸، صفحه ۱۶۸.

ص: ۳۵۶

در هشتمین و آخرین تعبیر به گفتگوهای دلخراش و جانکاهی برخورد می‌کنیم که میان بهشتیان و دوزخیان رد و بدل می‌شود، و روح دوزخیان را سخت آزار می‌دهد، می‌فرماید: «بهشتیان دوزخیان را صدا می‌زنند (و به عنوان سرزنش) می‌گویند: ما آنچه را پروردگارمان وعده داده بود حق یافتیم، آیا شما هم آنچه را پروردگارتان وعده داده بود حق یافتیم، آیا شما هم آنچه را پروردگارتان وعده داده بود حق یافتید»؟! (وَنادی اصْحابُ الجَنَّةِ اصْحابَ النَّارِ انْ قَدْ وَجَدْنا ما وَعَدَنا رَبُّنا حَقّاً فَهَلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقاً).

و آنها با یک دنیا شرمندگی و سرافکندگی جواب می‌دهند: «آری» (همه حق بود، افسوس که که ما گرفتار غرور و غفلت بودیم)! (قالُوا نَعَمْ).

«در این هنگام ندا دهنده‌ای در میان آنها ندا می‌دهد که لعنت خدا بر ظالمان باد» (فَاذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ انْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمينَ).

این سخن همچون نمک بر جراحات دل دوزخیان می‌نشیند و شعله‌های آتش درون آنها را افروخته‌تر می‌کند.

آری آنها (همان‌گونه که در آیه بعد از این آیه آمده) کسانی بودند که مردم را از راه خدا دور می‌کردند لذا آن روز از رحمت خدا دورند (لعنت همان دوری از رحمت است).

در اینکه این مُؤَذِّنْ (ندا دهنده) کیست که سیطره بر بهشت و دوزخ دارد، و همگان صدای او را می‌شنوند، و از سوی خدا سخن می‌گوید؟ در بسیاری از روایات که شیعه و اهل سنت نقل کرده‌اند آمده است که او امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که در تمام طول عمرش با ظالمان و ستمگران مبارزه کرد.

عجب این است که بعضی از متعصبان کوشیده‌اند که این فضیلت را کمرنگ کنند و گفته‌اند معلوم نیست این کار برای علی علیه السلام فضیلتی باشد!.

در حالی که روشن است این مؤذن الهی که بر بهشت و دوزخ سلطه دارد و پیام خدا را در آن روز به همگان می‌رساند باید مقامی بسیار والا و بالا داشته باشد.

***

خلاصه انسان ترکیبی از جسم و روح است، و معاد نیز در دو جنبه تحقق می‌یابد و طبعاً کیفرها و پاداش‌ها نیز دو گانه است، بنابراین دوزخیان نه تنها آلام جسمانی آنها را رنج می‌دهد، بلکه شاید آلام و

ص: ۳۵۷

عذاب‌های روحی و معنوی برای آنها جانکاه‌تر و دردناک‌تر باشد، غم و اندوه بی‌پایان، رسوایی بزرگ، تأسّف و ندامت بر گذشته، مقایسه حال خویش با بهشتیان، مأموران خشن و سختگیر، و بالاخره انواع سرزنش‌ها و تحقیرها و توبیخ‌ها، همه از اموری هستند که روح آنها را سخت می‌فشارد و در عذاب الیم فرو می‌برد.

مسلّماً این مجازات‌ها هماهنگ با اعمال آنها در این دنیاست که مظلومان را با انواع کیفرها و شکنجه‌ها در فشار قرار می‌دادند، چقدر آیات الهی را به سخریّه گرفتند و بندگان خدا را استهزاء کردند و مؤمنان را تحقیر نمودند و بر دیگران کبر و غرور فروختند؟ چه جای تعجّب که تجسّم اعمال خویش را در آنجا ببینند و به نتائج آن گرفتار شوند، و محصولی را که در مزرعه دنیا کشتند در قیامت و دوزخ درو کنند.

ص: ۳۵۸

۶- جاودانگی کیفرها

اشاره

اشاره:

بی‌شک میان «جرم» و «جریمه» همیشه تناسبی بر قرار است، هر قدر جرم سنگین‌تر باشد مجازات و جریمه سنگین‌تر است، این در مجازات‌های قراردادی است. ولی در آثار وضعی و طبیعی اعمال انسان، مسأله طور دیگری است، گاه انسان بر اثر یک لحظه سهل انگاری و ندانم کاری گرفتار عارضه‌ای می‌شود که قابل درمان و جبران نیست، زیرا ضربه جهل و سهل‌انگاری آنچنان سخت و سنگین است که مثلًا عضوی را برای همیشه ناقص و فلج می‌کند، و تا پایان عمر باید کفّاره آن را بدهد و جریمه‌اش را تحمل کند، در حالی که فقط یک لحظه مرتکب خطا شده است.

از آیات قرآن به خوبی استفاده می‌شود که گروهی در عذاب جاودانی خواهند بود یا به تعبیر دیگر در دوزخ مخلّدند، و این مسأله (خلود) سؤالات گوناگونی را بر انگیخته، و تفسیرهای گوناگونی را برای آن کرده‌اند که شرح آن به خواست خدا خواهد آمد.

نخست به سراغ قرآن می‌رویم و به آیات زیر که هر کدام تعبیر تازه‌ای از مسأله جاودانگی عذاب را در بر دارد گوش فرا دهیم:

۱- وَ الَّذینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبوا بِآیاتِنا اولئِکَ اصْحابُ النَّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ (بقره ۳۹).

۲- یُریدُونَ انْ یَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَ ما هُمْ بِخارِجینَ مِنْها وَلَهُمْ عَذابٌ مُقیمٌ (مائده ۳۷).

۳- فَامَّا الَّذینَ شَقُوا فَفِی النَّارِ لَهُمْ فیها زَفیرٌ وَ شَهیقٌ- خالِدینَ فیها ما دامَتِ السَّمواتُ وَ الْأَرْضُ الّا ما شاءَ رَبُّکَ انَّ رَبَّکَ فَعّالٌ لِما یُریدُ (هود ۱۰۶- ۱۰۷).

۴- وَنادُوا یا مالِکُ لِیَقْضِ عَلَیْنا رَبُّکَ قالَ انَّکُمْ ماکِثُونَ (زخرف ۷۷).

۵- وَ قالَ الَّذینَ اتَّبَعُوا لَوْ انَّ لَنا کَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ کَما تَبَرؤُّا مِنَّا کَذلِکَ یُریهِمْ اللَّهُ اعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَیْهِمْ وَ ما هُمْ بِخارِجینَ مِنَ النَّارِ (بقره ۱۶۷).

ص: ۳۵۹

ترجمه:

۱- و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند اهل دوزخند و همیشه در آن خواهند بود.

۲- آنها پیوسته می‌خواهند از آتش خارج شوند ولی نمی‌توانند خارج شوند، و برای آنها مجازات پایداری است.

۳- امّا آنها که شقاوتمند شدند در آتشند و برای آنها زفیر و شهیق (ناله‌های طولانی دم و باز دم) است- جاودانه در آن خواهند ماند تا آسمان‌ها و زمین برپاست، مگر آنچه پروردگارت بخواهد که پروردگارت هرچه را اراده کند انجام می‌دهد.

۴- آنها فریاد می‌شکند ای مالك دوزخ! آرزو داریم پروردگارت ما را به میراند (تا آسوده شویم!) می‌گوید: شما در اینجا ماندنی هستید!.

۵- و (در این موقع) پیروان می‌گویند کاش بار دیگر ما به دنیا بر می‌گشتیم تا از این پیشوایان گمراه بیزاری جوییم آنچنان که آنها (امروز) از ما بیزاری جستند (آری) این چنین خداوند اعمال آنها را به صورت حسرت‌زایی به آنها نشان می‌دهد و هرگز از آتش (دوزخ) خارج نخواهند شد.

تفسیر و جمع‌بندی

عذاب خلد یا (عذاب جاویدان)

در نخستین آیه به تعبیر معروف «خلود» (جاودانگی) برخورد می‌کنیم، می‌فرماید: کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، اهل آتشند و در آن خلود دارند (وَالَّذینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا اولئِکَ اصْحابُ النَّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ).

این در حالی است که در بعضی از آیات قرآن به دنبال واژه «خلود» تعبیر به «ابدیت» شده که تأکید مجددی برای آن محسوب می‌شود، از جمله می‌فرماید: «کسی که نافرمانی خدا و رسولش کند آتش دوزخ از آن اوست، جاودانه تا ابد در آن خواهند ماند» (وَ مَنْ یَعصِ اللَّه وَ رَسُولَهُ فِانَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِدینَ

ص: ۳۶۰

فیها ابَداً) (جن– ۲۳).

همین معنا در آیه ۴۵ سوره احزاب نیز آمده که در آنجا نیز «خلود» با ابدیّت آمیخته و توأم شده است.

تعبیر به خلود در مورد آتش دوزخ در آیات زیادی از قرآن مجید آمده گاه به صورت وصفی (خالِدُونَ، خالِدینَ) و گاه به صورت فعلی و مانند ۶۹ فرقان درباره مشرکان و قاتلان و زناکاران، بعد از اشاره به عذاب مضاعف آنها در قیامت، می‌فرماید: ویَخْلُدُ فیه مُهاناً «همیشه با خواری در آن خواهد ماند».

و گاه این عنوان به صورت قیدی برای عذاب بیان شده، چنان‌که در آیه ۵۲ یونس می‌خوانیم: (ثُمَّ قیلَ لِلَّذینَ ظَلَمُوا ذوقُوا عَذابَ الخُلْد): «سپس به ظالمان گفته می‌شود بچشید عذاب خلد را».

تعبیر «خلود» در اشکال مختلف آن (فعلی، وصفی و مصدری) در مورد عذاب دوزخ بیش از سی بار در آیات قرآن مجید دیده می‌شود، و تأکید قرآن بر این عنوان، مفهوم خاصّی دارد که دلیلش در بحث‌های آینده به خواست خدا روشن خواهد شد.

البته این واژه در مورد نعمت‌های بهشتی نیز در آیات فراوانی از قرآن مجید آمده است که در بحث نعمت‌های بهشتی به آن اشاره شد.

اکنون ببینیم «خلود» در لغت و کلمات مفسّران به چه معناست:

در لسان العرب، «خُلْد» به معنای دوام بقای در سرایی که انسان از آن خارج نمی‌شود تفسیر شده است، اضافه می‌کند اینکه آخرت را «دار الخُلْدِ» گفته‌اند به خاطر آن است که مردم همیشه در آن می‌مانند.

در «مقاییس اللّغه» معنای واحدی برای ریشه آن ذکر شده، و آن ثبات و بقاء و ملازمت است.

همین معنا در «صحاح اللّغه» و کتب دیگر نیز آمده.

ولی راغب در «مفردات» معنای اصلی آن را دور ماندن چیزی از فساد و باقی ماندن بر حالت اصلی می‌داند، و می‌گوید: «هر چیزی به زودی تغییر نکند و فاسد نشود، عرب آن را به «خلود» توصیف می‌کند، و لذا به معنای طول عمر و بقاء مدّت طولانی نیز آمده است.

«راغب» در جای دیگر از کلماتش می‌گوید: رَجُلٌ مُخَلَّدٌ (مرد جاودانه) به معنای کسی است که دیر پیر می‌شود).

به هر حال از مجموع کلمات اهل لغت دو نظر مختلف به دست می‌آید: نخست اینکه معنای اصلی

ص: ۳۶۱

آن همان جاودانگی و همیشگی و ابدیت است، و اگر به طول عمر اطلاق می‌شود از باب تشبیه است، دوّم اینکه معنای اصلی آن طول عمر است و اگر به جاودانگی و ابدیت گفته می‌شود از باب بیان مصداق واضح و روشن می‌باشد.

«مفسّران» نیز در این زمینه تعبیرات متفاوتی دارند:

بعضی از مفسّران تصریح کرده‌اند که «خلود» در اینجا به معنای دوام است و هرگز انتهایی ندارد.(۱)

بعضی دیگر گفته‌اند که معنای اصلی آن دوام، و معنی مجازی آن مدت طولانی است و هنگامی که در قرآن به کار می‌رود همان معنای اوّل یعنی دوام را دارد.(۲)

بعضی همین معنا را به تعبیر دیگری ذکر کرده‌اند و آن اینکه خلود در لغت به معنای مکث طویل است، همان‌گونه که در مورد زندان‌های طویل المدّه گفته می‌شود خُلِّدَ فُلانٌ فی السِّجْنِ ولی در لسان شرع به معنای دوام و ابدیت است.(۳)

در المنار آمده است که بعضی از مدّعیان استقلال فکری در عصر ما با بهره‌گیری از تأویلا-تی که در مورد خلود در پاره‌ای از کلمات پیشینیان آمده جرئت پیدا کرده بگویند: معنای خلود کافران در عذاب این است که مدّت طولانی در آن می‌مانند، زیرا خداوند رحمان رحیم، که رحمتش بر غضبش پیشی گرفته هرگز کسی از بندگان خود را عذاب بی‌نهایت نمی‌کند.(۴)

بعضی نیز می‌گویند: گرچه کافران و گردنکشان طاغی و باغی که گناه سراسر وجودشان را قرار گرفته همیشه در دوزخ می‌مانند ولی دوزخ همیشه به یک حال باقی نمی‌ماند، زمانی فرا می‌رسد که آتش آن خاموش می‌گردد و دوزخیان آرامش می‌یابند!.

این احتمال نیز داده شده که با گذشت زمان طولانی و تحمل مجازات‌های فراوان سر انجام یک‌نوع سازش با محیط در دوزخیان به وجود می‌آید، کم کم به آتش خو می‌کنند و در این حال احساس ناراحتی ندارد!.

البته اینگونه احتمالات از سوی علمای اسلام و مفسّران قرآن مردود شناخته شده، چرا که بر خلاف صریح آیات قرآن است، زیرا همان گونه که در آیات مورد بحث می‌خوانیم تنها تعبیر به خلود نشده است

۱- طبرسی در مجمع‌البیان.

۲- تفسیر قرطبی، جلد اوّل، صفحه ۲۰۷.

۳- تفسیر مراغی، جلد ۱، صفحه ۶۹.

۴- المنار، جلد ۱، صفحه ۳۶۴.

ص: ۳۶۲

که قابل اینگونه تفسیرها باشد تعبیرات دیگری در این زمینه در قرآن مجید آمده که قابل این توجیهات نیست (دقت کنید).

خلاصه چنین به نظر می‌رسد که عجز و ناتوانی بعضی در برابر حل مشکل خلود و جاودانه بودن عذاب سبب گرایش به این گونه توجیهات نادرست شده، وگرنه دلالت آیات قرآن و روایات اسلامی در مورد جاودانگی عذاب درباره گروهی از مجرمان قابل گفتگو نیست.

***

در دوّمین تعبیر به واژه «اقامت» برخورد می کنیم می‌فرماید: «کافران می‌خواهند از آتش خارج شوند ولی هرگز نمی‌توانند و برای آنها عذاب «مقیم» و پایدار است (یُریدُونَ انْ یَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَ ماهُمْ بِخارِجینَ مِنْها وَلَهُمْ عَذابٌ الیمٌ).

توصیف عذاب به «مقیم» به خوبی نشان می‌دهد که این مجازات در مورد آنها پایدار و برقرار است.

***

ابدیت عذاب‌ها

در سوّمین آیه مسأله ابدیت عذاب دوزخ برای گروهی از دوزخیان با تعبیر دیگری که توأم با صراحت بیشتری است منعکس شده است می‌فرماید: «اما آنها که شقاوتمند شدند در آتش (دوزخند) و برای آنها زفیر و شهیق (ناله‌های طولانی) است- همیشه در آن خواهند ماند تا آسمان و زمین برپاست» (فَامَّا الَّذینَ شَقُوا فَفِی النَّارِ لَهُمْ فیها زَفیرٌ وَ شَهیقٌ- خالِدینَ فیها ما دامَتِ السَّمواتُ وَ الأَرْضُ).

و در پایان آیه می‌افزاید «مگر آنچه پروردگارت بخواهد، مسلماً پروردگارت هرچه را بخواهد انجام می‌دهد» (الّا ما شاءَ رَبُّکَ انَّ رَبَّکَ فَعَّالٌ لِما یُریدُ).

(مسلماً در آن روز آسمان و زمینی وجود دارد، و آن آسمان و زمینی است که طبق آیات قرآن بعد از ویران شدن آسمان و زمین دنیا برپا شده است، و این آسمان و زمین جاودانه و ابدی است).

بعضی نیز گفته‌اند که این تعبیر در لسان عرب کنایه از ابدیت است، زیرا در ادبیات عرب تعبیرات زیادی داریم که به معنای ابدیت به کار می‌رود مثل «مالاح کَوْکَبُ» (مادام که شب و روز پی در پی فرا

ص: ۳۶۳

می‌رسد) و مانند آنچه در کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است که وقتی خرده‌گیران ناآگاه رعایت مساوات در تقسیم بیت المال را بر امام علیه السلام خرده گرفتند و انتظار داشتند همانند زمان خلیفه سوم در میان افراد تبعیضی قائل شود تا پایه‌های حکومت خود را از این طریق به گمان آنها محکم‌تر سازد امام فرمود: اتَأْمُرُنی انْ اطْلُبَ النَّصْرَ بِالجَوْرِ فیمَنْ وُلِّیتُ عَلَیْهِ، وَ اللَّه لااطُورُ بِهِ ما سَمَرَ سَمیرٌ وَ ما امَّ نَجْمٌ فی السَّماءِ!:(۱) «آیا به من دستور می‌دهید که برای پیروزی خود دست به ستم نسبت به کسانی که تحت حکومت منند بزنم، به خدا سراغ این کار نمی‌روم مادام که مردم شب‌ها به بحث می‌نشینند، و ستارگان آسمان یکی بعد از دیگری طلوع و غروب دارند».

در ابیات سایر زبان‌ها نیز تعبیراتی شبیه آن دیده می‌شود که هم کنایه از دوام و استمرار و ابدیت است.

تنها سؤالی که در اینجا باقی می‌ماند این است که اگر آیه فوق اشاره به ابدیت مجازات دارد استثنائی که در پایان آیه آمده چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ «الّا ما شاءَ رَبُّکَ» (مگر آنچه پروردگارت بخواهد) زیرا ظاهر این استثناء لااقل عدم ابدیت عذاب در مورد گروهی از آنان است، بلکه احتمال دارد شامل همه آنان بشود و در این صورت نتیجه معکوس می‌دهد.

بعضی از مفسّران مانند مفسّر بزرگ مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان در تفسیر این استثناء ده وجه از علمای تفسیر نقل کرده که چون بسیاری از آنها سست و بی‌اعتبار است از نقل آنها چشم می‌پوشیم (مرحوم طبرسی نیز ظاهراً برای ذکر تمام اقوال به سراغ آنها رفته نه به عنوان پذیرش) و تنها قناعت به ذکر آنچه قابل توجه است می‌کنیم:

نخست اینکه هدف از ذکر این استثناء بیان حاکمیت و قدرت مطلقه و مشیت کامله خداوند است که گمان نکنید این خلود و ابدیت بدون اراده او صورت گرفته، اگر بخواهد می‌تواند همه چیز را دگرگون سازد، ولی اراده کرده که این گروه از دوزخیان تا ابد بمانند.

لذا همین تعبیر در مورد بهشتیان در آیات قبل از آن آمده، در عین حال به دنبال آن می‌فرماید: عَطاءاً غَیْرَ مَجْذُوذٍ (این عطائی است که هرگز قطع نمی‌شود).

این جمله به خوبی نشان می‌دهد که منظور از استثناء قطع عذاب یا نعمت نیست بلکه صرفاً برای

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۲۶.

ص: ۳۶۴

بیان قدرت خداست.

دیگر اینکه منظور استثناء کسانی است که استحقاق جاودانگی عذاب را ندارند مانند مؤمنان گنهکار که مدتی در دوزخ می‌مانند و پاک می‌شوند، سپس به بهشت می‌روند، و جمله الا ما شاء اللَّه در اینجا فقط ناظر به این گروه است، اما کافران بی‌ایمان همچنان در دوزخ خواهند ماند (و به اصطلاح آنها جزء مستثنی منه هستند نه مستثنی).

نظیر همین معنا درباره بهشتیان گفته می‌شود که آنها جاودانه در بهشتند مگر مؤمنان خطاکار که قبلًا به دوزخ می‌روند و بعد به بهشت.

به هر حال این استثناء مشکلی در دلالت آیه بر ابدیّت عذاب ایجاد نمی‌کند.

***

در چهارمین آیه بعد از تصریح به مسأله خلود و عدم تخفیف در عذاب مجرمان و تصریح به اینکه خدا بر آنها ظلم و ستمی روانداشته، بلکه آنها خود بر خویشتن ستم کرده‌اند، می‌فرماید: «آنها فریاد می‌زنند ای مالک (دوزخ) ای کاش پروردگار تو ما را مرگ می‌داد (تا راحت شویم) ولی او می‌گوید شما در اینجا مکث و درنگ خواهید کرد» (وَنادَوا یا مالِکُ لِیَقْضِ عَلَیْنا رَبُّکَ قالَ انَّکُمْ ماکِثُونَ).

تعبیر به مکث به طور مطلق و نامحدود دلیل دیگری بر جاودانگی عذاب آنهاست.(۱)

و لذا مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان تصریح می‌کند که «ماکِثُونَ» در اینجا به معنای «دائِمُونَ» است.

گرچه در آیه فوق بیان نشده که مالک دوزخ این سخن را بلافاصله می‌گوید، یا بعد از مدتی، ولی جمعی از مفسّران گفته‌اند که این پاسخ با مدّتی تأخیر به عنوان تحقیر و بی‌اعتنایی گفته می‌شود، بعضی بعد از چهل سال و بعضی یکصد سال، و از ابن عباس نقل شده که بعد از هزار سال این جواب منفی را به آنها می‌گویند،(۲)، تا بیشتر در انتظار بمانند و ناراحتی بکشند و بیشتر تحقیر گردند!.

این آیه به خوبی نشان می‌دهد که در آنجا مرگ و میری نیست، بلکه دائماً زنده و در رنج و عذاب است.

۱- « مکث» به معنای باقی ماندند توأم با انتظار است(همان‌گونه که راغب در مفردات گفته) البته به توقف‌های موقف نیز مکث گفته می‌شود، اما هنگامی که به طور مطلق و بی‌قید و شرط ذکر شود به معنای توقّف دائمی است.

۲- تفسیر فخررازی، جلد ۲۷، صفحه ۲۲۷، و تفسیر قرطبی، جلد ۹، صفحه ۵۹۳۷- در تفسیر مجمع‌البیان نیز مسأله چهل سال و هزار سال نقل شده است.

ص: ۳۶۵

***

بالاخره در پنجمین و آخرین تعبیر به مسأله «عدم خروج از دوزخ» به طور مطلق برخورد می‌کنیم که آن نیز تعبیر دیگری از جاودانگی است، در این آیه بعد از اشاره به بیزاری «رهبران اغواگر» از «پیروان گمراه» و تصمیم آنها بر بیزاری متقابل در صورت بازگشت به دنیا، می‌فرماید: «این چنین خداوند اعمالشان را به صورت حسرت باری به آنها نشان می‌دهد و هرگز از آتش خارج نخواهند شد» (کَذلِکَ یُرِیهُمْ اللّهُ اعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَیْهِمْ وَ ما هُمْ بِخارِجینَ مِنَ النّارِ).

آری از آنها کاری جز حسرت و اندوه برگذشته ساخته نیست، حسرت بر تقلید کورکورانه و پیروی چشم و گوش بسته از پیشوایان گمراه، و حسرت بر عمری که بیهوده تلف کردند، و اموالی که از حرام اندوختند و برای دیگران گزاردند، و فرصت‌هایی که برای توبه و بازگشت از دست دادند، حسرتی بیهوده و بی‌فائده چرا که راهی برای بازگشت و جبران نیست.

مرحوم علّامه طباطبایی بعد از ذکر این آیه در المیزان می‌گوید این دلیلی است بر ضد کسانی که معتقد به انقطاع عذاب دوزخند.

نتیجه:

از مجموع تعبیرهای پنجگانه بالا به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که عذاب دوزخ جاودانه است، همان گونه که نعمت‌های بهشتی جاودانی می‌باشد، و آنها که با پیشداوری‌های خود عذاب را منقطع می‌دانند راهی جز گام برداشتن بر ضدّ این آیات (و امثال آن) و پیمودن طریقه «تفسیر به رأی» ندارند.

درست است که اعتقاد به جاودانگی عذاب- هرچند در مورد گروه خاصی از دوزخیان است- مشکلات و پیچیدگی‌هایی دارد ولی با توجه به صراحت یا ظهور آیات قرآنی در این زمینه باید پیچیدگی‌ها را از طریق منطق و استدلال حل کرد، نه اینکه اصل موضوع را نادیده گرفت و انکار نمود.

***

توضیحات:

ص: ۳۶۶

۱- چه کسانی در دوزخ مخلّدند؟

اشاره

در آیات قرآن مجید افراد یا اقوام مختلفی بالخصوص به عنوان افراد مخلّد در آتش نام برده شده‌اند، از جمله:

۱- کافران:

اعم از منکران مبدء و معاد یا مشرکان یا تکذیب کنندگان آیات الهی و یا دشمنان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا مرتدان که در آیات مختلف به عنوان کسانی که در دوزخ جاودانه می‌مانند ذکر شده‌اند، از جمله در آیه ۱۱۶ آل‌عمران می‌خوانیم:
انَ الـذَّینَ کَفَرُوا لَنْ تُغْنِی عَنْهُمْ امْوالهُمْ وَ لاـ اوْلادُهُمْ مِنْ اللَّه شَیْئاً وَ اولئِکَ اصْحابُ النَّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ: «کسانی که کافر شدند هرگز اموال و اولادشان آنها را از خدا بی‌نیاز نمی‌کند، آنها اصحاب آتشند و جاودانه در آن خواهند ماند».(۱)

۲- منافقان:

هرچند ظاهراً در سلک اهل ایمان و در زمره مؤمنان بوده باشند، آنها نیز مخلد در آتش دوزخند، چنانکه در آیه ۱۷ مجادله پس از اشاره به بعضی از اعمال و رفتار آنها می‌فرماید: لَنْ تُغْنِی عَنْهُمْ امْوالُهُمْ وَ لا اوْلادُهُمْ شَیْئاً وَ اولئِکَ اصْحابُ النَّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ: «اموال و اولاد آنها به هیچوجه آنان را از عذاب الهی حفظ نمی‌کند آنها اصحاب دوزخند و جاودانه در آن می‌مانند».
در آیه ۱۴۰ سوره نساء می‌گوید: (انَّ اللَّه جامِعُ المُنافِقینَ وَ الکافِرینَ فی جَهَنَّمَ جَمیعاً): «خداوند منافقان و کافران را همگی در جهنّم جمع می‌کند».

۳- آنها که غرق گناهند:

در آیه ۸۱ بقره تعبیری درباره گروهی از گنهکاران دیده می‌شود که بسیار پرمعناست، می‌فرماید: (بَلی مَنْ کَسَبَتْ سَیِّئَةً وَ احاطَتْ بِهِ خَطیئَتُهُ فَاولئِکَ اصْحابُ النَّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ: «آری کسانی که تحصیل گناه کنند، و آثار گناه سراسر وجودشان را احاطه نماید، آنها اهل آتشند و جاودانه در آن خواهند ماند».
قریب به همین معنا در آیه ۲۷ یونس آمده است که می‌فرماید: وَالَّذینَ کَسَبُوا السَّیئاتِ جَزاءُ سَیِّئَةٍ بِمِثْلِها وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ما لَهُمْ مِنَ اللَّه مِنْ عاصِمٍ کَانَّما اغْشِیَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اللَّیْلِ مُظْلِماً اولئِکَ اصْحابُ النَّارِ هُمْ فیها

۱- آیات فراوان دیگری نیز در قرآن همین معنا را دنبال می‌کند، مانند اعراف ۳۶، که سخن از تکذیب کنندگان آیات الهی می‌گوید، و بینه ۶ که مشرکان و اهل کتاب را مخلد می‌شمرد، و توبه ۱۷ که در آن سخن از خود مشرکان است، و بقره ۲۱۷ و آل‌عمران ۸۸ که از خصوص مرتدان سخن می‌گوید، و فصّلت ۲۸ که اشاره به خلود اعداء اللَّه در آتش دوزخ می‌کند.

ص: ۳۶۷

خالِدُونَ: «کسانی که مرتکب گناهان شدنـد کیفر را به مقدار آن دارند، و ذلت و خواری آنها را فرا می‌گیرد، و هیچ چیز نمی‌تواند آنها را از (مجازات) الهی نگه دارد، گویی صورتهایشان را پاره‌هایی از شب ظلمانی پوشانیده، آنها اصحاب آتشند و جاودانه در آن خواهند ماند».

در اینکه آیا افراد با ایمان به خاطر گناهان کبیره ممکن است عذاب جاودانه داشته باشند یا نه بحث مشروحی داریم که به خواست خدا بعد از تفسیر این آیات مطرح خواهد شد.

۴- قاتلان و جانیان:

از آیات قرآن استفاده می‌شود که مرتکبان قتل عمد نیز عذاب جاودانه دارند، جنانکه در آیه ۹۴ نساء می‌خوانیم: (وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزائُهُ جَهَنَّمَ خالـداً فیها وَ غَضِبَ اللَّه عَلَیْهِ وَلَعَنَهُ وَ اعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظیماً): «هرکس فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند کیفر او دوزخ است، جاودانه در آن می‌ماند، و خداوند بر او غضب می‌کند، و او را از رحمتش دور می‌سازد، و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است».

در اینجا چهار کیفر برای قاتلان عمد بیان شده است:

خلود در جهنم، غضب الهی، لعن و دور ساختن از رحمت پروردگار و آماده کردن عذاب عظیم برای آنان.

آیا این کیفرها تنها در صورتی است که در مقام توبه و جبران بر نیایند یا به هر حال دامان آنها را می‌گیرد، احتمال دوّم بسیار بعید به نظر می‌رسد چرا که حتی شرک که بالاترین گناهان است با توبه برطرف می‌شود، و مشرکان باپذیرش اسلام بخشوده خواهند شد چگونه می‌توان باور کرد که قتل نفس از آن هم بالاتر باشد، بعلاوه در تاریخ اسلام آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از قاتل حمزهٔ بن عبد المطلب که نامش «وحشی» بود گذشت نمود، و تو به او را پذیرفت بسیاری دیگر از مسلمانان نیز قاتلان پدران و فرزندان و برادران خود را بعد از اسلام آوردن و توبه کردن پذیرفتند البته مسلم است که توبه از چنین گناه عظیمی کار ساده‌ای نیست، و تنها با گفتن استغفار مسأله تمام نمی‌شود بلکه یا تسلیم قصاص شود و یا اولیاء مقتول را به وسیله دیه و غیر آن راضی کند، و با اعمال آینده، گذشته را جبران نماید.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم که فرمود: لَزَوالُ الدُّنیا وَ ما فیها اهْوَنُ عَلَی اللَّه مِنْ قَتْلِ

ص: ۳۶۸

مُؤْمِنٍ وَلَوْ انَّ اهْلَ سَمواتِهِ وَ اهْلَ ارْضِهِ اشْتَرکُوا فی دَمِ مُؤْمِنٍ لَادْخَلَهُمْ اللَّه تَعالی النَّارَ: «نابودی دنیا و آنچه در آن است نزد خدا آسان‌تر است از کشتن مؤمنی، و اگر اهل آسمان‌ها و اهل زمین در ریختن خون فرد با ایمانی شرکت داشته باشند خداوند همه را در آتش داخل می‌کند».(۱)

در اینکه چگونه ممکن است قاتل عمد، خلود در آتش دوزخ داشته باشد با اینکه طبق بحثی که در آینده خواهیم داشت تنها کافرانند که مخلّد در آتشند، مفسّران پاسخ‌های گوناگونی گفته‌اند.

گاه گفته شده چنین افرادی موفق به توبه نمی‌شوند، یا کمتر موفق به توبه می‌شوند، آنها در آخر عمر بی‌ایمان از دنیا می‌روند و به همین جهت مستحق خلود در دوزخ می‌شوند.

و گاه گفته‌اند این کیفر کسانی است که قتل عمد را از روی انکار تحریم آن انجام دهند، خود این امر موجب کفر است.

و گاه گفته شده که خلود در اینجا به معنای مدّت طولانی است نه جاودانگی عذاب.

تفسیر اوّل و دوم مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

۵- رباخواران:

رباخواران نیز در آیات قرآن تهدید به عذاب جاودانی شده‌اند آنجا که می‌فرماید: فَمَنْ جائَهُ مَوْعِظَهٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهی فَلَهُ ما سَلَفَ وَ امْرُهُ الَی اللَّه وَ مَنْ عادَ فَاولئِکَ اصْحابُ النَّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ: «آن کس که اندرز الهی به او برسد و (از رباخواری) خودداری کند، سودهایی را که قبلًا (قبل از نزول حکم تحریم) به دست آورده از آن اوست و کار او به خدا واگذار می‌شود، اما کسانی که برگردند و مرتکب این گناه شوند، اهل آتشند و همیشه در آن خواهند بود» (بقره- ۲۷۵).

باز در اینجا این سؤال مطرح شده که چگونه این گروه مخلّد در آتشند، در حالی که گناه کبیره به تنهایی موجب عذاب جاودانه نیست.

پاسخ این سؤال در اینجا آسان‌تر است چرا که در متن آیه (در جمله‌های قبل) سخن از منکران تحریم ربا به میان آمده، کسانی که می‌گفتند: «چه تفاوتی میان بیع و رباست؟ و چگونه خداوند یکی را حلال و دیگری را حرام کرده است»؟! در حالی که فرق میان این دو روشن بود، خرید و فروش و تجارت و

۱- تفسیر روح المعانی، جلد ۵، صفحه ۱۰۴.

ص: ۳۶۹

کارهـای مشـابه آن بـه سـود جـامعه و از فعالیت‌هـای سـالم اقتصـادی است، ولی ربـاخوری جز به زیـان جـامعه نیست که این شـرح مبسوطی دارد و در جای خود از آن سخن گفته‌ایم.

۶- ظالمان و ستمکاران:

گروه دیگری که قرآن مجیـد آنهـا را از مسـتحقّان عـذاب جاویـدان شـمرده، ظالمان و سـتمکارانند چنانکه در آیه ۴۵ سوره شوری می‌خوانیم: (وَ قالَ الـذَّینَ آمَنُوا انَّ الخاسِـرینَ الـذَّینَ خَسِـرُوا انْفُسَـهُمْ وَ اهْلِیهِمْ یَوْمَ القِیامَهِٔ الا انَّ الظَّالِمِینَ فی عَذابٍ مُقیم): کسانی که ایمان آورده بودنـد گفتنـد: زیانکاران واقعی آنها هسـتند که خود و خانواده خویش را روز قیامت، از دست داده‌اند آگاه باشـید که ظالمان در عذاب دائمند»!

این تعبیر نشان می‌دهد که سرانجام ظلم و ستم، خلود در آتش دوزخ است.

در آیـات قبل از آن نیز مکرّر، روی عـذاب الیم ظالمان (شوری- ۴۲) و پشـیمانی دردناک آنها در آتش دوزخ (شوری- ۴۴) تکیه شده است.

آیـا منظور از ظلم و سـتم در اینجا ظلم و سـتم بر بنـدگان خـدا و مستضـعفان است، یا ظلم بر خویشـتن و گرایش به شـرک، چرا که شرک طبـق آیه ۱۳ سـوره لقمـان «ظُلْمٌ عَظیـمٌ» است، و در آیه ۲۵۴ سوره بقره نیز آمـده: وَ الکـافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ: «کـافران همـان ظالمانند».

جمعی از مفسّران معنای دوّم را ترجیح داده‌اند و شاید جمله قالَ الذَّینَ آمَنُوا نیز گواه بر این معنا باشد که مؤمنان مظلوم که از دست کفّار ظالم ستم‌های فراوان دیده‌اند چنین سخنی را در قیامت می‌گویند.

در آیـه ۱۷ سـوره حشـر نیز بعـد از اشـاره بـه خلـود شـیطان اتبـاعش در دوزخ می‌فرمایـد: وَ ذلِکَ جَزاءُ الظَّالِمیـنَ: «ایـن است کیفر ستمکاران».

اما با توجه به اینکه سـخن از شـیطان و پیروان کفار اوست و در آیه قبل از آن این معنا به روشـنی آمده است (کمثل الشـیطان اذ قال للأنسان اکفر فلما کفر قال انی بریء منک): «کار آنها همچون شـیطان است که به انسان گفت کافر شو (تا مشـکلاتت را حل کنـد) اما هنگامی که کافر شد گفت از تو بیزام» می‌توان گفت که منظور از ظلم در این آیه نیز مصداق اتم آن یعنی کفر است.

۷- سبک اعمالان:

ص: ۳۷۰

از بعضی از آیات قرآن استفاده می‌شود که سنگینی میزان عمل در قیامت نشانه رستگاری و نجات است، و سبک بودن میزان عمل که به معنای بی ارزش بودن اعمال است سبب خلود در آتش دوزخ می‌شود، در آیه ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره مؤمنون می‌خوانیم: فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ فَاولئِکَ هُمْ المُفْلِحُونَ- وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِینُهُ فَاؤلئِکَ الَّذِینَ خَسِرُوا انْفُسَهُمْ فی جَهَنَّمَ خالِدُونَ: «کسانی که ترازوهای (سنجش اعمال) آنها سنگین است آنان رستگارانند، و آنها که ترازوی عملشان سبک می‌باشد کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست داده در جهنم خالدند».

تعبیر به «خَسِرُوا انْفُسَهُمْ» (سرمایه وجود خود را زیارت کرده‌اند) اشاره لطیفی به این حقیقت است که بزرگترین سرمایه انسان، هستی او، عمر و حیات اوست، و این گروه در بازار تجارت دنیا آن را از دست داده‌اند، بی‌آنکه در برابر آن چیز ارزشمندی به دست آورده باشند.

این تعبیر نیز ممکن است اشاره به کافران باشد، زیرا اگر کسی ایمان داشته باشد هرچند مرتکب گناهان فراوانی گردد باز در میزان عمل او چیزی وجود دارد، و کاملًا سبک نیست، چرا که ایمان و عقائد حق به تنهایی دارای وزن قابل ملاحظه‌ای است، بنابراین سبکی میزان اعمال این گروه و خالی بودن آن از هر حسنه‌ای دلیل بر کفر آنهاست، همان‌گونه که در آیه ۱۰۵ سوره کهف می‌خوانیم: (اولئِکَ الَّذینَ کَفَرُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِهِ فَحَبِطَتْ اعْمالُهُمْ فَلا نُقیمُ لَهُمْ یَوْمَ القِیامَهِٔ وَزْناً): «آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند، به همین جهت اعمالشان حبط و نابود شد، لذا روز قیامت میزانی برای آنها برپا نخواهیم کرد».

۸- گنهکاران به طور عام:

از پاره‌ای از آیات نیز برمی‌آید که گنهکار به طور مطلق، خلود در دوزخ دارند، چنانکه در آیه ۲۳ سوره جن می‌خوانیم: و من یعص اللّه و رسوله فان له نار جهنم خالدین فیها ابداً: «هرکس نافرمانی خدا و رسولش کند، آتش دوزخ مسلّماً برای اوست، جاودانه در آن می‌مانند».

همین معنا با اضافه‌ای در آیه ۱۴ نساء نیز آمده است: وَمَنْ یَعْصِ اللَّه وَ رَسُولَهُ وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ یُدْخِلْهُ ناراً خالِداً فیها وَ لَهُ عذابٌ مُهینٌ: «کسی که معصیت خدا و پیامبرش کند و از حدود مرزهای قانون الهی تجاوز نماید او را در آتشی داخل می‌کند که جاودانه در آن می‌ماند، و برای او عذاب خوار کننده‌ای است».

ص: ۳۷۱

شبیه همین تعبیر در آیه ۷۴ زخرف نیز آمـده است، آنجا که می‌فرمایـد: انَّ الْمُجْرِمینَ فی عَذابِ جَهَنَّم خالِدُونَ «مجرمان در عذاب جهنم مخلدند».

ولی با توجه به اینکه در آیات قبل (آیه ۲۰ سوره جنّ) سخن از دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به توحید و مبارزه شرک در میان آمـده و آیه بعد از آن (آیه ۲۴ سوره جن) سـخنان مشـرکان مکّه که پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم را به خاطر نداشتن یار و یاور توانمنـد سـرزنش می‌کردنـد نقل می‌کنـد، به نظر می‌رسد که که مراد از «عصـیان» در اینجا ترک دعوت به توحید و گرایش به شرک و کفر است، بنابراین دلالتی بر خلود همه گنهکاران در آتش دوزخ ندارد.

در ذیـل آیه ۷۴ زخرف نیز قرینـه‌ای بر این معنـا دیـده می‌شـود چرا که سـخن از کسـانی است که بـا حق دشـمنی داشـتند و گمـان می‌کردند خداوند از سر و نجوای آنها آگاهی ندارد، و این خود از نشانه‌های کفر است (دقت کنید).

لذا بسیاری از مفسّران در تفسیر آیه مورد بحث، تصریح کرده‌اند منظور، عصیان در توحید است.(۱)

اما این احتمال که منظور از خلود در اینجا عـذاب طولانی باشـد بسیار بعیـد به نظر می‌رسـد، زیرا تأکیـد «خلود» با «ابداً» دلیل بر این است که منظور جاودانگی عذاب الهی است.

***

نتیجه:

از مجموع موارد هشـتگانه فوق نظر قرآن را دربـاره خالـدین در آتش دوزخ دانستیم، ولی با یک نگاه اجمالی در آیات فوق نیز این نکته معلوم می‌شود که آنچه مسـلم است خلود کفار و افراد بی‌ایمان در دوزخ می‌باشد، اما درباره هم معصـیت کاران این معنا مسلم نیست، مگر اینکه عصـیان و گنـاه آنچنان عظیم یا گسترده باشـد که انسان را به کفر و ترک ایمان بکشانـد، یا بی‌ایمان از دنیا برود. شرح بیشتر به زودی از نظرتان خواهد گذشت.

۱- به تفسیر مجمع‌البیان، جلد ۹ و ۱۰، صفحه ۳۷۳ و المیزان، جلد ۲۰، صفحه ۵۲ و روح‌البیان، جلد ۱۰، صفحه ۲۰۰ و روح المعانی، جلد ۲۹، صفحه ۹۴ مراجعه گردد.

ص: ۳۷۲

سؤال: آیا اصحاب کبائر در دوزخ مخلّدند؟

گروهی از مسلمانان که به نام «وعیدیه» معروفند (وعیدیه گروهی از خوارجند) هرگناه کبیره را موجب کفر می‌دانند و معتقدند گناه کبیره باعث خلود در آتش است و نقطه مقابل آنها «مرجئه» هستند که می گویند با داشتن ایمان هیچ معصیتی زیانی به انسان نمی‌رساند (یکی در افراط و دیگری در تفریط!).

مرحوم «علّامه حلّی» در «شرح تجرید» بعد از آنکه اجماع و اتفاق مسلمان‌ها را بر عذاب ابدی کفار نقل کرده، می گوید: تدر مورد مرتکبان گناه کبیره از مسلمانان اختلاف است، وعیدیه آنها را همچون کفار می‌دانند، ولی امامیه و گروه کثیری از معتزله و اشاعره معتقدند که عذاب آنها سرانجام پایان می گیرد، سپس دلائلی بر این معنا اقامه می کند.

شیخ مفید در «اوائل المقالات» می‌فرماید: «تمام علمای امامیّه اتفاق نظر دارند که تهدید به خلود در آتش مخصوص کفّار است، و کسانی را که دارای ایمان به خدا و اقرار به فرائض او دارند از اهل نماز، هرگاه مرتکب گناهی بشوند شامل نمی‌شود و تمام طایفه «مرجئه» و محدّثان بر این امر متفقند، در حالی معتزله اتفاق برخلاف این قول کرده‌اند، و چنین می‌پندارند که تهدید به خلود در آتش همه کفّار و همه فاسقان را شامل می‌شود».(۱)

این گروه برای اثبات مقصود خود به بعضی از آیات فوق استدلال کرده‌اند، مخصوصاً به آنانی که در مورد خلود مرتکبان قتل عمد و رباخواران و مانند آن آمده، و از همه اینها گسترده‌تر آیه ۲۳ سوره جن است که قبلًا تفسیر شد: (وَ مَنْ یَعْصِ اللَّه وَ رَسُولَهُ فَانَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِدینَ فیها ابَداً): «کسانی که معصیت خدا و رسولش کنند آتش دوزخ از آن آنها خواهد بود جاودانه تا ابد در آن می‌مانند».

ولی قرائن فراوانی در خود این آیات و سایر آیات قرآن وجود دارد که نشان می‌دهد این آیات ناظر به کسانی است که گناهانشان منتهی به کفر و انکار مبدأ یا معاد یا نبوّت یا ضروریات دین می‌شود، از جمله اینکه: جمله کَانَّما اغْشِیَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اللَّیْلِ مُظْلِماً: «گویی صورت‌های آنها با پاره‌هایی از شب تاریک پوشانده شده (در آیه ۲۷ سوره یونس) با توجه به اینکه این وصف در قرآن مجید برای کافران ذکر شده است، آنجا که می‌فرماید: وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ عَلَیْها غَبَرَةٌ- تَرْهَقُها قَتَرَةٌ- اولئِکَ هُمُ الکَفَرَةُ الفَجَرَةُ: «صورت‌هایی در آن روز غبار آلود است، دود و تاریکی آن را پوشانده، آنها همان کافران فاجرند» (عبس

۱- اوائل المقالات، صفحه ۵۳، چاپ مطبوعاتی داوری.

ص: ۳۷۳

- ۴۰ تا ۴۲) این تعبیر شاهد بر این است که در آیه مورد بحث نیز مقصود کافرانند.

لذا در روایتی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که «آیه اشاره به اهل بدعت و شبهات و شهوات است که خداوند در قیامت روی آنها را سیاه کرده لباس ذلّت و حقارت بر آنها می‌پوشاند، لذا درباره آنها می‌فرماید آنها اصحاب آتشند و جاودانه در آن می‌مانند».(۱)

دیگر اینکه تعبیر به احاطَتْ برهر خَطیئَتُهُ «کسی که گناهی انجام دهد و آثار گناه تمام وجود او را بپوشاند» که در آیه ۸۱ بقره آمده، نشان می‌دهد که ارتکاب گناه کبیره به تنهایی موجب خلود در آتش نیست، بلکه احاطه گناه به تمام وجود انسان که او را به سوی کفر سوق می‌دهد، سبب چنین مطلبی است، زیرا همان‌گونه که از روایات استفاده می‌شود ایمان به صورت نقطه روشنی در درون قلب انسان ظاهر می‌شود، هر قدر اعمال خیر انجام دهد، گسترش پیدا می‌کند تا تمام قلب را احاطه کند، و هرگاه اعمال بدوگناه انجام دهد تاریکی قلب او را فرا می‌گیرد تا زمانی که تمام قلب را فرا گرفته و آن را تاریک می‌کند (و فروغ ایمان خاموش می‌شود) مخصوصاً در پاره‌ای از این روایات استدلال به آیه کَلّا بَلْ رانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ (چنین نیست که آنها می‌پندارند بلکه اعمالشان چون زنگاری (سیاه) بر دل‌هایشان نشانده (مطففین ۱۴).(۲)

بعضی از این آیات نیز تعبیر به تعمّد بر گناه دارد (مانند آیه قتل) که ممکن است مراد از آن تعمّد در مخالفت فرمان خدا و عناد و لجاج در برابر حق باشد که این از واضح‌ترین مصداق‌های کفر است.

شاهد دیگر مطلبی است که در آیه ۱۰ سوره روم آمده است که می‌فرماید: ثُمّ كانَ عاقِبَةَ الَّذينَ اساؤُا السُّؤأى انْ كَذَّبُوا بِاياتِ اللَّه وَ كانُوا بِها يَسْتَهْزِؤُنَ: «سپس سرانجام کسانی که مرتکب اعمال سوء شدند این شد که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخریه گرفتند».

این تعبیر نشان می‌دهد که اصرار در گناه و ادامه آن گاه منجر به کفر و تکذیب آیات الهی (و سبب خلود) می‌شود.

اضافه بر همه اینها آیه انَّ اللَّه لايَغْفِرُ انْ يُشْرِكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ: «خداوند گناه شرک را نمی‌آمرزند ولی کمتر از آن را برای هرکس بخواهد می‌آمرزد» که دوبار در سوره نساء (آیه ۴۸ و ۱۱۶) آمده است، دلیل روشنی بر این حقیقت است که تنها مشرکان (انواع کفر نیز ملحق به شرک است) قابل

۱- تفسیر علی بن ابراهیم، جلد ۱، صفحه ۳۱۱.

۲- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۷۳، باب الذنوب، حدیث ۲۰.

ص: ۳۷۴

بخشش نیستند و طبعاً در جهنّم خلود دارند، اما گنهکاران دیگر قابل بخشش و آمرزش‌اند این نشان می‌دهد که حساب آنها از کفّار جداست، و همه را نمی‌توان در یک صف قرار داد.

اشتباه نشود این آیه چراغ سبز به گنهکاران نمی‌دهـد، زیرا وعده قطعی عفو به آنها داده نشده بلکه تنها وعده احتمالی می‌دهد، زیرا منوط به مشیّت الهی شده و از آنجا که مشیّت و خواست خدا آمیخته با حکمت اوست و حکمتش ایجاب می‌کند که شایستگی‌ها معیار این عفو و بخشش باشد، سبب می‌شود که گنهکاران تمام پیوندهای خود را با خداوند و اولیاء اللّه قطع نکنند، و پل‌های پشت سرشان را ویران ننمایند.

در روایات اسلامی آمده است که این آیه امید بخش‌ترین آیات قرآن مجید است، چنانکه از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: ما فی القُرآنِ آیَةٌ ارْجی عِنْدی مِنْ هذِهِ الایةِ «در قرآن آیه‌ای امید بخش‌ترین از این آیه نیست».(۱)

برای توضیح بیشتر بایـد به این نکته توجه داشت که آیه فوق مسلماً نـاظر به ارتکـاب گناه صـغیره نیست، چرا که در آیات قرآن به کسانی که از گناهان کبیره اجتناب کنند وعده عفو از گناهان صغیر داده شده است، و نیز ناظر به گناهان کبیره بعد از توبه نمی‌باشد چرا که توبه سبب بخشودگی گناهـان حتی گنـاه شـرک است، بنـابراین تنهـا مفهومی که برای آیه بـاقی می‌مانـد این است که میان شرک و ارتکـاب گنـاه کـبیره (بـدون تـوبه) فرق گذاشـته اسـت، اولی غیر قابـل بخشـش است، چرا که بـا وجـود شـرک هیچگـونه شایسـتگی برای عفو نیست امـا دومی قابـل بخشـش می‌باشـد، ولی نه بی‌قیـد و شـرط، بلکه با شـرائطی که در جمله لِمَنْ یشاءُ «برای هرکس که بخواهد» به آن اشاره شده.

شاهـد دیگر بر این مـدعی آیات متعـددی از قرآن مجید است که می‌گوید: هرکس کار نیکی انجام دهد و دارای ایمان باشد نتیجه آن را خواهد گرفت، اگر ارتکاب گناه کبیره سبب دخول در آتش دوزخ گردد اعمال صالح نتیجه‌ای برای آنها نخواهد داشت.(۲)

باز دلیل دیگر آیات شـفاعت است، زیرا گناهان صغیره در پرتو اجتناب از کبائر بخشوده می‌شود، و گناهان کبیره نیز با توبه بخشیده خواهد شد، بنابراین شفاعت تنها برای مرتکبان گناه کبیره است که توبه نکرده‌اند آنها هستند که اگر شایستگی شفاعت داشته باشند بخشوده می‌شوند.

۱- برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۰۹ مراجعه فرمایید.

۲- سوره مؤمن، آیه ۴۴، و زلزال آیه ۷.

ص: ۳۷۵

با این حال چگونه ممکن است مرتکبین کبیره را همطراز کفار و مشرکان بدانیم، و آنها را مخلد در آتش بشمریم؟!

چگونه ممکن است در حکمت خداوند کسی که یک عمر ایمان داشته و تمام اعمال صالح را انجام داده، فقط یک گناه کبیره کرده و در یک روز از عمر خود مثلًا یک دروغ گفته است، چنین کسی مخلد در آتش دوزخ باشد، نمی‌گوئیم کیفر یک دروغ را نمی‌بیند، بلکه می‌گوییم عذاب جاودان درباره چنین کسی معنا ندارد.

روایات زیادی نیز از معصومین علیهم السلام رسیده است که ادعای «وعیدیه» را در مورد خلود صاحبان گناه کبیره در دوزخ نفی می‌کند.(۱)

حقیقت این است که این گروه از افراطیون خوارج به واسطه تعصب و لجاجت شدید و عدم احاطه به آیات قرآن و اخبار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و معصومین علیهم السلام و عدم توجه به دلائل روشن عقلی در این درّه هولناک سقوط کرده‌اند، اصولًا خوارج همگی گرفتار عواقب سوء نادانی و تعصب خود بوده‌اند و سرگذشت آنها در تاریخ اسلام بهترین گواه این مدعی است.(۲)

***

توضیحات:

۳- ایرادات مربوط به جاودانگی عذاب.

اشاره

در مورد مجازات ابدی برای گروه خاصّی از مجرمان، سؤالات مختلفی مطرح شده که باعث درباره آنها در اینجا ضروری به نظر می‌رسد:

۱- مادّه فناپذیر است.

ماده نمی‌تواند جاودان باشد تا پاداش ابدی را پذیرا گردد، و به تعبیر دیگر جاودانگی پاداش و عذاب با فانی بودن مادّه جسمانی سازگار نیست.

۱- برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد ۸ بحارالأنوار، صفحه ۳۵۱ تا ۳۷۶(باب ۲۷) و تفسیر فخررازی، جلد ۳، صفحه ۱۴۴ به بعد.

۲- برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد ۸ بحارالأنوار، صفحه ۳۵۱ تا ۳۷۶(باب ۲۷) و تفسیر فخر رازی، جلد ۳، صفحه ۱۴۴ به بعد.

ص: ۳۷۶

پاسخ این سؤال پیچیده نیست، هیچ چیز در عالم جز ذات پاک خدا ابدی با لذّات نمی‌باشد، بلکه همه در ذات خود- جز خداوند سبحان- فانی‌اند، و بقاء تنها سزاوار ذات پاک اوست، ولی این مانع از آن نخواهد بود که موجودات امکانی، ابدی بالغیر باشند، یعنی خداوند دائماً به آنها امداد هستی برساند و هر زمان فرسودگی یابند آنها را بازسازی و نوسازی کند، و به تعبیر فلسفی «امکان بالذّات» منافاتی با «وجوب بالغیر» ندارد (دقت کنید).

بنابراین همان‌گونه که خداوند به بهشت و دوزخ مرتّباً امداد وجود می‌رساند و آنها را باقی و برقرار می‌دارد، جسم بهشتیان و دوزخیان نیز مشمول این قانون است، آنها نیز به قدرت امدادهای الهی همیشه باقی می‌مانند تا پاداش و کیفر ابدی خود را ببینند، خلاصه فنا در صورتی است که امدادی از برون نرسد و نوسازی نشود.

***

۲- آیا امور عرضی می‌تواند دائم باشد؟

در کلمات بعضی از فلاسفه دیده می‌شود که: «اصول شناخته شده در فلسفه دلالت بر این دارد که امور قسری (اموری که برخلاف طبیعت چیزی است) نمی‌تواند دوام داشته باشد، و هر موجودی از موجودات طبیعی، غایت و هدفی دارد که خیر او در آن است و باید به آن منتهی شود از طرفی خداوند متعال همه موجودات را آنچنان آفریده است که به طبیعت ذات خود خیر موجود خود را حفظ کرده و کمال مفقود خود را طلب کنند، مگر اینکه مانعی از آن جلوگیری نماید، این را نیز می‌دانیم که موانع همیشگی نیست، و الا نظام آفرینش در هم می‌ریخت، از مجموع این مقدمات روشن می‌شود که همه اشیاء ذاتاً طالب و مشتاق لقای او هستند، و مخالفت با حق جنبه عارضی دارد، و هرکس لقاء اللّه را ذاتاً دوست دارد، خداوند لقای او را دوست می‌دارد، و هرکس لقاء اللّه را بالعرض به خاطر مرضی کراهت دارد خدا نیز لقای او را موقتاً کراهت دارد، و لذا مدّتی او را مجازات می‌کند تا از بیماریش بیهودی یابد و به فطرت نخستین باز گردد.(۱)

پاسخ این گفتار نیز چندان مشکل نیست، زیرا گاه خطاها و انحراف‌ها آنچنان در وجود انسان نفوذ

۱- « اسفار»، جلد ۹، صفحه ۲۴۶(با تلخیص) البته صدرالمتألهین این مطلب را به عنوان یک نظر نقل کرده، و تعبیراتش نشان می‌دهد که به طور قطع مورد پذیرش او باشد.

ص: ۳۷۷

می کند که به صورت طبیعت ثانوی در می آید، همان گونه که در این دنیا گروهی از جنایتکاران به مرحله‌ای از انحراف می‌رسند که حتی از جنایات خود لذّت می‌برند، و اموری که انسان به حسب فطرت و طبیعت از آن متنفر است مورد علاقه آنها قرار می گیرد، همان گونه که در حالت بعضی از افراد معتاد به اعمال زشت و شنیع و تنفرّآمیز دیده می‌شود.

هر گاه انسان به چنین مرحله‌ای از طبیعت ثانوی برسد بازگشتی برای او نیست، این همان چیزی است که در آیات گذشته از آن تعبیر به «احاطه خطیئه» (فراگیری گناه) شده است که موجب انقلاب طبیعت می گردد.

***

۳- آیا دوزخیان با عذاب سازش پیدا نمی‌کنند؟!

گاه گفته شده: که دوزخیان بعد از ورود در آتش دوزخ به اندازه مدتی که در شرک در دنیا گذراندند معذّب می‌شوند، اما بعد از پایان این مدّت عذاب‌های دوزخ برای آنها به صورت نعمت در می‌آید! چرا که با طبیعت آنان هماهنگ می‌شود، به گونه‌ای که اگر آنها را وارد بهشت کنند ناراحت می‌شوند! چرا که با طبیعت آنان سازگار نیست!.

آنان از آتش دوزخ و نیش مارها و عقربها چنان لذتی می‌برند که بهشتیان از سایه درختان بهشتیان و حور و قصور و طوبی و کوثر متلذّذ می‌شوند، در این دنیا نیز می‌بینیم اگر بلبل از بوی گل مست می‌شود بعضی از حشرات کثیف از بوی گند زباله‌ها سرمست می گردند»!(۱)

این پندار که نقطه مقابل پندار سابق و کاملًا متضاد با آن نیز با هیچ‌یك از آیات خلود و جاودانگی عذاب سازگار نیست، مخصوصاً در بعضی از آنها تصریح شده است که هر زمان پوست‌های تن آنها از میان برود خداوند آن را به پوست نوینی تبدیل می کند تا عذاب الهی را بچشند! و اصولًا تهدید به خلود در آتش، تهدید به عذاب دائم است، و اگر مبدل به نعمت جاودانی گردد تهدیدآمیز نیست.

این گونه تفسیرها درباره خلود دلیل بر این است که گویندگانش بررسی دقیق و حتی بررسی اجمالی روی آیات قرآن نداشته‌اند، و اگر آیات گذشته را بار دیگر بخوانیم تضاد آنها را با اینگونه سخنان زشت و

۱- این سخن که با کمی تلخیص در بالاـ آوردیم در اسفار از« محی الدین عربی» در« فتوحات» نقل شده است(اسفار، جلد ۹، صفحه ۳۴۹).

ص: ۳۷۸

زننده و بی‌مأخذ روشن می‌شود.

به علاوه بایـد توجه داشت که عادت کردن انسان به ناراحتی‌ها حدود مرزی دارد، پاره‌ای از ناراحتی‌ها ناراحتی‌های جزیی است که انسان با گذشت زمان به آن خو می‌گیرد، ولی مثلًا هرگاه آب بدن انسان کم شود از تشـنگی رنج می‌برد و محال است کسـی چنان عادت کند که بدن او نیاز به آب نداشته باشد و هرگز تشنه نشود.

***

۴- آیا خلود نوعی است یا شخصی؟.

در پاره‌ای از تعبیرات نیز دیده می‌شود که بعضـی خلود را «خلود نوعی» دانسـته‌اند نه شخصی، به این معنا که نوع «انسان کافر» تا ابد در دوزخ می‌ماند، ولی اشـخاص عوض می‌شوند، به این ترتیب که هریک از آنها مدّت معیّنی در دوزخ می‌ماند اما چون جای خود را به دیگری می‌دهند بقای نوع انسان در دوزخ ابدی خواهد بود!.

مفهوم این سـخن آن است که در آینـده نیز خلق دیگری در دنیا می‌آید، بازهم گروهی مسـیر انحراف را می‌پیمایند، و باز هم طعمه آتش دوزخ می‌شوند، و دخول آنها در دوزخ هنگامی خواهد بود که خلق پیشین از آن نجات می‌یابند!.(۱)

ایـن سـخن نیز بـا آیـات خلـود و جـاودانگی عـذاب کفّـار سازگـار نیسـت و مختصـر دقّتی در آیـات گذشـته برای پی بردن به این ناسازگاری کافی می‌باشد، چرا که ظهور یا صـریح این آیات خلود شخصی است، و این گونه توجیهات به خاطر همان است که قبلًا اشاره شـد، یعنی چون نتوانسـته‌اند مشـکلات بحث خلود را حل کننـد، پناه به این گونه توجیهات برده‌انـد (چون ندیدنـد حقیقت ره افسانه زدند).

***

۵- آیا خلود با عدل الهی سازگار است؟!

مهمترین اشکالی که در مسأله خلود مطرح می‌شود- و در حقیقت اشکال اصلی است مسأله عدم

۱- این تفسیر در پاورقی اسفار، جلد ۹، صفحه ۳۴۸ آمده است.

ص: ۳۷۹

تناسب «گناه» و «کیفر» است، گفته می‌شود چگونه می‌توان پـذیرفت که انسانی تمام عمر خود را که حـدّاکثر صـد سال بوده است، کار بد کرده، و در کفر و گناه غوطه‌ور بوده، ولی در برابر یکصد سال گناه هزاران میلیون سال کیفر ببیند؟!.

البته این مسأله در مورد نعمت‌هـای جـاودان بهشتی مشـکلی ایجـاد نمی‌کنـد، چرا که تفضّـل و پاداش بیشتر از بخشـنده مهربانی که رحمتش عـالم هستی را فرا گرفته جـای تعجّب نیست، ولی در مجـازات و کیفر، تنـاسب جرم و جنـایت حتمـاً لازم است، و اگر این تعـادل به هم خورد، با عـدل الهی سازگار نخواهـد بود، خلاصه یکصـد سال کفر و گناه در خورد یک صـد سال مجازات است، نه بیشتر.

پیچیـدگی این اشـکال سـبب شده که گروه‌هایی به فکر توجیه آیات خلود بیفتند و آن را به معنای مدت طولانی یا خلود نوعی و نه شخصـی، یا پیدا شدن نوعی سازش با محیط، و امثال آن که در بالا گذشـته توجیه کنند، ولی همان‌گونه که گفته شد این توجیهات بسیار ضعیف و غیر قابل قبول است، و هرگز با آیات خلود سازگار نیست.

پاسخ:

آنها که این ایراد را مطرح می‌کننـد از یک نکته اساسـی غافلند و آن فرق میان مجازات‌های قراردادی و مجازات‌های تکوینی اسـت که نتیجه طبیعی اعمال و یا زندگی کردن در کنار خود اعمال است.

توضیـح اینکه: گاهی قانونگـذار قانونی وضع می‌کنـد که هرکس مرتکب فلان خلاف شود بایـد فلان مقـدار جریمه مالی بدهـد، تا فلان مـدت در زنـدان بمانـد، مسـلماً در چنین جایی باید تناسب «جرم» و «جریمه» در نظر گرفته شود، هرگز برای یک کار کوچک مجازات اعـدام یا حبس ابد نمی‌توان قرار داد، و به عکس برای کار مهمی همچون قتل نفس یک روز زندان بی‌معناست، حکمت و عدالت ایجاب می‌کند که این دو با هم کاملًا متناسب باشد.

ولی کیفرهـایی که در حقیقت اثر طبیعی عمـل است و خاصـیت تکوینی آن محسوب می‌شود، و یـا نتیجه حضور خود عمل در برابر انسان است این گفتگوها را نمی‌پذیرد، خواه در مورد آثار عمل در این جهان باشد یا در جهان دیگر.

مثلًا اگر گفته شود کسی که از مقررات رانندگی تخلف کند و با سرعت غیر مجاز و سبقت بی‌دلیل و

ص: ۳۸۰

عبور از مناطق ممنوع رانندگی کند ممکن است به خاطر همین چند لحظه تخلف چنان تصادفی کند که دست و پای او بشکند و یک عمر زمینگیر شود، در اینجا کسی نمی‌گوید، این نتیجه تلخ برای آن تخلف کوچک عادلانه نیست، زیرا مسلم است که این از قبیل جریمه‌های قراردادی اداره راهنمایی نیست که در آن مسأله تناسب و هماهنگی جرم و جریمه در نظر گرفته شود، این اثر طبیعی عمل است که انسان آگاهانه به سراغ آن رفته، و خود را گرفتار آن کرده است.

همچنین اگر گفته شود سراغ مشروبات الکلی یا مواد مخدر نروید، چرا که در مدت کوتاهی قلب و معده و مغز و اعصاب شما را تباه می‌کند، حال اگر کسی رفت و گرفتار ضعف شدید اعصاب، و بیماری قلب و عروق و زخم معده شده، در برابر چند روز هوسبازی تا پایان عمرش در عذاب الیم و رنج شدید بود، هیچکس ایراد عدم تناسب جرم و جریمه را در اینجا مطرح نمی‌کند.

حال فرض کنید چنین انسانی به جای یکصد سال، هزار سال عمر کند و یا یک میلیون سال در دنیا بماند، مسلماً باید تحمل آن رنج و عذاب را در این مدت طولانی به خاطر مثلًا چند روزی هوسبازی بنماید.

در مورد عذاب‌ها و کیفرهای اخروی مسأله از این فراتر است، آثار تکوینی اعمال و نتائج مرگبار آن ممکن است برای همیشه دامان انسان را بگیرد، بلکه خود اعمال (چنانکه در بحث تجسم عمل) گفتیم، در برابر انسان مجسم می‌شود، و چون آن جهان جاویدان است اعمال نیک و بد جاودانه با انسان خواهند بود، و او را نوازش یا کیفر می‌دهد.

سابقاً گفتیم که مجازات‌ها و کیفرهای رستاخیز بیشتر جنبه اثر تکوینی و خاصیت عمل دارد، همان‌گونه که قرآن مجید می‌گوید: وَ بَدالَهُمْ سَیِّئاتُ ما عَمِلُوا وَ حاقَ بِهِمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهزِؤُنَ: «اعمال بدشان در برابر آنان آشکار می‌شود و آنچه را به باد مسخره می‌گرفتند بر آنها وارد می‌گردد»! (جاثیه ۳۳).

و در آیه ۵۴ سوره یس می‌خوانیم: وَ لا تُجْزَوْنَ الّا ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: «جز اعمال خود شما جزایی برای شما نیست».

همین مضمون با تفاوت مختصری در آیات متعدد دیگر نیز آمده است.

با این حال، جایی برای این سؤال باقی نمی‌ماند که چرا تناسب میان «جریمه» و «جرم» در نظر گرفته نشده است؟.

ص: ۳۸۱

انسان باید با دو بال «ایمان» و «عمل صالح»، بر فراز آسمان سعادت پرواز کند و از نعمت‌های ابدی بهشت و لذّت قرب خدا بهره‌مند شود، حال اگر بر اثر هوسبازی در یک لحظه با یک عمر صد ساله دو بال خود را درهم بشکند باید برای همیشه در ذلّت و بدبختی بماند، اینجا مسأله زمان و مکان و مقدار جرم مطرح نیست، بلکه مسأله علّت و معلول و آثار کوتاه مدت و دراز مدت آن مطرح است، یک کبریت کوچک ممکن است شهری را به آتش بکشد، و یک گرم بذر خار مغیلان ممکن است بعد از مدّتی یک صحرای وسیع خار به وجود آورد که دائماً مزاحم انسان باشد، همان‌گونه که چند گرم بذر گل ممکن است با گذشتن چند سال، صحرایی از زیباترین و معطّرترین گلها به وجود آورد که عطر آن مشام جان را معطّر و دیده و دل را نوازش دهد.

حال اگر کسی بگوید یک کبریت چه تناسبی با آتش گرفتن یک شهر دارد و چند بذر کوچک چه تناسبی با یک صحرای خار یا گل می‌تواند داشته باشد؟ آیا این سؤال منطقی است؟ مسلّماً نه.

اعمال نیک و بد ما نیز همین‌گونه هستند و ممکن است آثار جاودانی بسیار گسترده‌ای از خود به یادگار بگذارند (دقت کنید).

مسأله مهم اینجاست که رهبران الهی و پیامبران بزرگ و اوصیای آنها این هشدار را پی در پی به ما دادند که نتیجه چنان گناهانی، عذاب جاودان است، و نتیجه چنین اعمال صالحی، نعمت مخلّد و ابدی است، درست مثل اینکه باغبان آگاه و بیداری اثر وسیع آن بذر خار و گل را برای ما قبلًا بیان کرده باشد، و ما آگاهانه راه خودمان را در این مسیر انتخاب کنیم.

در اینجا به چه کسی می‌توانیم ایراد کنیم، و بر چه چیز خرده بگیریم و به کدام قانون اعتراض نماییم، جز به خودمان!.

و در اینجا بحث پاداش و کیفر و جوانب مختلف آن پایان می‌یابد.

ص: ۳۸۲

«قرآن و مسئلّه مهم شفاعت»

اشاره:

بـدون شک مجازات‌های الهی در قیامت خواه زودگـذر باشـد یا طولانی و ابدی، خواه جنبه جسـمانی داشـته باشد یا روحانی، خواه آنها را اثر طبیعی اعمال بـدانیم یا قرار دادی، به هر حال جنبه انتقامی ندارد، و همه آنها در مسیر تربیت انسان و ضامن اجرای قوانین الهی است که برای ترقی کمال انسان‌ها تعیین شده است.

به همین دلیل در عین اینکه عـذاب‌های قیامت در قرآن مجید بسـیار شدید توصـیف گردیده، راه‌های نجات از هر سو به روی انسان گشوده شده، و به گنهکاران فرصت داده می‌شود که از راه خطا باز گردند و خویش را اصلاح کنند و به سوی خود راه یابند.

شفاعت یکی از این راه‌هاست، زیرا شـفاعت به مفهوم صـحیح کلمه به افراد آلوده هشدار می‌دهد که تمام پله‌های پشت سـر خود را ویران نکننـد، و تمـام خطوط ارتبـاطی را بـا اولیـاء اللّه قطع ننمایـد، و اگر آلوده گناهـانی شدنـد مـأیوس نشونـد، و در هرجا هسـتند بازگشت را شروع کنند و به استقبال رحمت واسعه الهی بشتابند.

بحث شفاعت با تمام ریزه‌کاری‌ها و نکات جالب تربیتی آن که در آیات فراوانی از قرآن مجید مطرح شده در همین راستاست.

بهتر این است به همین اشاره بسـنده کرده و برای درک حقیقت و مفهوم شـفاعت و پاسـخ به تمام مسائل مربوط به آن به خود قرآن باز گردیم و به آیات زیر که به چند گروه تقسیم می‌شود گوش جان فرا دهیم:

۱- فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشَّافِعینَ (مدثر ۴۸).

۲- وَاتَّقُوا یَوْماً لاتَجْزی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئاً وَ لا یُقْبَلُ مِنْها شَفاعةٌ وَ لا یُؤْخَذُ مِنْها عَدْلٌ وَ لا هُمْ یُنْصَرُونَ (بقره ۴۸).(۱)

۱- همین مضمون با تفاوت مختصری در آیه ۲۵۴ بقره آمده است.

ص: ۳۸۳

***

۳- ما لَکُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِیّ وَ لا شَفیعٍ (سجده ۴).(۱)

۴- قُلْ للّٰهالشَّفاعَةُ جَمیعاً لَهُ مُلْکُ السَّمواتِ وَ الأرْضِ ثُمَّ الَیْهِ تُرْجَعُونَ (زمر ۴۴).

***

۵- مَنْ ذَالذَّی یَشْفَع عِنْدَه الّا باذْنِهِ (بقره ۲۵۵).

۶- یَوْمَئِذٍ لاتَنْفَعُ الشَّفاعَةُ الّا مَنْ اذنَ لَهُ الرّحمنُ وَ رَضِی لَهُ قَوْلًا (طه ۱۰۹).(۲)

۷- ما مِنْ شَفیعٍ الّا مِنْ بَعْدِ اذْنِهِ (یونس ۳).

۸- وَکَمْ مِنْ مَلَکٍ فی السَّمواتِ لاتُغْنی شَفاعَتُهُمْ شَیْئاً الّا مِنْ بَعْدِ انْ یَاْذَنَ اللّٰه لِمَنْ یَشاءُ وَ یَرْضی (نجم ۲۶).

***

۹- وَ لا یَمْلِکُ الذَّینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَةَ الّا مَنْ شَهِدَ بِالحَقِّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ (زخرف ۸۶).

۱۰- وَ لا یَشْفَعُونَ الّا لِمَن ارْتَضی (انبیاء ۲۸).

۱۱- لایَمْلِکُونَ الشّفاعَةَ الّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً (مریم ۸۷).

***

۱۲- ما لِلظَّالِمینَ مِنْ حَمیمٍ وَ لا شَفیعٍ یُطاعُ (مؤمن ۱۸).

ترجمه:

۱- شفاعت شفاعت‌کنندگان به حال آنها سودی نمی‌بخشد.

۲- و از آن روز بترسید که کسی به جای دیگری مجازات نمی‌شود، و نه شفاعت

۱- همین معنا در آیات ۵۱ و ۷۰ سوره انعام نیز آمده است.

۲- همین معنا با کمی تفاوت در آیه ۲۲ سوره سبأ آمده است.

ص: ۳۸۴

پذیرفته می‌شود، و نه غرامت و بدل قبول می گردد و نه یاری می‌شوند.

۳- هیچ ولی و شفاعت کننده‌ای برای شما جز او نیست.

۴- بگو تمام شافعت از آن خداست، حاکمیت آسمان‌ها و زمین از آن اوست، و سپس همه به سوی او باز می گردید.

۵- کیست که در نزد او جز به فرمان او شفاعت کند؟

۶- در آن روز شفاعت (هیچ‌کس) سودی نمی‌بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده و از گفتار او راضی باشد.

۷- هیچ شفاعت کننده‌ای جز به اذن او وجود ندارد.

۸- و چه بسیار فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند و شفاعت آنها سودی نمی‌بخشد، مگر بعد از آنکه خدا برای هرکس بخواهد و راضی باشد اجازه (شفاعت) دهد.

۹- آنها را که غیر از او می‌خوانید قادر بر شفاعت نیستند، مگر کسانی که شهادت به حق داده‌اند و به خوبی آگاهند.

۱۰- و آنها جز برای کسی که خدا از او خشنود است (و اجازه شفاعتش را داده) شفاعت نمی کنند.

۱۱- آنها هرگز مالک شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خداوند رحمان عهد و پیمان دارد.

۱۲- برای ستمکاران دوستی وجود ندارد و نه شفاعت کننده‌ای که شفاعتش پذیرفته شود.

تفسیر و جمع‌بندی

گروه‌های پنجگانه آیات شفاعت

دوازده آیه فوق به اضافه چهار آیه مشابه آنها که در پاورقی به آن اشاره شده، هرگاه در کنار هم چیده و تفسیر شوند تمام مشکلات بحث شفاعت، به روشنی حل می‌شود، و به هر سؤال در این زمینه پاسخ داده خواهد شد.

ص: ۳۸۵

ولی عدم توجه به تفسیر موضوعی این آیات و نظر افکندن به بعضی از آنها و کنار گذاشتن بقیه در مطالعات کلی بحث شفاعت، اشکالات زیادی را بر انگیخته است، و گاه به گمراه شدن و گمراه ساختن دیگران انجامیده است، و این تقصیر کسانی است که آگاهانه یا ناآگاهانه به تفسیر موضوعی پشت کرده و خواسته‌اند چنین بحث‌هایی را که جز از این طریق قابل حل نیست، با تکیه فقط بر یک یا چند آیه حل کنند، یا راستی در این انتخاب کردن بعضی از آیات برای اثبات مقصود خود سوء نیست داشته‌اند.

به هر حال آیات فوق در حقیقت به پنج گروه مشخص که هر کدام هدفی را تعقیب می‌کند تقسیم می‌شود.

«گروه اوّل» آیاتی است که شفاعت را به کلی نفی می‌کند مانند آیه اوّل و دوّم.

در نخستین آیه بعد از ذکر قسمتی از حالات مجرمان بی‌ایمان در دوزخ و گفتگوی بهشتیان با آنان می‌فرماید: «شفاعت شفاعت‌کنندگان» به حال آنها سودی نمی‌بخشد» (فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشّافِعینَ.).

این آیه گرچه هرگونه شفاعت را در مورد این گروه به طور کلی نفی می‌کند (اعم از شفاعت انبیاء و اوصیاء و فرشتگان و صدیقین و شهداء و صالحین) ولی تعبیر به «شافعین» که ظهور در فعلیت دارد نشان می‌دهد در آن روز شفاعت‌کنندگان و شفاعت شوندگانی هستند، ولی شفاعت آنها شامل حال این گروه که پیوسته روز قیامت را تکذیب می‌کردند و نماز و اطعام مسکین را به کلی ترک کرده بودند، نمی‌شود.

تعبیر به «فَمان تَنْفَعُهُمْ» (بنابراین، شفاعت سودی به حال آنها ندارد ..) نیز نشان می‌دهد که وضع حال و اعمال و عقائد آنها چنین محرومیتی را به دنبال آورده است.

روی این حساب اگرچه این آیه جزء آیات نفی شفاعت است، ولی در متن آن و به طور ضمنی اثبات شفاعت به صورت سربسته آمده است.

در آیه دوّم نیز شفاعت، نفی شده است، و می‌فرماید: «از آن روز بترسید که هیچ‌کس مجازات دیگری را نمی‌پذیرد، و شفاعت نیز از او پذیرفته نخواهد شد، و غرامتی (برای آزاد کردن از عذاب) از او نمی‌گیرند و کسی به یاریش بر نمی‌خیزد» (وَاتَّقُوا یَوْماً لا تَجْزی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئاً وَ لا یُقْبَلُ مِنْها شَفاعَةٌ وَ لا یُؤْخَذُ مِنْها عَدْلٌ وَ لاهُمْ یُنْصَرُونَ).

گرچه مخاطب در این آیه- به قرینه آیه سابق بر آن- قوم یهودند، ولی حکم آیه جنبه عمومیت دارد و تمام راه‌های نجات را به روی خلافکاران می‌بندد، و از میان آنها به چهار طریق مهم که در این دنیا

ص: ۳۸۶

وسیله نجات بسیاری از مجرمان می گردد اشاره شده است:

نخست اینکه کسی جریمه دیگری را بر عهده گیرد، دوّم شخص آبرومندی برای او شفاعت کند، سوّم غرامت از مجازات عفو شود، چهارم گروهی به یاریش برخیزند، و او را در چنگال مجازات رهایی بخشند، در قیامت هیچ یکی از اینها مفهومی نخواهد داشت.

سخن در این است که در اینجا شفاعت به طور کلّی نفی شده است، ولی آیا این مخصوص به قوم یهود است که راه کفر و عناد و دشمنی با حق را پیش گرفته بودند، و حتّی انبیاء الهی را به قتل می‌رساندند، بنابراین منافاتی با آیات شفاعت و روایات متواتری که می گوید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سایر معصومین برای گنهکاران این امّت شفاعت می کنند ندارد.

با این که آیه ناظر به پندار یهود است که گمان می کردند پدرانشان برای آنها در قیامت شفاعت می کنند، آیه خطّ بطلان بر این پندار می کشد و آنها را مأیوس می‌سازد، یا اینکه ظاهر آیه، اطلاق دارد و هر نوع شفاعتی را درباره هرکس نفی می کند.

ولی آیات دیگری که در ذیل خواهد آمد به ضمیمه روایات متواتره و اجماع امّت، آیه را مخصوص کفّار و افرادی که بر اثر گناهان سنگین از شفاعت محرومند می‌نماید، بنابراین آیه فوق به منزله عموم است و آیات دیگر جنبه خصوصی دارند و آن را تخصیص می‌زنند و هرگونه ابهامی را در این زمینه برطرف می‌سازند.

شرح این سخن به زودی خواهد آمد.

***

«گروه دوّم» آیاتی است که «شفاعت را مخصوص خدا می‌شمرد».

از جمله سوّمین آیه مورد بحث است، که بعد از اشاره به خلقت آسمان‌ها و زمین و حاکمیّت خدا بر همه چیز می‌فرماید: «هیچ ولی و شفاعت کننده‌ای برای شما جز او وجود ندارد» (خالق اوست، مدبّر عالم نیز ذات پاک اوست، بنابراین مقام ولایت و شفاعت نیز مخصوص ذات مقدس او می‌باشد) (مَا لَکُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِیّ وَ لا شَفیعٍ).

به این ترتیب شفیع علی الأطلاق و بالذات خالق و مدبّر عالم هستی است زیرا شفاعت نیز نوعی

ص: ۳۸۷

تدبیر و ربوبیّت و تربیت است، بنابراین نباید دست به دامان بت‌ها زنند، و به غیر ذات پاك او پناه برند، و اگر کسی از انبیاء و اولیاء مقام شفاعت را پیدا کنند حتماً از ناحیه اوست، همان‌گونه که مقام حاکمیت و هدایت و مربی بودن آنها نیز از سوی خدا اعطا می‌شود.

همین معنا در چهارمین آیه مورد بحث به شکل دیگری آمده، آنجا که در پاسخ بت‌پرستانی که بت‌ها را به عنوان شفیعان خود برگزیده بودند، می‌فرماید: «به آنها بگو تمام شفاعت از آن خداست» (قُلْ للَّه الشَّفاعَةُ جَميعاً).

سپس دلیل آن را چنین ذکر می‌کند: «مالکیت و حاکمیت آسمان‌ها و زمین از آن اوست، سپس همه شما به سوی او باز می‌گردید» (لَهُ مُلْكُ السَّمواتِ وَ الأرْضِ ثُمَّ الَيْهِ تُرْجَعُونَ).

بدیهی است کسی حق بخشش و عفو از گنهکاران دارد و کسی می‌تواند شفاعت کند یا شفاعت را پذیرا گردد که خالق و مالك همه موجودات است، در آغاز از سوی او به وجود آمدند و سرانجام به سوی او باز می‌گردند.

به این ترتیب در اصل صاحب شفاعت خداست، و هیچ‌کس همتای او نیست، بلکه دیگران مشروعیت شفاعت خود را از او می‌گیرند، روشن است انحصار شفاعت ذاتاً و به طور استقلال در وجود خداوند، هیچ‌گونه منافاتی با مشروعیت شفاعت دیگران به اذن خدا ندارد، همان‌گونه که مالکیت و حاکمیت ذاتاً از آن اوست، ولی دیگران می‌توانند به اذن و فرمان او در محدوده خاصی مالك و حاکم گردند.

جالب اینکه در آیه قبل از آن هنگامی که نفی شفاعت بت‌ها را می‌کند می‌فرماید: «بگو چگونه از آنها شفاعت می‌طلبند در حالی که آنها مالك چیزی نیستند و عقل و شعوری ندارند»؟ (قُلْ اوَلَوْ كانُوا لايَمْلِكُونَ شَيئاً وَ لا يَعْقِلُونَ).

این تعبیر دلیل روشنی است بر اینکه شفاعت از شئون مالکیت و حاکمیت است و اختصاص آن به خدا نیز از همین رهگذر می‌باشد چرا که مالك و حاکم اصلی در عالم هستی اوست و دیگران ریزه‌خواران خوان نعمت او هستند.

***

ص: ۳۸۸

«گروه سوّم» آیاتی است که «شفاعت را منوط به اذن خداوند می‌کند» و در حقیقت مکمّل آیات گروه دوّم است، لذا در پنجمین آیه مورد بحث با یک استفهام انکاری می‌فرماید: «چه کسی می‌تواند نزد خدا شفاعت کند جز به اذن او»؟ (مَنْ ذَا الَّذی یَشْفَعُ عِنْدَهُ الّا بِاذْنِهِ).

بنابراین پیامبران و اولیاء اللّه و شافعان روز جزا همگی مشروعیّت شفاعت خود را از خدا می‌گیرند، و تنها به اذن او شفاعت می‌کنند، و مسلّم است که اذن او نیز از حکمت او سرچشمه می‌گیرد، یعنی روی حساب و کتابی است، و تاکسی شایسته شفاعت نباشد، اذن برای شفاعت او داده نمی‌شود (این سخن را در نظر داشته باشید تا شرح بیشتر درباره آن به موقع داده شود).

قابل توجه اینکه در آیه فوق (آیهٔ الکرسی) این جمله بعد از آن گفته شده که مقام قیّومیّت و مالکیت را نسبت به تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین است برای خدا تثبیت می‌کند، بنابراین شفاعت، از مالکیت و حاکمیت و قیّومیت او سرچشمه می‌گیرد.

و به این ترتیب خط بطلان بر عقائد بت‌پرستان می‌کشد که پرستش بت‌ها را به بهانه شفاعت آنها در درگاه خدا می‌دانستند.

همین معنا در ششمین آیه به صورت دیگری آمده است، می‌فرماید: «در آن روز (روز قیامت) شفاعت سودی نمی‌بخشد، جز کسی که خداوند رحمان اجازه برای او داده و از گفتار او راضی است» «یَوْمَئِذٍ لاتَنْفَعُ الشَّفاعَةُ الّا مَنْ اذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِیِ لَهُ قَوْلًا).

در اینکه منظور از «من اذن له الرحمن» کیست؟ دو احتمال وجود دارد: نخست اینکه منظور شفاعت‌کنندگان است که به اذن خدا عهده‌دار این مقام می‌شوند، و دیگر اینکه شفاعت شوندگان است که به اذن خداوند مشمول شفاعت می‌گردند.

ولی احتمال اوّل صحیح‌تر به نظر می‌رسد، چرا که هماهنگ با آیه گذشته (آیهٔ الکرسی) است، در آنجا نیز سخن از اذن برای شفیعان بود آیه‌ای که بعد می‌آید نیز شاهد دیگری بر این مدعاست، و لذا در اینجا بسیاری از مفسّران همین معنا را برگزیده‌اند.

جمله «وَرَضِیَ لَهُ قَوْلًا» نیز تاب دو معنا دارد نخست اینکه به شفیعان بر گردد یعنی شفاعت کسانی پذیرفته می‌شود که خداوند از گفتار و شفاعت آنها راضی است، و به این ترتیب هر دو جلمه مؤکد یکدیگرند.

ص: ۳۸۹

دیگر اینکه منظور شفاعت شوندگانی که خداوند از قول آنها راضی است، و به تعبیر دیگر دارای سخن یا اعتقاد یا عمل صالحی بوده‌اند که جلب رضای خدا را برای اذن شفاعت کرده‌اند، ولی با توجه به اینکه جمله اول ناظر به کار شفیعان است مناسب این است که جمله دوّم نیز اشاره به همان باشد تا مرجع ضمیرها یکسان و یکنواخت گردد.

در هر صورت آیه دلیل روشنی است بر وجود شفاعت با اذن پروردگار نسبت به گروهی از خطاکاران.

در هتفمین آیه نیز همین معنا به صورت دیگر بیان شده، می‌فرماید: «هیچ شفاعت کننده‌ای جز به اذن او وجود ندارد» (ما من شفیع الا من بعد اذنه).

«بنابراین چرا برای شفاعت به سراغ عبادت بت‌ها می‌روید؟ فقط پروردگارتان را عبادت کنید، نه غیر او را، چرا متذکر نمی‌شوید»؟! (ذلِکُم اللَّه رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ افَلا تَذَکَّرُونَ).

همین معنا در هشتمین آیه در مورد شفاعت فرشتگان آمده است که تأکید می کند شفاعت آنها نیز به اذن خدا است، می‌فرماید: «چه بسیار فرشتگان آسمانی که شفاعت آنها سودی نمی‌بخشید مگر بعد از آنکه خدا برای هرکس بخواهد و راضی باشد اجازه دهد» (وَکَمْ مِنْ مَلَکٍ فی السَّماواتِ لاتُغْنی شَفاعَتُهُمْ شَیْئاً الّا مِنْ بَعْدِ انْ یَأذَنَ اللَّه لِمَنْ یَشاءُ وَ یَرْضی).

جایی که فرشتگان آسمان با آنهمه عظمت، قادر بر شفاعت نیستند جز به اذن و رضای پروردگار، چه انتظاری از بت‌های بی‌شعور و فاقد هرگونه ارزش می‌توان داشت؟ آیا شرم آور نیست که بگویند ما بت‌ها را از این جهت می‌پرستیم که شفیعان ما در درگاه خدا باشند؟!

جالب اینکه برای بیان اهمیت مطلب، تعبیر به «کم» شده است که معمولًا به معنای کثرت است و در اینجا معنای عموم دارد، و نیز تعبیر به فی السَّماواتِ (در آسمان‌ها) شده که آن نیز دلیل بر علوّ مقام آنها است، و نیز تعبیر به شَفاعَتُهُمْ (شفاعت آنان) به صورت جمعی آمده تا معلوم شود شفاعت همه آنها نیز بدون اذن و رضای خداوند اثری ندارد.

تکیه بر روی فرشتگان از میان تمام شفاعت‌کنندگان، ممکن است به خاطر این باشد که گروهی از بت‌پرستان عرب، آنها را می‌پرستیدند، یا از این نظر که وقتی شفاعت آنها بدون فرمان خدا مفید نباشد هرگز انتظاری از بت بی‌شعور نمی‌توان داشت.

تفاوت میان «اذن» و «رضا» از این نظر است که اذن در جایی گفته می‌شود که شخص اعلام رضایت

ص: ۳۹۰

کنـد ولی رضایت مربوط به باطن است و از آنجا که گاه اعلام رضایت ممکن است تحمیلی باشـد و رضای باطنی در آن نباشد این دو در اینجـا بـا هم آمـده است تـا تأکیـدی بر مقصـود باشـد، هرچنـد در مـورد خداونـد تحمیلی تصـوّر نمی‌شود و اذن و رضـای او هماهنگ است (دقت کنید).

آیا این اذن مربوط به شفاعت «شفاعت کنندگان» است، یا «شفاعت» شوندگان»؟ آیه مورد بحث تاب هر دو معنا را دارد، هرچند در مجموع مناسب‌تر آن است که ناظر به «شـفاعت کننـدگان» باشـد، یعنی خداوند اجازه شـفاعت به آنها بدهد و از شـفاعتشان راضـی باشد.

***

«چهارمین گروه» آیاتی است که «برای شـفاعت کننـده، یا شـفاعت شونده، شـرائطی ذکر می‌کند» از جمله در نهمین آیه مورد بحث ضمن نفی شفاعت بت‌ها می‌فرماید: «کسانی را که غیر از او (خدا) می‌خوانند، قادر بر شفاعت نیستند» (وَ لا یَمْلِکُ الَّذینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَهَٔ).

سپس گروهی را اسـتثناء کرده، می‌فرمایـد: «مگر کسانی که شـهادت به حق داده‌اند و به خوبی آگاهند» (و می‌دانند برای چه کسـی اجازه شفاعت دارند) (الّا مَنْ شَهِدَ بِالحَقِّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ).

ظـاهر این است که این وصـف برای «شـفیعان» است و منظـور از شـهادت به حـق که وصـف اوّل آنهـا است، این است که موحـد و یکتاپرست باشد، یعنی جز در سایه توحید و نفی بت‌ها و استمرار از عنایات الهی شفاعت ممکن نیست.

بعضـی از مفسّران نیز گفته‌اند این توصیف برای «شفاعت شوندگان» است، یعنی شفاعت تنها شامل حال کسانی می‌شود که شهادت به حقّانیت خداوند و یکتایی او داده‌اند، و مشرکان هرگز مشمول شفاعت نخواهند شد.

ولی ظاهر آیه همان تفسیر اوّل است، زیرا تفسیر دوّم نیاز به تقدیر دارد(۱) و تقدیر خلاف ظاهر است.

در مورد توصـیف دوّم (وَ هُمْ یَعْلَمُونَ) نیز همین دو تفسیر آمده است، اگر وصف برای «شفاعت کنندگان» باشد، مفهومش آن است که آنها کسانی هستند که شهادت به حق را از روی علم و آگاهی

۱- تقدیر آیه باید چنین باشد:« الّا لمن شهد بالحقّ».

ص: ۳۹۱

می‌دهند، و یا منظور این است که «شفاعت» شوندگان» را به خوبی می‌شناسد و می‌دانند درباره چه کسی حق شفاعت دارند.

و اگر وصف برای شفاعت شوندگان باشد، مفهومش این است کسانی مشمول شفاعت می‌شوند که شفاعت به حق و کلمه توحید را از روی علم و آگاهی بگویند و با دلیل و برهان باشد نه تنها با زبان!

همین معنا در دهمین آیه مورد بحث به صورت دیگری آمده است، بعد از اشاره به نفی گفتار بت‌پرستان درباره فرشتگان که آنها را فرزندان خدا می‌پنداشتند می‌فرماید: آنها بندگان شایسته او هستند، «و آنها جز برای کسی که خداوند از وی راضی است شفاعت نمی‌کنند» (وَ لا یَشْفَعُونَ الّا لِمَنِ ارْتَضی).

(و آنها از ترس او بیمناکند) (وَهُمْ مِنْ خَشْیَتِهِ مُشْفِقُونَ).

بنابراین پرستش فرشتگانی به خاطر شفاعت (آنچنان که عقیده مشرکان بود) بیهوده است، آنها سر بر فرمان خدا دارند، و تنها برای کسانی شفاعت می‌کنند که مورد پذیرش خدایند، یعنی تنها برای موحّدان مخلص.

بنابراین جمله لِمَن ارْتَضی (برای کسی که خدا از آنها راضی باشد) یا اشاره به راضی بودن از دین و ایمان و توحید آنهاست، و یا راضی بودن از شفاعت برای آنان، و هر دو به یک معنی باز می‌گردد.

به این ترتیب شفاعت از سوی غیر خداوند تنها به اجازه اوست، و اجازه او مخصوص کسانی است که مؤمن و موحّد باشند.

در نهمین آیه با تعبیر تازه‌ای در همین زمینه برخورد می‌کنیم که بعد از اشاره به رانده شدن مجرمان در قیامت به سوی جهنّم، می‌فرماید: «آنها مالک و صاحب اختیار شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خداوند رحمان عهد و پیمانی دارد» (لایَمْلِکُونَ الشَّفاعَةَ الّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمانِ عَهْداً).

این توصیفی است برای شفاعت شوندگان (به قرینه آیه قبل از آن که درباره مجرمان است) و مسلّماً منظور از عهد و پیمان در اینجا چیزی جز ایمان به خدا، و اقرار به یگانگی او، و تصدیق پیامبران، و قبول ولایت اوصیاء، نیست، و بعضی عمل صالح را نیز به آن افزوده‌اند.

هرچند مفسّران ظاهراً در اینجا احتمالات متعددی در تفسیر «عهد» داده‌اند، زیرا با دقت در کلمات آنها روشن می‌شود که تقریباً همه به قدر جامعی بر می‌گردد که در بالا به آن اشاره شد.

ص: ۳۹۲

بعضی از مفسّران بزرگ احتمال داده‌اند که این وصفی است برای شفاعت کنندگان و منظور از «عهد» در اینجا همان است که در آیه ۸۶ زخرف آمده یعنی «شهادت بالحق»(۱)

ولی با توجه به اینکه ضمیر در «لا-یملکون» باید به مرجعی که در آیه قبل است باز گردد، و در آنجا سخن از «مجرمان» به میان آمده، این احتمال بعید به نظر می‌رسد، و ظاهر این است که وصفی است برای «شفاعت‌شوندگان» به این ترتیب باید میان «شفاعت شونده» و «شفاعت کننده» رابطه‌ای بوده باشد از ایمان و عمل صالح، چرا که شفاعت در آنجا روی حساب است و هرگز به معنای پارتی بازی درباره افراد ناشایسته نیست.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم: مَنْ ادْخَلَ عَلَى مُؤْمِنٍ سُرُوراً فَقَد سَرَّنی وَ مَنْ سَرَّنی فَقَدْ اتَّخَذَ عِنْدَ اللَّه عَهْداً: «کسی که سرور و شادی در دل مؤمنی ایجاد کند مرا مسرور کرده، و هرکس مرا مسرور کند عهدی نزد خدا (برای شفاعت) دارد».(۲)

مسلّماً کسی که مؤمنی را به خاطر ایمانش شاد کند دارای ایمان و نوعی عمل صالح است که رابطه او را با خدا برای شفاعت محکم می‌کند.

***

«گروه پنجم» (آخرین آیات مورد بحث) ناظر به آن است که بعضی از افراد به خاطر اعمالی که مرتکب شده‌اند شایسته شفاعت نیستند، و مفهوم آن این است شفاعت، گروه‌های دیگری را شامل می‌شود، می‌فرماید: «برای ظالمان (در آن روز سخت، روز قیامت) دوستی وجود ندارد و نه شفاعت کننده‌ای که شفاعتش پذیرفته شود» (ما لِلظَّالِمینَ مِنْ حَمیمٍ وَ لا شَفیعٍ یُطاعُ).

پس غیر ظالمان اجمالًا شایسته شفاعتند.

در اینکه منظور از «ظالمان» کیست؟ بعضی مانند محقق طبرسی در مجمع‌البیان آن را به معنای مشرکان و منافقان دانسته‌اند چرا که برترین ظلم و بالاترین ستم همان شرک و نفاق است.(۳)

فخر رازی نیز تصریح می‌کند که منظور از «ظالمان» در اینجا کفّار است.(۴)

۱- المیزان، جلد ۱۴، ذیل آیه ۸۶ مریم.

۲- دُرّالمنثور(مطابق نقل تفسیر المیزان، ذیل آیه مورد بحث، صفحه ۱۱۴).

۳- مجمع البیان، جلد ۷ و ۸، صفحه ۵۱۹.

۴- تفسیر فخر رازی، جلد ۲۷، صفحه ۵۰.

ص: ۳۹۳

آیـاتی که قبـل از آن وارد شـده، و آغـاز همین آیه که آنهـا را از روز قیـامت بیم می‌دهـد و همچنین آیاتی که بعـد از آن آمـده، و سرنوشت کفّار پیشین را که معذّب به عذاب الهی شدند به عنوان درس عبرتی برای آنان ذکر می‌کند نیز شاهد و گواه این معناست. در تفسیر روح‌البیان و روح‌المعانی و مراغی نیز این تفسیر انتخاب شده است.

به هر حال نفی شـفاعت با تکیه بر گروه ظالمان (به هر معنا که آن را تفسیر کنیم) دلیل بر اثبات شفاعت درباره اقوام دیگری است، ایـن همـان چیزی است که تـا به حـال بارهـا گفته‌ایم که شـفاعت بی‌حسـاب نیست و نیـاز به نـوعی شایسـتگی و قـابلیّت دارد، یعنی گنهکاران دو گروهند: گروه شایسته شفاعت و گروه غیر شایسته.

***

نتیجه

بـا توجه به تنوع آیات فوق و گروه‌های پنجگانه‌ای که هر کـدام ناظر به بخشـی از مسأله شـفاعت است، و با توجه به جمع‌بنـدی این آیات و تفسیر آنها به کمک یکدیگر که در بالا اشاره شد هم حقیقت مفهوم شفاعت روشن می‌شود، و هم فلسفه و شرائط و ارزش و نقش سازنده آن، و هم پاسخ به اشکالات گوناگونی که ناآگهان به خاطر عدم احاطه به مجموعه آیات مربوط به شفاعت در این زمینه کرده‌اند، بعضی از آیات قرآن پاسخگوی همه سؤالات است.

ولی اهمیت مسأله ایجاب می‌کنـد که هریک از این مباحث به طور جـداگانه در توضیحات عنوان گردد، تا به کمک آیات قرآن و تحیل منطقی هرگونه زنگاری از این آئینه زدوده شود، و گرد و غبار از چهره آن بر طرف گردد، این شمال و این توضیحاتی که در زمینه مسائل مهم شفاعت است.

توضیحات

۱- مفهوم شفاعت

هرگاه در معنای لغوی شفاعت درست بیندیشیم مفهوم اسلامی آن را نیز می‌توان به دست آورد، زیرا

ص: ۳۹۴

شفاعت از مادّه شفع به معنای ضمیمه کردن چیزی به همانند اوست (ضَمُّ الشَّیْء الی مِثْلِه) و از اینجا روشن می‌شود که باید نوعی شباهت و همانندی در میان آن دو بوده باشد، هر چند تفاوت‌هایی نیز در میان آنها دیده شود.

و به همین دلیل شفاعت به مفهوم قرآنیش این است که شخص گنهکار به خاطر پاره‌ای از جنبه‌های مثبت (مانند ایمان یا انجام بعضی از اعمال صالح) شباهتی با اولیاء اللَّه پیدا کند و آنها با عنایات و کمک‌های خود او را به سوی کمال سوق دهند و از پیشگاه خدا تقاضای عفو کنند.

و به تعبیر دیگر حقیقت شفاعت، قرار گرفتن موجودی قوی‌تر و برتر، در کنار موجود ضعیف‌تر، کمک کردن به او برای پیمودن مراتب کمال است.

شفاعت در مورد افراد خطاکار همیشه در جوامع انسانی وجود داشته است، و شاید هزاران سال قبل از نزول قرآن افراد صاحب نفوذ برای خطاکاران نزد ارباب قدرت شفاعت می‌کردند، منتها شفاعت رائج در میان مردم، با شفاعت در منطق قرآن و ادیان آسمانی یک فرق بسیار مهم و واضح دارد و آن اینکه:

شفاعت در جوامع انسانی غالباً از این نظر بوده است که شفاعت کننده دارای نوعی نفوذ اجتماعی بوده، و شخصی که نزد او شفاعت می‌شد از جهتی به او نیاز داشته، لذا شفاعت او را در مورد خطا کار می‌پذیرفته تا به موقع از نفوذ شفاعت کننده برای پیشرفت مقاصد خود کمک بگیرد!.

مثلًا شاهان شفاعت اطرافیان خود و رجال دولت را در مواردی می‌پذیرفتند، تا به آنها عظمت دهند و برای آنها ارزش قائل شوند و به موقع از وجودشان در کارهای خود کمک گیرند.

شفاعت کنندگان نیز روابط شخصی را با شفاعت شونده در نظر می‌گرفتند و نه شایستگی‌های افراد را.

ولی از آنجا که خداوند غنی بالذات، و بی‌نیاز علی الأطلاق است، شفاعت در پیشگاهش شکل دیگری پیدا می‌کند، و آن اینکه شفیعان در کاهش نگاه می‌کنند ببینند که در میان خطا کاران چه کسانی پیدا می‌شوند که بر اثر پاره‌ای از نقاط مثبت مانند ایمان و بعضی از اعمال صالح مورد رضای پروردگارند و به خاطر همین زمینه‌های مثبت نزد خدا برای آنها شفاعت می‌کنند، و این تفاوت مهم شفاعت معمول میان مردم را از شفاعت اولیاء اللَّه در درگاه خدا جدا می‌سازد که اوّلی بر اساس «رابطه‌ها» است و دوّمی بر اساس «ضابطه‌ها»!.

و از اینجا پاسخ بعضی از خرده‌گیرهای ناآگاهان که شفاعت را به نوعی پارتی بازی یا چراغ سبز دادن

ص: ۳۹۵

به گنهکاران تفسیر کرده، و آن را با شفاعت اطرافیان سلاطین جبّار مقایسه نموده‌اند روشن می‌شود، زیرا عوامل زیر بنایی شفاعت در مفهوم شرعیش عواملی است سازنده، و بر اساس لیاقتهاست در حالی که شفاعت رائج در میان مردم در بسیاری از موارد از نیازهای طرفینی و رابطه‌های شخصی و خصوصی و غیر منطقی سرچشمه می گیرد.

شفاعت الهی تربیت کننده است، و شفاعت‌های معمولی گاه سبب جرأت بر گناه است.

آیاتی که در بالا آورده‌ایم نیز گواه زنده‌ای بر این معناست زیرا برای شفاعت شوندگان اوصافی ذکر می کنند که همگی ناظر به جنبه‌های مثبت و لیاقت و شایستگی است، هرچند این شایستگی بر اثر بعضی از اعمال صالح باشد.

***

۲- انواع شفاعت (شفاعت تکوینی و تشریعی).

با یک نظر وسیع می‌بینیم شفاعت از نظر مصداق‌های خارجی آنقدر گسترده است که تمام عالم هستی و جهان اسباب را در بر می گیرد، زیرا کمک موجودات قوی‌تر به پرورش و نجات موجودات ضعیف‌تر در جای جای جهان تکوین به چشم می‌خورد.

هنگامی که بذر گیاه شکافته می‌شود، و جوانه ضعیف و ناتوان از آن سر بر می‌آورد، زمین مواد غذایی خود را در اختیار آن گذارده، آفتاب با حرارت و گرمی و نیروی مرموز خود بر آن می‌تابد، و ابرهای پر بار دانه‌های حیات‌بخش خود را پی در پی بر آن فرو می‌ریزند تا این موجود ضعیف و ناتوان قدرت گیرد و از لابلای موانع بگذرد و سرانجام به درختی تنومند که شاخه‌های پر از میوه است مبدل گردد، این یک صحنه روشن از شفاعت تکوینی است.

قرار گرفتن پدر و مادر نیرومند در کنار نوزاد ضعیف، باغبان در کنار نهال‌ها، معلم دانشمند در کنار طفل ابجد خوان، صحنه‌های دیگری از شفاعت تکوینی می‌باشد، و به این ترتیب تمام عالم اسباب و علت و معلول را می‌توان صحنه‌های گوناگونی از این شفاعت شمرد.

مسلماً آفتاب و باد و باران و زمین هرگز به یاری چوب خشک نمی‌شتابند، آن هیزم است و سرنوشتی جز سوختن ندارد، بلکه به کمک جوانه‌های نوخاسته، نهال‌های ضعیف، و خلاصه موجوداتی که نوعی

ص: ۳۹۶

شایستگی را برای کمال در خود حفظ کرده‌اند، می‌شتابند.

هرگاه این الگوی روشن را از جهان تکوین به عالم تشریع یعنی شفاعت‌های انبیاء و اولیاء برای گنهکاران ببریم، هم مفهوم واقعی شفاعت قرآنی روشن خواهد شد و هم به تمام ایرادهای ناآگاهان پاسخ داده می‌شود، و در این حال شفاعت مفهوم تربیتی خود را کاملًا نشان می‌دهد.

جالب اینکه امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغهٔ در کلمات قصارش جمله‌ای دارد که این معنا را با تعبیر بسیار زیبایی منعکس ساخته است، می‌فرماید: الشَّفِیعُ جَنَاحُ الطَّالِبِ: «شفاعت کننده بال و پر طلب کننده است»!(۱)

همان گونه که پرندگان کوچک و نوزاد که قادر بر پرواز نیستند به کمک پدر و مادر خویش به پرواز در می‌آیند، و آنها به حکم بال و پر او هستند، و به او کمک می‌کنند تا به صورت یک پرنده کامل در آید، شفاعت کنندگان الهی نیز شفاعت شونده‌های ضعیف را کمک می‌کنند تا در آسمان سعادت و کمال به پرواز در آیند! (دقت کنید).

***

۳- فلسفه شفاعت

از آنچه در تفسیر مفهوم شفاعت گفته شد، و نیز اشارات متعددی که در تفسیر آیات آوردیم، فلسفه شفاعت کاملًا روشن می‌شود.

شفاعت نه تشویق به گناه است و نه چراغ سبز برای معاصی، نه عامل عقب افتادگی و نه چیزی شبیه پارتی بازی در جامعه‌های دنیا امروز، بلکه یک مسأله مهم تربیتی است که از جهات گوناگون آثار مثبت و سازنده دارد، از جمله:

الف: ایجاد امید و مبارزه با روح یأس- بسیار می‌شود که غلبه‌های هوای نفس سبب ارتکاب گناهان مهمی می‌شود و به دنبال آن روح یأس بر کسانی که مرتکب آن گناهان شده‌اند غلبه می‌کند، و این یأس آنها را به آلودگی بیشتر، و غوطه‌ور شدن در گناهان سوق می‌دهد، زیرا آنها فکر می‌کنند آب از سرشان گذشته، بنابراین چه یک قامت چه صد قامت!.

۱- نهج‌البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۶۳.

ص: ۳۹۷

ولی امید به شفاعت اولیاء اللَّه به آنها نوید می‌دهد که اگر همین‌جا متوقف شوند، و خود را اصلاح کنند، ممکن است گذشته آنها از طریق شفاعت نیکان و پاکان جبران گردد، بنابراین امید شفاعت به متوقف شدن گناه و بازگشت به سوی صلاح و تقوی کمک می کند.

ب- ایجاد رابطه‌ای معنوی با اولیاء اللَّه- با توجه به آنچه در تفسیر مفهوم شفاعت در بالا گفته شد گرفتن این نتیجه آسان است که شفاعت منوط به وجود نوعی رابطه در میان «شفیع» و «شفاعت شونده» است، رابطه معنوی از نظر ایمان، و بعضی از صفات فاضله، و انجام حسنات.

مسلماً کسی که امید به شفاعت دارد سعی می کند به نوعی این رابطه را بر قرار سازد، و کاری که موجب رضای آنهاست انجام دهد، پل‌های پشت سر را خراب نکند، پیوندهای محبت دوستی را تا به آخر نگسلند.

مجموعه این امور عامل مؤثری برای تربیت او خواهد بود، و سبب می‌شود که تدریجاً از صف آلودگان درآید، یا لااقل در کنار پاره‌ای از آلودگی‌ها به اعمال نیك روی آورد، و از سقوط بیشتر در دامان شیطان رهایی یابد.

ج: تحصیل شرائط شفاعت- در آیاتی که تفسیر آن را در بالا خواندیم شرائط مختلفی درباره شفاعت ذکر شده بود که از همه مهم‌تر اذن و اجازه پروردگار بود، مسلماً کسی که امید و انتظار شفاعت دارد، باید این اذن و اجازه را به نحوی فراهم سازد، یعنی کاری انجام دهد که محبوب و مطلوب خدا است.

در بعضی از آیات گذشته آمده بود که در قیامت شفاعت تنها برای کسانی مفید خواهد بود که خداوند رحمان اجازه برای شفاعت او داده و از گفتار او راضی است (طه ۱۰۹).

در آیه ۲۸ انبیاء آمده بود تنها کسانی مشمول بخشودگی از طریق شفاعت می‌شدند که به مقام ارتضاء (خشنودی خدا) برسند، و طبق آیه ۸۷ مریم دارای عهد الهی هستند، و چنانکه گفتیم همه این مقامات در سایه ایمان به خدا و دادگاه عدل او و اعتراف به حسنات و سیئات (نیکی اعمال نیك و بدی اعمال بد) و گواهی به صحت تمام مقرراتی که از سوی خدا نازل شده است پیدا می‌شود.

بعلاوه در بعضی از آیات فوق آمده بود که شفاعت شامل ظالمان نمی‌شود، به این ترتیب امیدواران شفاعت باید از صف ظالمان (ظلم به هر معنا که تفسیر شود) خارج گردند.

ص: ۳۹۸

مجموعه این جهات سبب می‌شود که امیدواران شفاعت در اعمال گذشته خویش تجدید نظر کنند و نسبت به آینده تصمیم‌های بهتری بگیرند، این خود نیز یک نقطه مثبت و عامل مؤثر تربیت است.

د: توجه به سلسله شافعان- توجه به اشاراتی که درباره شفیعان در آیات قرآن آمده، و همچنین تصریحاتی که در روایات اسلامی شده است، دلیل دیگری بر جنبه‌های تربیتی مسأله شفاعت است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم: الشُّفَعاءُ خَمْسَةُ القُرْآنُ وَ الرَّحِمُ، وَ الأمانَةُ، وَ نَبِيِّكُمْ، و اهَلُ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ: «شفیعان در قیامت پنج‌اند: قرآن، صله رحم، امانت، و پیغمبر شما و اهل بیت پیغمبرتان.(۱)

در حدیث دیگری که در مسند احمد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است، می‌خوانیم: تَعَلَّمُوا القُرآنَ فَانَّهُ شَافِعٌ يَوْمَ القِيامَةِ: «قرآن را فرا گیرید که شفاعت کننده روز قیامت است».(۲)

همین معنا در نهج‌البلاغة در کلام مولای متقیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمده است: فَانَّهُ شافِعٌ مُشَفَّعٌ: «قرآن شفاعت کننده‌ای است که شفاعتش پذیرفته می‌شود».(۳)

از روایات متعددی نیز استفاده می‌شود که بهترین شفاعت کننده «توبه» است علی علیه السلام می‌فرماید:

لاشَفيعَ انْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ: «شفاعت کننده‌ای موفق‌تر از توبه نیست».(۴)

در بعضی از احادیث نیز تصریح به شفاعت انبیاء و اوصیاء و مؤمنین و ملائکه شده است، مانند حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که می‌فرماید: (الشَّفاعَةُ لِلأنبياءِ وَ الأوْصِياءِ وَ المُؤْمِنينَ وَ الملائِكَةِ، وَ فى المُؤْمِنينَ مَنْ يَشْفَعُ مِثْلَ رَبيعَةٍ وَ مُضَرٍ! وَ اقَلُّ المُؤْمِنينَ شَفاعَةً مَنْ يَشْفَعُ ثَلاثينَ انْساناً)!: «شفاعت برای انبیاء و اوصیاء و مؤمنین و فرشتگان است، و در میان مؤمنین کسانی هستند که به اندازه قبیله «ربیعه» و «مُضَر» را شفاعت می‌کنند! و کمترین شفاعت مؤمن آن است که درباره سی نفر شفاعت کند»!.(۵)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که روز قیامت خداوند «عالم» و «عابد» را مبعوث می‌کند، هنگامی که در برابر دادگاه عدل الهی قرار گیرند قيلَ لِلْعابِدِ انْطَلِقْ الى الجَنَّةِ، وَ قيلَ لِلْعالِمِ قِفْ تَشْفَعُ لِلنَّاسِ بِحُسنِ تَأديبِكَ لَهُمْ: «به عابد گفته می‌شود: حرکت کن به سوی بهشت، و به عالم گفته می‌شود:

بایست و برای مردم شفاعت کن به خاطر تربیت خوبت نسبت به آنها»!.(۶)

۱- میزان الحکمه، جلد ۵، صفحه ۱۲۲.

۲- مسند احمد، جلد ۵، صفحه ۲۵۱(چاپ بیروت دار صادر).

۳- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۴- نهج‌البلاغه کلمات قصار، کلمه ۳۷۱.

۵- بحارالأنوار، جلد ۸، صفحه ۵۸، حدیث ۷۵.

۶- همان مدرک، صفحه ۵۶، حدیث ۶۶.

ص: ۳۹۹

ضمناً این تعبیرات مخصوصاً تعبیری که در روایت اخیر آمده به خوبی نشان می‌دهد که شفاعت مولود نوعی پیوند معنوی با نیکان و پاکان و مؤمنان و دانشمندان است.

درباره شهیدان نیز از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: وَ یَشْفَعُ الرَّجُلُ مِنْهُمْ فی سَبْعینَ الْفاً مِنْ اهْلِ بَیْتِهِ وَ جیرانِهِ: «یک نفر از آنها درباره هفتاد هزار نفر از خانواده و همسایگان (و غیر آنها) شفاعت می‌کند»!.(۱)

حتی از روایاتی استفاده می‌شود که «شفیع انسان اطاعت خداوند و عمل به حق است» (شافِعُ الخَلْقِ: العَمَلُ بِالحَقِّ وَ لُزُومُ الصِّدْقِ).(۲)

کوتاه سخن اینکه از مجموع این روایات و روایات فراوان دیگری که در منابع اسلامی وارد شده یک نتیجه روشن گرفته می‌شود که شفاعت از مهمترین مسائل تربیتی در اسلام است که ارزش‌های والای اسلامی را با توجه به نوع شفاعت‌کنندگان نشان می‌دهد، و همه مسلمانان را به سوی این ارزشها و صفات شفاعت کنندگان و ایجاد رابطه با آنها ترغیب و تشویق می‌نماید، هرگونه تفسیر نادرست و تحریف باطل را از مسأله شفاعت می‌زداید.(۳)

***

۴- شفاعت در چه زمانی است؟

بی‌شک از جمله زمان‌هایی که شفاعت در آن صورت می‌گیرد روز قیامت است، چرا که بسیاری از آیات شفاعت ناظر به آن روز می‌باشد، ولی آیا در جهان برزخ و یا حتی در عالم دنیا نیز شفاعت صورت می‌گیرد و در آخرت قبل از پایان حساب شفاعتی هست یا نه؟ جای گفتگو است.

مرحوم علّامه طباطبایی در اینجا بحث مشروحی دارد، و در پایان چنین نتیجه می‌گیرد که مسأله

۱- مجمع‌البیان، جلد ۲، صفحه ۵۳۸(ذیل آیه ۱۷۱ آل‌عمران).

۲- غرر الحکم.

۳- درالمیزان بعد از آنکه شفاعت را به معنای تأثیر اسباب در مسبّبات، تفسیر می‌کند، شافعان را به دو دسته در عالم تکوین و تشریع تقسیم می‌نماید و از جمله شافعان تشریعی، توبه و ایمان و عمل صالح و قرآن و انبیاء و فرشتگان و مؤمنان را می‌شمارد و در این زمینه به آیاتی که دلالت بر تأثیر این امور یا این اشخاص در آمرزش گناهان دارند استدلال می‌نماید(هرچند عنوان شفاعت در آنها نیست) مانند ۵۴ زمر و ۲۸ حدید و ۹ مائده و ۱۶ مائده و ۶۴ نساء و ۷ مؤمن و ۲۸۶ بقره.

ص: ۴۰۰

شفاعت در آخرین موقف از مواقف روز قیامت انجام می گیرد، در اینجاست که شفاعت کننده تقاضای مغفرت شفاعت شونده را می کند تا بدین وسیله وارد دوزخ نشود، و یا به کمک شفاعت او بعضی از کسانی را که در دوزخند خارج شوند.

وی در بعضی دیگر از کلماتش اشاره به عالم برزخ کرده، و روایاتی را که بر حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه (علیهم‌السلام) به هنگام مرگ و سؤال قبر و کمک به مؤمنان دلالت دارد مورد توجه قرار داده، می‌افزاید: اینها از قبیل شفاعت نیست، بلکه از قبیل تصرّف و حکومت الهیّه‌ای است که خدا به آنها بخشیده.(۱)

عجب اینکه ایشان هنگامی که سخن از حقیقت شفاعت می گویند، آن را چنان توسعه داده که هرگونه تأثیر اسباب را در عالم تکوین و تشریع مشمول شفاعت می‌شمرد، ولی در اینجا کمک و اعانت اولیاء اللّه را به گروهی از مؤمنان برای نجات آنها از مشکلات برزخ و قبر، مصداق شفاعت نمی‌دانند.

به هر حال آنچه از مجموعه آیات و روایات به دست می‌آید این است که «شفاعت» به معنای وسیع کلمه- در هر سه عالم (دنیا، برزخ و آخرت) صورت می‌پذیرد، هرچند محل اصلی شفاعت و آثار مهم آن در قیامت و برای نجات از عذاب دوزخ است.

در آیه ۶۴ نساء می‌خوانیم: (وَلَوْ انَّهُمْ اذْ ظَلَمُوا انْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّه وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ، لَوَجَدُوا اللَّه تَوَّاباً رَحیماً): «اگر آنها هنگامی که به خود ستم می کردند (و مرتکب گناه می‌شدند) به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز برای آنها استغفار می کرد خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند».

آیا تقاضای مغفرت از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای مؤمنان خطا کار چیزی جز شفاعت می‌تواند باشد؟!.

همین معنا در داستان یعقوب و فرزندانش نیز در قرآن آمده است که آنها از پدر خواستند در پیشگاه خدا برای آنان استغفار کند او هم پذیرفت (یوسف- ۹۷).

و نیز بسیار شده است که در همین جهان افراد یا اقوامی به خاطر شفاعت پیامبران و اولیاء اللّه از عذاب دنیا نجات یافته‌اند و این چیزی جز شفاعت نیست.

در جهان برزخ نیز روایات بسیاری داریم که اعمال نیک آدمی همچون نماز و روزه و ولایت و امثال آن

۱- تفسیر المیزان، جلد ۱، صفحه ۷۴، ذیل آیه ۴۸ سوره بقره.

ص: ۴۰۱

یا حضور اولیاء اللَّه سبب تخفیف آلام و مجازات‌ها می گردد، و یا دفن انسان صالح و پاکدامنی که دارای حسنات مهمی بوده است در یک مقبره سبب تخفیف مجازات گنهکاران آن گورستان می‌شود.

اینها همه نیز اشاراتی است به شفاعت در عالم برزخ.

حتی نماز میت و تقاضای مغفرتی که در ضمن آن برای مردگان می‌شود مسلماً بی‌تأثیر نیست، این نیز نوعی شفاعت است.

بنابراین شفاعت محدود به عالم خاصی نیست، بلکه همه عوالم سه گانه را در بر می گیرد، منتها جایگاه اصل و مهم شفاعت همان قیامت و در آستانه قرار گرفتن در برابر کانون عذاب الهی است.

سؤال

ممکن است گفته شود در روایات متعددی این مضمون از امامان معصوم علیه السلام روایت شده است که در مورد برزخ درباره شما بیمناکیم، چنانکه از امام صادق علیه السلام نقل شده است: (وَاللَّه ما اخافُ عَلَيْكُمْ الَّا البَرْزَخَ، فَاذا صارَ الأَمْرُ الَيْنا فَنَحْنُ اوْلَى بِكُمْ): «به خدا سوگند تنها از برزخ بر شما می‌ترسم، ولی هنگامی که کار به دست ما آید (اشاره به قیامت است) ما به شما سزاوارتریم»!.(۱)

در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می‌خوانیم که ضمن وعده شفاعت به مؤمنان خطا کار، فرمود:

(وَلِكنِّى وَ اللَّه اتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ فى البَرْزَخِ): «ولی من به خدا در برزخ درباره شما بیمناکم»!.

راوی می گوید: عرض کردم وَ ما البَرْزَخُ؟ «برزخ چیست؟» امام فرمود: «القَبْرُ مُنْذُ حَينَ مَوِهِ الى يَوْمِ القِيامَةِ»: «برزخ همان قبر است از زمان مرگ تا روز قیامت».(۲)

ولی ممکن است این روایات ناظر به مرحله خاصی از برزخ باشد یا اینکه اگر راه نجاتی برای بعضی در سایه مجاورت با اولیاء اللَّه و مانند آن صورت گیرد جنبه استثنایی و محدود خواهد داشت و شامل همه کسانی که لایق شفاعتند نمی‌شود.

۵- ایرادهای عمده‌ای که به مسئله شفاعت شده.

اشاره

همان‌گونه که در تحلیل معنا شفاعت از دیدگاه قرآن و اسلام گفتیم شفاعت در اسلام مفهومی کاملًا

۱- بحارالأنوار، جلد ۶، صفحه ۲۱۴، حدیث ۲.

۲- همان مدرک، صفحه ۲۶۷، حدیث ۱۱۶.

ص: ۴۰۲

متفاوت با آنچه در میان توده مردم است دارد، و اشتباه این دو با یکدیگر سرچشمه اصلی بسیاری از اشکالات و اشتباهاتی است که در این مسأله رخ داده، و در حقیقت پاسخ غالب این اشکالات در همان تحلیل مفهوم واقعی شفاعت اسلامی نهفته شده است، با این اشاره اجمالی به شرح این ایرادات و پاسخ آنها باز می‌گردیم:

الف: آیا شفاعت تشویق به گناه نیست؟!

آیا امید به شفاعت و تکیه بر آن سبب نمی‌شود که گروهی از مردم آن را چراغ سبز برای ارتکاب گناهان تلقّی کنند، و به این امید که شافعان روز جزا آنها را از عذاب الهی رهایی می‌بخشند، تن به انواع گناهان کبیره دهند، و خیال خود را از تهدیدات الهی به عذاب راحت سازند؟ یا به تعبیر دیگر:

مجازات‌های قیامت ضمانت اجرایی برای ترک تخلف از قوانین الهی است، آیا شفاعت این ضمانت اجرایی را در هم نمی‌شکند؟

پاسخ:

همان‌گونه که قبلًا گفته شد شفاعت به مفهوم قرآنی نه تنها تشویق به گناه نمی‌کند، بلکه یک عامل بازدارنده قوی است، زیرا سبب می‌شود که افراد آلوده در هر مرحله‌ای که هستند متوقّف شوند و در مسیر گناه پیشروی نکنند، بلکه تدریجاً بازگردند.

و به تعبیر دیگر شفاعت اسلامی مولود نوعی رابطه میان شفاعت کننده (اولیاء اللَّه یا قرآن یا مانند آن) و شفاعت شونده است، و منوط به اذن الهی است که آن هم نیاز به زمینه‌های الهی دارد، بنابراین امید شفاعت به انسان می‌گوید: باید رابطه خود را با اولیاء اللَّه از نظر ایمان و عمل برقرار سازی و در زمینه رضای الهی را فراهم کنی تا در آن روز سخن آبرویی برای شفاعت نزد آنان داشته باشی.

لذا امید شفاعت هم یک عامل بازدارنده از گناه است و هم عاملی برای دعوت به تجدید نظر در گذشته تاریک.

این نکته نیز گفتنی است که هیچکس تضمینی درباره شفاعت از هیچیک از اولیاء اللَّه نگرفته است، و هیچ گنهکاری نمی‌تواند مطمئن به شفاعت باشد، بلکه این مسأله فقط به صورت یک امید و یک احتمال

ص: ۴۰۳

است، آن هم با شرائطی که در بالا گفته شد، بنابراین هرگز باعث بر تجرّی بر گناه نخواهد شد.

ب- شفاعت برای کیست؟

آیا برای افراد نادم و پشیمان از گناه است، آنها که نیاز به شفاعت ندارند، زیرا توبه همان ندامت است و مایه نجات آنهاست، و با وجود توبه چه نیازی به شفاعت؟ و اگر در باره کسانی است که از گناه پشیمان نیستند بلکه در مقابل آن جسور و بی‌پروا هستند، چنین کسانی لایق شفاعت نیستند، و مصداق «من ارتضی» در آیه ۲۸ انبیاء نخواهند بود.

پاسخ: «اولًا» توبه شرایطی دارد چه بسا انسان موفق به انجام شرائط آن نشود، زیرا در چندین آیه از قرآن مجید شرط توبه اصلاح گذشته بیان شده، یعنی کسی که سالیان دراز مرتکب گناهی شود و بعد نادم گردد و از در توبه درآید باید خطاهای گذشته را هرچند حق اللَّه بوده با اعمال نیک خود جبران کند، و اگر حق الناس بوده همه را تا آخر بپردازد، بنابراین «توبه» برخلاف آنچه تصور می‌شود تنها ندامت نیست.

چه بسا خطاکارانی که موفق به این جبران و اصلاح نمی‌شود، در حالی که ندامت و پشیمانی سراسر وجود آنها را فرا گرفته، اگر به شفاعت دل نبندند از آمرزش الهی مأیوس شده، و این یأس آنها را غرق گناه بیشتر می‌کند.

«ثانیاً» ممکن است کسی به گناهی آلوده باشد، و هنوز توفیق توبه و ندامت برای او حاصل نشده باشد، اگر احساس کند که امکان دارد در قیامت شفیعان دست او را بگیرند، به شرط اینکه گناهان دیگر را ترک کند و یا کارهای خیر و مثبتی انجام دهد همین معنا لااقل سبب تشویق او به ترک گناهان دیگر و انجام اعمال خیر خواهد شد.

ج:- آیا شفاعت با عدل الهی سازگار است؟

چگونه ممکن است عده‌ای گنهکار شبیه با هم وجود داشته باشند، جمعی در پرتو شفاعت از مجازات الهی رهایی یابند، و گروهی گرفتار مجازات شوند؟ آیا این تبعیض مخالف با عدالت پروردگار نیست؟

گاه این مطلب به صورت دیگری مطرح می‌گردد و گفته می‌شود اگر مجازات الهی نسبت به گنهکاران

ص: ۴۰۴

عدالت است، پس تقاضای شفاعت از سوی اولیاء اللَّه، تقاضای متوقف ساختن اجرای عدالت می‌باشد؟ و اگر موافق با اصل عدالت نیست که از آغاز نباید چنین مجازاتی صورت گیرد.

پاسخ:

جواب این سؤال نیز از لابلای بحث‌های پیشین روشن می‌شود، زیرا «اوّلًا» شفاعت بدون زمینه مناسب انجام نمی‌گیرد، هرکس لایق آن باشد، مشمول شفاعت می‌شود، و هرکس نباشد از آن بر کنار خواهد بود، بنابراین هیچ‌گونه تبعیض انجام نمی‌گیرد.

«ثانیاً»: مجازات گنهکار عین عدالت است، اما پذیرش شفاعت نوعی تفضّل می‌باشد، تفضّلی که از یک سو به خاطر زمینه‌های مناسب «شفاعت شونده»، و از سوی دیگر به خاطر آبرو و احترام و اعمال صالح شفاعت کننده است.

د: آیا شفاعت با خواست خدا متضاد نیست؟

گاه تصوّر می‌شود که شفاعت کننده در حقیقت جلو اراده حاکم عادل را می‌گیرد، و کسی را که او اراده کرده مجازات کند، از مجازات می‌رهاند، و این در مورد خداوند نمی‌تواند قابل قبول باشد.

ولی این اشتباه نیز از آنجا ناشی می‌شود که شفاعت مورد بحث قرآن را با شفاعت معمول در برابر جبّاران و حکّام ستمگر یکسان دانسته‌اند، در آنها صاحبان نفوذ سعی می‌کنند گنهکارانی که با آنها رابطه دارند، برخلاف ضوابط، از مجازات مصون دارند، پادشاه و سلطان و امیر نیز به خاطر نیازی که به صاحبان نفوذ دارد، ناچار می‌شود، شفاعت آنها را بپذیرد و گاه بر خلاف میل خود از مجازات گناهکار چشم بپوشد.

ولی این مسائل در مورد خداوند و شفاعت در پیشگاه او- همان‌گونه که قبلًا شرح داده شد- صادق نیست، در اینجا شفاعت رنگ دیگری به خود می‌گیرد، اولیاء اللَّه به اجازه و اذن خداوند بر کسانی که گناهانشان زیاد سنگین نیست، و در مقابل آن گناهان، اعمال شایسته‌ای نیز دارند، به شفاعت بر می‌خیزند اعلام این مطلب در واقع برنامه‌ای است برای تربیت نفوس و پاک ساختن دل‌ها.

ص: ۴۰۵

ه- مجازات‌های قیامت اثر تکوینی اعمال است، چگونه با شفاعت قابل دفع است؟

این نیز یکی دیگر از اشکالاتی است که در این بحث به نظر می‌رسد که شفاعت تنها در مورد مجازات‌های قراردادی و تشریعی به درد می‌خورد و «شفاعت کننده» سبب شود که اجرای حکم در مورد «شفاعت شونده» متوقف گردد، ولی وقتی قبول کنیم مجازات‌های قیامت غالباً اثر وضعی و طبیعی اعمال است مانند تأثیر سم در کشتن انسان، این اثر چیزی نیست که با شفاعت قابل تغییر باشد.

پاسخ:- با توجه به آنچه در سابق گفتیم که شفاعت دو گونه است تکوینی و تشریعی، جواب این سؤال نیز به خوبی روشن می‌شود، زیرا اگر مجازات‌ها جنبه تکوینی داشته باشد اولیاء اللّٰه به عنوان یک وجود قوی و برتر در کنار «شفاعت شوند» قرار گرفته، و استعداد ناقص او را با امدادهای معنوی خود به تکامل می‌رسانند، و در نتیجه بر اثر تکوینی گناه غلبه می کنند همان گونه که خورشید گیاهان لایق را پرورش می‌دهد و از آفات می‌رهاند، و اگر قراردادی باشد با تقاضای شفاعت از پیشگاه خداوند برای افرادی که لیاقت آن را دارند آمرزش و مغفرت می‌طلبند، و در هر دو صورت مقامات معنوی آنها سبب می‌شود که این شفاعت‌ها به فرمان خدا مؤثر گردد.

همین سخن را در مورد تجسم اعمال نیز می‌توان تکرار کرد چرا که آن هم شبیه آثار وضعی و تکوینی عمل است (دقت کنید).

و- آیا اعتقاد به شفاعت عامل عقب‌افتادگی نیست؟

این توهم نیز برای بعضی پیدا شده است که اعتقاد به شفاعت سبب می‌شود که افراد بر عمل خود تکیه نکنند، و لیاقت و استعداد خویش را به مرحله ظهور و بروز نرسانند.

پاسخ- این تعبیر نیز نشان می‌دهد که ذهنیت ایراد کنندگان همان ذهنیتی است که افراد عادی درباره شفاعت و مفهوم دنیوی آن دارند، در حالی که در آغاز این بحث این مطلب به طور مستدل بیان شد که شفاعت به مفهوم قرآنی و اسلامی نه تنها عامل عقب افتادگی نیست، بکله دعوت مؤثری برای اصلاح و ترک گناه، و جبران گذشته، و امید به آینده، و حرکت به سوی نیکی‌ها و پاکی‌هاست، و چون

ص: ۴۰۶

قبلًا این موضوع مشروحاً بیان شده نیازی به تکرار نمی‌بینیم.

***

ز- آیا «توحید» با «شفاعت» تضاد دارد؟!

پندار تضاد شفاعت با توحید یکی از اشکالات معروف است که به خاطر تبلیغات زیاد وهابیان و سرمایه‌گزاری آنها روی این مسأله باید دقیقاً مورد توجه قرار گیرد.

عقائد وهابیان عمدتاً روی چند محور دور می‌زند که از همه واضح‌تر همان مسأله توحید افعالی و توحید عبادت است، آنها این شاخه‌های توحید را چنان تفسیر می‌کنند که با مسأله شفاعت و توسل و استمداد از ارواح اولیاء و انبیاء، و شفاعت آنها در پیشگاه خداوند، تضاد دارد، و به همین دلیل تمام فرق مسلمین را (غیر از وهابیون) که معتقد به این امورند مشرک دانسته! و اگر تعجب نکنید جان و مال و ناموس آنها را همچون مشرکان جاهلیت عرب مباح می‌شمرند!.

آنها به خاطر همین عقیده خون‌های گروه زیادی از مسلمین حجاز و عراق را ریختند و اموالشان را غارت کردند و جنایاتی مرتکب شدند که در تاریخ اسلام بی‌سابقه بود.

محمد بن عبدالوهاب بنیانگذار این فرقه (متوفای ۱۲۰۶) در کتابی که بنام «رساله اربع قواعد» معروف است سخنی در این زمینه دارد که خلاصه‌اش چنین است:،

رهایی از شرک تنها با شناخت «چهار قاعده» ممکن است:

۱- مشرکانی که پیامبر با آنها نبرد کرد اقرار داشتند که خداوند خالق و رازق و تدبیر کننده جهان هستی است، چنانکه قرآن در آیه ۳۱ یونس می‌فرماید:

قُلْ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّماءِ وَ الأَرْضِ امْ مَنْ یَمْلِکُ السَّمْعَ وَ الأَبْصارَ وَ مَنْ یُخْرِجُ الحَیَّ مِنَ المَیِّتِ وَ یُخْرِجُ المَیِّتَ مِنَ الحَیَّ وَ مَنْ یُدَبِّرُ الأَمْرُ فَسَیَقُولونَ اللَّه فَقُلْ افَلا تَتَّقُون

«بگو چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ و یا چه کسی مالك (و خالق) گوش و چشم‌ها است؟ چه کسی زنده را از مرده خارج می‌سازد؟ و چه کسی امرو (جهان) را تدبیر می‌کند؟ به زودی (در پاسخ تو) می‌گویند: خدا! بگو پس چرا تقوی پیشه نمی‌کنید؟ (و از خدا نمی‌ترسید).

به این ترتیب آنها معتقد به توحید رازقیت و خالقیت و مالکیت و تدبیر بودند.

ص: ۴۰۷

۲- مشکل کار مشرکان این بود که می‌گفتند: توجه و عبادت ما نسبت به بت‌ها به خاطر این است که می‌خواهید برای ما نزد خدا شفاعت کنند، و ما را مقرب سازند! وَیَعبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّه ما لایَضُرُّهُمْ وَ لا یَنْفَعُهُمْ وَ یَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعائُنا عِنْدَ اللَّه «آنها جز خدا موجوداتی را می‌پرستیدند که نه زیان به آنها می‌رساند و نه سودی به آنها می‌بخشد، و می‌گویند: اینها شفیعان ما نزد خدا هستند»! (یونس ۱۸).

۳- پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با تمام کسانی که عبادت غیر خدا می‌کردند پیکار کرد، اعم از آنها که اشجار و احجار و خورشید و ماه را می‌پرستیدند یا آنها که فرشتگان و انبیاء و صالحین را عبادت می‌نمودند، و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هیچ تفاوتی میان آنها نگذاشت.

۴- مشرکان عصر ما (منظور تمام فرق مسلمین غیر از واهبیان است) از مشرکان عصر جاهلیت بدترند! زیرا آنها به هنگام آرامش خاطر بت‌ها را عبادت می‌کردند ولی در شدائد و سختی‌ها فقط خدا را می‌خواندند، چنانکه در آیه ۶۵ عنکبوت آمده: فَاذا رَكِبُوا فی الفُلْكِ دَعَوُا اللَّه مُخْلِصینَ لَهُ الدِّیْنَ فَلَمّا نَجّاهُمْ الَی البَرِّ اذا هُمْ یَشْرِكُونَ «هنگامی که سوار بر کشتی می‌شدند خدا را با اخلاص می‌خواندند (و غیر او را فراموش می‌کردند) اما هنگامی که خدا آنها را به خشکی می‌رساند و نجات می‌دهد باز مشرک می‌شوند».(۱)

عجب اینکه آنها به قدری به این گفتار خود که در حقیقت سفسطه و مغالطه‌ای بیش نیست پایبندند که به سادگی جان و مال مخالفان را مباح می‌شمرند، و قتل آنها را مجاز می‌دانند، چنانکه شیخ «سلیمان» از سران این فرقه گمراه در کتاب «الهدیة السنّیة» می‌گوید: کتاب و سنت بر این معنا گواهی می‌دهند که هر کس فرشتگان و انبیای یا (مثلًا) ابن عباس و ابوطالب و امثال آنان را واسطه میان خود و خدا قرار دهد، تا برای او به خاطر قربشان در درگاه خدا شفاعت کنند، همان‌گونه که مقربان سلاطین نزد آنها شفاعت می‌کنند، چنین کسانی کافر و مشر کند و خون و مال آنها مباح است، هرچند شهادتین بگویند و نماز بخوانند و روزه بگیرند»!.(۲)

آنها پایبند بودن خود را به این حکم زشت و شرم‌آور یعنی مباح شمردن خون و مال مسلمین در حوادث مختلف تاریخی از جمله در قتل عام معروف مردم طائف در حجاز (در صفر اسل ۱۳۴۳) و قتل

۱- « رساله اربع قواعد»(نوشته محمد بن عبد الوهاب پیشوای وهابیان) صفحه ۲۴ تا ۲۷ بنا به نقل کشف الأرتیاب، صفحه ۱۶۳.

۲- الهدیة السنیة، صفحه ۶۶.

ص: ۴۰۸

عام معروف مردم کربلا در عراق (در ۱۸ ذی‌الحجهٔ سال ۱۲۱۶) به ثبوت رساندند که در بسیاری از تواریخ آمده است.

***

نقاط انحرافی این استدلال.

۱- در آیات دوازده‌گانه‌ای که در آغاز این بحث درباره شفاعت آوردیم و تفسیر شد، این حقیقت به خوبی روشن گردید که شفاعت یک اصل مسلّم قرآنی و اسلامی است، منتها شرایطی برای «شفاعت کننده» و «شفاعت شونده» در آن آمده است، بنابراین ممکن نیست کسی دم از اسلام و قرآن بزند و این اصل را با این همه مدارک روشن انکار نماید، و ما تعجب می‌کنیم چگونه اینها خود را مسلمان می‌دانند و این اصل را که از ضروریات اسلام و قرآن است انکار می‌کنند؟ مگر ممکن است مسلمان منکر ضروریات اسلام، و حقایق قرآن باشد؟!.

۲- شفاعتی که قرآن ذکر کرده و از آن دفاع می‌کند شفاعتی است که خط اصلی آن به «اذن خدا» بر می‌گردد، و تا او اجازه شفاعت ندهد کسی حق شفاعت را ندارد، و به تعبیر دیگر شفاعتی است از بالا و به اذن پروردگار، نه شفاعتی همچون شفاعت اطرافیان سلاطین جور شفاعتی از سوی پائین و براساس روابط شخصی.

اینگونه شفاعت تأکیدی است بر مسأله توحید، چرا که خط اصلیش از ناحیه خدا گرفته می‌شود، توحیدی خالی از هرگونه شرک، ولی وهابیان که شفاعت قرآن را با شفاعت‌های شیطانی اطرافیان سلاطین اشتباه کرده‌اند، آن را انکار کرده، و با اصل توحید در تضاد می‌دانند در حقیقت آنها به پندارهای خود در این مسأله ایراد کرده‌اند نه به مسأله شفاعت قرآنی.

۳- شفاعت در حقیقت یکنوع سببیت برای نجات است، همان‌گونه که اعتقاد به وجود اسباب در عالم آفرینش و تکوین (مانند تأثیر تابش آفتاب و بارش باران در پرورش گیاهان) با اصل توحید هرگز منافات ندارند، زیرا تأثیر این اسباب همه به فرمان و اذن خداست و در حقیقت کار آنها یکنوع شفاعت تکوینی است، همچنین در عالم شریعت نیز وجود چنین اسبابی برای مغفرت و آمرزش و نجات آن هم به اذن اللّٰه نه تنها منافات با توحید ندارد بلکه تأکیدی بر آن است، و این همان چیزی است که آن را

ص: ۴۰۹

شفاعت تشریعی می‌نامیم.

۴- شفاعتی را که قرآن درباره بت‌ها نفی می‌کند از یک سو به خاطر آن است که بت‌پرستان موجوداتی را که از هر جهت بی‌خاصیت بوده، شفیعان خود در درگاه خدا قرار می‌دادند، و لذا در آغاز آیه ۱۸ سوره یونس که مخصوصاً مورد استناد آنهاست صریحاً می‌گویند: وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونَ اللَّه ما لايَضُرُّهُمْ وَ لا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعائُنا عِنْد اللَّه «آنها غیر از خدا معبودهایی را می‌پرستند که نه زیانی به آنها می‌رساند و نه سودی، و می‌گویند اینها شفعیان ما نزد خدا هستند»!

مسلّماً این ربطی به شفاعت انبیاء و اولیاء ندارد، این مخصوص بت‌هاست همان سنگ‌ها و فلزّات بی‌عقل و شعور.

از سوی دیگر، قرآن شفاعتی را مذمّت می‌کند که بر اساس اعتقاد به استقلال شفاعت کننده، و تأثیر او در سر نوشت انسان‌ها بدون اذن خدا باشد و لذا در آیه ۳ سوره زمر که مخصوصاً مورد استناد آنها است، می‌خوانیم: وَالَّذينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ اوْلِياءَ ما نَعْبُدُهُمْ الّا لِيُقَرِّبُونا الى اللَّه زُلْفاً انَّ اللَّه يَحْكُمْ بَيْنَهُمْ فيما هُمْ فيه يَخْتَلِفُونَ «کسانی که غیر از خدا را اولیاء خود قرار دادند و می‌گفتند: اینها را عبادت نمی‌کنیم مگر به خاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کند، خداوند روز قیامت میان آنها در آنچه اختلاف داشتند داوری خواهد کرد.

مطابق این آیه آنها معبودان خود را ولی و سرپرست و حامی و حافظ خویش می‌پنداشتند و آنها را پرستش می‌کردند، و ای هر دو کار غلط و ناروا بود (آنها را ولیّ خود شمردن و آنها را عبادت کردن).

امّا اگر کسی اولیاء اللَّه و انبیاء و فرشتگان را هرگز پرستش نکند، بلکه آنها را گرامی و عزیز بشمرد و شفیعان بر درگاه خدا، باذن اللَّه بداند هرگز مشمول این آیات نخواهد بود.

وهّابیان به خاطر عدم احاطه بر آیات قرآنی در مورد شفاعت و مسأله کفر و ایمان و شرائطی که خداوند برای شفاعت کننده و شفاعت شونده ذکر کرده، این مسأله را با آنچه بت‌پرستان درباره بت‌ها اعتقاد داشته‌اند اشتباه کرده‌اند و به این ترتیب «چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند».

۵- اینکه وهّابی‌ها می‌گویند بت‌پرستان عرب همه چیز را اعم از خالقیت مالکیت و رازقیت را مخصوص خدا می‌دانستند و مشکل کار آنها فقط در مسأله وساطت و شفاعت بت‌ها بود، یکی دیگر از اشتباهات آنهاست که از کمی بضاعت علمی و عدم احاطه آنها به آیات قرآنی سرچشمه می‌گیرد، زیرا از

ص: ۴۱۰

آیات متعددی استفاده می‌شود که آنها بعضی از این صفات را برای بت‌ها قائل بودند از جمله در آیه ۶۵ عنکبوت می‌خوانیم: فَاذا رَکِبُوا الفُلْکِ دَعَوُا اللَّه مُخْلِصینَ لَهُ الدِّینَ فَلَمَّا نَجّاهُمْ الی البَرِّ اذا هُمْ یُشْرِکُونَ

«هنگامی که سوار بر کشتی می‌شوند خدا را با اخلاص می‌خوانند (و تنها حل مشکلات را از او می‌طلبند، امّا هنگامی که آنها را نجات می‌دهد و به خشکی می‌رساند مشرک می‌شوند» (یعنی حل مشکلات خود را از غیر خدا می‌خواهند).

این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که آنها برای حل مشکلات خود در حال عادی به سراغ بت‌ها می‌رفتند هرچند در شدائد سخت تنها دست به دامن لطف خدا می‌زدند.

در آیه ۴۹ رعد به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور می‌دهد: قُلْ ارَأَیْتُمْ شُرَکائَکُمْ الَّذینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّه ارُونی ماذا خَلَقُوا مِنَ الأرْضِ امْ لَهُمْ شِرْکٌ فی السَّمواتِ «بگو به من خبر دهید کسانی را که جز خدا می‌پرستید و همتای خدا می‌دانید، چه چیزی از زمین را آفریده‌اند؟ آیا آنها شریک در آفرینش آسمان‌ها هستند»؟!

اگر مشرکان خالق را منحصر به خدا می‌دانستند و بت‌ها را به چشم شفیعان می‌نگریستند، این سؤال معنا نداشت، چرا که آنها در جواب می‌گفتند: ما آنها را خالق نمی‌دانیم و تنها واسطه‌ای میان خالق و مخلوق می‌شناسیم، مرگ واسطه باید خالق یا شریک در خلقت باشد؟

این نشان می‌دهد که آنها نوعی شرکت در خلقت را برای آنها قائل بودند، و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مأمور می‌شود برای روشن ساختن کذب آنها سؤال کند چه چیزی را آنها خلقت کرده‌اند؟!

آیه ۱۱۱ سوره اسراء نیز نشان می‌دهد که آنها بت‌ها را همتای خداوند در مالکیت و حاکمیت بر جهان می‌پنداشتند و حتی معتقد بودند که بت‌ها خدا را در مشکلات یاری می‌کنند!: وَقُلْ الحَمْدُ للَّهالذَّی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَریکٌ فی المُلْکِ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌ مِنَ الذُّلِّ وَ کَبِّرْهُ تَکْبیراً: «و بگو حمد برای خداوند است که نه فرزندی برای خود انتخاب کرده، و نه شریکی در حکومت دارد، و نه ولی و حمایت کننده‌ای در برابر ضعف و ذلت، و او را بسیار بزرگ بشمر».

این جمله‌های سه گانه هر کدام برای نفی یکی از اعتقادات بت‌پرستان است که «ملائکه را دختران خدا می‌دانستند» (توجه داشته باشید ولد به پسر و دختر هر دو گفته می‌شود)(۱) و آنها را شریک در خلقت، و آنها را یاور حق می‌شمردند!

۱- ولد به معنای مولود است که به صغیر و کبیر و پسر و دختر و مفرد و جمع اطلاق می‌شود(به مفردات راغب رجوع کنید).

ص: ۴۱۱

روشن است اگر چنین اعتقاداتی در آن محیط وجود نداشت این تعبیرات قرآنی مفهومی نمی‌توانست داشته باشد.

قابل توجّه این که قرآن همه جا بت‌پرستان را به عنوان «مشرکان» و عمل آنها را به عنوان «شرک» معرّفی می‌کند، اگر آنها هیچ‌گونه شرکتی میان «خدا» و «بت‌ها» قائل نبودند، و تنها آنها را شفیعان درگاه خدا می‌پنداشتند، این تعبیر صحیح نبود محتوای واژه «شرک و مشرک» این است که آنها بت‌ها را شریک خداوند در ربوبیت و حل مشکلات یا خلقت و مانند آن می‌دانستند (البتّه بت‌های سنگی و چوبی در نظر آنها سمبل و مظهری بود از صالحان و فرشتگان).

به تعبیر دیگر آنها برای بت‌ها نوعی استقلال در تدبیر امور جهان قائل بودند، و به اصطلاح آنها را همتای خدا می‌دانستند، نه فقط وسائل بر درگاه او.

مخصوصاً تعبیرات گوناگونی در آیات مختلف قرآن آمده که این مطلب را کاملًا روشن می‌سازد، مثلًا در آیه ۲۲ عنکبوت می‌خوانیم: وَمالَکُمْ مِنْ دُونِ اللَّه مِنْ وَلیٍّ وَ لا نَصیرٍ: «برای شما جز خدا ولیّ و یاوری نیست».

این اشاره به اعتقاد بت‌پرستان است که بت‌ها را ولیّ و یاور خود (جز خدا) می‌دانستند، چنانکه در آیه ۱۰ جاثیه می‌خوانیم: وَلایُغْنی عَنْهُمْ ما کَسَبُوا شَیْئاً وَ لا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّه اوْلِیاءَ: «هرگز آنچه را (مشرکان) به دست آورده‌اند، آنان را از عذاب الهی رهایی نمی‌بخشد، و نه اولیایی که غیر از خدا برای خود برگزیدند» (دقت کنید).

تعبیر «مِنْ دُوْنِ اللَّه» که به طور مکرّر در آیات قرآن درباره مشرکان آمده نشان می‌دهد که آنها موجوداتی را جدای از خداوند مورد توجه قرار می‌دادند تا ولیّ و نصیر و حامی آنها باشد این همان شرک در ربوبیّت است، نه مسأله شفاعت.

***

کوتاه سخن اینکه قرآن در آیات مختلفی دو ایراد عمده بر مشرکان می‌گیرد: نخست اینکه آنها موجوداتی بی‌شعور و فاقد سمع و بصر را مبدء اثر می‌دانستند، و دیگر اینکه برای آنها در کنار تدبیر الهی، ربوبیتی قائل بودند.

ص: ۴۱۲

البتّه بت‌پرستان عصر جاهلیّت، کلمات ضد و نقیضی هم داشتند، چنان نیست که مانند یک انسان منطقی و آگاه، سخنان خود را بی‌هیچ تناقض و تفاوتی بیان کنند، لذا در عین اینکه بت‌ها را شریک خدا در حلّ مشکلات می‌پنداشتند و آنها را «من دون اللَّه» و جدای از خداوند، ولیّ و حامی خود معرّفی می‌نمودند گاه مسأله شفاعت در پیشگاه خدا را نیز عنوان می‌کردند، و این هرگز دلیل بر عدم اعتقاد به شرک در افعال نبود.

این چیزی است که از مطالعه مجموع آیات، و مجموع حالات، آنها به دست می‌آید، و تازه آنها هرگز شفاعت را منوط به اذن و اجازه خدا نمی‌دانستند.

بنابراین به خوبی نتیجه می‌گیریم که اگر انسان فقط به سراغ اولیاء اللَّه برود. (نه بت‌هایی از سنگ و چوب!) و فقط آن‌ها را شفیع در درگاه خدا بداند (نه شریک در ولایت و حمایت و تدبیر) و شفاعت آنها را نیز به اذن اللَّه و اجازه او می‌دانستند (نه مستقلّ از او) در این صورت هیچ ایرادی بر او وارد نیست، ایراد وقتی پیدا می‌شود، که انسان یکی از این اصول سه گانه و یا هر سه اصل را نادیده بگیرد و راه خطا بپیماید.

ص: ۴۱۳

اعراف کجاست، و اعرافیان کیستند؟

اشاره

اشاره:

در قرآن مجید سوره‌ای به نام «اعراف» داریم که چهار آیه از آن مربوط به مسأله «اعراف» است، از این آیات اجمالًا استفاده می‌شود که اعراف جایی است در میان بهشت و دوزخ، و گروهی از مردان الهی که بهشتیان و دوزخیان را به خوبی می‌شناسند در آنجا قرار دارند.

امّا مأموریت این مردان الهی چیست؟ و چه هدفی را تعقیب می‌کنند؟ و اصولًا اعراف دارای چه موقعیتی در صحنه قیامت است؟ و آیا غیر از آن رجال الهی که مأموریّت خاصی بر اعراف دارند افراد دیگری نیز از ضعفای مؤمنین و مانند آنها در آنجا هستند یا نه؟ اینها مسائلی است که باید در پرتو تفسیر آیات چهارگانه سوره اعراف، و همچنین روایاتی که در شرح آنها در منابع مهم اسلامی رسیده است روشن گردد.

با این اشاره به سراغ قرآن می‌رویم و به آیات زیر گوش جان می‌سپاریم:

۱- وَبَيْنَهُمْا حِجابٌ وَعَلَى الأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرَفُونَ كُلًّا بِسيماهُمْ وَ نادَوْا اصْحابَ الجَنَّةِ انْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوها وَهُمْ يَطْمَعُوْنَ

۲- وَ اذا صُرِفَتْ ابْصارَهُمْ تِلْقاءَ اصْحابِ النَّارِ قالُوا رَبَّنا لاتَجَعلْنا مَعَ القَوْمِ الظَّالِمينَ

۳- وَنادَى اصْحابُ الأَعْرافِ رِجالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسيماهُمْ قالُوا ما اغْنى عَنْكُم جَمْعُكُمْ وَ ما كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ

۴- اهؤُلاءِ الَّذينَ اقْسَمْتُمْ لايَنالُهُمْ اللَّه بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الجَنَّةَ لاخَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لا انْتُمْ تَحْزَنُونَ

(اعراف ۴۶- ۴۹).

ترجمه:

ص: ۴۱۴

۱- و در میان آن دو (بهشتیان و دوزخیان) حجابی قرار دارد و بر «اعراف» مردانی هستند که هریک از آندو را از سیمایشان می‌شناسند، و به بهشتیان صدا می‌زنند که درود بر شما باد، اما داخل بهشت نمی‌شوند در حال یکه امید آن را دارند.

۲- و هنگامی که چشمشان به دوزخیان می‌افتد می‌گویند: پروردگارا! ما را با جمعیت ستمگران قرار مده!.

۳- و اصحاب اعراف مردانی (از دوزخیان را) که از سیمایشان آنها را می‌شناسند صدا می‌زنند و می‌گویند: دیدید که گردآوری شما (از مال و ثروت و زن و فرزند) و تکبرهای شما به حالتان سودی نداد؟!.

۴- آیا اینها (این واماندگانی که بر اعراف هستند) همان‌ها نیستند که سوگند یاد کردید رحمت خدا هرگز شامل حالشان نخواهد شد؟ (ولی به خاطر ایمان و پاره‌ای از اعمال خیر، خداوند آنها را مشمول رحمت خود ساخت هم اکنون به آنها گفته می‌شود) داخل بهشت شوید که نه ترسی دارید و نه غمناك می‌شوید.

تفسیر و جمع‌بندی

جایگاهی میان بهشت و دوزخ

در آیه نخست ضمن اشاره به آیاتی که قبل از آن است و سخن از بهشت و دوزخیان و بهشتیان و دوزخیان می‌گوید، می‌فرماید: «و در میان آن دو (اهل بهشت و دوزخ حجابی قرار دارد) «وَبَیْنَهُما حِجابٌ».

این حجاب مانع می‌شود از اینکه این دو گروه به یکدیگر برسند، ولی مانع از آن نیست که صدا و آواز یکدیگر را بشنوند، زیرا در آیات قبل نیز سخن از گفتگوی بهشتیان و دوزخیان با یکدیگر گوید که بهشتیان دوزخیان را صدا می‌زنند و می‌گویند: «ما آنچه را پروردگارمان به ما وعده داده بود به حق یافتیم، آیا شما هم وعده‌های پروردگار را حق یافتید، آنها می‌گویند آری».

این جای تعجب نیست، چرا که بسیار دیده شده که همسایگان مجاور یکدیگر از پشت دیوار با هم سخن می‌گویند و حال یکدیگر را جویا می‌شوند در حالی که یکدیگر را نمی‌بینند یا راه رسیدن ندارند،

ص: ۴۱۵

شبیه همین معنا در سوره حدید آمده است که در قیامت در حالی که منافقان به مؤمنان می گویند: به ما مهلت دهید (با به ما نگاه کنید) تا از نور شما بهره گیریم، آنها در جواب می گویند به عقب بر گردید (به عالم دنیا) و کسب نور کنید، «در این هنگام دیواری در میان آنها زده می‌شود که دری دارد، درونش رحمت است و برونش عذاب، منافقان صدا می‌زنند مگر ما با شما نبودیم؟ مؤمنان می گویند: ولی شما خود را به هلاکت افکندید» فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بابٌ باطِنُهُ فيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظاهِرهُ مِنْ قَبْلِهِ العَذابُ- يُنادُونَهُمْ الَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قالُوا بَلى وَلَكِنَّهُمْ فَتَنْتُمْ انْفُسَكُمْ (حدید ۱۳- ۱۴).

آیا این دیوار بلند (و به تعبیر قرآن «سور») همان «اعراف» است یا چیز دیگر؟ پاسخ این سؤال را بعداً خواهیم یافت.

به هر حال سپس می‌افزاید «و بر اعراف مردانی قرار دارند که هریک از بهشتیان و دوزخیان را (از جایگاه خود می‌بینند و آنها را) از چهره‌هایشان می‌شناسند» (وَعَلَى الأعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسيماهُمْ).

با توجه به اینکه «اعراف» در لغت به معنای محلّ مرتفع است معلوم می‌شود که این رجال، مردان با شخصیتی هستند که از آن مقام بالا به هر دو گروه اشراف دارند، و هر دو را می‌بینند و از چهره‌ها و سیمایشان آنها را می‌شناسند.

این شناسایی برای چیست؟

از مجموع قرائنی که در آیات مورد بحث وجود دارد، و در خلال مباحث آینده شرح بیشتری برای آن خواهد آمد، و همچنین روایات فراوانی که در زمینه اعراف در منابع اسلامی آمده استفاده می‌شود که در اعراف، دو گروه وجود دارند: گروهی از مردان الهی و شخصیت‌های بزرگ و مقرّب درگاه خداوند، و گروهی از مستضعفان و کسانی که اعمال صالح و ناصالح را به هم آمیخته‌اند، بعضی حسناتشان بر سیّئات آنها پیشی گرفته، و بعضی سیائتشان بر حسنات آنها، و در حقیقت در میان بهشت و دوزخ سر گردانند.

اینجاست که آن رجال الهی تمام این گروه را از سیمایشان می‌شناسند، به آنهایی که شایستگی شفاعت و مغفرت دارند، و از گوهر ولایت اولیاء اللّه بهره‌مندند، می گویند: به بهشت بروید، بقیه را راهی دوزخ می‌سازند.

ص: ۴۱۶

این مناسب‌ترین توجیه و تفسیری است که مجموع آیات مربوط به اعراف، و همچنین آیات قبل و بعد آن را روشن می‌سازد، و ما را از هرگونه پراکنده گویی رهایی می‌بخشد، و می‌تواند وجه جمع و حلقه اتصالی میان بسیاری از اقوال و تفاسیر مفسّران در اینجا بوده باشد.

فی‌المثل مرحوم علّامه طباطبایی دوازده قول درباره کسانی که بر اعرافند، نقل فرموده است (بعضی تنها ده قول یا هفت قول نقل کرده‌اند، مانند تفسیر قرطبی و تفسیر اثنی عشری) به این ترتیب:

۱- آنها بزرگان و شخصیت‌های ممتازند.

۲- آنها گروهی هستند که حسنات سیئاتشان یکسان است و هیچ یک بر دیگری پیشی نگرفته است.

۳- آنها اهل فترت هستند (کسانی که در میان بعثت دو پیامبر قرار گرفته‌اند و حجّت کافی به آنها نرسیده است).

۴- آنها مؤمنان جن هستند.

۵- آنها اولاد نا بالغ کفّارند.

۶- آنها فرزندان نامشروعند.

۷- آنها خود برتر بینانند.

۸- آنها فرشتگانند (و تعبیر به رجال درباره آنها به خاطر این است که به شکل مردانی از انسان در می‌آیند).

۹- آنها پیامبرانند.

۱۰- آنها مردان عادل از امّت‌ها هستند که برای شهادت و گواهی نسبت به افراد امّت در آنجا ایستاده‌اند.

۱۱- آنها گروهی صالح و آگاه و عالمند.

۱۲- آنها علی علیه السلام و عباس و حمزه و جعفر علیه السلام هستند.(۱)

در بسیاری از روایاتی که در منابع اهل بیت علیهم السلام آمده است: این رجال تفسیر به محمّد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم شده است و این قولی است اضافه بر آن اقوال.(۲)

۱- المیزان جلد ۸، صفحه ۱۲۶ ذیل آیات مورد بحث.

۲- مرحو علّامه مجلسی این روایات را در جلد ۸، بحار، صفحه ۳۳۶ و ۳۳۷ آورده و مرحوم کلینی در اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۰۸ نقل کرده است.

ص: ۴۱۷

ولی در حقیقت تمام این اقوال دوازده‌گانه یا سیزده‌گانه در آن تفسیری که در بالاـ آوردیم جمع است و آن وجود دو گروه در اعراف است، جمعی از نیکان و پاکان و اولیای اللَّه که در طلیعه آنها «محمد و آل محمد» علیهم السلام قرار دارند، و سپس انبیاء و فرشتگان و جمعی از صالحان و علماء و بزرگان، و گروهی از مستضعفان و کسانی هم نقاط مثبت داشتند و هم نقاط منفی، و یا فاقد نقاط مثبت و منفی بوده‌اند (مانند فرزندان نابالغ کفار و جاهلان قاصر و اهل فترت).

روایاتی که در بالا به آن اشاره شد نیز با صراحت وجود این دو گروه را در اعراف تأیید می‌کند.

لذا در ادامه آیه اوّل، اشاره به گروه دوم کرده می‌فرماید:

(گروه مستضعفان) «بهشتیان را صدا می‌زنند که درود بر شما، اما داخل بهشت نمی‌شوند در حالی که امید آن را دارند» (وَ نَادَوا اصْحابَ الجَنَّةِ انْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوها وَ هُمْ يَطْمْعُونَ).

به این ترتیب صدر و ذیل آیه اشاره به آن دو گروه مختلفی دارد که در بالا گفته شد.

***

در دوّمین آیه می‌افزاید: «و هنگامی که چشمشان به دوزخیان می‌افتد می گویند: «پروردگارا! ما را با جمعیت ستمگران قرار مده» (وَ اذا صُرِفَتْ ابْصارُهُمْ تِلْقاءَ اصْحابِ النَّارِ قالُوا رَبَّنا لاتَجْعَلْنا مَعَ القَوْمِ الظَّالِمينَ).

ضمیرهایی که در این آیه (ضمیر «ابصارهم» و «قالوا») مانند ذیل آیه قبل است به گروه دوّم باز می گردد، در حالی که در آغاز آیه اوّل سخن از گروه اوّل است.

این تنها خلاف ظاهری است که ما در تفسیر این آیات، قائل می‌شویم یعنی مرجع این ضمائر را از هم جدا می کنیم ولی قرائن متعددی برای این خلاف ظاهر، هم در آیه اوّل و هم در آیات بعد است، زیرا رجالی که بر اعراف قرار دارند و همه را از سیمایشان می‌شناسند، و در آنجا امر و نهی می کنند، و دوزخیان را مورد ملامت و سرزنش قرار می‌دهند، و کسانی را که به فضل خدا شایسته بهشتند به بهشت می‌فرستند از افرادی نیستند که جمله لمْ يَدْخُلُوها وَ هُمْ يَطْمَعُونَ (داخل بهشت نمی‌شوند در حالی که طمع ورود در آن را دارند) شامل حال آنها بشود (دقت کنید).

کوتاه سخن اینکه: در این آیات تعبیراتی وجود دارد که نشان می‌دهد رجال والا مقامی بر اعراف قرار

ص: ۴۱۸

دارند که دارای امر و نهی، و مقام والای معرفت در شناخت بهشتیان و دوزخیان (حتی قبل از ورود به بهشت و دوزخ) هستند و نیز تعبیراتی در این آیات وجود دارد که نشان می‌دهد گروهی وامانده بر اعرافند که از سرنوشت خود سخت در وحشت و اضطرابند، طمع بهشت دارند و ترس از دوزخ، و مجموع این قرائن، خبر از وجود این دو گروه بر اعراف می‌دهد، و در پرتو این تقسیم تمام مشکلات تفسیر این آیات قابل حل است.

***

در آیه سوّم بار دیگری به گروه اوّل باز می‌گردد و می‌فرماید: «اصحاب اعراف مردانی (از دوزخیان) که از سیمایشان می شناسند صدا می‌زنند، و می‌گویند آنچه از مال و ثروت و زن و فرزند) گردآوری کردید، و آنچه را مایه برتری‌جویی بر دیگران قرار می‌دادید شما را بی‌نیاز نساخت (و در عذاب الهی گرفتار شدید) (وَ نادِی اصْحابُ الأَعْرافِ رِجالًا یَعْرِفُونَهُمْ بِسیماهُمْ قالُوا ما اغْنی عَنْکُمْ جَمْعُکُمْ وَ ما کُنْتُمْ تَسْتَکْبِرُونَ).

این ملامت سرزنش شدید از سوی اصحاب اعراف به جمعی از دوزخیان یکی از نشانه‌های روشن مقام والای آنهاست که همچون فرشتگان الهی آنها را با این شلاق‌های ملامت و سرزنش مجازات می کنند.

***

در چهارمین و آخرین آیه باز همین والاـ مقامان ساکن اعراف در حالی که از یک سو اشاره به جمعی از ضعفای مؤمنان که بر اعراف قرار دارند می کنند، و از سوی دیگر مستکبران دوزخی را مخاطب ساخته و با زبان ملامت به آنها می گویند: «آیا اینها همان کسانی نیستند که شما سوگند یاد کردید هرگز مشمول رحمت الهی نمی‌شوند»؟! (اهؤُلاءِ الَّذینَ اقْسَمْتُمْ لایَنالُهُمُ اللَّه بِرَحْمَةٍ).

سپس در همین حال رو به ضعفای مؤمنین کرده اظهار می‌دارند: بروید و وارد بهشت شوید، نه ترسی بر شماست و نه غمی خواهید داشت (ادْخُلُوا الجَنَّةَ لاخَوْفٌ عَلَیْکُمْ وَ لا انْتُمْ تَحزَنُونَ).

این تعبیر نیز به خوبی نشان می‌دهد که در آنجا دو گروهند گروه والا مقامان، و گروه واماندگان از

ص: ۴۱۹

ضعفای مؤمنین، کـه سرانجام مشـمول رحمت الهی می‌شونـد، و به امر رجـال بـا شخصـیت اصـحاب اعراف به سـوی بهشت روانه می گردند.

***

توضیحات:

۱- اعراف در لغت و تفسیر

«اعراف» جمع «عُرْف» (بر وزن قفـل) به معنای مکان بلنـد و مرتفع است، و در اصل از «عرف الفرس» و «عرف الـدّیک» که به معنای بال‌هـای اسب و تـاج خروس است گرفته شـده، و گاه گفته می‌شود که از همان ریشه معرفت و عرفان که به معنی آگاهی نسـبت به اشیاء و اطلاع بر خصوصـیات آنهاست گرفته شـده، زیرا زمین‌های مرتفع از زمین‌های پست و منخفض شـناخته شده ترند (و از فراز آنها همه جا را می‌توان شناخت).

و گاه گفته می‌شود که اعراف مقامات افراد والا مقام و بلند مرتبه است.(۱)

در اینکه «اعراف» کجا است؟ و چگونه است؟ اقوال متعددی وجود دارد که در المیزان شش قول از میان آنها بیان شده است:

۱- محلی است که مشرف به بهشتیان و دوزخیان است.

۲- دیواری است که تاج مخصوصی همچون تاج خروس دارد!

۳- تلّی است میان بهشت و دوزخ.

۴- همـان دیواری است که در قرآن به آن اشـاره شـده که در میان مؤمنان و منافقین قرار می گیرد، و در آیه ۱۳ سوره حدید درباره آن می‌فرمایـد: (فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بابٌ فيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ العَذابُ): «در میان مؤمنان و منافقان، دیواری زده می‌شود که درونش رحمت است و بیرونش عذاب».

۵- اعراف به معنای صراط و پلی است که به روی دوزخ کشیده شده.

۶- اعراف به معنای آگاهی بر حال مردم می‌باشد.

ولی به اعتقاد ما هرگاه در آیات چهارگانه بالا که سخن از اعراف می گوید دقت شود ابهامی در معنا

۱- التحقیق و مجمع‌البیان و لغات و تفاسیر دیگر.

ص: ۴۲۰

«اعراف» باقی نمی‌ماند، و از آنها به خوبی استفاده می‌شود که: اعراف محلی است که مشرف است بر بهشت و دوزخ، گروهی والا مقام از اولیاء اللَّه در آنجا قرار دارنـد و گروهی وامانـده و ضـعیف الایمان، و این در زمانی است که مؤمنان خالص بهشت رفته‌اند و گنهکـاران بی‌ایمـان به دوزخ، امـا گروهی که اعمـال نیـک و بـدی با هم داشـته‌اند، و از جهتی دارای نقاط مثبت و از جهتی دارای نقاط منفی بوده‌اند بر اعراف مانده، و در انتظار این هستند که مردان الهی اعراف درباره آنها چگونه عمل کنند؟.

درباره این دو گروه که بر اعراف قرار دارند، و اینکه هر کدام کیانند قبلًا ضمن بیان تفسیر آیات به طور مشروع سخن گفته شد.

و از اینجا روشن می‌شود که رسالت مردان الهی اعراف در حقیقت یکنوع شـفاعت برای کسانی است که «خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً» (اعمـال نیک و بـد را به هم آمیخته‌انـد) و پیوسـته در حال اضـطراب و نگرانی هسـتند، هنگامی که از نقطه اعراف به بهشتیان می‌نگرند آرزو می‌کنند در کنار آنها باشـند، و هنگامی که چشـمشان به دوزخیان می‌افتد مضـطرب می‌شوند و آرزو می‌کنند هرگز در کنار آنها قرار نگیرند.

و از اینجـا ضـمناً فلسـفه وجـود اعراف روشـن می‌شـود که هـدف نشـان دادن مقامـات بلنـد اولیـاء اللَّه، و دسـتگیری آنهـا نسـبت به واماندگان، و نیز ارائه سرنوشت گروهی از گنهکاران است که سرانجام مشمول شفاعت آن بزرگ مردان خواهند شد.

***

۲- اعراف از نظر منطق عقل.

معلوم است که هیـچ دلیل عقلی برای اثبات وجود اعراف نداریم، زیرا عقل تنها کلیات مربوط به حساب و کتاب و پاداش و کیفر را اثبات می‌کند، چرا که اگر اینها نباشد با عدالت و حکمت خدا سازگار نخواهد بود.

امـا مواقف قیامت، و مراحل پاداش و کیفر، چگونگی ورود بهشتیان در بهشت، و دوزخیان در دوزخ و صـراط و اعراف و ماننـد آن از جزئیات قیامت مسائلی نیست که جز از طریق دلیل نقلی قابل اثبات باشد.

ولی با توجه به اینکه شفاعت نیز از حکمت خداوند سرچشمه می‌گیرد، (آن گونه که در بحث

ص: ۴۲۱

شفاعت آمد) و طبعاً شفیعان باید افراد و الا مقام و بلند مرتبه‌ای باشند که از ضعیفان دستگیری کنند، یک اشاره کمرنگ در اعماق حکم عقل به مسأله اعراف می‌توان یافت (دقت کنید).

۳- اعراف در روایات اسلامی.

در منابع اسلامی، اعم از منابع شیعه و اهل سنت، روایات زیادی درباره اعراف و اعرافیان وارد شده است که هرگاه آنها را دقیقاً در کنار هم قرار دهیم نتیجه همان چیزی خواهد شد که در تفسیر آیات فوق آوردیم.

این اخبار، بسیار فراوان است و بعضی آن را بالغ بر ۲۸ حدیث می‌دانند.(۱)

بعضی از این احادیث ناظر به خود «اعراف» است، و بعضی ناظر به «مردان الهی» است که بر اعراف قرار دارند، و بعضی نظر به «گروه واماندگان و ضعیف الایمان» دارد که در آنجا هستند، و ما به چند نمونه قابل توجّه در اینجا قناعت می کنیم:

۱- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که در پاسخ سؤال از آیه شریفه (وَبَيْنَهُما حِجابٌ وَ عَلَى الأَعْرافِ رِجالٌ) فرمود: (سُورٌ بَيْنَ الجَنَّةِ وَ النَّارِ): «اعراف، دیواری است میان بهشت و دوزخ».(۲)

همین معنا در تفسیر طبری از امام باقر علیه السلام نقل شده است.(۳)

۲- در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام در تفسیر (وَعَلَى الأَعْرافِ رِجالٌ) آمده است که فرمود: «نَزَلَتْ فی هذِهِ الأُمَّةِ وَ الرِّجالِ هُمُ الأئِمَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم، قُلْتُ: فَالأَعْرافُ؟ قال: صِراطٌ بَيْنَ الجَنَّةِ وَ النَّارِ، فَمَنْ شَفَعَ لَهُ الأمامُ مِنَّاً مِنَ المُؤْمِنينَ المُذْنِبينَ نَجا، وَ مَنْ لَمْ يَشْفَعْ لَهُ هَوى»: «این آیه درباره این امّت نازل شده، و رجال امامان از آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم هستند» راوی می گوید: سؤال کردم پس اعراف چیست؟ فرمود: «راهی است در میان بهشت و دوزخ، هرکس از مؤمنان گنهکار امامی از ما شفاعت او کند، رهایی می‌یابد و هرکس برای او شفاعت نکند سقوط می کند».(۴)

در این حدیث هم معنای اعراف بیان شده و هم دو گروهی که بر آن هستند.

۳- در حدیث دیگری که مرحوم طبرسی در مجمع البیان از امام صادق علیه السلام نقل کرده است

۱- تفسیر اثنی عشری، جلد ۴، صفحه ۷۵.

۲- تفسیر برهان جلد ۲، صفحه ۱۸، حدیث ۱۰.

۳- تفسیر طبری، جلد ۸، صفحه ۱۳۷ چاپ بیروت.

۴- تفسیر برهان، جلد ۲، صفحه ۱۸، حدیث ۸.

ص: ۴۲۲

می‌خوانیم: (الأَعْرافُ كُثْبانٌ بَيْنَ الجَنَّةِ وَ النَّارِ، فَيَقِفُ عَلَيْها كُلُّ نَبِيّ وَ كُلُّ خَليفَةِ نَبِيّ، مَعَ المُذْنِبينَ مِنْ اهْلِ الزَّمانِ كَما يَقِفُ صاحِبُ الجَيْشِ مَعَ الضُّعفاءِ مِنْ جُنْدِهِ)!: «اعراف، تلّی است در میان بهشت و دوزخ که هر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و هر جانشین پیامبر با گنهکاران زمانش (با افراد ضعیف) در آنجا می‌ایستد، همان گونه که فرمانده لشکر با افراد ضعیف لشکر (در گذرگاه‌های صعب العبور) توقّف می کند».(۱)

در ذیل همین حدیث کاملًا توضیح داده شده که نیکوکاران قبلًا به بهشت می‌روند و مردان الهی به گنهکارانی که در کنار آنها هستند می گویند: نگاه به برادران نیکوکارتان کنید، بر شما پیشی گرفتید و به بهشت رفتند، در اینجا گنهکاران نگاه می کنند و به آنها درود می‌فرستند، و این همان است که قرآن می گوید: «وَنادَوا اصْحابَ الجَنَّةِ انْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوها وَ هُم يَطْمَعُونَ» این گنهکاران داخل بهشت نشده و امید دارند به برکت شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السلام وارد بهشت شوند .... سپس بقیه آیات را به همین ترتیب تفسیر می‌فرماید به گونه‌ای که هیچ ابهامی در معنای اعراف و دو گروهی که بر آن هستند باقی نمی‌ماند، و دقیقاً تفسیر را که در بالا- درباره آیات چهارگانه اعراف و ارتباط آیات با یکدیگر بیان کردیم در آن منعکس است.(۲)

۴- در حدیث دیگری که در درّالمنثور از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم: (يُجْمَعُ النَّاسُ يَوْمَ القِيامَةِ فَيُؤْمَرُ بِاهْلِ الجَنَّةِ الَى الجَنَّةِ وَ يُؤْمَرُ بِاهْلِ النَّارِ الى النَّارِ، ثُمَّ يُقالُ لأَصْحابِ الأَعْرافِ: ما تَنْتَظِرُونَ؟ قالُوا: نَنْتَظِرُ امْرَكَ، فَيُقالُ لَهُمْ: انَّ حَسَناتُكُمْ تَجاوَزَتْ بِكُمُ النَّارَ انْ تَدْخُلُوها، وَ حالَتْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الجَنَّةِ خَطاياكُمْ، فَادْخُلُوا الجَنَّةَ بِمغْفِرَتى وَ رَحْمتى): «خداوند روز قیامت همه مردم را جمع می کند به بهشتیان گفته می‌شود به سوی بهشت بروید، و به دوزخیان گفته می‌شود به سوی جهنم! سپس به اصحاب اعراف گفته می‌شود انتظار چه چیز می کشید؟ عرض می کنند: انتظار فرمان تو را (ای پروردگار) به آنها گفته می‌شود: حسناتتان شما را از ورود در دوزخ رهایی بخشیده، ولی گناهانتان مانع ورود در بهشت شده، اکنون وارد بهشت شوید به مغفرت و رحمت من»!(۳)

البته سبب ورود در بهشت در اینجا همان شفاعت شفیعان و رجال الهی اعراف به فرمان خدا می‌باشد.

۱- مجمع‌البیان، جلد ۳ و ۴، صفحه ۴۲۳.

۲- مجمع‌البیان، جلد ۳ و ۴، صفحه ۴۲۳.

۳- درّالمنثور، جلد ۳، صفحه ۸۷.

ص: ۴۲۳

۵- در حدیث دیگری در درّالمنثور از ابو سعید خدری نقل شد که از رسول خدا درباره اصحاب الأعراف سؤال کردند، فرمود: (هُمْ رِجالٌ قُتِلُوا فی سَبیل اللَّه وَ هُمْ عُصاةٌ لأبائِهِمْ، فَمَنَعَتْهُمُ الشَّهادَةُ انْ یَدْخُلُوا النَّارَ، وَ مَنَعَتْهُمُ المَعْصِیةُ انْ یَدْخُلُوا الجَنَّة، وَ هُمْ عَلَی سُورٍ بَیْنَ الجَنَّةِ وَ النَّارِ ... فَاذا فَرِغَ مِنْ حِسابِ خَلْقِهِ فَلَمْ یَبْقَ غَیْرُهُمْ تَغَمَّدَهُمْ مِنْهُ بِرَحْمَةٍ، فَادْخَلَهُمْ الجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ): «آنها مردانی هستند که در راه خدا شهید شدند، در حالی که نافرمانی پدرانشان کرده بودند، شهادت مانع از آن شده که داخل در دوزخ شوند، و نافرمانی پدران مانع از آن گردیده که داخل بهشت شوند، آنها بر دیواری میان بهشت و دوزخند ... هنگامی که خداوند از حساب خلقش فارغ می‌شود و کسی جز آنان باقی نمی‌ماند، آنها را مشمول رحمت خویش می‌سازد و به رحمتش وارد بهشت می‌کند».(۱)

همان‌گونه که قبلًا نیز گفتیم هیچ مانعی ندارد که مشمول رحمت الهی نسبت به آنان در پرتو شفاعت انبیاء و اولیاء باشد.

***

پایان بحث معاد

در اینجا با پایان یافتن مسأله شفاعت و اعراف، به پایان بحث‌های معاد می‌رسیم.

و همان‌گونه که قبلًا اشاره شد در نظر بود تمام بحث‌های معاد در یک مجلّد باشد ولی گستردگی بحث‌های قرآنی در این زمینه سبب شد که آنها را در دو جلد عرضه کنیم، تازه اینها امّهات مسائل معاد و مباحث بنیادین است، وگرنه در گوشه و کنار این مباحث مسائل گوناگون دیگری نیز وجود دارد که برای پرهیز از طول مباحث فعلًا از آن صرف نظر کردیم تا در فرصت دیگری توفیقی نصیب گردد.

***

خداوندا! ما را در این سفر پرخوف و خطر و در عین حال پر از رحمت و برکت تنها مگذار، دست ما را بگیر و از مواقف خطر، و مواضع عذاب، بگذران، و به جوار رحمتت برسان!

۱- همان مدرک، صفحه ۸۸.

ص: ۴۲۴

بارالهـا! دست مـا خـالی، اعمال ما ناچیز، گناهانمان بسـیار، نامه اعمالمان سـبک، پشت ما از بار مسـئولیت‌ها سـنگین، و در این حال چشم امیدمان به تو دوخته شده است.

پروردگـارا! رحمتت گسترده الطافت بیکران، کرمت بی‌انتها و لطف و محبّتت فراگیر، تو را به اولیاء گرامت سوگنـد می‌دهیم که در آن روز ما را مشمول عنایاتت قرار دهی و از باده لقایت سر مست، و از عشق دیدارت بهره‌مند گردانی.

پایان بحث معاد در قرآن

و پایان جلد ششم.

آمین یا ربّ العالمین

تاریخ ۲۱/ ۳/ ۱۳۷۰ شمسی مطابق ۲۷ ذیقعده ۱۴۱۱ ه ق

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰-۰۱۸۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».